



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

احکام اموات

از منظر فقه‌های مذاهبا اسلامی

غلامحسین موحیدی سنگتخت دایکندهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

نویسنده:

غلامحسین موحدی سنگتخت دایکندی

ناشر چاپی:

غلامحسین موحدی سنگتخت دایکندی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	احکام اموات از منظر فقههای مذاهب اسلامی
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۴	فهرست احکام اموات از منظر فقههای مذاهب اسلامی
۲۵	بخش اول: احکام اموات از منظر فقههای مذاهب اسلامی
۲۵	اشاره
۲۶	مقدمه
۲۷	توضیح و تبیین مسئله
۳۱	فصل اول: احتضار و احکام آن
۳۱	اشاره
۳۲	تعریف احتضار
۳۲	بحث دوم در احکام احتضار است
۳۲	اشاره
۳۷	مندوبات حال احتضار
۳۷	اشاره
۳۷	امراول استقبال محتضر
۳۷	امر دوم تلقین محتضر
۳۹	امرسوم استحباب تلقین میت
۳۹	امر چهارم تلقین کلمات فرج
۴۱	و امر پنجم قرائت قرآن است نزد محتضر
۴۲	و امر ششم از مستحبات حال احتضار
۴۳	امر هفتم تطبیق محتضر
۴۳	امر هشتم کشیدن دستها

۴۴ امر همه اعلام خبر موت به مؤمنین
۴۷ اما مکروهات حال احتضار
۴۹ فصل دوم: غسل میت و احکام آن
۴۹ اشاره
۵۰ مطلب اول در تعریف غسل است
۵۰ مطلب دوم در احکام غسل میت و اینکه چه کسانی واجب است غسل داده شوند از منظر فقهای مذاهب اسلامی
۵۰ اشاره
۵۲ استثنائات از حکم وجوب غسل میت
۵۴ حکم غسل اطفال مسلمان
۵۷ میت یافت شده در دار الایمان و دار الکفر
۶۰ حکم کسانی که در حال جنابت یا حیض یا نفاس فوت کنند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی
۶۱ مطلب سوم در شرایط غسل دهنده است و کسانی که از این شرایط استثناء شده اند از نظر فقها
۷۵ مطلب چهارم در شرائط آب غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی
۷۶ مطلب پنجم در کیفیت غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی
۷۶ اشاره
۷۶ مسئله اول در واجبات کیفیت غسل است
۷۶ اشاره
۷۶ امر اول پاک کردن تمام نجاست عرضی و ظاهری از بدن میت پیش از شروع غسل دادن اعضای میت است
۷۸ دوم از واجبات غسل میت، سه بار غسل دادن میت است
۸۰ سوم از واجبات غسل میت ترتیب بین غسل های سه گانه و بین اعضاء
۸۳ چهارم از واجبات غسل میت، ستر عورت میت است با یک پارچه یا پیراهن میت
۸۴ پنجم از واجبات غسل میت و نیت
۸۸ ششم از واجبات غسل میت، برهنه کردن میت است از لباس در حال اختیار، جز ستر عورت
۸۹ مسئله دوم در مستحبات و مندوبیات غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی
۹۳ مسئله سوم در محذورات غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی
۹۶ مسئله چهارم در مکروهات غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی و آن چند چیز است

- ۹۹ ----- خلاصه نظرهای فقهای مذاهب چهارگانه درباره غسل اموات به قرارذیل می باشد:
- ۱۰۲ ----- بحث ششم درحکم اعضای جدا شده از میت است از نظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۰۲ ----- اشاره
- ۱۰۴ ----- حکم قطعه ای که از انسان زنده جدا شده است از نظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۰۵ ----- حکم کسانی که از جهت حد شرعی وقصاص واجب القتل هستند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۰۶ ----- بحث هفتم در احکام شهید
- ۱۰۶ ----- اشاره
- ۱۰۷ ----- مسئله اول در تعریف شهیداست از نظر لغت
- ۱۰۷ ----- مسئله دوم در تعریف شهید و احکام آن است نزد فقهای امامیه
- ۱۰۹ ----- مسئله سوم در تعریف شهید و احکام آن از منظر فقهای مذاهب چهارگانه
- ۱۰۹ ----- اشاره
- ۱۰۹ ----- امر اول در تعریف شهید و احکام آن از منظر فقهای مذهب احناف است
- ۱۱۳ ----- امر دوم در تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای شافعیه
- ۱۱۴ ----- أما امر سوم در تعریف شهید و احکام آن است از منظر فقهای حنابله
- ۱۱۵ ----- امر چهارم، تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای مالکیه
- ۱۱۶ ----- امر پنجم، تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای ظاهریه و سلفیه
- ۱۱۸ ----- فصل سوم: حنوط و کفن میت
- ۱۱۸ ----- اشاره
- ۱۱۹ ----- اما حنوط
- ۱۲۱ ----- بحث دوم در کفن میت
- ۱۲۱ ----- اشاره
- ۱۲۱ ----- مطلب اول در تعریف کفن است
- ۱۲۱ ----- مطلب دوم در احکام کفن از نظر فقهای امامیه
- ۱۲۱ ----- اشاره
- ۱۲۱ ----- امر اول و وجوب کفن است نزد فقهای امامیه
- ۱۲۳ ----- امر دوم کمیت و مقدار کفن است نزد فقهای امامیه

- ۱۲۴ امرسوم در کیفیت پوشاندن کفن بر میت نزد فقهای امامیه
- ۱۲۵ امر چهارم، در شرایط کفن از منظر فقهای امامیه، و آن چند امرا
- ۱۲۶ امر پنجم در سنن کفن و آداب کفن نزد فقهای امامیه
- ۱۲۸ امر ششم در مکروهات کفن از منظر فقهای امامیه
- ۱۲۹ مطلب سوم در احکام کفن است از منظر فقهای برادران اهل سنت؛
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ امر اول در بحث کفن و احکام آن از منظر فقهای احناف است
- ۱۳۴ امر دوم در کفن است از منظر فقهای شافعیه
- ۱۳۶ امر سوم در احکام کفن است نزد فقهای مالکیه
- ۱۳۷ امر چهارم در احکام کفن است از منظر فقهای حنابله
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ مسئله اول در واجبات کفن است نزد فقهای حنابله
- ۱۳۷ مسئله دوم در چگونگی پوشاندن کفن است به میت، از نظر فقهای حنابله
- ۱۳۸ مسئله سوم در مکروهات کفن از منظر فقهای حنابله
- ۱۳۸ مسئله چهارم در محرمات کفن است از منظر فقهای حنابله
- ۱۳۸ امر پنجم در احکام کفن از منظر فقهای سلفیه و ظاهریه
- ۱۴۰ فصل چهارم: نماز بر میت از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ مطلب اول در تعریف صلاه است
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۱ معنای صلاه
- ۱۴۳ مطلب دوم در کسانی است که نماز بر آنها خوانده می شود
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ بحث اول در کسانی است که واجب است نماز میت بر آنها خوانده شود
- ۱۵۰ بحث دوم در شرایط نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۵۴ بحث سوم در کسانی که نماز بر آنها جایز نیست از منظر فقهای مذاهب اسلامی

- ۱۵۶ ----- بحث چهارم استحباب نماز بر کسانی از منظر فقهای اسلامی
- ۱۵۸ ----- بحث پنجم در کسانی که در نماز بر آنها پنج تکبیر گفته می شود
- ۱۵۸ ----- اشاره
- ۱۶۰ ----- تکبیر در نماز میت نزد فقهای مذاهب چهارگانه
- ۱۶۲ ----- بحث ششم در کسانی که در نماز میت بر آنها چهار تکبیر گفته می شود
- ۱۶۲ ----- بحث هفتم در حکم ادعیه بین تکبیرات است از نظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۶۴ ----- بحث هشتم در حکم قرائت سوره فاتحه است در نماز میت از منظر فقهای اسلامی
- ۱۶۶ ----- بحث نهم در حکم صلوات بر نبی مکرم اسلام «ص» در نماز میت از منظر فقهای اسلام
- ۱۶۶ ----- اشاره
- ۱۶۶ ----- اول در کیفیت صلوات است
- ۱۶۸ ----- دوم در حکم سلام در نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۶۹ ----- سوم در حکم بلند کردن دست هاست در تکبیرات نماز میت از منظر فقهای اسلام
- ۱۷۰ ----- مطلب سوم در حکم نماز خوان بر میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۷۰ ----- اشاره
- ۱۷۰ ----- بحث اول درباره کسانی است که از همه مردم اولی و سزاوارتر هستند برای نماز خواندن بر میت
- ۱۷۴ ----- بحث دوم در تقدم ولی میت است برای نماز از موصی الیه، از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۷۶ ----- بحث سوم در تقدیم امام بر ولی میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۷۷ ----- بحث چهارم در حکم تقدم ولی بر والی از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۷۸ ----- بحث پنجم در حکم امامت زن هاست در نماز میت برای زن ها از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۸۱ ----- مطلب چهارم در کیفیت نماز میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۸۱ ----- اشاره
- ۱۸۱ ----- مسئله اول در واجبات نماز میت است
- ۱۸۹ ----- مسئله دوم در سنن نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۹۵ ----- مسئله سوم در اوقات نماز میت
- ۱۹۷ ----- مسئله چهارم در مکروهات نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۱۹۹ ----- فصل پنجم: در احکام دفن میت

- ۱۹۹ اشاره
- ۲۰۰ مطلب اول در تعریف دفن است
- ۲۰۰ مطلب دوم درمقدمات دفن میت است
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ اول تعریف تشییع
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۱ امر دوم در احکام تشییع از منظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۲۰۳ امر سوم در چگونگی تشییع میت از منظر فقهای تمام مذاهب اسلامی
- ۲۰۴ امرچهارم در اموری که از منظر فقهای مذاهب اسلامی انجام آنها در تشییع مستحب و مندوب است
- ۲۰۹ امر پنجم در مکروهات تشییع ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۲۱۱ امرپنجم ازمکروهات تشییع
- ۲۱۳ امرپنجم شرکت زننها درتشییع جنازه ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۲۱۴ امرششم انتقال جنازه است
- ۲۱۵ دوم ازمقدمات دفن میت
- ۲۱۷ سوم ازمقدمات دفن میت
- ۲۱۸ چهارم ازمقدمات دفن
- ۲۱۹ پنجم ازمقدمات دفن، تلقین میت
- ۲۲۲ مطلب سوم دراحکام خاکسپاری میت ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۲ اول، پنهان کردن میت
- ۲۲۸ مستحبات قبرازمنظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۲۴۱ مکروهات دفن میت ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۲۴۶ بخش دوم: ملحقات یعنی سنن ومندوبات که به نحوی از انحاء ارتباطی به اموات دارند، ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ تعزیه و تسلیت
- ۲۴۸ مقدار تعزیت

۲۴۹	اهل تعزیت
۲۵۱	گریه بر میت
۲۶۱	امرسوم حکم زیارت قبور اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی
۲۶۳	موارد استحباب در زیارت اهل قبور
۲۶۵	ساخت و ساز و تعمیر قبور
۲۸۱	تعمیر قبور شهدا
۲۸۵	بخش سوم: احکام سکنه مغزی
۲۸۵	اشاره
۲۸۶	تعریف موت و مرگ
۲۸۷	مطلب دوم در بیان مفهوم موت و حیات از منظر مفسرین مذاهب اسلامی
۲۹۲	مطلب سوم در تعریف و مفهوم موت و حیات از منظر اطباء متخصص
۲۹۲	تعریف سکنه مغزی
۲۹۳	مطلب پنجم در معیار و علایم مرگ مغزی
۲۹۳	مطلب ششم آیا سکنه مغزی از نظر اطباء مرگ حقیقی است یا خیر؟
۳۰۰	اشتباه اندازه‌ها
۳۰۰	علامت‌های مرگ
۳۰۴	مفهوم مرگ مغزی
۳۲۳	فهرست مصادر و منابع کتاب
۳۴۰	درباره مرکز

احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

مشخصات کتاب

احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

شیعه جعفری دوازده امامی

شیعه زیدی

پیرو مذهب حنفی

- پیرو مذهب مالکی

پیرو مذهب شافعی

- پیرو مذهب حنبلی

- پیرو مذهب ظاهری

تالیف: غلامحسین موحدی سنگتخت

دایکندی

سال ۱۳۹۵ هـ ش مطابق

۱۴۳۸ هـ ق

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

فهرست احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱

بسم الله الرحمن الرحيم ۲

بخش اول: ۹

احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۹

مقدمه ۱۰

توضیح و تبیین مسئله ۱۱

فصل اول: ۱۵

احتضار و احکام آن ۱۵

تعریف احتضار ۱۶

بحث دوم در احکام احتضار است: ۱۶

مندوبات حال احتضار: ۲۱

امر دوم تلقین محتضر ۲۱

امر سوم استحباب تلقین میت ۲۲

امر چهارم تلقین کلمات فرج ۲۲

و امر پنجم قرائت قرآن است نزد محتضر ۲۳

و امر ششم از مستحبات حال احتضار؛ ۲۴

امر هفتم تطبیق محتضر ۲۵

امر هشتم کشیدن دستها ۲۵

امر نهم اعلام خبر موت به مؤمنین ۲۶

اما مکروهات حال احتضار ۲۸

فصل دوم: ۳۰

غسل میت واحکام آن ۳۰

ص: ۳

تعریف غسل ۳۱

احکام غسل ۳۱

استثنائات از حکم وجوب غسل میت ۳۳

حکم غسل اطفال مسلمان ۳۵

میت یافت شده در دار الایمان و دار الکفر ۳۷

حکم کسانی که در حال جنابت یا حیض یا نفاس فوت کنند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۴۰

شرایط غسل دهنده ۴۱

شرائط آب غسل میت ۵۵

مطلب پنجم در کیفیت غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۵۶

سوم از واجبات غسل میت ترتیب بین غسل های سه گانه و بین اعضاء ۵۹

پنجم از واجبات غسل میت و نیت ۶۳

ششم از واجبات غسل میت، برهنه کردن میت است از لباس در حال اختیار، جز ستر عورت ۶۷

مسئله دوم در مستحبات و مندوبات غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۶۸

مسئله سوم در محذورات غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۷۲

خلاصه نظرهای فقهای مذاهب چهار گانه درباره غسل اموات به قرار ذیل می باشد: ۷۷

حکم قطعه ای که از انسان زنده جدا شده است از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۸۲

حکم کسانی که از جهت حد شرعی و قصاص واجب القتل هستند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۸۳

بحث هفتم در احکام شهید ۸۴

مسئله دوم در تعریف شهید و احکام آن است نزد فقهای امامیه ۸۵

مسئله سوم در تعریف شهید و احکام آن از منظر فقهای مذاهب چهار گانه ۸۷

امر دوم در تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای شافعیه ۹۰

ص: ۴

اما امر سوم در تعریف شهید و احکام آن است از منظر فقهای حنابله ۹۱

امر چهارم، تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای مالکیه ۹۲

امر پنجم، تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای ظاهریه و سلفیه ۹۳

فصل سوم: ۹۵

حنوط و کفن میت ۹۵

اما حنوط ۹۶

بحث دوم در کفن میت ۹۸

مطلب دوم در احکام کفن از نظر فقهای امامیه ۹۸

امر سوم در کیفیت پوشاندن کفن بر میت نزد فقهای امامیه ۱۰۰

امر چهارم، در شرایط کفن از منظر فقهای امامیه، و آن چند امر ۱۰۱

امر پنجم در سنن کفن و آداب کفن نزد فقهای امامیه ۱۰۲

امر ششم در مکروهات کفن از منظر فقهای امامیه ۱۰۴

مطلب سوم در احکام کفن است از منظر فقهای برادران اهل سنت؛ ۱۰۵

امر چهارم در احکام کفن است از منظر فقهای حنابله ۱۱۲

مسئله دوم در چگونگی پوشاندن کفن است به میت، از نظر فقهای حنابله ۱۱۲

مسئله سوم در مکروهات کفن از منظر فقهای حنابله ۱۱۳

امر پنجم در احکام کفن از منظر فقهای سلفیه و ظاهریه ۱۱۳

فصل چهارم: ۱۱۵

نماز بر میت از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی ۱۱۵

معنای صلاه ۱۱۶

کسانی که بر آنها نماز خوانده باید شود ۱۱۸

بحث دوم در شرایط نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۲۳

بحث سوم در کسانی که نماز بر آنها جایز نیست از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۲۶

ص: ۵

بحث چهارم استحباب نماز بر کسانی از منظر فقهای اسلامی ۱۲۷

بحث پنجم در کسانی که در نماز بر آنها پنج تکبیر گفته می شود ۱۲۸

تکبیر در نماز میت نزد فقهای مذاهب چهارگانه ۱۲۹

بحث ششم در کسانی که در نماز میت بر آنها چهار تکبیر گفته می شود ۱۳۱

بحث هفتم در حکم ادعیه بین تکبیرات است از نظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۳۱

بحث هشتم در حکم قرائت سوره فاتحه است در نماز میت از منظر فقهای اسلامی ۱۳۳

بحث نهم در حکم صلوات بر نبی مکرم اسلام «ص» در نماز میت از منظر فقهای اسلام ۱۳۵

دوم در حکم سلام در نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۳۶

سوم در حکم بلند کردن دست هاست در تکبیرات نماز میت از منظر فقهای اسلام ۱۳۷

مطلب سوم در حکم نماز خوان بر میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۳۸

بحث سوم در تقدیم امام بر ولی میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۴۳

بحث چهارم در حکم تقدم ولی بر والی از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۴۴

مسئله دوم در سنن نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۵۳

مسئله سوم در اوقات نماز میت ۱۵۹

مسئله چهارم در مکروهات نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۶۰

فصل پنجم: ۱۶۲

در احکام دفن میت ۱۶۲

مقدمات دفن میت ۱۶۳

اول تعریف تشییع ۱۶۳

امر دوم در احکام تشییع از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۶۴

امر سوم در چگونگی تشیع میت از منظر فقهای تمام مذاهب اسلامی ۱۶۶

امر چهارم در اموری که از منظر فقهای مذاهب اسلامی انجام آنها در تشیع مستحب و مندوب است ۱۶۷

ص: ۶

امر پنجم در مکروهات تشیع از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۷۲

امر پنجم از مکروهات تشیع، ۱۷۴

امر پنجم شرکت زنها در تشیع جنازه از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۷۵

امر ششم انتقال جنازه است ۱۷۶

سوم از مقدمات دفن میت؛ ۱۷۹

چهارم از مقدمات دفن؛ ۱۸۰

پنجم از مقدمات دفن، تلقین میت ۱۸۱

مطلب سوم در احکام خاکسپاری میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۸۴

اول، پنهان کردن میت ۱۸۴

مستحبات قبر از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۸۸

مکروهات دفن میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی ۱۹۸

بخش دوم: ۲۰۱

ملحقات یعنی سنن و مندوبات که به نحوی از انحاء ارتباطی به اموات دارند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی. ۲۰۱

تعزیه و تسلیت ۲۰۲

مقدار تعزیت ۲۰۳

اهل تعزیت ۲۰۴

گریه بر میت ۲۰۶

امر سوم حکم زیارت قبور اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی. ۲۱۳

موارد استحباب در زیارت اهل قبور ۲۱۵

ساخت و ساز و تعمیر قبور ۲۱۸

تعمیر قبور شهدا ۲۳۳

بخش سوم کتاب: ۲۳۷

ص: ۷

احکام سکتة مغزی ۲۳۷

تعریف موت و مرگ ۲۳۸

مطلب دوم در بیان مفهوم موت و حیات از منظر مفسرین مذاهب اسلامی ۲۳۹

مطلب سوم در تعریف و مفهوم موت و حیات از منظر اطباء متخصص ۲۴۳

تعریف سکتة مغزی ۲۴۳

مطلب پنجم در معیار و علایم مرگ مغزی ۲۴۴

مطلب ششم آیا سکتة مغزی از نظر اطباء مرگ حقیقی است یا خیر؟ ۲۴۴

اشتباه اندازه‌ها ۲۵۱

علاوم نشان‌های مرگ ۲۵۱

مفهوم مرگ مغزی ۲۵۵

فهرست مصادر و منابع کتاب ۲۷۰

ص: ۸

بخش اول: احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

ص: ۹

مقدمه

بعد، کتاب حاضر مشتمل است بر بحث علمی و استدلالی در احکام اموات و آنچه که مرتبط است به اموات و حکم فقهی سکتہ مغزی از منظر فقهای مذاهب اسلامی به صورت مقارن و از جنبه‌ها و جهات مختلفه؛ زیرا حقوق انسان و کرامت انسانی آن در شرع مقدس اسلام تنها منحصر در حال حیات آن نیست، بلکه عمومیت دارد و شامل حالت بعد از مرگ انسان را نیز می‌شود؛ همان طوری که تعلیل صحیحہ عبدالله بن سنان از ابی عبدالله امام صادق «علیه السلام» اشاره به آن دارد: «لأنَّ حرمة المسلم ميَّة كحرمة وهو حيٌّ سواء؛» (۱)

احترام بدن مسلمان، مرده و زنده اش یکسان است. « حتی بعضی فقها مراعات حقوق اموات را از ضروریات دین مقدس اسلام دانسته اند. نیز روایتی از رسول مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نقل شده است که آن حضرت فرموده:

«للمسلم على المسلم سته حقوق....» (۲)

از جمله آن شش حق، عیادتش را در حال مریضی، و تشییع جنازه و دفنش را بعد از مرگ بیان فرموده است.

دیگر اینکه احکام اموات بخشی بزرگ از مسائل فقهی، حقوقی و اجتماعی مشترک بین مذاهب اسلامی را تشکیل می‌دهد که متأسفانه تاکنون کتاب مستقل علمی و استدلالی حامل عنوان احکام الاموات از منظر فقهای تمام مذاهب اسلامی با این کیفیت مقارن تدوین و تألیف نشده و در اختیار عموم قرار نگرفته است که بر طرف‌کننده نیاز پیروان مذاهب اسلامی باشد. به علاوه تکثر ابنای بشر، پراکنده شدن آنان در تمام نقاط کره زمین، فرقه فرقه شدن آنها از نظر باورها و معتقدات، اختلاط مسلمانان در تمام شهرها، روستاها و کشورهای اسلامی و غیراسلامی در شئون زندگی اجتماعی معاصر و اشتراک آنان در مراسم و اجتماعات یادبود اموات پیروان فرقه‌های دارای افکار، اندیشه‌ها، طریق و مذاهب مختلفه، همه اینها موجب شده است که مسلمین در احکام امواتشان و آداب و سنن که مربوط به آنها می‌باشد، اختلاف پیدا کنند؛ به اندازه ای زمانی که فقیهی پیرو مذهب و نحله ای خاص از آنها شروع به تدوین کتابی در موضوع فقه

ص: ۱۰

۱- . الوسایل، باب ۵۱، من الابواب اذا مات مسلم فی البر، ح ۱.

۲- . صحیح مسلم ۳/۷. سنن ترمذی ۴/۱۷۶ ح ۲۸۸۰.

می کردند، احکام اموات را در ضمن کتاب طهارت و صلوات به صورت پراکنده و برطبق مذهب خاصی که از او پیروی می کردند، متعرض می شدند.

توضیح و تبیین مسئله

پیروان هر مذهب از مذاهب اسلامی نیز به آن آداب و سنن که بینشان عملی می شدند، خوشحال می بودند (کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ). (۱) و بسا به پیروان مذاهب دیگر اسلامی که احکام و آداب و سنن امواتشان مخالف احکام و آداب و سنن اموات معمول بین اینها می باشند، نسبت شرک، کفر و بدعت می دهند؛ بناً بر هر انسان که اراده و قصد ایجاد وحدت بین پیروان مذاهب اسلامی را دارد و تیت برطرف کردن ریشه نفاق و اختلاف را از جامعه مسلمین آرزو دارد؛ روشن و آشکار می شود که نیاز مبرم به بررسی های دقیق علمی و استدلالی، اقوال، گفتار و استدلال های علما، فقها، امامان و رهبران مذاهب اسلامی را درباره مرگ و موت و احکام آن و خالص و پاک کردن آن گفته ها را از خرافات و آلودگی هایی که در مرور زمان با آن مخلوط شده است؛ درباره حقیقت و ماهیت مرگ و موت که آیا مرگ یک شیء وجودی است که جایگزین حیات می شود بعد از رفتن آن یا یک شیء عدمی است (مرگ = عدم الحیات) و اشاره می شود به اختلاف فقها و دانشمندان درباره علائم و نشانه های مرگ، و اتفاق و اجماع آنها بر واجب کفائی بودن غسل و تجهیز میت مسلمان بعد از مرگ، و اختلاف آنها در کمیت و کیفیت غسل و تجهیز میت، تعداد قطعات واجب و سنتی کفن، آداب و سنن کفن، و وجوب نماز میت، اختلاف فقها در کیفیت نماز، تعداد تکبیرات در نماز و اینکه بر چه کسانی نماز واجب است خوانده شود و بر چه کسانی جایز نیست نماز خوانده شود. خلاصه مهم ترین چیزی که این جانب را وادار کرد بر تدوین کتاب حاضر در این موضوع، عناوین ذیل است:

بیان و توضیح مفهوم مرگ از نظر لغوی، قرآن کریم، فقهای اسلامی و علمای علم طب؛ الموت ماهو؟ (حقیقت مرگ چیست؟)

تعریف و بیان سکتة مغزی که یکی از اسباب کثیره مرگ و میر می باشد. آیا سکتة مغزی مرگ است؟ و بیان احکام کسی که مبتلا به سکتة مغزی شده است از منظر فقهای مذاهب اسلامی و بیان اختلاف آنها در آن.

اشاره به تاریخ تشریح احکام اموات که در اسلام و پیروان ادیان سماوی دیگر از چه زمانی تشریح

ص: ۱۱

شده است.

حتی الامکان تلاش جدی شده جهت نزدیک کردن پیروان مذاهب اسلامی را به یکدیگر در فروع فقهی که متداول و مورد عمل هست بین شان در مسئله اموات.

آگاه ساختن مسلمین و ارشاد و هدایت آنها خصوصاً قشر جوان و تحصیل کرده مؤمنین به سوی تعالیم حیات بخش دین حنیف اسلام و مشترکات دینی آنها.

تنقیح و پاک کردن آنچه که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» درباره احکام اموات از جانب خداوند متعال آورده است، از لوث خرافات، اوهام و بدعت هایی که در طول زمان با آن مخلوط شده است.

آنچه از منابع اسلامی استفاده می شود، بلکه از کل ادیان سماوی، این است که احکام اموات از زمان فوت آدم ابوالبشر «علیه السلام» تشریح شده است؛ زیرا زمانی که آدم «علیه السلام» فوت کرد؛ ملائکه الهی از جانب خداوند عزوجل مأموریت یافتند برای غسل، کفن و دفن آدم «علیه السلام» و او را غسل دادند، حنوط و کفن کردند، بر او نماز خواندند و دفنش کردند. بعد فرمودند: «هذه سنه آدم و ولده؛ این روش دفن آدم و فرزندانش است.» لذا بنی نوع بشر آن روش را نسل بعد نسل به ارث بردند، از زمان فوت آدم «علیه السلام» الی عصر حاضر و به اندازه ای آن روش مهم و مورد اعتماد و اعتقاد نسل بشر به خصوص پیروان ادیان سماوی هست که اگر فردی اختیاریاً مرده اش را برخلاف آن روش دفن کند، گناه کار خوانده شده، ملامت و سرزنش می شود، زیرا بایک سنت و روش مستمره و متواتره و معموله بین مسلمین مخالفت کرده است. مگر اینکه فرزندان آدم ابوالبشر در اثر زاد و ولد، زیاد شدند و طائفه و قبيله طائفه و قبيله شدند، در تمام نقاط کره زمین پراکنده شدند و مسکن گزیدند و در باورها، معتقدات، آداب و سنن زندگیشان از جمله آن سیره مستمره مربوط به اموات اختلاف پیدا کردند و در عمل آن سیره تحت تأثیر محیط و منطقه قرار گرفتند و مخلوط به اوهام، خیالات، خرافات و سنن حاکم در آن محیط و محل شدند تا عصر حاضر. لذا نهایت کوشش را برای روشن شدن حقایق و کشف آن از زیر پوشش های ضخیم خرافات و اوهام به کاربردم تا حقایق نزد هر مذهب از مذاهب اسلامی و بیان آراء و استدلال آنها بر آن از کتاب و سنت و سایر ادله معتبره نزد آنها و مناقشه آن ادله از طرف دیگران با دقت و بی طرفی کامل و بیرون آوردن حقایق مشترکه بین مذاهب اسلامی را انجام دادم و در موضوعات که تقریب بین مذاهب امکان نداشت، نظریه فقهی هر مذهب و استدلالشان را با حفظ احترام و بی طرفی کامل ذکر کردم؛ البته نظریه غالب و مشهور در آن

ص: ۱۲

مذهب را. لکن غالباً اعتماد به مطالبی است که از طریق ائمه اهل بیت «علیهم السلام» رسیده و تأیید شده باشد؛ زیرا اهل بیت ادوی بما فی البیت و آنها «اهل بیت النبوه و معدن الرساله و خزائن العلم و منتهی الحلم و باب مدینه علم النبی «صلی الله علیه و آله» و معصومون من الزلزل: اهل بیت پیامبر و جایگاه رسالت و خزینه دانش و نهایت بردباری و دروازه علم پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» و حفظ شده ای از لغزشها هستند»، به شهادت قول الله عزوجل: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱) اراده الهی به این تعلق گرفته است که شما اهل بیت از تمام آلودگی ها پاک و منزّه باشید.» اکثر مفسرین نزول آیه شریفه را در شأن عترت طاهره پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» می دانند. (۲)

بعد احساس کردم نیاز تعرض و توجه به احکام فقهی بعضی موضوعات مستحدثه ای را که مرتبط هست به موضوع کتاب، مانند حکم شرعی کسی که دچار مرگ مغزی می شود، آیا در این حال که مغز او از کار افتاده است و اطبای متخصص اتفاق نظر دارند که شخصی مصاب برگشتش به حال طبیعی غیر ممکن هست و در عین حال بقیه اعضای بدن از قبیل قلب، کبد، کلیه، ریه و غیره به کار عادی خود ادامه می دهند، ولو بادستگاه. آیا این شخص در همین حال مرده گفته می شود؟ که خانمش از همین وقت عده وفات حساب کند، اموال و دارایی اش منتقل به ورثه شود و اگر کسی عضوی از اعضای بدنش را جدا کند، دیه جدا کردن عضو میت بر ذمه اش تعلق بگیرد؟ یا زنده گفته می شود که خانمش شوهر دار و خودش صاحب اموالش است و اگر کسی عضوی از اعضای بدنش جدا کند، دیه جدا کردن عضوی از انسان زنده بر ذمه اش تعلق می گیرد؟

نو آوری کتاب احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

لذا کتاب حاضر در نوع خود از جهات جدید گفته می شود: ۱- از جهت بررسی هر مسئله به صورت مقارن بین مذاهب اسلامی. ۲- از جهت تکثر و تنوع مصادر و منابع اولیه معتبره در هر مذهب، و سزاوارذکراست منابعی که از آنها در تألیف کتاب استفاده شده است، مستقیماً مطالعه و بررسی شده است و از اعتماد به نقل قول و حکایت و نسبت که روش معمول بین اکثر نویسندگان های معاصر است، پرهیز و دوری شده است. ۳- از جهت روش نظم و ترتیب

ص: ۱۳

۱- .سوره الاحزاب / ۳۳.

۲- . تفسیر قرطبی ۱۴ / ۱۸۳ از جمعی کثیر از جمله کلبی و ام سلمه. و جزیاص در تفسیر احکام القرآن ۳ / ۴۷۱ از ابوسعید خدری و غیره. و تفسیر سمعانی ۴ / ۲۸ از مجاهد و قتاده و ابوسعید خدری و ام سلمه و جماعت کثیری. و حاکم حسکانی در تفسیر شواهد التنزیل ۲ / ۱۸ از براء بن عازب و حماد بن سلمه و انس بن مالک و غیره. روایت کرده اند که آیه شریفه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین «علیهم السلام» نازل شده است.

وفصل بندی مطالب و موضوعات کتاب. ۴- از جهت پرهیز از ذکر مطالب اختلاف برانگیز میان مسلمین. ۵- از جهت دوری از اختصار که مخل است به فهم مطالب برای خواننده و تفصیل که ملال آور و خسته کننده است برای خواننده.

بنائاً کتاب دارای سه بخش و فهرست مطالب و منابع است. بخش اول مشتمل بر پنج فصل است؛ فصل اول در احکام احتضار؛ فصل دوم در احکام غسل؛ فصل سوم در احکام جنوط و کفن؛ فصل چهارم در احکام نماز میت؛ فصل پنجم در احکام دفن میت. و بخش دوم در ملحقات است که بنحو از انجا مرتبط به اموات است. و بخش سوم در بیان احکام سکنه مغزی است.

ص: ۱۴

فصل اول: احتضار و احكام آن

اشاره

ص: ۱۵

اما فصل اول مشتمل است بر دو بحث: اول تعریف احتضار، دوم احکام احتضار.

تعریف احتضار

احتضار در لغت مصدر لازم از احتضُر، یحتضِر، احتضاراً، به معنای حاضر شدن یا فرارسیدن هنگام مرگ یا جان کندن «أعانا الله علیه؛ خدا یاری کند ما را در آن وقت» و یا شهری شدن یا از سفر آمدن یا از بیابان به شهر آمدن می باشد. (۱)

در اصطلاح فقها به معنای حضور مرگ یا حضور ملائکه ای که موکلند برای قبض روح انسان ها، یا حضور اهل واقارب آن شخص در این هنگام نزد او، یا به معنای حضور عقل آن شخص است نزد او، (۲) یا به

معنای حضورائمه معصومین «علیهم السلام» است نزد او به خصوص امیرمؤمنان علی «علیه السلام»، زیرا در روایت آمده است که هیچ شخصی در شرق و غرب عالم از دنیا نمی رود، مگر اینکه امیرمؤمنان علی «علیه السلام» را در حین مرگ می بیند؛ مؤمنین از جهت محبت و دوستی و کفار از جهت عداوت و دشمنی. (۳)

یا به معنای حضور مؤمنین و خلق الله است در همان وقت نزد او. (۴)

بحث دوم در احکام احتضار است

اشاره

احکام احتضار نوعاً سه قسم است: وجوب، ندب و مکروه.

اما وجوب یک مورد است و آن استقبال محتضراست به قبله. اکثر فقهای امامیه مانند شیخ مفید در مقنعه، سلار بن عبدالعزیز دلیلی در المراسم العلویه، ابن حمزه طوسی در الوسيله الی نیل الفضیله، محقق حلّی در شرایع الاسلام، علامه حلّی در المختلف و المنتهی، شهید اول در البیان و الدروس، محقق ثانی در جامع المقاصد و شهید ثانی در الروضه البهیة فی شرح اللّمعه الدمشقیة (۵) قائل شده اند به مشهور بودن وجوب استقبال قبله برای شخص محتضر در حال احتضار، و استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به عدّه ای از روایات از جمله روایت صحیحه

ص: ۱۶

۱- فرهنگ معین ماده احتضار؛ المنجد ماده حضر، لويس معلوف.

۲- الروضه البهیة فی شرح اللّمعه الدمشقیة ۱/۱۱۸ طبع؛ جامع المقاصد ۱/ ۳۵۱-۳۵۵؛ جواهر الکلام ۴/ ۸-۹.

۳- اصول کافی ۳/ ۱۲۷.

۴- جواهر الکلام ۴/ ۸-۹.

۵- المقنعه ۷۳-۷۵؛ المراسم العلویه ۴۷؛ الوسيله الی نیل الفضیله ۲-۶؛ شرایع الاسلام ۱/ ۲۹؛ مختلف الشیعه ۱/ ۳۸۱؛ منتهی

المطلب ۴۲۶؛ البیان ۲۳؛ الدروس ۱/ ۱۰۲؛ جامع المقاصد ۱/ ۳۵۱-۳۵۵؛ الروضه البهیة فی شرح اللّمعه الدمشقیة ۱/ ۱۱۸.

سليمان بن خالد که در کافي و تهذيب نقل شده است: «قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام» يقول: إذا مات لأحدكم ميت فسجوه تجاه القبلة ولذلك إذا غسل يحضره موضع المغتسل تجاه القبلة فيكون مستقبلاً بباطن قدميه ووجهه الى القبلة؛ (۱)

سليمان بن خالد می گوید: از امام صادق «عليه السلام» شنیدم که می فرمود: هر وقت کسی از شما فوت کرد، رو به قبله بخوابانید، به نحوی که کف هر دو پابه طرف قبله باشد که اگر به همان شکل بنشیند، رو به قبله شود. از همین جهت است که در موقع غسل دادن میت، او را رو به قبله غسل می دهند.

اماروایت دوم که به آن استدلال کرده اند، مرسله امیر المؤمنین علی «عليه السلام» است: «قال عليه السلام»:

دخل رسول الله «صلى الله عليه وآله» على رجل من ولد عبدالمطلب وهو فى السوق «اعاننا الله عليه» وقد وجّه الى غيرالقبلة فقال «صلى الله عليه وآله»: وجّهوه الى القبلة فإنكم إذا فعلتم ذلك أقبلت عليه الملائكة وأقبل الله عزوجلّ عليه بوجهه فلم يزل كذلك حتى يقبض؛ (۲)

امیر مؤمنان علی «عليه السلام» فرمود: نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» بر یکی از اولاد عبد المطلب داخل شد، دید که در حال جان دادن است، ولی صورتش به طرف غیر قبله است. فوراً فرمود: صورت این شخص را به طرف قبله برگردانید، زیرا زمانی که صورت این شخص به طرف قبله شود، ملائکه متوجه او می شوند و رحمت الهی شامل حال او می شود و به همین حال است تا از دنیا برود.

دوم- به سیره عملی بین مسلمین، استدلال کرده اند که مسلمین در همه اعصار از زمان آدم تا خاتم و همه امصار در شرق و غرب عالم این استقبال به قبله را برای شخص محتضر در حال احتضار عملی می کنند و به قدری به آن اهمیت می دهند که اگر کسی به غیر جهت قبله جان دهد، از علایم بدشانسی او حساب می شود و هیچ عمل مستحبی به این اهمیت در اسلام پیدا نمی شود؛ و این اهمیت نیست مگر از جهت وجوب آن عمل. (۳)

مخفی نماند که ادله اثبات کننده وجوب استقبال قبله فرق نمی گذارند بین محتضر، صغیر باشد یا کبیر، مرد باشد یا زن، پیر باشد یا جوان، عالم باشد یا جاهل، ثروتمند باشد یا فقیر، حرو آزاد باشد یا عبد و غلام؛ به شرطی که مسلمان یا در حکم مسلمان باشند. دوم اینکه استقبال ممکن باشد

ص: ۱۷

۱- . وسایل الشیعه باب ۳۵ از ابواب احتضار ح ۲.

۲- . همان ح ۴، ۵ و ۶.

۳- . جواهر الکلام ۷/۴.

و اگر استقبال ممکن نبود از جهت اشتباه قبله یا غیرش، وجوب ساقط می شود از جهت عدم تمکن از امتثال تکلیف.

البته معلوم و روشن است که قائلین به وجوب استقبال به اتفاق آرا بلکه بعضی هایشان ادعای اجماع کرده اند و می گویند: وجوب استقبال مانند سایر احکام واجبه متعلق به میت از قبیل غسل، تکفین، تدفین، نماز و امثالش واجب کفایی است، به معنای اینکه اگر به تعداد ما به الکفایه از مکلفین، آن تکالیف را انجام دهند، از ذمه بقیه مکلفین ساقط می شوند؛ و اگر اخلال به آن تکالیف شود، همه گناه کار و مستحق عذاب و عقاب می شوند. (۱)

عده کمی از فقهای امامیه مانند شیخ طوسی و علاءالدین بن ابی المجد حلبی و یحیی بن سعید حلّی قائل شده اند به استحباب استقبال قبله محض، (۲)

و استدلال کرده اند برای اثبات مدعیانشان، اولاً به اجماع طائفه امامیه و اعمال آنها زیرادر استحباب احدی مخالفت نکرده است؛ اما در وجوب عده ای مخالف هستند. ثانیاً در ادله وجوب مناقشه کرده اند، هم از حیث سند وهم از حیث دلالت و گفته اند: آنها بیشتر از استحباب را ثابت نمی کنند و ثالثاً از جهت اصل که (عدم الوجوب باشد) در محل و مورد وجود دارد.

و از فقهای زیدیه، قاضی نعمان شوکانی قائل به استحباب استقبال قبله محض شده است. (۳)

اما ائمه مذاهب چهارگانه برادران اهل سنت؛ امام ابی حنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل «رحمهم الله» و از فقهای مستقل عطاء، نخعی، اوزاعی، اسحاق، فقهای مدینه منوره و فقهای شام و غیر اینها قائل به استحباب استقبال قبله برای محض شده اند، و سعید بن مسیب از فقهای مدینه استقبال قبله محض را انکار کرده است؛ زمانی که بستگانش می خواستند در حال احتضار صورتش را به طرف قبله بگردانند، گفت: چه کار می کنید؟ گفتند: می خواهیم شمارا روبه قبله قرار دهیم. از باب اعتراض گفت:

مگر من تا هنوز روبه قبله و اهل قبله نبودم که الآن می خواهید مرا اهل قبله بسازید؟ و مانع شد از قراردادن صورتش به طرف قبله. (۴) اینها برای اثبات مدعیانشان یعنی استحباب استقبال قبله

ص: ۱۸

۱- . شرایع الاسلام / ۱ / ۳۶؛ الروضه البهیة / ۱ / ۱۱۸؛ جواهر الکلام / ۴ / ۱۳؛ الکافی فی الفقه / ۲۳۶.

۲- . خلاف / ۱ / ۶۹۲؛ المبسوط / ۱ / ۱۷۴؛ اشاره السبق / ۷۴؛ الجامع للشرایع / ۴۸ - ۴۹.

۳- . نیل الاوطار / ۴ / ۵۲.

۴- . مغنی / ۲ / ۳۰۴ - ۳۰۸؛ شرح الکبیر / ۲ / ۳۰۵ - ۳۰۶؛ المجموع / ۵ / ۱۱۶ - ۱۱۷؛ بحر الرائق / ۲ / ۲۹۸؛ بدایع الصنائع / ۱ / ۲۹۹؛ الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۰۰.

محتضر، به چند مورد استدلال کرده اند:

اول به روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند: «خیر المجالس ما استقبال به القبله؛^(۱) بهترین نشستن ها، نشستن روبه قبله است.» ثانیاً به سیره عملی مستمره بین مسلمین؛ زیرا کار آنها باسعید بن مسیب بزرگ ترین دلیل است بر مشهور بودن آن عمل بین مسلمین درباره مرده هایشان در حال احتضار در همه اعصار و امصار. ثالثاً استدلال کرده اند به عمل صحابی معروف و مشهور حدیفه بن یمان که ایشان وقتی حالت احتضارش رسید، دستورداد که اطرافانش صورت او را به طرف قبله قرار دهند.

نحوه استقبال و کیفیت استقبال به قبله.

فقه‌های تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که کیفیت و نحوه استقبال قبله به دو صورت و وجه می باشد: وجه اول اینکه محتضر را با پشت به زمین بگذارند و کف پاهایش را به طرف قبله قرار دهند، به حیث که اگر بنشیند، صورتش به طرف قبله می شود.

وفقه‌های امامیه اجماع دارند بر همین وجه و تصریح کرده اند:

«یلقى المیت علی ظهره ویجعل باطن قدمیه ووجهه الی القبله بحیث لو جلس کان وجهه الی القبله رجلاً کان او امرأه، صغیراً کان أو کبیراً، مع التمكن واما مع عدم التمكن من کیفیته الخاصه، الاکتفاء بما تمکن علیه من الاستقبال؛^(۲)

محتضر گذاشته می شود به زمین با پشت و قرار داده می شود باطن هر دو پا و صورتش به طرف قبله، طوری که اگر بنشیند، صورتش به طرف قبله قرار بگیرد؛ فرق نمی کند محتضر مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، در صورت تمکن و اگر تمکن نشد استقبال با آن کیفیت خاص، اکتفا کند به هر مقدار که ممکن هست از استقبال. برای اثبات مدعایشان نیز استدلال کرده اند به روایتی که ابراهیم اشعری از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است: «قال فی توجیه المیت: تستقبل بوجهه القبله وتجعل قدمیه ممایلی القبله» امام صادق «علیه السلام» در توجیه میت رابه طرف قبله گرداندن، فرموده: قرار دهید صورت و پاهای میت رابه طرف قبله. «همچنین به روایتی که معاویه بن عمار نقل کرده: «قال: سئلت ابا عبد الله «علیه السلام» عن المیت، فقال:

ص: ۱۹

۱- سنن البیهقی ۷/ ۲۷۲؛ مستدرک الحاکم ۴/ ۲۷۰.

۲- المقنعه ۷۳-۷۵. الوسیله الی نیل الفضیله ۶۲. الجامع للشرایع ۴۸-۴۹؛ الخلاف ۶۹۲؛ السرائر ۱۵۹؛ المعتمر ۲۵۹-۲۶۰.

تذکره الفقهاء ۱/ ۲۲۷-۲۴۰. البیان ۲۲-۲۳. الروضه البهیة ۱/ ۱۱۸؛ جامع المقاصد ۱/ ۳۵۱-۳۵۵؛ تحریر الوسیله ۱/ ۵۸.

استقبل بباطن قدمیه القبله؛ معاویه بن عمار می گوید: من از امام صادق « علیه السلام » از کیفیت استقبال محضر سؤال کردم، آن حضرت در جواب فرمود: طوری میت را به زمین بگذارید که باطن پاهایش به طرف قبله قرار گیرد.» به علاوه روایت محمد بن علی بن حسین: «عن الصادق « علیه السلام » أنه سئل عن توجيه الميت فقال: استقبل بباطن قدمیه القبله وغیرها؛(۱)

محمد بن علی بن حسین از امام صادق « علیه السلام » نقل کرده که از امام « علیه السلام » درباره کیفیت روبه قبله قرار دادن میت سؤال کردم. آن حضرت در جواب فرمود: زیر پاهایش رابه طرف قبله قرار دهید، یعنی با پشت به زمین بخوابانید، طوری که باطن پاهایش به طرف قبله قرار گیرد.»

از فقهای زیدیه دونفر به نام های هادی و ناصر همین وجه اول را قبول کرده و تصریح کرده اند: «إنه توجه مستقیماً لیستقبلها بكل وجه؛(۲)

آن محضر رو به قبله پشت به زمین گذاشته می شود که اگر به همین حال بنشیند، تمام بدن روبه قبله قرار بگیرد.» محی الدین نووی همین وجه را از قول امام شافعی « رحمه الله » و از جماعتی از فقهای خراسان بدون بردن نام حکایت کرده است، همچنین ازدوتن رفقایش از فقهای عراق به نام های هادی و مستظهری و امام الحرمین جوینی و ابو حامد غزالی « رحمهما الله » به طور قطع و یقین همین وجه را اختیار کرده اند و عدّه دیگر از فقهای جمهور تصریح کرده اند که این وجه مورد عمل عامّه مردم و مسلمین است. (۳) همین وجه را ابن قدامه مقدسی احتمال داده و گفته: فقهای عامّه از جمله مستحبات حال احتضار، گذاشتن چیزی را روی شکم محضر می دانند و حال آنکه این عمل ممکن نیست، مگر اینکه محضر رابه پشت به زمین بخواباند. (۴)

اما نحوه دوم این است که محضر رابه پهلو راستش روبه قبله بخواباند طوری که میت را داخل لحد به پهلو راستش روبه قبله می گذارند اگر ممکن بود، و اگر ممکن نشد، به پهلو چپ روبه قبله بگذارند، و اگر این هم ممکن نبود، به پشت به زمین بگذارند و چیزی را زیر سر محضر بگذارند، طوری که اگر بنشیند، روبه قبله باشد. این وجه دوم مذهب امام ابی حنیفه و مالک و شافعی « رحمهم الله » در کتاب بویطی می باشد. و همین وجه صحیح ترین دو وجه هست نزد اکثر فقهای عامّه از برادران اهل سنت؛ و قطعی است نزد بزرگان از فقهای عراق. احتجاج کرده اند بر صحت این وجه به حدیث ابی قتاده که حاکم نیشابوری و بیهقی روایت کرده اند: اینکه نبی

ص: ۲۰

۱- الوسایل، باب ۳۵ از ابواب الاحتضار، ح ۱-۵.

۲- نیل الاوطار ۴/ ۵۰.

۳- المجموع ۵/ ۱۱۶؛ البحر الرائق ۲/ ۲۹۸.

۴- کتاب الام ۱/ ۳۱۹؛ المغنی ۲/ ۳۰۴-۳۰۸؛ الشرح الکبیر ۲/ ۳۰۵-۳۰۶؛ المجموع ۵/ ۳۱۷-۳۲۳.

مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» هنگامی که به مدینه آمد، از حال براء بن معرور سؤال کرد. در جواب آن حضرت گفتند: ایشان فوت کرده است یا رسول الله و ثلث مالش را برای شما وصیت کرده و وصیت کرد که در حال احتضار صورت او را به طرف قبله قرار دهند. (۱) حضرت

فرمود: «اصاب الفطره؛ به حقیقت رسیده است» و ثلث دارایی اش را به اولادش برگرداند و سرقبرش رفت و برایش نماز خواند و دعا کرد و از خداوند متعال برایش طلب مغفرت کرد. حاکم نیشابوری این حدیث را تصحیح کرده و فرموده: این حدیث از احادیث صحیحه است. (۲)

مندوبات حال احتضار

اشاره

فقهایی تمام مذاهب اسلامی یک سلسله امور را با عنوان مستحبات و مندوبات حال احتضار بیان کرده اند که بعضی آنها مربوط به پیش از فوت محتضر هست و برخی از آنها در حال فوت هست و بعضی آنها بعد از فوت می باشند. ولی مابقی طور اختصار به بعضی از مهم ترین آنها اشاره می کنیم و از ذکر همه آنها به علت اطاله سخن پرهیز می کنیم.

امراول استقبال محتضر

اما امراول استقبال محتضر است یعنی رو به قبله قرار دادن محتضر که بحثش گذشت.

امر دوم تلقین محتضر

و امر دوم: تلقین محتضر است شهادتین را در حال احتضار؛ و این امر متفق علیه است بین فقهایی تمام مذاهب اسلامی. (۳) برای اثبات این امر استدلال شده به روایتی که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نقل کرده اند:

« قال رسول الله « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » : لَقِّنُوا مَوْتَكُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ فَإِنَّ مِنْ كُنْ أَمْرٍ كَلَامَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ (۴)

تلقین دهید مرده هایتان را در هنگام مرگ کلمه شهادت ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله را، زیرا کسانی که آخرین سخنشان لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می شوند. ابن حزم اندلسی از فقهایی سلفیه

ص: ۲۱

- ٢- . مستدرك الحاكم ٢٧٠ / ٤؛ سنن البيهقي ٢٧٢ / ٧؛ الشرح الكبير ٣٠٥ - ٣٠٦؛ تحفه الفقهاء ١ / ١٩١؛ الدرالمختار ٢ / ٢١٦؛
الفرقه على مذاهب الاربعه ١ / ٥٠٠.
- ٣- . المقنع / ٥٦؛ المقنعه / ٧٣ - ٧٥؛ الكافي في الفقه / ٢٣٦؛ النهايه / ٣٠؛ السرائر / ١ / ١٥٩. المعبر / ١ / ٢٥٩ - ٢٦٠؛ تذكره الفقهاء / ١ /
٣٣٧ - ٣٦٠؛ جواهرالكلام ٤ / ١٤ - ١٥؛ المغنى ٢ / ٣٠٤ - ٣٠٨؛ نيل الاوطار ٤ / ٤٨؛ المجموع ٥ / ١١٥؛ بدايع الصنائع / ١ / ٢٩٩؛
بحرالرائق ٢ / ٢٩٩؛ احكام الجنائز / ١٠.
- ٤- . وسايل الشيعه باب ٣٦ از ابواب الاحتضار ح ١ - ١٢؛ مسند احمد ٥ / ٢٣٣ - ٢٤٧؛ صحيح مسلم ٣ / ٣٧؛ سنن نسائي ٤ / ٥؛
سنن ابى داوود ٢ / ٦٢ ح ٣١١٦؛ الفقه على مذاهب الاربعه ١ / ٥٠٠.

قائل به وجوب تلقین محتضر شده است و تصریح کرده:

«يجب تلقين الميت المذی يموت في ذهنه (يعنى حاضر العقل) ولسانه منطلق او غير منطلق، شهادة الاسلام و هي لا إله إلا الله و محمد رسول الله «صلى الله عليه وآله»؛(۱)»

واجب است تلقین دهند محتضری را که دارای هوش است، و فرق نمی کند زبانش باز هست و یا بسته شده باشد، شهادت اسلام را، یعنی شهادت به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر اسلام محمد بن عبدالله «صلى الله عليه وآله».

امر سوم استحباب تلقین میت

و امر سوم؛ فقهای امامیه اجماع دارند بر استحباب تلقین دادن محتضرا، اقرار به امامت ائمه معصومین دوازده گانه از اهل البیت «علیهم السلام» را یکی پس از دیگری. و برای اثبات مدعایشان نیز استدلال کرده اند به روایت زراره ابن اعین از امام باقر «علیه السلام» در حدیث که آن حضرت فرموده: «لو ادرکت عکرمه عند الموت لنفعته. فقيل لأبي عبد الله «عليه السلام»: بماذا كان ينفعه؟ قال: يلقنه ما انتم عليه؛ اگر عکرمه را در وقت جان دادن درک می کردم، به حالش سود می رساندم. از امام صادق «علیه السلام» سؤال شد که چه سودی می رساند؟ حضرت فرمود: تلقین می داد او را به آنچه که شما بر آن هستید؛ یعنی شهادت به توحید و نبوت و امامت را.» همچنین به روایت ابی بصیر از امام باقر «علیه السلام» که مانند روایت قبلی است، استناد می شود.

امر چهارم تلقین کلمات فرج

و امر چهارم تلقین دادن کلمات فرج است برای شخص محتضر؛ و عبارت است از «لا إله إلا الله الحليم الكريم؛ لا إله إلا الله العلي العظيم؛ سبحان الله رب السموات السبع و رب الأرضين السبع و ما فيهن و ما بينهن و رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين» که متفق علیه است. (۲) همچنین

جمعی کثیر از فقهای امامیه تلقین کلمات فرج را برای محتضر واجب می دانند (۳) و

برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به روایات کثیره، از جمله روایت زراره از ابی جعفر امام باقر «علیه السلام»

«قال: إذا أدرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج؛(۴)»

ص: ۲۲

۱- . المحلی ۵ / ۱۵۷.

۲- . همان؛ سنن ابن ماجه ۱؛ کتاب الجنائز / ۴۶۸.

٣- . شرايع الاسلام ١/٣٦؛ و نفس المصادر الفقهيّه السابقه.

٤- . الوسائل، باب ٣٨ از ابواب الاحتضار، ح ١-٤.

هروقت کسی را در حال جان دادن در رک کردید، کلمات فرج را تلقین کنید؛ و غیر اینها.

و امر پنجم قرائت قرآن است نزد محتضر

تمام فقهای مذاهب اسلامی اجماع دارند بر استحباب قرائت قرآن نزد محتضر پیش از فوت، از جهت تبرک و دفع وحشت و عذاب از محتضر، حیث قالوا: «واعلم أن تلاوة القرآن عند المحتضر مستحب قبل خروج روحه ليسهل الله عليه الموت وبعد خروج روحه استدفاعاً عنه؛ آگاه باشید که تلاوت قرآن نزد شخص محتضر مستحب است پیش از فوت از جهت آسان شدن جان کردن و بعد از فوت از جهت دفع عذاب از او». ولی اختلاف کرده اند در اینکه کدام سوره از قرآن را بخوانند و مشهور سوره «صافات» است. (۱)

و استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایات زیادی که از طریق فریقین وارد شده است، مانند قول امام کاظم موسی بن جعفر «علیه السلام» برای فرزندش قاسم:

«قم یا بنی إقرأ عند رأس أخيك «والصافات صفاً» حتى تستتمها. فقرأ فلما بلغ «أهم أشد خلقاً أم من خلقنا» قضى الفتى. فلما سجي وخرجوا، أقبل عليه يعقوب بن جعفر فقال له: كُنَّا نعهد المیت إذا نزل به الموت يقرأ «يس» فصرت تأمرنا «بالصافات»؟ فقال: يا بنی لم تقرأ عند مكروب من موت قط إلا عجل الله راحته؛ (۲)

گفت: بلند شو زیر سر برادرت سوره «صافات» را تا آخر بخوان. همین که به آیه «أهم أشد خلقاً أم من خلقنا» رسید، محتضر از دنیا رفت و روی محتضر پارچه کشید و از اطرافش خارج شدند. در همین حال یعقوب بن جعفر نزد برادرش امام کاظم «علیه السلام» آمد و عرض کرد: ما قبلاً نزد فوت شده ها سوره یاسین می خواندیم و الآن شما سوره «صافات» را دستور می دهید؟ امام کاظم «علیه السلام» فرمود: این سوره مبارکه نزد هر کسی که گرفتار غم و اندوه و عذاب است خوانده شود، خداوند عزوجل عجله می کند بر رفع عذاب و غم و اندوه از او. و غیر این روایت.

و روایت معقل بن یسار، قال:

ص: ۲۳

۱- المقنع، ۵۴. المقنعه، ۷۳-۷۵؛ الکافی فی الفقه / ۲۳۶؛ اشاره السبق / ۷۴؛ الوسیله الی نیل الفضیله / ۶۲؛ اللنهایه / ۳۰؛ السرائر / ۱ / ۱۵۹؛ شرایع الاسلام / ۱ / ۳۶؛ تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۳۷-۳۴۰؛ ذکری الشیعه / ۱ / ۲۹۵-۲۹۷؛ الروضه البهیة / ۱ / ۱۱۸-۱۲۰؛ جامع المقاصد / ۱ / ۳۵۱-۳۵۵؛ جواهر الکلام / ۴ / ۲۱؛ المستمسک / ۴ / ۲۵؛ تحریر الوسیله / ۱ / ۵۸؛ المغنی / ۲ / ۳۰۴-۳۰۸؛ نیل الاوطار / ۲ / ۵۲؛ الشرح الکبیر / ۲ / ۳۰۵-۳۰۶؛ المجموع / ۵ / ۱۱۶-۱۱۷.

۲- الوسایل، باب ۴۱ از ابواب الاحتضار، ح ۱.

«قال رسول الله «صلى الله عليه وآله»: «إقرأوا «يس» على موتاكم ولفظه «ياسين» قلب القرآن لا يقرؤها رجل يريد الله والدار الآخرة إلا غفر الله له و إقرؤها على موتاكم؛(۱)»

(رواه ابو داوود و ابن ماجه و احمد بن حنبل). نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» فرمود: نزد مرده هایتان بخوانید سوره یاسین را، زیرا قلب قرآن است. هر کس به خاطر خوشنودی خدا و روز قیامت بخواند آن را، خداوند مغفرت و رحمتش را شامل حال او می گرداند؛ پس بخوانید آن را بر مرده هایتان. ولی شیخ ناصر البانی از فقهای معروف برادران اهل سنت مخالفت کرده با جمهور فقها و گفته: در موضوع استحباب قرائت قرآن نزد اموات و یا در استحباب قراردادن صورت میت به طرف قبله، ما اصلاً یک روایت که اعتماد شود(۲).

نداریم، تا چه رسد که مستحب باشد. لذا سعید بن مسیب از فقهای مدینه مخالفت کرده با استقبال، اشد مخالفت را.

و امرشتم از مستحبات حال احتضار

تغميض عینی المحتضراست، یعنی بستن چشم های محتضرا بعد از خروج روح از بدنش. متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی؛(۳) و فلسفه اش را جلوگیری از قبح منظره میت و داخل شدن گرد و خاک، پشه و آب در وقت غسل دادن میت بیان کرده اند. به علاوه استدلال کرده اند به روایاتی که از طریق فریقین نقل شده اند؛ اول روایت است که از ام المؤمنین ام سلمه «رضی الله عنها» نقل کرده اند، قالت: «لما دخل رسول الله «صلى الله عليه وآله» على ابى سلمه وقد شق بصره فأغمضه، ثم قال: إن الروح إذا قبض تبعه البصر. رواه احمد فى المسند.(۴) ابو سلمه در حال احتضار بود که نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» وارد شد. دید که چشم هایش چپه شده و باز است؛ آنها را روی هم بست و فرمود: هر وقت روح مفارقت کرد، چشم به دنبال او بازمی ماند، باید بسته شود.»

مستحب است که بسته کننده در هنگام بسته کردن چشم بگوید: «بسم الله، و على مله رسول الله،

ص: ۲۴

۱- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۶۶. سنن ابى داوود ۲/ ۷۳ ح ۳۱۲۱. مسند احمد ۵/ ۲۶.

۲- احكام الجنائز / ۱۱.

۳- المقنعه ۷۳-۷۵. الكافي فى الفقه ۲۳۶. الوسيله الى نيل الفضيله ۶۲. النهايه ۳۰. الجامع للشرايع ۴۸-۴۹. السرائر ۱/ ۵۹. شرايع الاسلام ۱/ ۳۶. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۴۰-۳۴۲. ذکرى الشيعه ۱/ ۲۹۷-۲۹۸. الروضه البهيه ۱/ ۱۱۸-۱۲۰. جامع المقاصد ۱/ ۳۵۱-۳۵۵. جواهر الکلام ۴/ ۲۳-۲۵. تحرير الوسيله ۱/ ۵۸. كتاب الام ۱/ ۲۱۹. المغنى ۲/ ۳۰۴-۳۰۸. احكام الجنائز ۱۰۳۲. نيل الاوطار ۴/ ۵۲. المجموع ۵/ ۱۱۷-۱۲۳. المحلى ۵/ ۱۵۷. الشرح الكبير ۲/ ۳۰۷-۳۰۸. تحفه الفقهاء ۱/ ۱. بدايع الصنايع ۱/ ۲۹۹.

۴- مسند ۶/ ۲۹۷. سنن ابى داود ۲/ ۶۲، ح ۳۱/ ۸. سنن ابن ماجه ۱/ ۴۷۶، ح ۱۴۵۴ و ۱۴۵۵. الفقه على مذاهب الاربعه ۱/ ۵۰۱.

اللهم اغفر له، وارفع درجه في المهدين، واخلفه في عقبه في الغابرين، واغفر لنا وله يارب العالمين، وافسح له في قبره، و نور له فيه؛^(۱)

به نام خدا و بر طریقه پیامبر خدا و بارالها مغفرت کن او را و بالا ببر مقام او را بین هدایت شدگان و جانشین شوبین بازماندگانش در گذشته ها و ببخش ما و او را، ای پروردگار جهانیان. «از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» روایت ابی کهمش را نقل کرده اند که گفته در جنازه، اسماعیل، فرزند امام، صادق «علیه السلام» حاضر شدم، دیدم، امام، صادق «علیه السلام» در کنارش نشسته است. همین که روحش مفارقت کرد، چانه اش را با یک پارچه بست و پلک چشم هایش را روی هم گذاشت و بست.^(۲)

امر هفتم تطبیق محتضر

امر هفتم از مستحبات احتضار؛ تطبیق فم محتضر است؛ یعنی به هم بستن لب های میت فوراً بعد از مفارقت روحش. این امر متفق علیه است بین فقهای اسلامی و فلسفه اش را جلوگیری از داخل شدن پشه، حشرات و آب در شکم میت در هنگام غسل دادن میت بیان کرده اند. همچنین زشت شدن منظره و قیافه میت در صورت بازماندن دهانش و هم از جهت روایتی که از زراره نقل کرده اند: «قال: ثقل ابن لجعفر والجعفر «علیه السلام» جالس فی ناحیه... فلما قضی الغلام أمر به فغمض عیناه و شدّ لحياء؛ زراره می گوید: فرزند امام صادق «علیه السلام» در حضور آن حضرت حالش بد شد و از دنیا رفت. آن حضرت امر کرد به پوشاندن چشم ها و بستن چانه اش.»^(۳) و مانند آن است حدیثی که گذشت.

امر هشتم کشیدن دستها

امر هشتم از امور مستحبه احتضار؛ کشیدن دست ها و پاهای میت و همچنین تمام مفاصل اوست با نرمی و ملایمت برای آسانی در غسل میت و پوشاندن کفن؛ و همچنین مستحب است گذاشتن میت روی چیزی بلند مانند لوحی یا تختی و امثال اینها و هم انداختن پارچه روی جنازه از جهت ستر شدن از چشم مردم و حفظ از پشه و غیر اینها و هم از جهت تأسی به پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» زیرا آن حضرت راستر کرده بودند با پارچه (حبره). تمام این امور متفق علیه است بین اکثر فقهای مذاهب اسلامی، مگر اینکه بعضی ها اختلاف در ندب و یا سنت بودن

ص: ۲۵

۱- . الفقه علی مذاهب الاربعه ۱ / ۵۰۱.

۲- . الوسایل، باب ۴۴ از ابواب احتضار، ح ۳.

۳- . همان ح ۱- ۳.

امر همه اعلام خبر موت به مؤمنین

امر نهم از امور مستحبه بعد از فوت؛ اعلام مؤمنین است در گذشت او را و به مردم اعلام کنند تا جهت تشییع او حاضر شوند و برای او دعای خیر کنند و از پیشگاه خداوند برای او طلب مغفرت و آمرزش کنند. این امر متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی، طبق روایت که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نقل شده که آن حضرت فرموده است: «لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَذَيْتُمُونِي؛ هیچ کس از شما فوت نمی کند، مگر اینکه مرا خبر می کنید.» (۲) و از جهت

روایت که از عبدالله بن عمر «رضی الله عنهما» نقل شده که

«أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا نَعِيَ إِلَيْهِ رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ قَالَ: مَا تَرِيدُونَ أَنْ تَصْنَعُوا؟ قَالُوا: نَحْبِسُهُ حَتَّى يَرْسَلَ إِلَيْنَا قَبَاءٌ وَإِلَى قَرَاءٍ حَوْلَ الْمَدِينَةِ لِيَشْهَدُوا جَنَازَتَهُ، قَالَ: نَعَمْ؛

از فرزند خلیفه دوم نقل شده که زمانی به خلیفه «رضی الله عنه» خبر مرگ رافع بن خدیج را دادند. به مردم گفت: می خواهید چه کاری انجام دهید؟ مردم مدینه در جواب ایشان گفتند: جنازه را نگه می داریم و قریه جات اطراف را از قبیل قباو غیر آن، خبر می کنیم تا برای تشییع حاضر شوند. خلیفه گفت: کار درست است. مگر اینکه فقهای مالکیه و حنابله اعلان به صدای بلند را مکروه می دانند. (۳)

و از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»، حسن بن محبوب از ابی و الأَد از عبدالله بن سنان و همه از ابی عبدالله «علیه السلام» نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

«يَنْبَغِي لِأَوْلِيَاءِ الْمَيِّتِ أَنْ يُؤْذِنُوا إِخْوَانَهُ بِمَوْتِهِ فَيُشْهَدُونَ جَنَازَتَهُ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ فَيَكْتُبُ لَهُمُ الْأَجْرَ وَالْمَيِّتَ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَكْتُبُ لَهُمُ الْأَجْرَ بِمَا كَتَبَ لَهُمْ؛ (۴)

برای اولیای میّت سزاوار است که به مؤمنین اطلاع رسانی کنند مرگ محتضر را جهت حضور مردم در جنازه و خواندن نماز بر جنازه و دعاء و طلب آمرزش برای مرده و به سبب این

ص: ۲۶

۱- .المعتبر ۱/ ۲۶۱. المجموع ۵/ ۱۲۴. بحر الرائق ۲/ ۲۹۸. بدایع الصنائع ۱/ ۲۹۹. تنویر الحوالمک ۲۳۰. نیل الاوطار ۴/ ۵۵. کتاب الام ۱/ ۳۱۹. المغنی ۲/ ۳۱۴-۳۱۵. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۴۰-۳۴۲. نهاییه الاحکام ۲/ ۲۱۶-۲۱۸. صحیح بخاری ۵/ ۱۴۳. صحیح مسلم ۳/ ۵۰. مسند احمد ۳۱/ ۶.

۲- . سنن ابن ماجه ۱/ ۴۹۰ ح ۱۵۳۳. سنن نسائی ۴/ ۴۰. سنن ابی داود ۲/ ۷۰ ح ۳۱۵۹.

٣- . مسند احمد ١/ ٢٧٧. احكام الجنائز / ١٠-٢٢. الفقه على مذاهب الاربعه ١/ ٥٠٢.

٤- . الوسائل، باب ١، از ابواب صلوات الجنائز، ح ١-٤.

کار خداوند اجر و پاداش برای مردم در نامه اعمالشان می نویسد و استغفار و مغفرت برای مرده.

و امردهم از مستحبات بعد از فوت؛ تعجیل به تجهیز مَیّت است. بعد از آنکه موت محض قطعی شد، باید عجله کنند در غسل و کفن و دفن مَیّت؛ زیرا سرعت بخشیدن به تجهیز مَیّت هم مناسب باشان مَیّت است و هم حفظ کننده تراست برای مَیّت از تغییر و عفونت و مکافات و زحمت و امثالش؛ و این امر متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی از جهت روایاتی که فریقین نقل کرده اند:

أبی داود از پیامبر اکرم «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» روایت کرده که آن حضرت قال:

«إِنِّي لَأَرَى طَلْحَةَ قَدْ حَدَّثَ فِيهِ الْمَوْتَ فَأَذُنُونِي بِهِ وَعَجِّلُوا فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِجِيفَةِ مُسْلِمٍ أَنْ تَحْبَسَ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَهْلُهُ وَأَنْ كَرَامَهُ الْمَيِّتَ تَعْجِيلُهُ» (۱)

فرمود: من طلحه را می بینم که از دنیا رفته است و مرا بر جنازه اش خبر کنید و عجله کنید بر غسل و کفن و دفنش، زیرا سزاوار نیست جنازه مَیّت بین اهلش بماند و احترام مَیّت عجله در دفنش هست.

و از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»، جابر از ابی جعفر امام باقر «علیه السلام» نقل کرده که پیامبر مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرمود:

«يَا مَعْشَرَ النَّاسِ لَا أَلْفَيْنَ رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ لَيْلًا فَانْتَظِرْهُ الصَّبْحَ وَلَا رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ نَهَارًا فَانْتَظِرْهُ اللَّيْلَ. لَا تَنْظُرُوا بِمَوْتَاكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا. عَجِّلُوا بِهِمْ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ يَرْحَمُكُمُ اللهُ» (۲)

ای مردم من نیابم بین شما کسی را که برای مرده ای شبش انتظار روز و برای مرده ای روزش انتظار شب را بکشد و برای دفن مرده ها صبح و شام ندارند، بلکه سرعت بی بخشید به خواباندن مرده ها در خوابگاه های ابدیشان (قبرها)؛ خدا رحمت کند شما را.

و سکونی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده که فرمود:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » : إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ أَوَّلَ النَّهَارِ فَلَا يَقِيلُ إِلَّا فِي قَبْرِهِ» (۳)

پیامبر اکرم «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرمود: اگر شخص در اول روز از دنیا برود، آرام نمی گیرد مگر در

ص: ۲۷

۱- سنن ابی داود ۲/ ۷۰ ح ۳۱۵۹. سنن بیهقی ۳/ ۳۸۶. وسایل الشیعه باب ۴۷ از ابواب الاحتضار ح ۷.

۲- همان، باب ۴۷ از ابواب الاحتضار، ح ۱، ۵، ۶ و ۷.

۳- همان.

قبرش.» و عیص از امام صادق «علیه السلام» و ایشان از پدربزرگوارش نقل کرده که آن حضرت فرمود: «إذا مات المیت فخذ فی جهاده و عجل؛ (۱)»

اگر کسی فوت کرد، فوراً شروع کنید به غسل و کفن و دفنش و عجله کنید.»

اما مکروهات حال احتضار

امور فراوان در حال احتضار مکروه است که به چندتای ازمهم ترین آنها اشاره می شود.

اول از مکروهات حال احتضار، حضور حائض، نساء، جنب، آلات لهو و لعب و قمار و غیر اینهاست نزد محتضر؛ یعنی هر چه که موجب اذیت و آزار ملائکه می شود، وجودش نزد محتضر مکروه است. این امر متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی و فلسفه اش را همان اذیت ملائکه می دانند. (۲) همچنین از جهت روایت از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز یونس بن یعقوب از ابی عبد الله «علیه السلام» نقل کرده است: «قال: لا یحضر الحائض المیت ولا الجنب عند التلقین ولا بأس أن یلیا غسله؛ حائض و جنب وارد نشوند نزد شخص محتضر، ولی مباشر غسل میت شدن اشکال ندارد.» و روایت که حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه نقل کرده: «قلت لأبی الحسن «علیه السلام»: ألمراه تقعد عند رأس المریض فی حین الموت وهی حائض؟ فقال: لا بأس أن تمرضه وإذا خافوا علیه و قرب ذلك فلتنح عنه وعن قربه فإن الملائکه تتأذی بذلك؛ (۳)»

حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه نقل کرده که به ابی الحسن «علیه السلام» گفتم: زن حائض نزد سر مریض در هنگام جان دادن نشسته است. حضرت فرمود: اگر برای عیادت مریض آمده، اشکال ندارد و اگر جان دادن محتضر نزدیک است، آن زن را از مریض دور کنید، زیرا ملائکه اذیت می شوند از حضور حائض و جنب و نساء نزد مریض.»

دوم از مکروهات دست زدن به میت و لمس میت است در حال جان دادن؛ و کراهت این امر جماعی است بین فقهای امامیه (۴) و استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایت زراره

ص: ۲۸

۱- همان.

۲- المغنی ۲/ ۳۰۴-۳۰۸. النهایه / ۳۰. اشاره السبق / ۷۴. الوسیله الی نیل الفضیله / ۶۲. شرایع الاسلام ۱/ ۳۶. المقنع / ۵۴. تذکره الفقهاء ۱ / ۳۳۷-۳۴۰. ذکری الشیعه ۱ / ۲۹۵-۲۹۷. الروضه البهیة ۱/ ۱۲۰. جواهر الکلام ۴ / ۲۸.

۳- وسائل الشیعه، باب ۴۴ از ابواب الاحتضار، ح ۱-۲.

۴- المقنع / ۵۰. اشاره السبق / ۷۵. المراسم العلویة / ۴۵-۴۷. الوسیله الی نیل الفضیله / ۶۲-۶۳. غنیة النزوع / ۱۰۱. النهایه / ۳۹-

۴۰. السرائر ۲۹۴ / ۱. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۴۵. ذکری الشیعه ۱ / ۳۱۴. الروضه البهیة ۱ / ۱۲۰. جامع المقاصد ۱ / ۳۵۶-۳۵۷. جواهر الکلام

۴ / ۳۰-۳۱. المستمسک ۴/ ۳۲-۳۴. تحریر الوسیله ۱/ ۵۸. بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۰. نیل الاوطار ۴ / ۵۷. شرح الکتیر ۲/ ۳۰۹.

المجموع ۵/ ۱۲۸. المحلی ۵/ ۱۱۳-۱۱۴. مختصر الخلیل / ۱.

«قال: ثقل ابنٌ لجعفر و ابوجعفر» عليه السلام» جالس في ناحيه و كان إذا دنى منه احد، يقول: لا تمسه فإنه إنمأيزداد ضعفاً و من مسه على هذه الحاله أعان عليه؛^(۱)

گفت: فرزندی از امام صادق «عليه السلام» در حال جان دادن بود و امام باقر «عليه السلام» در گوشه ای نشسته بود و هر کس می خواست به او نزدیک شود، امام باقر «عليه السلام» می فرمود: به او دست نزنید؛ زیرا او در حال ضعف و ناتوانی و درماندگی است و اگر کسی به او دست بزند، گویا بر ضعف و ناتوانی او اضافه کرده است.

سوم از مکروهات حال احتضار؛ تنها گذاشتن میت است بعد از فوت. اکثر فقهای امامیه به کراهت این امر تصریح کرده اند^(۲) از جهت

روایت ابی خدیجه از امام صادق «عليه السلام»: «قال: ليس من میت يموت و يترك وحده إلا لعب الشيطان في جوفه؛^(۳)

آن حضرت فرموده: هیچ میت رابعداز مرگ تنها نگذارید، زیرا شیطان وارد شکم آن شده، با آن بازی می کند.»

ص: ۲۹

۱- . وسائل الشيعه، باب ۴۴ از ابواب الاحتضار، ح ۱.

۲- . المقنعه / ۷۳- ۷۵. الوسيله الى نيل الفضيله / ۶۲. النهايه / ۳۰. الجامع للشرائع / ۸۲. المعتمر / ۱ / ۲۹۲. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۴۲-

۳۴۳. البيان / ۲۲- ۲۳. جواهر الکلام / ۴ / ۲۹. تحرير الوسيله / ۱ / ۵۸.

۳- . وسائل الشيعه، باب ۳۳ از ابواب الاحتضار، ح ۳.

فصل دوم: غسل میّت واحکام آن

اشاره

ص: ۳۰

فصل دوم در غسل میّت واحکام آن است از منظر فقهای مذاهب اسلامی. این فصل مشتمل بر چند مطلب است.

مطلب اول در تعریف غسل است

اما لغتاً غَسْل به ضم، اسم مصدر است به معنای شست و شو با آب و طبق آیین شرع به دو نحوه و کیفیت است:

اول؛ ارتماسی یعنی فرو بردن تمام بدن یک مرتبه در آب. دوم؛ ترتیبی یعنی شستن اعضای بدن به تدریج؛ بدین طریق که ابتداء سروگردن و بعد نیمه راست بدن و سپس نیمه چپ آن شسته شود؛ و جمعش اغسال است. (۱) غَسْل به فتح، مصدر باب غسل، یغسل، غَسَلًا به معنای پاک کردن و زایل کردن چرک و کثافت است. غَسَّل: مبالغه در پاک کردن است. إنغسل: قبول پاک کردن. إغتسل: می خواهد پاک کند. غسول و غسله: آنچه که با او می شویند از آب و صابون و امثال اینها. غُساله: آبی که بعد از شستن شیئی خارج می شود. غُسال، کسی که شغل و کار و کاسبی اش شستن است. (۲)

اصطلاحاً همه فقهای مذاهب اسلامی به همین معناها استعمال کرده اند، لیکن با یک سلسله شرایط و قیود خاص.

مطلب دوم در احکام غسل میّت و اینکه چه کسانی واجب است غسل داده شوند از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

تمام فقهای مذاهب اسلامی اتفاق دارند که میّت مسلمان واجب است غسل داده شود؛ و مسلمان را تعریف کرده اند:

«هو كل من يظهر الشهادتين بحيث يصير بذلك من المسلمين ولم يصدر منه ما يوجب اندراجہ فی الکافرین كالخوارج والغلاة ونحوهما أو من بحكمه كالطفل والمجنون المتولدین من مسلم كفايه؛ (۳)

ص: ۳۱

- ۱- فرهنگ معین، ماده غسل.
- ۲- النهایه باب الغین مع السین؛ لابن الأثیر؛ مجمع البحرین باب الغین مع السین؛ للطریحی؛ المنجد للویس معلوف.
- ۳- المقنعه/۵۰. اشاره السبق/۷۵. المراسم العلویّه/۴۵-۴۶. الوسیله الی نیل الفضیله ۶۲-۶۳. الغنیه/۱۰۱. النهایه/۳۹-۴۰. السرائر/۱/۱۵۹. المعتمر/۱/۲۶۲. تذکره الفقهاء/۱/۳۴۵. ذکر الشیعه/۱/۳۱۴. الروضه البهیة/۱/۱۲۰. جامع المقاصد/۱/۳۵۶-۳۵۷. جواهر الکلام/۴/۳۰-۳۱. المستمسک/۴/۳۳-۳۴. تحریر الوسیله/۱/۵۸. بدایع الصنایع/۱/۳۰۰. نیل الاوطار/۴/۵۷. الشرح الکبیر/۲/۳۰۹. المجموع/۵/۱۲۸. المحلّی/۵/۱۱۳-۱۱۴. مختصر خلیل/۱.

مسلمان کسی است که شهادت به یگانگی خداوند متعال و نبوت پیغمبر اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را از روی عقیده و باور اظهار کند، به حیث که جزء مسلمین شود، نه صرف لقلقه زبانی یا غرض های دیگر، و کاری نکرده باشد که موجب خروجش از اسلام و دخولش در کفارمانند خوارج و غلات و امثال آنها شده باشد؛ یا کسی باشد که در حکم مسلمان است، یعنی مسلمان است حکماً مانند اطفالی که از پدر و مادر مسلمان به دنیا آمده اند و یا دیوانگان که از پدر و مادر مسلمان به دنیا آمده باشند.

واجب کفای راتعریف کرده اند: «هو إذا قام به بعض المكلفين، سقط عن بعض الآخرين والعقاب للجميع مع الاخلال به؛ واجب کفای آن است که اگر بعضی از مکلفین آن را انجام دهند، از گردن همه ساقط می شود و اگر اخلال به آن شود، همه مکلفین مستحق عذاب و عقاب می شوند.

بعضی از فقها ادعای اجماع کرده اند بروجوب غسل میت مسلمان. (۱)

بعضی هم گفته اند: وجوب غسل میت مسلمان از ضروریات دین است؛ (۲) از جهت روایت که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «للمسلم على المسلم سنّة حقوق... و ذکر من جملتها: و يجب أن يغسله بعد موته على كلمة الايجاب؛ (۳)

از برای مسلمان در ذمه مسلمان دیگرشش حق است... و واجب است غسل دهد او را. آن حضرت از لفظ وجوب استفاده کرده است؛ همچنین از جهت روایتی که نقل کرده اند: «لَمَّا تَوَفَّى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، غَسَلَتْهُ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ قَالَتْ هَذِهِ سَنَّةُ آدَمَ وَوَلَدِهِ. سنت مطلقه نزد فقها معنای وجوب را می دهد. همچنین عامه مردم این سنت رابه ارث برده اند از زمان آدم «عليه السلام» تا زمان ما و اگر کسی اندک کوتاهی کند در انجام این سنت، گناهکار حساب می شود، مانند کسی که یک سنت مستمره متواتره را ترک کرده باشد. (۴)

ولی بعضی از فقهای پیرو مذهب امام مالک «رحمه الله» به نام های ابن ابی زید قروانی، ابن یونس و ابن جلاب، سنت بودن غسل میت را حکایت کرده اند نه وجوب آن را و ابن بزیزه همین قول به سنت رانسبت به مشهور داده است. (۵)

ص: ۳۲

۱- همان مصادر.

۲- جواهر الکلام ۴/ ۳۰-۳۱.

۳- سنن البیهقی ۱۰/ ۱۰۸. شرح صحیح مسلم ۱۴/ ۱۴۳. مجمع الزوائد ۸/ ۱۸۴.

۴- مستدرک الحاکم ۲/ ۵۴۵. ج ۳/ ۴۲. مجمع الزوائد ۸/ ۱۹۹. مختصر خلیل ۱/ ۱.

۵- حاشیه الدسوقی ۱/ ۴۰۷.

از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز روایت عثمان بن عیسی از سماعه از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «غسل المیت واجب؛ غسل میت واجب است.» همچنین غیر این روایت (۱).

استثنائات از حکم وجوب غسل میت

فقهای مذاهب اسلامی استثنا کرده اند از حکم وجوب غسل میت مسلمان چند گروه و طایفه ای به ظاهر مسلمان را و حکم کرده اند به کفریت آنها مانند:

«خوارج»: آنها گروهی هستند که در زمان صحابه «رضی الله عنهم» بر خلفای راشدین یا بعد از صحابه «رضی الله عنهم» بر تابعین از خیار مسلمین یا بر جماعت مسلمین یا بر امام بحق که همه امت اسلامی بر او اتفاق دارند، خروج کرده باشند. (۲)

«ناصبین»: کسانی هستند که با اهل بیت پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» به خصوص با امام علی «علیه السلام» اظهار عداوت و دشمنی می کنند. (۳) «غلات»:

کسانی هستند که در عقیده مذهبی از حد می گذرند، مانند کسانی که امام علی «علیه السلام» را از حد بندگی خارج می کنند و به مرحله خدایی می رسانند. (۴) «مجسمه»:

گروهی از مسلمانان که معتقد به جسمیت ذات اقدس باری تعالی هستند. «بُغَات»: کسانی هستند که با دولت قانونی و شرعی اسلام می جنگند و امثال آنها. فقهای امامیه بر کفریت این فرقه های به ظاهر مسلمان اجماع دارند و جایز نمی دانند غسل دادن میت کافر و این طوایف و فرق به ظاهر مسلمان را به علت اینکه فلسفه غسل، تطهیر و پاک کردن است و کفار قابلیت پاک شدن را ندارند. دوم اینکه غسل مقدمه برای نماز خواندن بر میت و دعا و طلب آمرزش برای میت است و هیچ یک از اینها برای آن طوایف جایز نیست؛ پس غسل دادن آنها هم جایز نیست. (۵)

از فقهای مذاهب چهارگانه ابی حنیفه، مالک و احمد بن حنبل «رحمهم الله» در یک روایت مانند فقهای امامیه قائل شده اند به عدم جواز غسل این گروه ها و گفته اند:

ص: ۳۳

- ۱- وسایل الشیعه، باب ۱ از ابواب غسل المیت، ح ۱-۴.
- ۲- فتح الباری ۲۹۶/۱۲-۳۱۶، لابن الحجاج. شرح صحیح مسلم ۷/۱۷۰؛ للنووی. الملل والنحل / ۱۰۷، للشهرستانی. رسائل الشیخ عبدالرزاق عقیفی / ۳۳۲. قضیه التکفیر / ۱۵۹، لسعید بن وهب الفحطانی.
- ۳- فرهنگ معین، ماده نصب.
- ۴- همان.
- ۵- تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۸. ذکری الشیعه ۱/ ۳۲۵-۳۲۶. جامع المقاصد ۱/ ۳۵۶. الزوضه البهیه ۱/ ۱۲۱. شرایع الاسلام ۱/ ۳۷. جواهر الکلام ۴/ ۸۰. تحریر الوسیله ۱/ ۵۸.

« إِنَّ الْمُسْلِمَ يَغْسِلُ كَرَامَهُ لَهُ وَهَؤُلَاءِ لَا يَسْتَحِقُّونَ الْكِرَامَةَ بِلِ الْإِهَانَةِ؛(۱)»

میت مسلمان که غسل داده می شود، از جهت احترام است و کفار که احترام ندارند، بلکه مستحق اهانتند.»

اما امام شافعی و احمد بن حنبل «رحمهما الله» در روایت دیگر تصریح کرده اند: مسلمان می تواند میت کافر خویشاوندش را غسل دهد؛ و برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به دستور پیامبر مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» به امیر المؤمنین علی «عليه السلام» برای تجهیز ابی طالب در هنگام وفاتش و به عقیده امام شافعی «رحمه الله» ابی طالب اسلام را اختیار نکرده از دنیا رفته است. دوم اینکه خداوند متعال در قرآن کریم دستور داده است که با پدر و مادر کافر در دنیا به خوبی رفتار کنید «وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»(۲) و غسل دادن

و کفن و دفن پدر و مادر کافر جزء معروف گفته می شود و داخل در این آیه شریفه می باشد.

لکن فقهای مذاهب اسلامی از این استدلال امام شافعی «رحمه الله» جواب داده اند، و عقلاً و نقلاً اثبات کرده اند که ابی طالب مسلمان و مؤمن از دنیا رفته است و علمای فریقین از شیعه و سنی در گذشته و حال ده ها کتاب بر اثبات ایمان ابی طالب نوشته اند. بنده به دلیل پرهیز از اطاله سخن از ذکر همه اجتناب و جهت روشن شدن مطلب و حقیقت به ذکر اسامی چند تن از آنان اکتفا می کنم:

۱- ایمان ابی طالب = اثبات اسلام ابی طالب؛ لمولانا محمد معین بن محمد امین بن طالب الله الهند السندی التتوی الحنفی.

۲- اخبار ابی طالب و ولده؛ للعلامة الحافظ ابی الحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف المدائنی الأخباری.

۳- أسنی المطالب فی نجات ابی طالب؛ للعلامة أحمد زینی دحلان، الفقیه الخطیب مفتی الشافعیه ۱۲۳۲.

۴- ایمان ابی طالب؛ للشیخ ابی الحسین أحمد بن محمد بن أحمد بن طرhan الجرجانی الکاتب.

۵- ایمان ابی طالب؛ للشیخ الرجالی ابی علی أحمد بن محمد بن عمّار الکوفی المتوفی ۳۴۶.

۶- فیض الواهب فی نجات ابی طالب؛ للشیخ أحمد فیض بن الحاج علی عارف بن عثمان

ص: ۳۴

۱- . بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۲-۳۰۳.

۲- . سوره لقمان / ۱۵.

۷- الحجّه علی الذاهب إلى تکفیرأبی طالب؛ للعالم الفقیه السیدشمس الدین أبی علی فخّاربن معد الموسوی المتوفی ۶۳۰.

۸- بغیه الطالب لإیمان أبی طالب؛ للحافظ جلال الدین عبدالرحمن السیوطی الشافعی.

۹- بغیه الطالب لإیمان أبی طالب؛ للعالم محمد بن عبدالرسول البرزنجی الشافعی الشهرزوری المدني.

مراجعه به همین مجموعه کافی است برای کسانی که اندک انصاف و درک و شعورداشته باشند. و آیه شریفه را نیز جواب داده اند که غسل بعد از مرگ از امور آخرت است نه دنیا. (۱)

حکم غسل اطفال مسلمان

اما اطفال مسلمین ازدو حال خارج نیستند: یا مرده به دنیا می آیند و یا زنده؛ و اگر زنده به دنیا آمدند، قبل از شش سالگی فوت می کنند یا بعد از شش سال و بالاتر؛ و اگر بعد از شش سال و بالاتر فوت کردند، حکمشان حکم انسان کامل است در تمام تکالیف میت: غسل، حنوط، کفن، دفن، صلوات و غیر ذلک، و متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی. (۲)

اگر قبل از شش سال فوت کردند، در وجوب غسل و کفن و حنوط و دفن، اجماع است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی؛ ولی در وجوب صلوات اختلاف شده بین فقهای مذاهب. فقهای مذهب امامیه می گویند: نماز بر طفل که کمتر از شش سال فوت کند واجب نیست، بلکه ندب است. (۳)

و استدلال کرده اند به روایت زراره که «طفلی از امام صادق «علیه السلام» فوت کرد و امام باقر «علیه السلام» با جنازه خارج شد و بر جنازه نماز خواند و چهار تکبیر گفت و امر کرد به دفن جنازه. بعد از دستم گرفت، مرا به گوشه ای برد و فرمود: بر اطفال کمتر از شش سال نماز میت واجب نیست و امیر مؤمنان علی «علیه السلام» بر اطفال کمتر از شش سال نماز نمی خواند، فقط غسل و حنوط و کفن و دفن می کرد و من که نماز خواندم، به خاطر اهل مدینه بود که نگویند میتشان را

ص: ۳۵

۱- تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۸. ذکر الشیعه ۱/ ۳۲۶-۳۲۶. ایمان ابیطالب.

۲- المراسم العلویّه/ ۴۶. الوسیله الی نیل الفضیله/ ۶۲-۶۳. الغنیه/ ۱۰۱. النهایه/ ۴۱. المعتمد ۲/ ۳۴۴. الدروس الشرعیّه ۱/ ۱۱۲. تذکره الفقهاء ۲/ ۲۷. الروضه البهیّه ۱/ ۱۲۰. جواهر الکلام، ۴/ ۳۰-۳۶. المستمسک ۴/ ۳۰. تحریر الوسیله ۱/ ۵۹. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۲-۳۰۳. نیل الاوطار ۴/ ۵۷. الشرح الکبیر ۲/ ۳۳۷.

۳- النهایه/ ۴۱. المقنع/ ۶۸. الانتصار/ ۱۷۵. المهذب/ ۵۴. المراسم/ ۷۹. الوسیله/ ۱۱۸. المقنعه/ ۲۳۱. تذکره الفقهاء ۲/ ۲۷. جامع المقاصد ۱/ ۴۰۵. السرائر ۱/ ۳۵۶. المعتمد ۲/ ۳۴۴. الدروس الشرعیّه ۱/ ۱۱۲. مسالك الافهام ۱ ظ ۲۶۱-۲۶۲.

بدون نماز دفن کردند؛» و غیر این از روایات دیگر (۱).

اما طفل اگر مرده به دنیا آمد، باز هم ازدو حال خارج نیست؛ سقط می شود پیش از چهار ماهگی یا بعد از چهار ماهگی. اگر پیش از چهار ماهگی مرده سقط شد، نه غسل داده می شود، نه کفن می شود، نه بر او نماز خوانده می شود. بلکه در یک پارچه پیچیده و دفن می شود؛ و این حکم اتفافی است بین فقهای امامیه و حنابله (۲).

اگر در چهار ماهگی یا بعد از آن مرده سقط شد، فقهای امامیه اجماع دارند که غسل و کفن و دفنش واجب است، بدون نماز بر او؛ (۳)

به دلیل روایت احمد بن محمد از کسانی که نقل کرده از آنها: «إِذَا أْتَمَّ السَّقْطُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ غَسَّلَ وَقَالَ: إِذَا تَمَّ لَهُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَهَوَّ تَامٌ؛ سقط اگر چهار ماهگی را کامل کرده است، غسل بر او واجب می شود؛ و اگر شش ماهگی را تمام کرده باشد، تام الخلقه گفته می شود و غیر از نماز همه امور بر او واجب می شود.» همچنین روایت سماعه از امام صادق «علیه السلام»: «از آن حضرت سؤال کردم: سقط که تام الخلقه باشد، آیا واجب می شود غسل و کفن و دفن او؟ قال: نعم، کُلَّ ذَلِكْ يَجِبُ عَلَيْهِ إِذَا إِسْتَوَى؛ (۴)

فرمود: بلی، همه آنها واجب می شوند.» قطع سند در اول وضعف سند در دوم به دلیل عمل اصحاب جبران شده است و ضربه حجیتش ندارد.

از فقهای احناف قاضی ابی یوسف و طحاوی و محمد شیبانی قائل به این قول شده اند و گفته اند: «إِنَّ الْمَوْلُودَ مَيِّتًا نَفْسٌ مُؤْمِنَةٌ فَيُغْسَلُ وَانْ كَانَ لَا يَصِلُ عَلَيْهِ كَالْبِغَاءِ وَقَطَّاعُ الطَّرِيقِ؛ (۵)

بر طفل که مرده به دنیایم آید، نفس مؤمن صدق می کند، لذا واجب است غسل داده شود، گرچه نماز واجب نیست بر آن خوانده شود مانند بغات و راهزنان.»

امام فقهای مذاهب چهارگانه اجماع دارند بروجوب نماز میت بر اطفالی که قبل از شش سالگی فوت کنند (۶) و به

روایت ابی هریره «رضی الله عنه» از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» استدلال کرده اند: «إِذَا اسْتَهَلَّ الْمَوْلُودُ غَسَّلَ وَكَفَّنَ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَوَرِثَ؛ (۷) اگر طفل زنده از مادر متولد شود و

ص: ۳۶

۱- وسایل الشیعه، باب ۱۵ از ابواب صلات الجنازه، ح ۱-۵.

۲- المراسم العلویة / ۴۶. الغنیة / ۱۰۲. النهایة / ۴۱. الجامع للشرایع / ۴۹. شرایع الاسلام / ۳۸. تذکره الفقهاء / ۳۷۱ / ۱. البیان / ۲۴. الروضه البهیة / ۱ / ۱۲۱. جامع المقاصد / ۳۵۶ / ۱. مستمسک العروه / ۴ / ۷۲-۷۳. تحریر الوسیله / ۱ / ۵۹. جواهر الکلام / ۱۲ / ۹. الفقه علی مذاهب الاربعه / ۱ / ۵۰۳.

۳- نفس همان مصادر.

٤- . وسایل الشیعه، باب ١٢ از ابواب غسل میت، ح ١، ٢ و ٤.

٥- . الفقه علی مذاهب الاربعه ١/٥٠٣.

٦- . بدایع الصنائع ١/٣٠٢. الشرح الکبیر ٢/٣٣٧. تحفه الفقهاء ١/٢٤٧. المجموع ٥/١٥٤.

٧- . بدایع الصنائع ١/٣٠٢-٣٠٣.

بمیرد، غسل و کفن و دفن و نماز بر او واجب می شود وارث می برد.»

اما امام ابوحنیفه، کرخی و شافعی «رحمهم الله» در قول دیگر قائل شده اند به عدم وجوب غسل و نماز بر این مولود و استدلال کرده اند به روایت که ابوهریره از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده است: «إن لم يستهلّ المولود حين الولادة، لم يغسل ولا یصلی علیه اگر از مولود در هنگام زایمان صدایی شنیده نشود، نه غسل داده می شود و نه نماز بر او خوانده می شود.» دیگر اینکه وجوب غسل در لسان شرع مقدس به اسم میت وارد شده است و اسم میت در عرف بر سقط مرده صدق نمی کند. (۱)

فقهای مالکیه می گویند: سقط بعد از زایمان اگر علائم حیات ثابت در او دیده شد و بعد فوت کرد، واجب است غسل داده شود؛ و اگر علائم قطعی حیات در او دیده نشد، مکروه است غسل داده شود. (۲)

اما اطفالی که اسیرند، در حکم اسلام و عدم اسلام تابع اسیرکننده هستند و اطفالی که از زنا یا مسلمان خلق شده اند، در حکم مسلمانند. (۳)

میت یافت شده در دار الایمان و دار الکفر

امالقیط دارالاسلام، میت که در بلاد مسلمین پیدا می شود، فرق نمی کند به شکل و قیافه اسلامی باشد یا نباشد، در حکم مسلمان است بدون تفاوت؛ و این مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی. (۴)

امالقیط دارالحرب، میت که در بلاد کفار پیدا می شود، اگر علائم اسلامی از قبیل ختنه و امثالش در او هست، در حکم مسلمان است و تمام تکالیف اسلام از غسل، کفن، حنوط، دفن و صلوات درباره اش انجام می شود و اگر علائم اسلامی در او وجود نداشته باشد، هیچ یک از احکام درباره او انجام نمی شود؛ و این مسئله هم اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی. (۵)

اما حاج اگر در حال احرام از دنیا برود، از منظر فقهای مذاهب اسلامی حکمش چیست؟

اکثر فقهای امامیه فتوا داده اند که حکم میت محرم در وجوب کیفیت غسل و کفن و دفن

ص: ۳۷

۱- بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۲.

۲- الفقه علی مذاهب الاربعه ۱/ ۵۰۳.

۳- نهایه الاحکام ۲/ ۲۳۴. الزوضه البهیة ۱/ ۱۲۰. جامع المقاصد ۱/ ۳۵۷. جواهر الکلام ۴/ ۸۶. تحریر الوسیله ۱/ ۵۹.

۴- نفس المصادر السابقه والمبسوط السرخسی ۲/ ۵۶.

۵- نفس المصادر السابقه.

وصلات، حکم میت محل است و هیچ فرقی ندارد، جز کافور و انواع طیب از عطریات که جایز نیست در غسل و حنوط میت محرم استعمال شود، از جهت فرمایش نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «لَا تَقْرُبُوهُ طَيِّباً لِأَنَّهُ يَحْشِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَلِيئاً» (۱).

بوی خوش برای او استعمال نکنید، زیرا او در قیامت در حال تلبیه حشر می شود. «نیز مانعی نیست از لباس دوخته و پوشاندن سروپای میت محرم، طبق روایت محمد بن مسلم از امامین هم‌امین باقر و صادق «عليهما السلام»: «سؤال کردم از آن دو بزرگوار از حکم میت محرم که چگونه است؟ جواب دادند پوشانده می شود سر آن و انجام می دهند با او هر چه را که با میت محل انجام می دهند، جز بوی طیب و عطریات که برای او استعمال نکنند.» (۲).

آیا حکم میت در حال اعتکاف همان حکم میت در حال احرام است در حرمت استعمال کافور و عطریات همان طور که در حال حیات حرام است یا خیر؟ خیر، میت در حال اعتکاف ملحق نمی شود در حکمش به میت در حال احرام.

آیا فرق است بین احرام حج و احرام عمره؟ خیر، هیچ فرقی نیست بین دو عمره.

اگر حاجی که حجش را به دلیل جماع فاسد کرده است فوت کند، حکمش حکم محرم صحیح است که فوت کند؟ بلی، هیچ تفاوتی ندارد.

اگر محرم بعد از تحلیل اول یعنی بعد از حلق یا تقصیر که همه محرمات جز زن ها و عطریات با این دو حلال می شود فوت کند، مثل این است که محرم فوت کرده است. پس اگر بعد از تحلیل دوم یعنی طواف زیارت که موجب تحلیل طیب و عطریات می شود فوت کند، فقهای امامیه قریب دانسته اند الحاق این میت را به میت محل در جواز استعمال طیب و عطریات، (۳).

زیرا استعمال طیب در حال حیات برایش جایز است و همچنین است بعد از مرگ.

اما فقهای مذاهب چهارگانه؛ اوزاعی و مالکیه و احناف می گویند: اگر حاجی در حال احرام بمیرد، احرامش باطل می شود و حکمش در غسل و کفن و حنوط و دفن و نماز، حکم میت محل است حتی در استعمال کافور در آب غسل. همین حکم را از ام المؤمنین عائشه و ابن عمرو و طاووس یمانی «رضی الله عنهم» روایت کرده اند: حج و احرام عبادت شرعیه است مانند روزه و نماز و به

ص: ۳۸

۱- صحیح مسلم ۴/۲۳-۲۴. سنن ابن ماجه ۲/۱۰۳۰. سنن نسائی ۵/۱۴۴-۱۴۵.

۲- وسائل الشیعه، باب ۱۳ از ابواب غسل میت، ح ۱-۵.

۳- المقنعه ۸۳/۸۴. الکافی فی الفقه ۲۳۶-۲۳۷. الخلاف ۱/۶۹۷-۶۹۸. المعتمر ۱/۳۲۶-۳۲۸. تذکره الفقهاء ۱/۳۸۰-۳۸۲.

الدروس ۱/۱۰۸ و ۳۷۴. جامع المقاصد ۱/۲۹۸. مسالک الافهام ۲/۲۶۷. جواهر الکلام ۴/۱۸۲-۱۸۳.

واسطه مرگ باطل می شود. (۱) دیگر از جهت حدیث عطا که نقل کرده است: «از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» سؤال شد از حکم محرم که فوت کرده است. آن حضرت فرمود: خمر و رأسه و وجهه؛ (۲) سرو صورتش را بپوشانید.»

اماعطا، ثوری و اسحاق از فقهای مستقل و فقهای شافعی و حنابله «رحمهم الله» می گویند: اگر حاجی در حال احرام فوت کند؛ هیچ یک از احکامش باطل نمی شود و باید از بوی خوش و عطریات، پوشیدن لباس دوخته، پوشاندن سر و پویا، قطع مو و امثالش اجتناب کنند مانند محرم زنده و همین حکم را از امام علی «علیه السلام» و عثمان و ابن عباس «رضی الله عنهما» نقل کرده اند. (۳)

و نیز استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایت که ابن عباس «رضی الله عنه» روایت کرده است: «شخص حاجی در سفر حج از شترش افتاد و گردنش شکست و از دنیا رفت. نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» حاضر بودند. فرمودند: اغسلوه بماء و سدر و دقنوه فی ثوبیه و لاتخمر و وجهه و لارأسه، فانه یبعث یوم القیامه یهل اویلی؛ (۴) او را به آب و سدر غسل دهید و دفن کنید با همین دو جامه احرامش و سرش را بپوشانید، زیرا در قیامت در حال تلبیه مبعوث می شود.» از طریق بخاری نیز همین روایت را از ابن عباس «رضی الله عنه» نقل کرده اند. (۵)

اما فقهای سلفی و ظاهری قائل به تفصیل شده اند بین فوت محرم پیش از طلوع خورشید روز عید و فوت بعد از طلوع خورشید روز عید؛ و گفته اند: اگر محرم بعد از احرام و قبل از طلوع خورشید روز عید فوت کرد و احرام، احرام حج بود، یا بعد از تمام شدن طواف و سعی فوت کرد، در صورت که احرام، احرام عمره باشد، واجب این است که میت تنها با آب و سدر غسل داده شود و کافور بلکه هیچ طیب و عطریاتی به بدن میت مالیده نشود، و سر و صورتش هم پوشانده نشود، و کفن هم نمی شود مگر بالباس احرامش یا دو تکه پارچه دیگر؛ و در این حکم فرقی بین زن و مرد نیست، مگر اینکه زن ها سرهایشان پوشانده می شود و تنها صورت هایشان باز گذاشته می شود. اگر محرم فرق نمی کند مرد باشد یا زن بعد از طلوع خورشید روز عید فوت

ص: ۳۹

- ۱- بدایع الصنائع / ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۸. المدونه الكبرى / ۱ / ۱۸۰. الشرح الكبير / ۲ / ۳۳۲ - ۳۳۳. المبسوط السرخسی / ۲ / ۵۳. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۰۷.
- ۲- سنن البیهقی / ۵ / ۵۴.
- ۳- الشرح الكبير / ۲ / ۳۳۲. المجموع / ۵ / ۲۰۷ - ۲۰۹. کتاب الام / ۱ / ۳۰۷ - ۳۰۸. المغنی / ۲ / ۴۰۷. الفقه علی مذاهب الاربعه / ۱ / ۵۰۷.
- ۴- سنن ابن ماجه / ۲ / ۱۰۳۰. سنن ابی داوود / ۲ / ۸۷. سنن ترمذی / ۲ / ۲۱۴. سنن نسائی / ۴ / ۳۹.
- ۵- صحیح بخاری / ۲ / ۷۰ - ۷۶.

کرد، فرق نمی کند رمی جمره کرده باشد یا نکرده باشد، حکمش حکم سائر مرده هاست از کیفیت وجوب غسل، کفن، خنوط، دفن و صلوات و غیره؛ و استدلال کرده اند برای مدعایشان به آنچه که شافعیّه و حنابله استدلال کرده بودند طبق روایت ابن عباس و غیر آن که گذشت.

فرع، غسل دادن شخص محرم میت محل را و بالعکس صحیح است و مورد اتفاق تمام فقهای مذاهب اسلامی است؛ زیرا غسل و طهارت هریک آنها صحیح است، پس صحیح است غیر خود را غسل دهند. (۱)

حکم کسانی که در حال جنابت یا حیض یا نفاس فوت کنند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی

تمام کسانی که به نام فقیه بین فقهای مذاهب اسلامی شناخته می شوند، اتفاق دارند که حکم چنین امواتی یک غسل میت است و فقهای امامیه گفته اند: چند غسل دادن آن میت نه واجب است و نه مستحب، زیرا برای چنین کسانی در حال حیات یک غسل کافی است و لو اینکه اسبابش متعدد باشند، در حال فوت به طریق اولی کافی است؛ (۲)

و استدلال کرده اند به روایت که عمّار از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است: «از آن حضرت سؤال شد از کیفیت غسل زن حائض که فوت کرده است. آن حضرت فرمود: حائض و نفساء و جنب اگر فوت کنند، مانند انسان طاهری که بمیرد، یک غسل داده می شوند.» همچنین است روایت که زراره از امام باقر «علیه السلام» نقل کرده است. (۳)

فقهای احناف، حنابله، شافعیه و ظاهریه تصریح کرده اند: حائض و نفساء اگر بمیرند، مانند غیرشان از افراد غسل داده می شوند. ابن منذر گفته است: این غسل واحد نظر همه کسانی است که ما آنان را عالم می دانیم در هر زمان که باشند. حسن بصری و سعید بن مسیب از فقهای مستقل تأکید کرده اند: کسی نمی میرد مگر جنب و دیگر اینکه حائض و نفساء وقتی فوت کنند، از حکم تکلیف خارج می شوند و عبادت بر ذمه آنها باقی نمی ماند؛ و غسل دادن میت واجب تعبدی است و به علت اینکه در بهترین و کامل ترین حالت از نظافت از دنیا خارج شود، و این غرض با یک غسل حاصل

ص: ۴۰

۱- . نهاییه الاحکام ۲/ ۲۳۱. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۸. المغنی ۲/ ۴۹۱.

۲- . النهایه/ ۴۱. المعتمد ۱/ ۲۷۴-۲۷۵. الکافی فی الفقه/ ۲۳۷. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۸۳-۳۸۵. جواهر الکلام ۴/ ۹۵-۹۸. الجامع للشرایع/ ۵۱-۵۳. کتاب الطهاره/ ۸-۲۹۶-۲۹۹.

۳- . وسائل الشیعه باب ۳۱ از ابواب غسل میت ح ۲ و ۴.

می شود و نیاز به چند غسل ندارد. (۱)

فرع، غسل دادن حائض و جنب و نساء، میت را جایز است یا خیر؟ اکثر فقهای امامیه قائل بر جوازند و اینکه غسل دادن آنها صحیح است. (۲)

اکثر فقهای مذاهب چهارگانه نیز قائل به صحت و جوازند و احتجاج کرده اند به سخن پیامبر اکرم «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «وَالْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِنَجْسٍ؛ مُؤْمِنِينَ نَجَسٌ نَيْسَتُنْد.» پس می توانند غیر خود را غسل دهند و تطهیر کنند؛ ولی امام مالک «رحمه الله» و حسن بصری و ابن سرین و عطاء جایز می دانند با کراهت. (۳) همین جواز با کراهت را از قاضی ابی یوسف از فقهای حنفیه نیز نقل کرده اند که احتجاج کرده به اینکه حائض و جنب اگر در همان حالت غسل کنند، اعتنا به غسل آنها نمی شود. پس همین طور است اگر کسی دیگر را غسل دهند، اعتنا به غسل دادن آنها نمی شود. (۴) از فقهای امامیه شهید اول همین کراهت را در بعضی از کتاب هایش قبول کرده است. (۵)

مطلب سوم در شرایط غسل دهنده است و کسانی که از این شرایط استثناء شده اند از نظر فقها

شرط اول مماثله در اسلامیت است. میت اگر مسلمان است، غسل دهنده باید مسلمان باشد و جایز نیست کافر مسلمان را در حال اختیار غسل دهد. مسئله متفق علیه است بین همه فقهای مذاهب اسلامی. (۶) ولی

از این شرط دوم مورد استثناء شده است؛ مورد اول جایی است که مرد مسلمان فوت کند بین مردانی که همه کافرند (و مراد کافر کتابی است) و زنان مسلمانی که بین آنها محرم مانند زن، مادر و خواهر برای میت وجود ندارد. مشهور بین فقهای امامیه این است که

ص: ۴۱

۱- الشرح الكبير ۲/ ۳۲۳. المغنی ۲/ ۳۲۹. المجموع ۵/ ۱۵۲ - ۱۵۴. المحلی ۵/ ۱۷۸. البحر الرائق ۲/ ۳۴۶. کشاف الفئاع ۲/ ۱۰۲. المقنعه ۸۹ - ۹۰. الغنیه ۱۰۲/ ۴۱ - ۴۳. شرایع الاسلام ۱/ ۳۷. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۱ - ۳۶۵. البیان ۲۳ - ۲۴. الروضه البهیة ۱/ ۱۲۵. جامع المقاصد ۱/ ۳۶۱ - ۳۶۳. جواهر الکلام ۴/ ۵۹ - ۶۰. تحریر الوسیله ۱/ ۶۱. المغنی ۲/ ۴۰۱. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۶. المجموع ۵/ ۱۳۹. المدونه الکبری ۱/ ۱۸۱.

۲- المعبر ۱/ ۲۶۴.

۳- المغنی ۲/ ۳۰۸. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۵. المجموع ۵/ ۱۱۸. البحر الرائق ۲/ ۳۰۶.

۴- بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۵.

۵- ذکری الشیعه ۱/ ۳۳۳ - ۳۴۳.

۶- المقنعه ۸۹ - ۹۰. الغنیه ۱۰۲/ ۴۱ - ۴۳. شرایع الاسلام ۱/ ۳۷. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۱ - ۳۶۵. البیان ۲۳ - ۲۴. الروضه البهیة ۱/ ۱۲۵. جامع المقاصد ۱/ ۳۶۱ - ۳۶۳. جواهر الکلام ۴/ ۵۹ - ۶۰. تحریر الوسیله ۱/ ۶۱. المغنی ۲/ ۴۰۱. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۶. المجموع ۵/ ۱۳۹. المدونه الکبری ۱/ ۱۸۱.

بعض از زن های مسلمان بعضی از مردان کافر را امر کنند تا غسل کنند و کیفیت غسل دادن میت را به آنها یاد دهند؛ بعد آنها میت را غسل دهند.

مورد دوم جایی است که زن مسلمان فوت کند بین زنان کافره و مردان مسلمانی که بین آنها محرمی مانند شوهر، پدر و برادر برای میت وجود ندارد. مردان مسلمان بعضی زنان کافره را امر کنند به غسل و کیفیت غسل دادن میت را به آنها یاد دهند. بعد آنها میت را غسل دهند. (۱) مشهور است لال

کرده اند به روایت عمّار بن موسی الساباطی از امام صادق «علیه السلام» که از آن حضرت سؤال کردم: «مرد مسلمان فوت می کند و با او مرد مسلمان و همچنین زن مسلمان که محرم او باشد مانند مادر، زوجه و خواهر وجود ندارد؛ بلکه مردان کافرو زن های مسلمان اجنبیه وجود دارند. آن حضرت فرمود: مردهای کافر غسل می کنند بعد میت را غسل می دهند از جهت اضطرار. وزن مسلمان که فوت کرده وزن مسلمان و یا مرد مسلمان محرم مانند شوهر، برادر و یا پدر بین آنها وجود ندارد؛ لکه زن های کافره و مردهای مسلمان اجنبی وجود دارند؛ حضرت فرمود: زن های کافره غسل می کنند، بعد آن زن را غسل می دهند از جهت اضطرار.» (۲)

از فقهای مذاهب چهار گانه فقهای احناف و شافعیه موافقت کرده اند با فقهای امامیه در جواز غسل دادن کافر مسلمان را از جهت اضطرار و یا مرد مسلمان اجنبی با دستکش تیمم دهد زن مسلمان فوت شده را تا مرفق و لکن نگاه به ذراع و صورت و عورت میت نکند و لمس نکند بدن میت را، و بالعکس زن مسلمان اجنبیه هم می تواند تیمم دهد با دستکش میت مرد مسلمان را تا مرفق و لمس و نگاه به عورت میت نکند. (۳)

از فقهای امامیه محقق حلی و از فقهای مذاهب چهار گانه، فقهای حنابله و مالکیه با مشهور مخالف کرده اند و گفته اند: روایت ضعیف است و قابل استناد نیست؛ و غسل میت عبادت است و احتیاج به نیت دارد و کافر شرعاً متعذراًست از نیت، زیرا اهل عبادت نیست. دیگر اینکه کافرنجس است و قابلیت تطهیر را ندارد. یعنی مسلمان با غسل کافر پاک نمی شود، بلکه مرد مسلمان با دستکش می تواند زن مسلمان را تیمم دهد و بالعکس زن مسلمان می تواند میت مرد مسلمان را تیمم دهد،

ص: ۴۲

-
- ۱- . المقنعه / ۸۹- ۹۰. النهایه / ۴۱- ۴۳. الجامع للشرایع / ۵۰. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۶۱- ۳۶۵. ذکر الشیعه / ۱ / ۳۰۶- ۳۱۱. الروضه البهیة / ۱ / ۱۲۵. جامع المقاصد / ۱ / ۳۶۱- ۳۶۳. جواهر الکلام / ۴ / ۵۹- ۶۰. تحریر الوسیله / ۱ / ۶۱.
 - ۲- . وسایل الشیعه باب ۱۹ از ابواب غسل میت ح ۱.
 - ۳- . بدایع الصنایع / ۱ / ۳۰۵- ۳۰۶. المجموع / ۵ / ۱۴۳- ۱۴۵. هامش الفقه علی مذاهب الاربعه / ۱ / ۵۰۵.

در صورتی که محرم نباشد. (۱)

شرط دوم مماثله در ذکوریت و انوئیت است. یعنی میت اگر مرد است، غسل دهنده هم مرد باشد و اگر زن است، غسل دهنده زن باشد. بناً جایز نیست مرد زن را و به عکس زن مرد را غسل دهد. این مسئله متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. (۲)

اگر مماثل پیدا نشد حتی کتابی، آیا وجوب غسل ساقط و بدلش تیمم واجب می شود؟ یا اینکه نه غسل واجب است و نه تیمم؟

مشهور بین فقهای امامیه سقوط هر دوست و میت را با همان لباس که در تن دارد، دفن می کنند. مشهور استدلال کرده اند به اینکه لمس بدن جنس مخالف اجنبی و همین طور نگاه به جنس مخالف اجنبی در حال حیات حرام است و همین حرمت تا بعد از مرگ باقی است و آنچه که مانع از غسل است، همان چیز مانع از تیمم است، گرچه ضعیف تر و کمتر؛ ولی حرام، حرام است؛ کم باشد یا زیاد. (۳) همچنین از جهت روایت که از امام صادق «علیه السلام» در صحیح حلبی نقل شده که «از آن حضرت سؤال شده است از شخصی که بین زن های اجنبیه فوت کرده است. در جواب فرمود: یدفن کما هو بثیابه؛ با لباسی که در تن دارد، دفن می شود.»

در صحیح ابی الصباح کنانی هم از آن حضرت درباره شخص سؤال شده که در سفر در جایی فوت کرده که جز زن های اجنبیه اصلاً مرد وجود ندارد. فرمود: «یدفن ولا یغسل؛ بدون غسل دفن می شود.» و امثال اینها از روایات معتبره که همه دلالت می کنند بر دفن میت بدون کدام چیز دیگر؛ و اگر کدام چیز منظور می بود، از قبیل تیمم و یا غسل از روی لباس و امثال اینها، حتماً امام «علیه السلام» متعرض آنها می شد؛ زیرا امام در صدد و مقام بیان بود و ترک تعرض مانند صریح است در نفی آنها. (۴) همین قول را صاحب بیان و غیرش از فقهای شافعی و اوزاعی حکایت کرده اند. ابن منذر نیز همین قول را از ابن عمر و نافع «رحمهما الله» روایت کرده است. (۵)

ص: ۴۳

- ۱- .المعتبر ۱/ ۳۲۶. المغنی ۱/ ۴۰۱. المدونه الکبری ۱/ ۱۸۶. هامش الفقه علی مذاهب الاربعه ۱/ ۵۰۵.
- ۲- .المقنعه ۱/ ۸۹- ۹۰. الجامع للشرایع ۱/ ۵۰. الوسیله الی نیل الفضیله ۱/ ۶۳- ۶۴. الغنیه ۱/ ۱۰۲. النهایه ۱/ ۴۱- ۴۳. المعبر ۱/ ۳۲۰- ۳۲۱. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۵۷- ۳۵۹. البیان ۱/ ۲۳- ۲۴. الروضه البهیة ۱/ ۱۲۳. جامع المقاصد ۱/ ۳۵۹- ۳۶۰. جواهر الکلام ۴/ ۶۲- ۶۴. تحریر الوسیله ۱/ ۶۰. بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۵. المغنی ۲/ ۳۹۸- ۴۰۰. نیل الاوطار ۴/ ۵۸- ۵۹. المجموع ۵/ ۱۳۹- ۱۴۴. مدونه الکبری ۱/ ۱۸۵- ۱۸۶.
- ۳- .الذکری ۱/ ۳۰۶- ۳۱۱. و باقی مصادر سابقه.
- ۴- .وسایل الشیعه، باب ۲۱ از ابواب غسل میت، ح ۱-۴.
- ۵- .المجموع ۵/ ۴۰- ۴۴.

امافقه‌های احناف و مالکیه «رحمهم الله» در این صورت قائل شده اند به وجوب تیمم میت با دستکش یعنی تیمم دهنده اگر از جنس مخالف غیر محرم است، باید دستکش به دستش کند، بعد میت را تیمم دهد. و استدلال کرده اند به اینکه مفقود بودن غسل دهنده مماثل مانند مفقود بودن آب غسل است و در آن صورت تیمم واجب می شود و در این حالت هم باید تیمم واجب شود. دیگر اینکه غسل دهنده اگر دست به بدن میت نکشد، نه ازاله نجاست می شود و نه نظافت حاصل می شود، بلکه برعکس ممکن است کثافت بیشتر شود. دیگر اینکه از افتادن چشمش به بدن میت در امان نیست. به علت این همه اسباب و علل، سزاوار تبدیل غسل به تیمم است همان طور که آب مفقود شود. (۱)

از امام شافعی «رحمه الله» در مسئله دو وجه نقل شده: وجه اول وجوب غسل از روی لباس است و غسل دهنده دستکش به دستش کند و حتی الامکان چشمش را ببندد تا به بدن میت نگاه نکند و اگر مجبور شد، به مقدار ضرورت نگاه کند. وجه دوم اینکه میت را تیمم دهند، نه غسل. همین وجه صحیح ترین دو وجه است نزد جمهور فقها. (۲)

از امام احمد بن حنبل «رحمه الله» در این مسئله دو روایت نقل شده است. در روایت اول مانند جمهور فقها تیمم را واجب دانسته است. در روایت دوم غسل را واجب می داند با این کیفیت که آب را روی لباس میت بریزند، بدون اینکه دست به بدن میت بکشد. (۳)

مواردی که استثناء شده است از شرط مماثله در ذکورت و انوئیت: مورد اول زوج و زوجه است. یعنی در زن و شوهر آن شرط ساقط است؛ زن ها می توانند شوهرها را و به عکس شوهرها می توانند زن هایشان را غسل دهند؛ به شرطی که در حال حیات یا بعد از مرگ کدام کاری صورت نگرفته باشد که موجب جدایی زن و شوهر از همدیگر شده باشد، مانند ارتداد و امثالش.

از جانب فقهای عامه استدلال شده است، اول به روایت که از ام المؤمنین عائشه «رضی الله عنها» نقل شده است که گفته: «لو استقبلنا من امرنا ما استدبرناه، ما غسّل رسول الله «صلی الله علیه و آله» الا نساءه؛ (۴) اگر توجه می کردیم به آنچه که نکردیم از وظیفه خودمان؛ غسل نمی داد پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» را جز زن های آن حضرت.» دوم به روایت که از خلیفه اول «رضی الله

ص: ۴۴

۱- . بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۵.

۲- . المجموع ۵/ ۱۴۰-۱۴۴.

۳- . المغنی ۲/ ۳۹۹-۴۰۰.

۴- . سنن البیهقی ۳/ ۳۹۸ کتاب الجنائز؛ بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۵.

عنه» نقل شده است که وصیت کرد به زوجه اش اسماء بنت عمیس که او را غسل دهد. (۱)

سوم به روایت که نقل شده جابر بن زید وصیت کرد که زوجه اش او را غسل دهد و ام عبدالله زوجه ابوموسی اشعری او را غسل داده است. (۲)

اما فقهای امامیه استدلال کرده اند به روایت که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نقل شده است؛ عبدالله بن سنان از امام صادق «علیه السلام» روایت کرده که «از آن حضرت سؤال شد آیا شایسته هست مرد بعد از فوت زوجه اش او را نگاه کند؟ و در صورت که زن غسل دهنده وجود نداشته باشد، او را غسل دهد؟ و برعکس زن بعد از فوت شوهرش به بدن او نگاه کند و اگر مرد وجود نداشت، او را غسل دهد؟ آن حضرت فرمود: لا بأس؛ هیچ باکی نیست.» (۳)

اما بر جواز غسل دادن شوهرخانمش را؛ فقهای مذاهب چهارگانه اولاً استدلال کرده اند به آنچه که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده اند که «آن حضرت به ام المؤمنین عائشه «رضی الله عنها» فرمود: لومتّ قبلی لغسّلتک و کفّنتک و دفّنتک؛ (۴)

اگر پیش از من بمیری، غسلت می دهم و کفن و دفن می کنم.» نسبت دادن آن حضرت اعمال رابه خود، ظاهرش این است که اگر فوت صورت بگیرد، خود آن حضرت مباشر آن اعمال می شود و این از شاه فرد مصادیق جواز می باشد.

دوم، آنچه که امام شافعی «رحمه الله»، دارقطنی، ابونعیم اصفهانی و بیهقی به سند حسن نقل کرده اند از غسل دادن امام علی «علیه السلام» و اسماء بنت عمیس جنازه فاطمه زهراء «سلام الله علیها» را در محضر عموم صحابه «رضی الله عنهم» و احدی هم به عمل امام اعتراض نکرد؛ و این در حقیقت بیانگراجماع است بر جواز. (۵)

به علاوه شافعی ها استدلال کرده اند به قیاس زوج را بر زوجه در جواز.

سوم، به آنچه که از طریق ابن ابی شیبیه از ابن عباس و از طریق حماد بن سلمه از عبدالرحمن بن الاسود و از طریق عبدالرزاق از ابن شعثاء روایت کرده اند: «الرجل أحق بغسل إمرأته؛ مرد از همه سزاوارتر است به غسل دادن زنش.»

ص: ۴۵

۱- . نیل الاوطار ۴ / ۵۸.

۲- . نفس المصدر. المغنی ۲ / ۳۹۸ - ۳۹۹. الموطأ ۱ / ۲۲۳.

۳- . الوسائل، باب ۲۴ از ابواب غسل میت، ح ۱.

۴- . سنن البیهقی ۳ / کتاب الجنائز / ۳۹۶. المغنی ۲ / ۳۹۸ - ۳۹۹.

۵- . نیل الاوطار ۴ / ۵۹. المغنی ۲ / ۳۹۸ - ۳۹۹. المحلّی ۵ / ۱۷۶.

فقه‌های امامیه، استدلال کرده اند به آنچه که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» رسیده است: «صفوان از منصور از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که از آن حضرت سؤال شد: مردی همراه خانمش مسافرت می کند و خانم در سفر فوت می کند و یا با خواهرش مسافرت می کند و خواهرش بین راه فوت می کند وزن برای غسل دادن وجود ندارد. آیا خاهر و یا خانمش را غسل دهد؟ آن حضرت فرمود: نعم و آخته ونحو هذا ویلقى علی عورتها خرقه؛ (۱)

بلی، می تواند و با پارچه روی عورتش ستر کند.»

اما امام ابی حنیفه و امام احمد بن حنبل در یک روایت و شعبی و ثوری «رحمهم الله» قائل شده اند به عدم جواز غسل دادن مردها زن هایشان را بعد از مرگ و احتجاج کرده اند بر مدعایشان اولاً به اینکه جواز غسل زن و شوهر هم‌دیگر را به خاطر عقد نکاح است و در صورت فوت شوهر، نکاح تا پایان عده و فوات باقی است و لذا زن می تواند شوهر را غسل دهد و اگر زن فوت کرد، ملکیت نکاح از بین می رود و به علت منتفی شدن محل نکاح، شوهر به آن زن اجنبی می شود و حرام می شود لمس و نگاه او به آن زن. لذا جایز نیست غسل دادن او؛ و جایز می شود ازدواج با خواهر او و ازدواج با زن چهارم غیر از او. (۲)

دوم، به روایتی که از ابن عباس نقل شده که از پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» سؤال شد از حکم زنی که بین مردها فوت می کند. آن حضرت فرمود: تیمم می دهند و دفن می کنند؛ و حضرت در این پاسخ اسمی از شوهر زن بین آن مردها نمی آورد و ترک تفصیل آن حضرت دلیل است بر عدم جواز غسل دادن شوهر خانمش را. (۳)

و عدم جواز از اوزاعی هم روایت شده است. (۴)

و ادعای ابی حنیفه «رحمه الله» و اصحابش را فقها جواب داده اند: اول، اینکه سخنان ابی حنیفه و اصحابش پشتوانه ای از کتاب و سنت ندارد. دوم، اگر شوهر به دلیل فوت خانمش به او اجنبی شود، پس مصارف کفن و دفنش نباید به عهده او شود؛ در حالی که بزرگان از فقهای مذاهب اسلامی تصریح کرده اند که هزینه کفن و دفن خانم متوفی به عهده شوهرش می باشد و این نیست مگر از جهت علقه زوجیت که باقی است بعد از مرگ. (۵)

سوم، اینکه گفته اند: جواز در جانب زوجه به خاطر عده است، این هم سخن صحیح نیست؛ زیرا زن حامله بعد از فوت

ص: ۴۶

۱- . الوسائل، باب ۲۰ از ابواب غسل میت، ح ۱.

۲- . بدایع الصنایع ۲/ ۳۰۵-۳۰۶. المغنی ۲/ ۳۹۸-۳۹۹.

۳- . همان مصادر سابقه.

۴- . المجموع ۵/ ۱۴۹-۱۵۲.

۵- . المغنی ۲/ ۳۹۹. المعتمر ۱/ ۳۲۱. الدر المختار ۲/ ۲۲۳.

شوهرش اگر وضع حمل کند، عده اش منقضی می شود و می تواند شوهر کند؛ درعین حال از نظر فقها جایز است به جنازه شوهر متوفی نگاه کند و او را غسل دهد. یا شوهر فوت کند، در حالی که زن در عده طلاق بائن است؛ فقها جایز نمی دانند غسل دادن این زن شوهر متوفایش را. پس جواز به علت عده نیست، بلکه به خاطر علاقه زوجیت است که هنوز باقی است. (۱)

در اینجا ذکر چند فرع برای مسئله لازم است: فرع اول؛ زوجه مطلق است و تقیید نشده است، فرق نمی کند حرّه و آزاده باشد یا امه و کنیز، و دخول صورت گرفته باشد یا خیر. همچنین زنی که مطلقه است به طلاق رجعی و عده اش هنوز باقی است، زوجه گفته می شود، برخلاف زنی که مطلقه است به طلاق بائن، ولو اینکه عده اش باقی باشد، نمی تواند شوهرش را غسل دهد.

فرع دوم؛ آیا جواز غسل دادن شوهر زوجه اش را، منحصر به حال اضطرار است، یعنی در صورت یافت نشدن زن غسل دهنده؟ یا مطلق است در حالت اضطرار و اختیار؟ بزرگان از فقهای امامیه بلکه بعضشان ادعای اجماع کرده اند و فقهای شافعیّه بعضشان نسبت داده اند این قول را به جمهور علماء و فقهای ظاهریّه و مالکیه قائلند که جواز مطلق است در حال اختیار و اضطرار، بلکه شوهرها از همه اقارب زن سزاوارترند به تجهیز، تکفین و تدفین زن هایشان. (۲)

اما فقهای حنابله و شیخ طوسی از فقهای امامیه قائلند که جواز غسل دادن شوهرها خانم هایشان را فقط در حال ضرورت یعنی در صورتی که زنی واجد شرائط غسل دادن موجود نباشد؛ و اگر وجود داشت، جایز نیست مردها خانم هایشان را غسل دهند. (۳)

اما فقهای احناف جایز نمی دانند غسل دادن مردها خانم هایشان را مطلقاً، نه در حال اختیاری و نه هم در حال اضطرار. (۴)

اما جواز غسل زن ها شوهر هایشان را، اتفافی است بین تمام فقهای مذهب امامیه، احناف و حنابله، ولو اینکه زن مطلقه باشد به طلاق رجعی نه بائن. اما فقهای مذهب مالکیه و شافعیه می گویند به شرطی که زن مطلقه به طلاق نباشد، ولو طلاق رجعی. (۵)

ص: ۴۷

۱- . المغنی ۲/ ۳۹۸ - ۳۹۹. نیل الاوطار ۴/ ۵۹. المجموع ۵/ ۱۴۹. المحلی ۵/ ۱۷۶. المدونه الكبرى ۱/ ۱۸۵ - ۱۸۶. المعبر ۱/ ۳۲۲. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۵۷ - ۳۵۹.

۲- . السرائر ۱/ ۱۸۶. المعبر ۱/ ۳۲۲. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۵۷. ذکری الشیعه ۱/ ۳۰۳. الروضه البهیة ۱/ ۱۲۴. جامع المقاصد ۱/ ۳۵۹ - ۳۶۰. جواهر الکلام ۴/ ۴۸. تحریر الوسیله ۱/ ۶۰.

۳- . المغنی ۲/ ۳۹۸ - ۳۹۹. النهایه ۱/ ۴۱ - ۴۳.

۴- . بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۵.

۵- . اشاره السبق ۱/ ۷۷. الغنیة ۲/ ۱۰۲. النهایه ۱/ ۴۱ - ۴۳. السرائر ۱/ ۱۶۸. المعبر ۱/ ۳۲۰ - ۳۲۱. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۱ - ۳۶۵. ذکری الشیعه ۱/ ۳۰۳ - ۳۰۶. الروضه البهیة ۱/ ۱۲۴. جامع المقاصد ۱/ ۳۵۹ - ۳۶۰. جواهر الکلام ۴/ ۶۲ - ۷۴. تحریر الوسیله ۱/ ۶۸. بدایع

الصنایع ۱/ ۳۵۰. المغنی ۲/ ۵۹۸ - ۳۹۹. نیل الاوطار ۴/ ۵۸. المجموع ۵/ ۱۴۹ - ۱۵۲. المحلی ۵/ ۱۷۶. المدونه الكبرى ۱/ ۱۸۵ - ۱۸۶. الموطأ ۱/ ۲۲۳. هامش الفقه علی مذاهب الاربعه ۱/ ۵۰۴.

فرع سوم؛ اگر زن کافره کتابیه که در تصرف مرد مسلمان بوده باشد فوت کند، نه غسلش و نه هم کفن و دفنش جایز نیست، بلکه به دلیل جلوگیری از انتشار بوی عفونت اورازیر خاک پنهان می کنند. اگر از مرد مسلمان باردار شده و در حال بارداری فوت کرده است، مشهور بین فقهای مذاهب چهارگانه این است که نماز بر آن جایز نیست اجتماعاً؛ زیرا نماز برای کفار تشریح نشده است و طفلی که در شکم دارد، مستحق نماز نیست؛ اما غسل و کفن و دفنش جایز است. ولی اختلاف کرده اند در محل دفنش؛ عده ای گفته اند: در قبرستان مسلمین دفن می شود به دلیل طفلیش. بعضی گفته اند: در قبرستان کفار دفن می شود به علت خودش و طفلیش مادام که در شکم هست، در حکم جزئش هست. وائله بن اسقع گفته است: نه در قبرستان مسلمین و نه هم در قبرستان کفار، بلکه طبق احتیاط در جای جداگانه دفن شود. (۱)

اما فقهای امامیه اجماع دارند که به علت طفلیش در قبرستان مسلمین دفن شود، لکن پشت به قبله تا صورت طفل به طرف قبله قرار گیرد؛ بدون نماز بر او. (۲)

حصکفی از فقهای احناف هم قائل به همین قول می باشد. (۳)

فرع چهارم؛ اگر کافری که قوم و فامیل مسلمان دارد فوت کند، آیا جایز است که اقوام و فامیل مسلمانانش او را غسل دهند و کفن و دفنش کنند یا خیر؟ فقهای امامیه ادعای اجماع کرده اند بر عدم جواز غسل هر نوع از فرق کفار که باشند؛ زیرا کفار نجس هستند و با غسل دادن پاک نمی شوند. (۴) اما نماز بر کفار و دفنشان جایز نیست از جهت آیه شریفه «ولا تصل علی احدٍ منهم مات أبداً ولا تقم علی قبره» (۵)

اصلاً نه نماز بخوانید بر آنها و نه هم زیارت کنید قبر آنها را.

دیگر اینکه غسل دادن میت و کفن و دفنش یک نوع احترام و اکرام به میت است و کفار مستحق اکرام نیستند. علاوه بر اینکه نیاز به دلیل شرعی دارد که منتفی است؛ بلکه روایت بر منع وار د شده است. مثل روایت عمار بن موسی از امام صادق «علیه السلام» که از آن حضرت سؤال شد از حکم

ص: ۴۸

۱- . بدایع الصنایع / ۱ / ۳۰۳-۳۰۴.

۲- . النهایه / ۴۱.

۳- . الدر المختار / ۲ / ۲۱۸.

۴- . المعتمد / ۱ / ۳۲۹. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۶۸. ذکری الشیعه / ۱ / ۳۰۳-۳۲۶. جامع المقاصد / ۱ / ۳۵۶-۳۵۷. جواهر الکلام / ۴ / ۸۰-۸۲.

۵- . سوره المائده / ۵۱.

نصرانی که در سفرین مسلمین فوت می کند. حضرت فرمود: «لایغسله مسلم ولا- کرامه ولا یدفنه ولا یقوم علی قبره ولو کان أباه» (۱) نه غسل و نه هم کفن و دفن دارد و جایز نیست زیارت قبرش و لو اینکه پدرش باشد. « زیرا احترام ندارد، بلکه از جهت جلوگیری از اذیت مردم و نشر عفونت زیر خاک پنهانش کنید، نیز روایت یحیی بن عمار از امام صادق «علیه السلام» که عبارت است از نهی و منع آن حضرت مسلمانان را از غسل و کفن و دفن اقوام و فامیل کافرشان، ذمی باشد یا مرتد یا غیر آن. فقط امر کرده به پنهان کردن زیر خاک از جهت جلوگیری از نشر عفونت. (۲)

از فقهای مذاهب چهارگانه، امام مالک «رحمه الله» و اصحابش قائل به همین قول می باشند و استدلال کرده اند بر منع به همان دلیل هایی که گذشت و از جهت پرهیز از تکرار از ذکر آنها صرف نظر شد. (۳)

امام ابوحنیفه «رحمه الله» و اصحابش قائل به تفصیل شده اند بین کافر اجنبی و ذوی الرّحیم، و در کافر اجنبی قائل شده اند به قول فقهای امامیه و مالکیه و استدلال کرده اند به همان دلیل ها. ولی در کافر ذوی رحیم قائل شده اند به جواز غسل دادن پسر پدر کافر را و کفن و دفن و تشییعش، از جهت آیه شریفه «وصاحبهما فی الدنیا معروفاً». (۴)

امر شده که با پدر و مادر در دنیا رفتاری نیک کنند و غسل و کفن و دفن آنها از رفتاری نیک است. (۵)

و فقهای سایر مذاهب از این استدلال جواب داده اند: اولاً پسر به رفتاری نیک با پدر و مادر در دنیا امر شده و شامل بعد از مرگ نمی شود و میت از دنیا خارج شده است. ثانیاً در معروف بودن غسل و کفن و دفن تردید است و معلوم نیست که معروف باشد. ثالثاً غسل و کفن و دفن از امور عبادی است، باید دلیل از شرع رسیده باشد و دلیل از شرع منتفی است؛ بلکه قبلاً دلیل بر منع ذکر شد.

اما امام شافعی «رحمه الله» و اصحابش قائل شده اند به تفصیل بین کافر ذمی و غیر ذمی و در غیر ذمی گفته اند: جایز نیست غسل و کفن و دفنش، بلکه زیر خاک کنند از جهت جلوگیری از انتشار تعفنش. اما در کافر ذمی گفته اند: ندب است که غسل و کفن و دفن شود، از جهت وفا به

ص: ۴۹

۱- الوسائل، باب ۱۸ از ابواب غسل میت، ح ۱-۲.

۲- المعتمر ۱/ ۳۲۹. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۸. ذکر الشیعه ۱/ ۳۰۳-۳۲۶. جامع المقاصد ۱/ ۳۵۶-۳۵۷. جواهر الکلام ۴/ ۸۰-۸۲.

۳- المدونه الکبری ۱/ ۱۸۷.

۴- لقمان/ ۱۵.

۵- بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۳.

قرارداد ذمه و این وظیفه عامه مسلمین است؛ و اگر میت ذمی قرابت با مسلمین داشت، جایز است که اقبایش او را غسل دهند و کفن و دفن و تشییع کنند؛ اما دعا و نماز بر او حرام است به نص قرآن کریم «وَلاتصل علی احدٍ منهم مات أبداً ولا تقم علی قبره» (۱).

بنابراین اهل علم زیارت قبور کافر ذی رحم جایز است، و این جواز عقیده اکثر فقهاست و سخن صاحب حاوی که قائل به عدم جواز است، غلط محض است. برای اثبات مدعایشان به حدیث ابی هریره «رضی الله عنه» استدلال کرده اند: «قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): «إستأذنت ربی أن أستغفر لأمی فلم یأذن لی وإستأذنته أن أزور قبرها فأذن لی. رواه مسلم وزاد: «فزوروا القبور فإنها تذكركم الموت» (۲). نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) فرموده: از خداوند متعال اجازه خواستم که برای مادرم دعا کنم و طلب مغفرت و آمرزش کنم، اجازه داده نشد و تنها زیارت قبرش به من اجازه داده شد.»

از امام احمد بن حنبل «رحمه الله» دو قول نقل شده است. در قول اول مانند شافعی ها قائل به تفصیل بین کافر ذمی و غیر ذمی شده است و در قول دوم مانند فقهای امامیه قائل شده است که نه صلوات جایز است و نه غسل و کفن و دفن مانند اجنبی (۳).

مورد دوم که از شرط مماثله در ذکورت و انوئیت استثناء شده اند، محارم می باشند.

محارم کسانی هستند که ازدواج با آنها حرام همیشگی است؛ چه به واسطه نسب باشد، مانند خواهر، مادر، عمه، خاله، دختر، دختر برادر و دختر خواهر و امثال اینها؛ یا به واسطه مصاهره باشد، مانند دختر زنی که دخول صورت گرفته باشد و مادر زن انسان و یا به واسطه رضاع باشد، مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و امثال آنها. محارم می توانند همدیگر را غسل دهند مطلقاً و یا در حال اضطرار و از روی لباس. اما محارمی که ازدواج با آنها حرام نیست، مانند دختر عمو و عمه و دایی و خاله، حکمشان حکم اجنبیات است.

فقهای امامیه بلکه بعضی شان ادعای اجماع کرده اند بر حالت دوم، از جهت که نگاه به محارم در حال حیات شرعاً جایز است و بعد از مرگ به طریق اولی، و از جهتی که زن ها عورتند و نگاه به عورت حرام است. پس ملاحظه هر دو جهت و جمع بین غسل و تطهیر، جواز غسل محارم و نگاه

ص: ۵۰

۱- المائده / ۵۱.

۲- صحیح مسلم ۳ / ۶۵.

۳- المغنی ۲ / ۴۰۱. سنن البیهقی ۱ / ۳۰۴.

به آنها است در حال اضطرار و از روی لباس؛^(۱) و استدلال کرده اند برمدعایشان به روایت که ابی حمزه از امام باقر^(علیه السلام) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لا یغسل الرَّجُلُ المَرأهَ إِلَّا أنْ لا توجَدَ إمرأهَ؛ مردها نمی توانند زن ها را غسل دهند، مگر اینکه زن پیدا نشود.» و روایتی که عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق^(علیه السلام) نقل کرده است که از آن حضرت سؤال شد از حکم مردی که فوت کرده و مرد برای غسل دادنش وجود ندارد، جز زن ها. آیا زن ها می توانند غسل دهند؟ «قال: تغسله إمرأته أو ذات محرم له وتصبُّ الماء صبًّا من فوق الثیاب؛^(۲)

حضرت فرمود: خانمش یا یکی از محارمش از روی لباس غسلش دهند.»

از فقهای مذاهب چهارگانه امام مالک^(رحمه الله) و اصحابش و محمد شیبانی از فقهای احناف همین قول را قبول کرده و گفته اند: «إذا مات الرَّجُلُ فی سفر و لیس معه إِلَّا النساء، أمه أو أخته أو عمته أو خالته أو ذات محرم له فإنهنَّ یغسلنَّه و یسترنَّه؛ مادر یا خواهر یا عمه یا خاله یا یکی دیگر از محارم آن میت از روی لباس غسل می دهند.» و كذلك المَرأه تموت فی السفر مع الرَّجال و معهم ذو محرم منها یغسلونها من فوق الثیاب؛ و همین طور زن هایی که بین مردها فوت می کنند و بین مردها محرم برای زن متوفی وجود دارد، همان محرم غسل می دهد از روی لباس.» این جواز در هر دو مسئله هست، به شرطی که مرد در مسئله اول وزن در مسئله دوم وجود نداشته باشد.^(۳)

و امامحی الدین النووی از فقهای شافعی همین قول را نسبت به مذهب شافعی و ابن قلابه و او زاعی داده و گفته است: مذهب ما، جواز غسل مرد است، مادر و دختر و خواهر و غیر اینها از محارمش را، و دلیل ما این است که همه اینها با این مرد در نشست و خلوت و نگاه مانند مردان هستند و هر یک از مردان اگر فوت کنند، این مرد می تواند به آنها نگاه کند و آنها را غسل دهد؛ پس اینها را هم می تواند نگاه کند و غسل دهد.^(۴)

اما امام احمد بن حنبل و ابی حنیفه^(رحمهما الله) و اتباع آنها قائلند به منع جواز غسل مردها محارمشان را از زن ها، و زن ها محارمشان را از مردها، و گفته اند: همان طور که اجنبی و اجنبیه

ص: ۵۱

۱- . المقنعه/ ۸۹- ۹۰. الجامع للشرائع ۵۰. اشاره السابق/ ۷۷. الوسیله الی نیل الفضیله / ۶۳- ۶۴. الغنیه / ۱۰۳. النهایه/ ۴۱- ۴۳. شرایع الاسلام / ۱/ ۳۷. المعبر / ۱/ ۳۲۳. تذکره الفقهاء / ۱/ ۳۵۹- ۳۶۱. البیان / ۲۳- ۲۴. الرّوضه البهیّه / ۱/ ۱۲۵. جامع المقاصد / ۱/ ۳۶۰- ۳۶۱. جواهر الکلام / ۴/ ۶۷. تحریر الوسیله / ۱/ ۶۱.

۲- . الوسایل، باب ۲۰ از ابواب غسل میت، ح ۶ و ۱۰.

۳- . المدوّنه الکبری / ۱/ ۱۸۶. المؤطأ / ۱/ ۲۲۳.

۴- . المجموع / ۵/ ۱۵۲.

نمی‌توانند غسل دهند، محارم هم نمی‌توانند غسل دهند؛ زیرا حرمت نگاه به عورت در اجنبی و محارم یکسان است، بلکه یکی از محارم تیمم می‌دهد میت را ولو بدون دستکش باشند. (۱)

مورد سوم که از شرط مماثله در ذکوریت و انوئیت استثناء شده است، طفل است.

فقه‌های تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که زن‌ها و مرد‌ها جایز است اطفال را ولو اینکه در جنسیت مخالفشان باشند، غسل دهند. یعنی زن‌ها پسر‌ها را و مرد‌ها دختر‌ها را غسل دهند، ولو برهنه و بدون ستر باشند؛ چه در حال اختیار باشند یا در حال اضطرار؛ مخصوصاً زن‌ها زیرا آنها مربی اطفال می‌باشند و ممکن نیست که آگاهی و اطلاعی به عورت اطفال نداشته باشند.

اما اختلاف کرده‌اند در تعیین سن اطفال. اکثر فقهای امامیه قائلند که نهایت سن اطفال سه سال و کمتر از سه سال است و معیار نهایت سن هم زمان فوت است و بعد از فوت اعتبار ندارد، گرچه طول بکشد. (۲) و استدلال کرده‌اند به روایتی که از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده‌اند که «از آن حضرت سؤال شد تا چه حد زن‌ها می‌توانند اطفال را غسل دهند؟ در جواب فرمود: تا سه سالگی را.» (۳)

امّا شیخ مفید و سلّاربن عبدالعزیز دیلمی از فقهای امامیه و اوزاعی از فقهای عامه جواز غسل را تا سن پنج سالگی اطفال تجویز کرده‌اند و از پنج سالگی به بالا را از روی لباس بدون لمس و نگاه به عورتش جایز می‌دانند. (۴)

ابن منذر تصریح کرده است: هر که حرفش شنیده می‌شود از علماء اجماع دارد بر اینکه جایز است زن‌ها غسل دهند اطفال را، لکن اختلاف کرده‌اند در مقدار سن اطفال.

از فقهای مذاهب چهارگانه، حنبله و مالکیه گفته‌اند: زن‌ها می‌توانند غسل دهند اطفال را تا سن هفت سالگی، زیرا اطفال تا هفت سالگی را امر نشده از طرف شرع به نماز، و عورت ندارند و آن که امر شده به نماز، ده ساله است و امر شده از نظر شرع که وقتی اطفال به سن ده سالگی رسیدند، امر کنید به نماز، و اینکه جدا بخوابند و کمتر از ده ساله را زن‌ها می‌توانند غسل دهند و

ص: ۵۲

۱- المغنی ۲/ ۳۹۹-۴۰۰. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۵.

۲- الوسیله الی نیل الفضیله / ۶۳-۶۴. الجامع للشرایع / ۵۰. المعتمر ۱/ ۳۲۳. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۶۷-۳۶۸. ذکر الشیعه ۱/

۳۰۶-۳۱۱. الرّوضه البهیّه ۱/ ۱۲۶. جامع المقاصد ۱۵۶۳-۳۶۴. جواهر الکلام ۴/ ۷۶-۷۸. تحریر الوسیله ۱/ ۶۰. النهایه /

۴۱. السرایر ۱/ ۱۶۸.

۳- الوسایل، باب ۲۳ از ابواب غسل میت، ح ۱.

۴- المقنعه / ۸۹-۹۰. المراسم العلویّه / ۵۰-۵۱.

ده ساله را نمی توانند غسل دهند. (۱)

ولی صحیح این است که اگر اطفال به سن ده سالگی رسیدند، جایز نیست زن ها آنها را غسل دهند، از جهت فرموده نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «فَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَمْرِبُضْرِبَهُمْ لِلصَّلَاةِ لِعَشْرِ؛ جَدَا كُنَيْدَ خَوَابِغَاهِ أَيَّانَهَا رَا وَامْرَ كُنَيْدَ كَه بَزْنَنْدَ بَرَايَ خَوَانَدَنَ نَمَازَشَانِ». احتمال دارد که همین اطفال ملحق شوند در حکمشان به اطفالی که سنشان کمتر از هفت سال است، زیرا در معنای آنها هستند در اکثر جهاتشان و احتمال دارد که ملحق نشوند به آنها، زیرا فرق است بین هر دو؛ این امر شده به نماز به خلاف آن که مأمور نشده است به نماز و این قریب به بلوغ است به خلاف آن. اوزاعی از فقهای مستقل گفته: تا سن چهار سالگی یا پنج سالگی زن ها می توانند اطفال را غسل دهند. (۲)

اما ابوحنیفه «رحمه الله» و اصحاب الرأی گفته اند: زن ها می توانند اطفال پسر و دختر را غسل دهند تا وقتی که دارای شهوت نشده اند، همین که دختر مورد اشتباهی مردها قرار گرفت، جایز نیست غسلش مگر توسط زن ها و پسر اگر توان بر جماع پیدا کرد، جایز نیست غسلش مگر توسط مردها. (۳)

اما حکم غسل دادن مردها اطفال دختر را، از نظر فقهای امامیه همان حکم اطفال پسر ها هست از نظر تعیین سن. (۴)

از نظر فقهای مذاهب چهار گانه هم حکم پسر همان حکم دختر است از نظر تعیین سن. (۵)

ولی فقهای حنابله گفته اند: بهتر این است که فرق شود بین حکم پسر ها و دخترها، پسر ها را زن ها می توانند تا سن ده سالگی غسل دهند، زیرا عادت بر این است که زن ها زحمت تربیت اطفال را بردوش می کشند و مباشر آنها هستند و آگاهی به عورت آنها دارند، به خلاف مردها؛ و دیگر اینکه عورت دختران قبیح و زشت تر است از عورت پسر ها؛ لذا صحیح این است که دختران را بعد از سن پنج سالگی فقط زن ها غسل دهند و برای مردها جایز نیست غسل دادن

ص: ۵۳

۱- . المغنی ۲ / ۴۰۰ . المدونه الکبری ۱ / ۱۸۶ .

۲- . المغنی ۲ / ۴۰۰ .

۳- . المجموع ۵ / ۱۴۹ - ۱۵۴ .

۴- . تذکره الفقهاء ۱ / ۳۶۷ - ۳۶۸ . جواهر الکلام ۴ / ۶۷ - ۷۲ .

۵- . بدایع الصنایع ۱ / ۳۰۶ . المجموع ۵ / ۱۴۹ .

فرع؛ اگر میت خنثی مشکله بود، ازدو حال برون نیست؛ صغیر است یا کبیر. اگر صغیر بود، تمام فقهای مذاهب اسلامی اتفاق دارند که زن و مرد می توانند او را غسل دهند، مانند صغیر معلوم الحال. (۲)

و اگر کبیر است و ذوالارحام دارد و بین ذوی الارحامش محرم برای میت وجود دارد، همان محرم غسل می دهد میت را از روی لباس. فرق نمی کند مرد باشد یا زن و مسئله متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. (۳) اگر بین ذوی الارحام محرم وجود ندارد، اکثر فقهای امامیه می گویند بدون غسل دفن کنند. (۴)

از فقهای مذاهب چهار گانه، احناف، حنابله و مالکیه، و سعید بن مسیب، حماد و ابن منذر از فقهای مستقل قائل شده اند به تیمم که میت را تیمم دهند و دفن کنند. (۵)

علامه حلّی از فقهای امامیه همین قول را در بعض کتاب هایش نزدیک به واقع دانسته است. (۶)

از امام شافعی «رحمه الله» در مسئله دو وجه نقل شده است. در وجه اول مانند جمهور فقها گفته است که باید تیمم دهند میت را و دفن کنند. در وجه دوم گفته است: «هریک از مرد و زن می توانند غسل دهند؛ ولی از روی لباس، و احتیاط کنند از نگاه کردن به جنازه و لمس آن». این قول را ابوزید مروزی نیز قبول کرده است. امام الحرمین جوینی، متولّی، شاشی و عدّه دیگری از فقها همین قول را از بین اقوال در مسئله صحیح دانسته اند. صاحب شامل و عدّه دیگری از فقها نیز همین قول را قطعی دانسته اند و استدلال کرده اند به اینکه اولاً موضع ضرورت است و ثانیاً استصحاب می شود حکم حالت صغیری اش. (۷)

سوم از شرایط غاسل یعنی غسل دهنده، عقل و بلوغ است. اما شرط عقل اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی که غاسل باید عاقل باشد، زیرا مجانین مکلف نیستند و شرعاً اعتبار به عمل

ص: ۵۴

۱- . المغنی ۲ / ۴۰۰ - ۴۰۱.

۲- . المجموع ۵ / ۱۴۵ - ۱۴۹. تذکره الفقهاء ۱ / ۳۶۵. جواهر الکلام ۴ / ۷۷ - ۷۸.

۳- . نفس المصا در مرّت آنفاً.

۴- . تذکره الفقهاء ۱ / ۳۶۵. نهاییه الاحکام ۲ / ۲۳۳. ذکر الشیعه ۱۲ / ۱۳۱۲.

۵- . المغنی ۲ / ۴۰۰. بدایع الصنایع ۱ / ۳۰۶. المدونه الکبری ۱ / ۱۸۶. هامش الفقه علی مذاهب الاربعه ۱ / ۵۰۶.

۶- . قواعد الاحکام ۱ / ۲۲۴.

۷- . المجموع ۵ / ۱۴۵ - ۱۴۹.

آنها نیست. ولی معظم فقها بلوغ را شرط نمی دانند، زیرا صغیر طهارت خودش صحیح است، پس اگر غیر خودش را غسل دهد نیز صحیح است. (۱)

فقهای امامیه هم گفته اند شبیه به واقع جواز است؛ زیرا نیت قربت از طفل عاقل ممیز صحیح است، مانند وضو برای نماز ندبی. پس غسل دادن غیرش هم صحیح است مانند شخص بزرگ؛ و احتمال منع به علت اینکه مکلف نیست، موجود است. (۲)

بعضی فقهای امامیه و حنابله، عقل، بلوغ و اسلام را در غسل شرط می دانند. اگر یکی از این سه چیز در غسل منتفی شود، غسل را باطل می دانند. (۳)

مطلب چهارم در شرائط آب غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی

و آن چند امر است؛ امر اول طهارت آب غسل میت است. این امر متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی؛ زیرا نجس نمی تواند غیرش را پاک کند. (۴)

امردوم اطلاق آب غسل میت است، و این شرط هم متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی؛ زیرا آب مضاف گرچه فی نفسه پاک باشد، پاک کننده نیست به اجماع فقها اول از جهت اینکه آب مضاف به صرف تماس با نجاست نجس می شود. دوم از جهت اینکه غسل میت عبادت است و شبیه وضو و وضو با آب مضاف صحیح نیست، پس غسل میت ایضاً با آب مضاف صحیح نیست. (۵)

امر سوم ملکیت و اباحه آب غسل میت است؛ و این شرط هم متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی؛ زیرا اگر آب غسل مباح نباشد، بلکه غضبی باشد و غسل هم بداند غضبیت آب را، غسل صحیح نیست، از جهت اینکه شرعاً تعبد و قصد قربت ممکن نیست. بلی، اگر غسل میت را صرف ازاله نجاست بدانیم، می شود ازاله، ولو اینکه آب غضبی باشد. ولی اگر غسل جاهل باشد به غضبیت آب، این غسل صحیح و کافی است، مانند اینکه اگر وضو گیرنده جاهل باشد به

ص: ۵۵

- ۱- . المغنی ۲ / ۴۰۱ . بدایع الصنائع ۱ / ۳۰۵ .
- ۲- . المعتمر ۱ / ۳۲۶ . تذکره الفقهاء ۱ / ۳۶۱ .
- ۳- . البیان / ۲۳ - ۲۴ . کشف القناع ۲ / ۱۰۲ .
- ۴- . تذکره الفقهاء ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۱ . نهایه الاحکام ۲ / ۲۲۷ . کتاب الام ۱ / ۳۲۱ . المغنی ۲ / ۳۲۰ - ۳۲۴ . نیل الاوطار ۴ / ۶۴ . الشرح الکبیر ۲ / ۳۲۱ - ۳۲۲ . المجموع ۵ / ۱۷۲ - ۱۷۵ . کشف القناع ۲ / ۱۰۲ .
- ۵- . نفس منابعی که الآن گذشت .

غصیت آب وضویش، اشکال ندارد درصحت وضویش. همچنین شرط است که سدروکافوری که در آب غسل میت مخلوط می کنند، مباح باشد. همچنین مکان غسل؛ اگر غسل را عبادت قراردهیم و میت را در مکان غصبی غسل دهند، غسل باطل است. ولی اگر غسل را صرف ازاله نجاست از بدن میت قراردهیم، صحیح است. (۱)

مطلب پنجم در کیفیت غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

در اینجا چند مسئله است.

مسئله اول در واجبات کیفیت غسل است

اشاره

و آن چند امر است.

امراول پاک کردن تمام نجاست عرضی و ظاهری از بدن میت پیش از شروع غسل دادن اعضای میت است

این امر جماعی است بین فقهای امامیه و احتجاج کرده اند به چند چیز: اول اینکه مقصود از غسل میت، تطهیر میت است و وقتی ازاله نجاست حکمیه از میت واجب شد، ازاله نجاست عینیه به طریق اولی واجب است. دوم اگر قبل از غسل واجب، بدن میت را از نجاست پاک نکنیم و شروع کنیم بدن نجس را غسل دادن، آب غسل به صرف تماس با بدن نجس، نجس می شود. برای پرهیز از این امر باید اول جسد میت را پاک کرد، بعد شروع کرد به غسل دادن. (۲)

سوم از جهت روایت یونس بن عبدالرحمن از ائمه اهل البیت «علیهم السلام» که عبارت است از امر به شستن فرج میت و پاک کردن او پیش از شروع به غسل دادنش: «امسح بطنه مسحاً رقیقاً فإن خرج منه شیء فانه؛ پیش از شروع به غسل دادن، شکم میت را آهسته فشار دهید. هر چه خارج شد، پاک کنید، بعد شروع کنید به غسل دادن.»

همچنین از جهت خبر فضل بن عبدالملک از امام صادق «علیه السلام» که از آن حضرت از حکم میت سؤال کردم، «فقال: أفعده وإغمر بطنه غمراً دقیقاً، ثم طهره من غمزالبطن، ثم تضجعه ثم تغسله؛ فرمود: میت را بنشان و شکمش را آهسته فشار ده، هر چه از شکمش بیرون آمده، پاک کن، بعد میت را به پشت بخوابان و غسل ده.» (۳)

وفقهای مذاهب چهارگانه همچنین قائل به وجوب تطهیر جسد میت هستند پیش از شروع به غسل، خصوصاً بنا بر قول کسانی که می گویند انسان با فوت نجس می شود. مگر اینکه بعضی

- ١- . تذكرة الفقهاء ١ / ٣٩١. نهاية الاحكام ٢ / ٢٢٧. كشف القناع ٢ / ١٠٢.
- ٢- . الوسيله الى نيل الفضيله / ٦٤-٦٥. الغنيه / ١٠١-١٠٢. رسايل المرتضى ٣ / ٥١. الجامع للشرايع / ٥١-٥٣. المعتبر ١ / ٢٦٤-٢٦٦. تذكرة الفقهاء ١ / ٣٥١. قواعد الاحكام ١ / ٢٢٤-٢٢٥. نهاية الاحكام ٢ / ٢٢٣. البيان / ٢٤-٢٥. الروضه البهيّه ١ / ١٢٦-١٢٩. جواهرالكلام ٤ / ١١٥. تحريرالوسيله ١ / ٦٢.
- ٣- . الوسائل، باب ٢ از ابواب غسل ميت، ح ٣ و ٩.

از فقها می گویند تطهیر جسد میت به نفس غسل های سه گانه هم حاصل می شود. (۱)

دوم از واجبات غسل میت، سه بار غسل دادن میت است

در این مسئله اختلاف است بین فقهای مذاهب اسلامی. فقهای امامیه و ظاهریه و مزنی از فقهای شافعیّه و اکثر کوفین از فقهای مذاهب چهارگانه قائلند به وجوب غسل های سه گانه برای میت که اول با آب سدر، دوم با آب کافور و سوم با آب قراح باشد؛ و جایز نمی دانند اکتفا به یک غسل شود، مگر اینکه آب کفایت نکند. در آن صورت به یک غسل اکتفا می شود. اگر سدر و کافور یافت نشد، به جای هر یک با آب قراح غسل داده شود. (۲)

برای وجوب سه غسل استدلال کرده اند، اول به روایت ام عطیه از نبی اکرم «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که گفته است: «زمانی که ما مشغول غسل دادن دختر آن حضرت در مدینه بودیم، وارد شد و فرمود: إِغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ؛ (۳) غسل

دهید سه بار یا پنج بار یا بیشتر». قرار دادن آن حضرت تخیراً بین مازاد بر سه، وجوب تعیین سه غسل را اثبات می کند. دوم به روایت که حلبی از ائمه اهل بیت «عليهم السلام» نقل کرده است. «قال: قال ابو عبد الله «عليه السلام»: يغسل الميت ثلاث غسلات مرّة بالسدر و مرّة بالماء يطرح فيه الكافور و مرّة أخرى بالماء القراح؛ (۴)

میت سه بار شسته می شود: بار اول با آب سدر، بار دوم با آب که کافور در آن ریخته شده باشد و بار سوم با آب خالص. همچنین روایت که ابن مسکان از امام صادق «عليه السلام» نقل کرده که «قال: اغسله بماء وسدر، ثم اغسله على إثر ذلك أخرى بماء و كافور و ذريره إن كانت و اغسله الثالث بماء قراح. قلت: ثلاث غسلات لجسده كله؟ قال: نعم؛ (۵)

آن حضرت فرمود: غسل دهید میت را با آب سدر و پس از آن مرتبه دوم غسل دهید با آب کافور و ذریره و در مرتبه سوم با آب خالص غسل دهید. از آن حضرت سؤال کردم: هر سه این غسل ها برای تمام جسد میت است؟ فرمود: بلی.

اما فقهای مذاهب چهارگانه: امام مالک «رحمه الله» گفته است: مقدار غسل واجب میت از نظر کم و زیاد تعیین نشده است و مقصود از غسل پاک کردن میت است؛ و میت را غسل دهند تا پاک شود به هر تعداد که پاکی حاصل شد؛ و استدلال کرده به روایت که ام عطیه از نبی مکرم

ص: ۵۷

۱- بدایع الصنایع / ۱ / ۳۰۰. کتاب الام / ۳۰۲ - ۳۲۱. المغنی / ۲ / ۳۱۵ - ۳۲۶. الشرح الكبير / ۲ / ۳۲۰.

۲- السرائر / ۱۶۹. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۵۱ - ۳۵۵. البیان / ۲۴ - ۲۵. الجواهر / ۴ / ۱۵۳ - ۱۵۴. تحریر الوسیله / ۱ / ۶۲.

۳- صحیح مسلم / ۲ / ۶۴۶ و ۹۳۹. نیل الاوطار / ۴ / ۶۳.

۴- وسایل الشیعه، باب ۷ از ابواب کیفیت غسل میت، ح ۴.

۵- الوسایل، باب ۲ از ابواب غسل میت، ح ۱ و ۲.

اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده که گفته: «هنگامی که مشغول غسل دادن دختر آن حضرت بودیم، به ما فرمود: إِغْسَلْنَهَا ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتَهُنَّ ذَلِكَ بِمَاءِ سَدْرٍ وَإِجْعَلْنَ فِي الْأَخِيرِ كَافُورًا أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ» (۱).

بشویید سه بار یا پنج بار اگر صلاح دیدید، بیشتر از آن بشویید با آب سدر و در شستن اخیر مقداری از کافور با آب مخلوط کنید. و تعداد غسلات تعیین نشده است.

وامام شافعی «رحمه الله» گفته: کمترین تعدادی که در غسل میت واجب است، همان مقدار است که میت با آن پاک شود؛ همان طور که در غسل جنابت همان حصول پاکی ملاک است و کمترین تعدادی که من دوست دارم، سه بار است؛ و اگر با سه بار پاکی بدن میت حاصل نشد، پنج بار و اگر با آن هم بدن میت پاک نشد، پس هفت بار، ولی در هر مرتبه مقداری کافور بین آب غسل بریزند از جهت اینکه سنت است و بدون کافور غسل دادن میت مکروه است؛ ولی کافی است. ریختن سدر و یا غیر سدر از گیاهان خوشبو را من جایز نمی دانم غیر از کافور؛ لکن کافور را هم مقداری بریزند که آب را از اطلاق خارج نکند. (۲)

وامام احمد بن حنبل «رحمه الله» گفته: واجب در غسل میت یک مرتبه است، زیرا واجب آن است که جسد میت که قبلاً از نجاست پاک شده است، غسل داده شود. مانند غسل حیض و جنابت که واجب یک مرتبه است؛ ولی مستحب سه مرتبه است که در دو مرتبه آب را با سدر مخلوط کنند و در مرتبه سوم آب را با کافور مخلوط کنند. اول برای سفت کردن و سرد شدن و خوشبو شدن جسد میت؛ و دوم از جهت سخن پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله» به زن هایی که دختر آن حضرت را در مدینه غسل می دادند: «إِغْسَلْنَهَا بِالسَّدْرِ وَتَرَا ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتَنَّ وَإِجْعَلْنَ فِي الْغَسَلِ الْأَخِيرِ كَافُورًا» (۳).

میت را با آب سدر بشویید طاق، سه مرتبه یا پنج مرتبه یا بیشتر، اگر صلاح دیدید و در شستن اخیر به جای سدر کافور مخلوط کنید با آب.

وامام ابی حنیفه «رحمه الله» قائل شده است مانند احمد و شافعی در اینکه غسل میت، واجب یک مرتبه است و سه مرتبه سنت است؛ ولی فرقی که با آن دو دارد، در این است که ابی حنیفه ریختن کافور را در آب غسل مستحب نمی داند، ولی احمد و شافعی مستحب می دانند، آن هم

ص: ۵۸

۱- المدوّنہ الکبریٰ / ۱ / ۱۸۵.

۲- کتاب الام / ۳۲۰ - ۳۲۶.

۳- المغنی / ۲ / ۳۲۴ - ۳۲۶.

و از فقهای امامیه سالار بن عبدالعزیز دلمی غسل میت را یک مرتبه با آب خالص واجب می داند و بیشتر از یک مرتبه را مستحب می داند. (۲)

سوم از واجبات غسل میت ترتیب بین غسل های سه گانه و بین اعضاء

فقهای امامیه اتفاق دارند بر وجوب ترتیب بین هر سه غسل، طوری که اول با آب سرد و دوم با آب کافور و سوم با آب خالص باشد؛ و اگر کسی عمداً ترتیب را به هم زند، باید اعاده کند تا ترتیب حاصل شود. همچنین ترتیب بین اعضاء، یعنی اول سرو گردن، دوم پهلوی راست، سوم پهلوی چپ؛ و استدلال کرده اند بر مدعایشان، اول به آنچه که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» روایت کرده اند که آن حضرت به زن هایی که دخترش را غسل می دادند، فرمود: «إِبدئْ بميامينها؛ از پهلوی راست شروع کنید.» (۳)

دوم به آنچه که از طریق ائمه اهل البیت «عليهم السلام» نقل شده است: حماد از حلی از امام صادق «عليه السلام» نقل کرده که آن حضرت فرمود: «إِذَا أُرِدْتَ غَسْلَ الْمَيِّتِ فَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ ثَوْبًا يَسْتَرُ عَوْرَتَهُ إِمَامِصَّ وَإِمَاغِيرَهُ ثُمَّ تَبْدَأْ بِكَفِّهِ وَتَغْسِلْ رَأْسَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِمَاءِ السَّدْرِ ثُمَّ سَائِرِ جَسَدِهِ وَإِبْدَأْ بِشَقِّهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ اجْعَلْ يَدِيكَ مِنْ تَحْتِ الثَّوْبِ الَّذِي عَلَى فَرْجِهِ وَاغْسِلْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَرَى فَإِذَا فَرَّغْتَ مِنْ ثَلَاثِ غَسَلَاتٍ جَعَلْتَهُ فِي ثَوْبٍ نَظِيفٍ ثُمَّ جَفَّفْتَهُ؛ (۴)

هروقت خواستی میت را غسل دهی، پارچه ای ستر کن، بین چشمانت و عورت میت قرار بده؛ فرق نمی کند پیراهن میت باشد یا پارچه دیگر؛ و شروع کن اول به شستن دست های میت، و سرو گردنش را سه بار با آب و سدر، بعد باقی جسد میت را و از طرف راست شروع کن و دستت را زیر پارچه روی عورت میت قرار بده و بشوی، بدون اینکه نگاه به عورت میت کرده باشی. هروقت که فارغ شدی از شستن اول، بعد بشوی مرتبه دوم با آب و کافور مانند مرتبه اول، و بعد از آنکه فارغ شدی از شستن دوم، بشوی مرتبه سوم را با آب خالص. وقتی از هر سه غسل فارغ شدی، میت را با یک پارچه تمیز خشک کن تا آماده شود برای کفن و حنوط.»

غسل دادن میت با این کیفیت و ترتیب سنتی است که از سلف صالح باقی مانده و امر شده به

ص: ۵۹

۱- . بدایع الصنایع / ۱ / ۳۰۲.

۲- . المراسم العلویة / ۴۷.

۳- . صحیح بخاری / ۲ / ۹۳-۹۵. صحیح مسلم / ۲ / ۶۴۶ و ۹۳۹.

۴- . الوسایل، باب ۲ از ابواب غسل میت، ح ۲.

همان کیفیت انجام شود؛ و امر مطلق اقتضای وجوب را دارد. دیگر اینکه وجوب ترتیب ثابت شده برای غسل جنابت و برای اینجا به طریق اولی ثابت است، از جهت روایت محمد بن مسلم از امام باقر «علیه السلام» که فرمود: «غسل المیت مثل غسل الجنب؛ (۱)»

غسل میت مانند غسل جنابت است در تمام جهات. «دیگر از جهت اینکه کسانی که ترتیب را در غسل جنابت واجب کرده اند، در غسل میت هم واجب می دانند، و فرق بین هر دو غسل را منتفی می دانند، به اجماع فقهای امامیه. (۲)»

امامهای مذاهب چهارگانه، اتفاق دارند بر استحباب ترتیب بین اعضای بدن نه وجوب ترتیب، از جهت روایت که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده اند که آن حضرت به غسل دهندگان دخترش فرمود: «ابدأَنَّ بميامینها؛ (۳)»

از طرف راست بدن شروع کنید. و امر مطلق حمل بر استحباب می شود نزد آنها. ولی اختلاف کرده اند در کیفیت و ترتیب غسل های سه گانه: احناف غسل اول را با آب قراح و دوم را با آب سدر و یا چیز دیگر که کارسدر را می کند در پاک کردن، و سومی را با آب قراح و مقداری کافور قرار داده و تعیین کرده اند. (۴)»

شافعی ها گفته اند: مستحب این است که غسل اول را با آب و سدر غسل دهند و دوم را با آب قراح و مقداری کافور در آن مخلوط کنند و در سومی تأکید شده که باید کافور بین آب ریخته شود از جهت مقاوم ساختن بدن میت؛ و استدلال کرده اند به روایتی که از ابن عباس «رضی الله عنه» نقل کرده اند که گفته: نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» در حق یک حاج محرم که از شترش افتاد و فوت کرد، فرمود: «اغسلوه بماء وسدر ثم یغسل الثانیه بالماء القراح و شیئ من الکافور ویتأكد فی الغسله الأخره بشیئ من الکافور لأن الکافور یقویه؛ (۵)»

غسل دهید با آب و سدر و مرتبه دوم غسل دهید با آب خالص و مقداری کافور؛ و در مرتبه سوم و آخر به چیزی از کافور سفارش می شود، زیرا کافور بدن میت را مقاوم می سازد.»

و حنابله گفته اند: سدر در هر سه غسل در آب ریخته می شود؛ ولی کافور فقط در غسل سوم در آب ریخته می شود، از جهت فرموده نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» به ام عطیه که دختر آن

ص: ۶۰

۱- همان، باب ۳، ح ۱.

۲- رسایل المرتضی ۳/ ۵۱. الخلاف ۱/ ۶۹۱-۶۹۵. الجامع للشرایع / ۵۱-۵۳. المعتمر ۱/ ۲۶۲-۲۶۶.

۳- صحیح بخاری ۲/ ۹۳-۹۵. صحیح مسلم ۲/ ۶۴۶-۹۳۹.

۴- بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۰-۳۰۱.

۵- کتاب الام ۱/ ۳۲۰-۳۲۱. المجموع ۵/ ۱۷۵.

حضرت را غسل می داد: «اجعلی فی الآخره کافوراً، لانه یبرد ویطیب ریحه»؛^(۱)

در غسل اخیر کافور در آب مخلوط کنید، زیرا میت را خوشبو می کند.»

فقه‌های مذاهب اسلامی در مقدار واجب سدر و کافوری که در آب غسل میت مخلوط می کنند، گرفتار اختلاف شده اند. فقه‌های امامیه قائلند که مقدار واجب سدر و کافور در طرف قَلت، همان قدر است که اسم سدر و کافور صدق کند و در عرف بگویند که در آب غسل میت سدر و کافور مخلوط کرده اند؛ و در طرف کثرت همان مقدار باشد که آب را از اطلاق خارج کرده، مضاف نسازد. آنچه هم که در بعضی عبارات و کلمات و نوشتار برخی فقه‌های امامیه از تعیین به رطل و مثقال و چند برگه دیده می شود، همه حمل بر استحباب می شوند، نه وجوب.^(۲)

اما از فقه‌های مذاهب چهارگانه: شافعی هادر سدر از نظر قَلت و کثرت همان سخن فقه‌های امامیه را می گویند؛ ولی در طرف کثرت، در فراوان بودن مقدار کافور باکی نمی بینند: «وقال: فکثره الکافور فی الماء لاتضر ولا تمنعه أن یکون طهاره یتوضأ به الحی و لایتوضأ الحی بسدر مضروب بماء، لأن السدر لایطهر»؛^(۳)

فراوان ریختن کافور در آب غسل میت ضرر ندارد و مانع از مطهریتش نمی شود و انسان زنده می تواند با آن وضو بگیرد، در حالی که با آب سدر شرعاً نمی شود وضو گرفت.»

اما حنابله قائلند که در آب هر سه غسل سدر مخلوط شود؛ ولی کافور تنها در آب غسل اخیر مخلوط شود؛ از جهت حدیث ام عطیه از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که فرمود: «واجعلن فی الآخره کافوراً؛ در غسل آخر کافور قرار دهید.» همچنین از جهت حدیث ابن عباس درباره شخصی محرم که از شترش افتاد و فوت کرد، و پیامبر اکرم «صلى الله عليه وآله» فرمود: «اغسلوه بماء وسدر؛ او را با آب و سدر غسل دهید.»

اما فقه‌های حنابله در مقدار سدری که در آب غسل میت ریخته می شود، دچار اختلاف شده اند، بیشتر فقه‌های متأخرشان قائلند که در آب هریک از غسل های سه گانه همان مقدار سدر ریخته شود که آب را از اطلاق خارج نکند، تا جمع شود بین عمل به حدیث که میت غسل داده شود با آب و سدر و بین باقی ماندن آب بر اطلاق خود. بعض فقه‌های متقدمشان قائلند به اینکه اول میت را

ص: ۶۱

۱- المغنی ۲/ ۳۲۰ - ۳۲۱. صحیح بخاری ۲/ کتاب الجنائز / ۷۳ / باب غسل الميت ووضوئه.

۲- المقنعه / ۷۵ - ۷۷ و تذکره الفقهاء / ۱ - ۳۵۷ - ۳۵۵. البیان / ۲۴ - ۲۵. الروضه البهیة ۱ / ۱۲۱. الجواهر ۴ / ۱۲۵ - ۱۳۲. تحریر الوسیله ۱ / ۶۲. المستمسک ۴ / ۱۲۳ - ۱۲۵.

۳- کتاب الام / ۳۲۱. المجموع ۵ / ۱۷۵.

با آب و سدر غسل دهند، و مرتبه دوم با آب قراح و خالص، تا جمع شود و هر دو یک غسل حساب شود؛ ولی اعتبار به غسل دوم است نه اول؛ زیرا سدر از دو حال خارج نیست: یا مقداری است که آب را از اطلاق خارج کرده و از طهوریت انداخته یا مقداری است که تغییر در اطلاق آب نیاورده، پس اعتنایی به آن نیست. ولی در کافور قائل به تفصیل نشده اند، فقط به ذکر حدیث از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» اکتفا کرده و گفته اند: «وَيَجْعَلُ فِي الْمَاءِ كَافُورًا فِي الْغَسَلِ الْثَالِثَةِ لِيَشُدَّهُ وَيَبْرِدَهُ وَيَطْيِبَهُ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» لِلنِّسَاءِ اللَّاتِي غَسَّلْنَ إِبْنَتَهُ: إِجْعَلْنَ فِي الْغَسَلِ الْأَخِيرَةِ كَافُورًا» (۱).

... به زن های غسل دهنده دخترش فرمود: در غسل آخر مقداری کافور قرار دهید.

از ذکر اقوال فقها در این مسئله این نتیجه به دست آمد که فقهای مذاهب چهارگانه اتفاق دارند که از غسل های سه گانه میت یکی واجب و دو تایش مستحب می باشند و اگر میت با این سه غسل پاک نشد، باید غسل دهند تا پاک شود؛ پنج بار و هفت بار و بیشتر از آن. در نهایت مستحب است ختم به وتر (طاق) کنند نه جفت. (۲)

فقهای امامیه اتفاق دارند که در حال اختیار هر سه غسل واجبند، نه کم و نه زیاد. فقهای امامیه چون تطهیر جسد میت را از نجاست ظاهریه قبل از شروع در غسل واجب می دانند و غسل های سه گانه را در حکم یک عمل متشکل از سه جزء و عبادت شرعی می دانند، کم و زیادش را متوقف به دلیل شرعی می دانند که منتفی است. (۳)

چهارم از واجبات غسل میت، ستر عورت میت است با یک پارچه یا پیراهن میت

و این مسئله متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی، لیکن اختلاف کرده اند در تعیین عورت، فقهای امامیه اتفاق دارند عورت که حرام است نگاه به او، قبل و دبر انسان است؛ ولی در حال غسل دادن میت، نگاه به مابین سرّه (ناف) و رگبه (ران) مکروه است نه حرام. (۴)

فقهای مذاهب چهارگانه تصریح کرده اند به نفی خلاف بینشان در وجوب ستر عورت و اینکه عورت مابین سرّه (ناف) و رگبه (ران) است؛ و استدلال کرده اند به فرموده نبی مکرم

ص: ۶۲

۱- . المغنی ۲ / ۳۲۰ - ۳۲۶.

۲- . بدایع الصنایع ۱ / ۳۰۲. کتاب الام ۱ / ۳۲۰ - ۳۲۱. المغنی ۲ / ۳۲۴ - ۳۲۶. نیل الاوطار ۴ / ۶۳ - ۶۴.

۳- . المعتمر ۱ / ۲۶۴ - ۲۶۶. خلاف ۱ / ۶۹۳ - ۶۹۵. تذکره الفقهاء ۱ / ۳۵۱. جواهر الکلام ۴ / ۱۳۶.

۴- . المقنعه ۷۵ - ۷۷. الخلاف ۱ / ۶۹۱ - ۶۹۳. الجامع للشرایع ۵۱ - ۵۳. السرائر ۱ / ۱۶۲. المعتمر ۱ / ۲۷۰ - ۲۷۲. تذکره الفقهاء

۱ / ۳۴۸ - ۳۴۹. نهایه الاحکام ۲ / ۲۲۱ - ۲۲۳. ذکری الشیعه ۱ / ۳۳۳ - ۳۴۳. الزّوضه البهیة ۱ / ۱۲۶ - ۱۲۹. جواهر الکلام ۴ / ۱۵۰.

اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» به امام علی «علیه السلام»: «لَا تَنْظُرُ إِلَى فِخْذِ حَيٍّ وَلَا مَيِّتٍ؛ يَا عَلِيُّ، بِه رَانَ هَيَّاءِ مَرْدَةٍ وَزَنْدَةٍ نَكَاةً نَكْنُ.»
رواه ابی داود. (۱)

پنجم از واجبات غسل میت و نیت

فقهای اسلام در وجوب نیت در غسل های سه گانه میت اختلاف کرده اند، اکثر فقهای امامیه قائل به وجوب نیتند در غسل های سه گانه، زیرا غسل ها برای تطهیر میت و عبادتند، و عبادت احتیاج به نیت قریب دارد. و دیگر از جهت فرمایش نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» و اینکه وجوب نیت در غسل ها روش احتیاط است. شیخ طوسی از فقهای امامیه ادعای اجماع فقهای امامیه را بر وجوب نیت کرده است. (۲)

به عبارت دیگر هر کس از فقها و رؤسای مذاهب اسلامی که غسل میت را عبادت می داند، نیت را در آن واجب و شرط می داند و هر کس که غسل میت را تطهیر میت از نجاست ظاهریه و عرضیه می داند، نیت را واجب نمی داند؛ مانند شستن لباس نجس. (۳)

احمد بن حنبل «رحمه الله» در یک روایت و اکثر فقهای حنابله قائل به وجوب نیت شده اند در غسل های سه گانه میت؛ از جهت اینکه غسل میت، تعبدی است نه برای تطهیر میت و شرط قبولی نماز میت است، مانند غسل جنابت؛ لذا نیت در آن واجب است. چون نیت از خود میت معذور است، لذا بر غسل واجب است که نیت کند، چون مخاطب در غسل دادن است. (۴)

از امام شافعی «رحمه الله» در مسئله دو قول نقل شده است: قول اول را اصح دانسته و در مسئله جواز غسل دادن زوجه ذمیه، شوهر مسلمان را، تصریح کرده و گفته در غسل میت نیت شرط نیست و واجب هم نیست، بلکه یک امر سنت است. اکثر فقهای شافعی مانند بندنجی، ماوردی، رویانی، سرخسی و رافعی و غیر اینها همین قول شافعی را قبول کرده اند. عدّه ای دیگر از فقهای شافعی قول دیگر شافعی را که قائل به اشتراط وجوب نیت در غسل میت است، صحیح می دانند که از آن عدّه هستند فورانی و متولّی، که این وجوب نیت را در مسئله وجوب نیت وضو ذکر کرده اند، و محاملی، اسحاق، شیخ نصر مقدسی و صاحب کتاب البیان از فقهای شافعی قطع و یقین به همین قول دارند و گفته اند: «صَفَةُ النَّيِّهِ أَنْ يَنْوِيَ تَغْسِيلَهُ عِنْدَ إِفَاضَتِهِ الْمَاءَ الْقِرَاحَ إِنَّهُ

ص: ۶۳

- ۱- بدایع الصنائع / ۱ / ۳۰۰. کتاب الام / ۱ / ۳۱۹ - ۳۲۰. المغنی / ۲ / ۳۱۵ - ۳۱۶. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۱۵ - ۳۳۶. المجموع / ۵ / ۱۵ - ۷۰.
- ۲- الخلاف / ۱ / ۷۰۳. المعتمد / ۱ / ۳۲۶. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۵۱. القواعد / ۱ / ۲۲۴ - ۲۲۵. نهایه الاحکام / ۲ / ۲۲۳ - ۲۲۵. البیان / ۲۴ - ۲۵. ذکر الیشعه / ۱ / ۳۴۳ - ۳۴۴. الرّوضه البهیّیه / ۱ / ۱۲۲. الجواهر / ۴ / ۱۱۸.
- ۳- تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۵۱. نهایه الاحکام / ۲ / ۲۲۳ - ۲۲۵. جواهر الکلام / ۴ / ۱۱۸ - ۱۱۹.
- ۴- المغنی / ۲ / ۳۲۲؛ الشرح الکبیر / ۲ / ۳۲۰.

کیفیت نیت این است که غاسل وقت ریختن آب غسل روی جسد نیت نیت وجوب کند.»

اما فقهای احناف نیت در غسل نیت را نه شرط صحت غسل می دانند و نه شرط در سقوط واجب کفایی، بلکه شرط برای به دست آوردن اجر و ثواب از انجام یک امر واجب کفایی می دانند، که اگر نیت کردی همان اجر و ثواب را صاحب می شوی و اگر نیت نکردی، صاحب نیستی و کار به صحت و سقم آن عمل ندارد. (۲)

اما فقهای مالکیه نیت را در غسل های سه گانه نیت جایز نمی دانند، و می گویند: نیت در غسل نیت اصلاً تشریح نشده است. (۳) بلکه همین قول در بعضی از کتب به برخی از فقهای امامیه نسبت داده شده است؛ مانند سید مرتضی و علامه حلی و بعضی از متأخرین. (۴)

در اینجا اشاره به یک مطلب ضروری است، و آن اینکه اختلاف شده بین فقهای مذاهب اسلامی در اینکه انسان با مرگ نجس می شود، مانند سایر حیوانات که خون جهنده دارند، اگر بدون تزکیه شرعی بمیرند، لاشه شان نجس و مردار می شود؛ یا خیر، نجس نمی شود؟

طرفداران قول اول قائلند به اینکه انسان مانند بقیه حیوانات که خون جهنده دارند، به سبب مرگ نجس می شود؛ ولی خداوند متعال برای انسان کرامت و شخصیت قائل است، و کرامتش در این است که بعد از غسل دادن و شستن پاک می شود برخلاف سایر حیوانات که قابلیت پاک شدن را با شستن ندارند.

این قول را امام ابوحنیفه «رحمه الله» و سایر فقهای احناف اختیار کرده اند و گفته اند؛ زیرا در اختیار این قول عمل به هر دو سبب و دلیل شده است. اول، اثبات نجاست در وقت وجود سبب نجاست که مرگ باشد. دوم، حکم به تطهیر و پاک شدن در وقت وجود سبب پاک شدن که غسل باشد. این قول به قیاس نزدیک تر است از این که منع کنیم از ثبوت حکم طهارت با وجود سبب طهارت. (۵)

اکثر فقهای امامیه نیز همین قول را اختیار کرده اند. اول احتجاج کرده اند به اجماع فقهای

۱- .المجموع ۵/ ۱۶۵-۱۷۵. مغنی المحتاج / ۳۰۱.

۲- . هامش الفقه علی مذاهب الاربعه ۱/ ۵۱۱.

۳- . مختصر خلیل / ۴۳. شرح الکبیر ۱/ ۴۸۰.

۴- . رسائل المرتضی ۴/ ۳۲۶. منتهی المطلب ۲/ ۷-۱۴. جواهر الکلام ۴/ ۱۱۸-۱۱۹.

۵- . بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۰. البحر الرائق، ۲/ ۳۰۶-۳۰۷.

انسان حیوانی است دارای خون جهنده و مانند باقی حیوانات دارای خون جهنده به سبب مرگ نجس می شود. دوم، از جهت روایت که حلبی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده که «از آن حضرت سؤال کردم: شخصی لباسش به بدن میت پیش از غسل اصابت کرده است. قال: یغسل من الثوب ما اصاب؛ فرمود: از لباس همان مقدار که به بدن میت اصابت کرده، شسته می شود.» و روایت که حسن بن محبوب از علی بن رثاب و از ابراهیم بن میمون روایت کرده که «از امام صادق «علیه السلام» سؤال کردم که مردی لباسش را روی جنازه میت گذاشته است، قال: ان كان المیت غُسل فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه، وإن كان لم یغسل المیت فاغسل ما اصاب ثوبک منه؛ (۲)

اگر میت غسل داده شده است، لازم نیست شستن مقداری از لباس که به بدن میت اصابت کرده؛ و اگر میت غسل داده نشده است، باید مقداری از لباس که به بدن میت اصابت کرده، شسته شود.» ولی فقهای امامیه میت مسلمان را از غیر مسلمان جدا و تطهیر را به سبب غسل در میت مسلمان تجویز کرده اند نه کفار، اول از جهت احترام به مسلمان ها؛ دوم از جهت بالا بردن مرتبه میت مسلمان از باقی ماندن همیشگی در نجاست، زیرا تنها مسلمان ها هستند که بعد از مرگ به جوار پرور دگارشان منتقل می شوند نه کفار. اما اینکه نجاست میت با غسل زایل می شود، این مسئله اجماعی است بین علماء. (۳)

قول دوم این است که انسان ولو اینکه دارای خون جهنده هست، به سبب مرگ نجس نمی شود، برخلاف سایر حیوانات که دارای خون جهنده اند، از جهت کرامت و شرافت که خداوند به انسان داده است؛ زیرا اگر انسان به سبب مرگ نجس شود، اصلاً قابلیت پاک شدن را با غسل ندارد، مانند باقی حیوانات که لاشه شان را هزار بار هم که بشویند، پاک نمی شود، در حالی که انسان با غسل پاک می شود و این بزرگ ترین دلیل است بر عدم تنجس انسان به سبب مرگ.

اما اینکه غسل میت چرا واجب است، به سبب این است که موت انسان خالی از حدث نیست، زیرا به سبب مرگ مفاصل و منافذ بدن انسان سست می شود و عقل انسان زایل می شود و امثال آنها، لذا غسل میت واجب شده است و بدن میت از جهت تطهیر هم تجزیه بردار نیست؛ لذا غسل تمام بدن میت واجب شده است. این قول را از فقهای احناف محمد بن شجاع بلخی

۱- . الخلاف / ۱ / ۶۹۸ - ۷۰۰.

۲- . الوسائل باب ۳۴ از ابواب نجاسات، ح ۲-۲.

۳- . الخلاف / ۱ / ۶۹۸ - ۷۰۰. المعتمد ۱/۳۴۸ - ۳۴۹. قواعد الاحکام / ۱ / ۱۹۲. السرائر / ۱ / ۱۶۲ - ۱۶۴. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۹۰ - ۳۰۱.

واز فقهای شافعیّه ابواسحاق شیرازی، ابوبکر صیرفی، لخمی، ابن القاسم وابن شعبان و امثالشان اختیار کرده اند؛ این قول را از کتاب امام سحنون (مدونه الکبری) از باب رضاع گرفته اند که امام سحنون در آنجا گفته: شیر میته نجس است. (۱)

ولی نزد امام شافعی «رحمه الله» و اصحابش از این دو قول در مسئله، اصح و اقرب به واقع همین قول دوم است. (۲) غسل این غسل هم تابع همین دو قول است در طهارت و نجاست، و هر که میّت رانجس می داند، غسله یعنی آب جدا شده بعد از غسل را نجس می داند و هر که میّت را پاک می داند، غسله را پاک می داند. (۳)

امامهای مالکیه، اکثر آنها در مصنفاتشان هر دو قول را در مسئله ذکر کرده اند، بدون اینکه یکی را ترجیح دهند. (۴) ولی میانشان کسانی هستند که قول به طهارت میّت آدمی را ترجیح می دهند، مانند خلیل در کتاب مختصرش. (۵)

ابن رشد اندلسی، ابن العربی، ابن عبدالسّلام، امام سحنون، ابن القصار، ابن الفرات، صاحب الطراز و قاضی و امثال آنها تصریح کرده اند: آثار صحیحه ای که از گذشته ها به ما رسیده اند، همین قول به طهارت میّت را تأیید و تقویت می کنند. اول از جهت حرمت، کرامت و فضیلت که خداوند متعال به انسان هاداده است، یک بعدش همین است که جنازه اش بعد از مرگ مانند لاشه سایر حیوانات نجس نشود. دوم از جهت بوسه زدن پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» بر عثمان بن مظعون بعد از مرگش. اگر جنازه بعد از مرگ نجس می شد، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» این کار رانمی کرد، و عمل پیامبر «صلی الله علیه و آله» دلیل بر طهارت جنازه بعد از مرگ است. همچنین نماز خواندن آن حضرت بر جنازه ابنی بیضاء در مسجد و نماز خواندن صحابه بر جنازه ابی بکر و عمر «رضی الله عنهما» در مسجد النبی «صلی الله علیه و آله» اگر جنازه بعد از مرگ نجس می بود داخل کردن آنها در مسجد حرام می بود و از اینکه احدی از صحابه اعتراض نکرده اند، فهمیده می شود که جنازه آدمی بعد از مرگ نجس نیست سوم از جهت فرموده آن حضرت «صلی الله علیه و آله»: «لا تنجسوا موتاکم فإنّ المؤمن لا ینجس حیاً ولا میّتاً؛ مرده هایتان را نجس نکنید، زیرا مؤمن نجس نمی شود، نه در حال

ص: ۶۶

۱- بدایع الصنایع / ۱ / ۳۰۰. البحر الرائق / ۲ / ۳۰۶-۳۰۷. المجموع / ۵ / ۱۸۸.

۲- همان.

۳- المواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل / ۱ / ۱۴۱.

۴- همان.

۵- مختصر الخلیل / ۴.

ششم از واجبات غسل میت، برهنه کردن میت است از لباس در حال اختیار، جز ستر عورت

ظاهراً این حکم در غیر از پیراهن مورد اتفاق تمام فقهای مذاهب اسلامی است؛ اما در پیراهن اختلاف شده است. اکثر فقهای امامیه قائلند که کندن پیراهن از بدن میت در حین غسل دادن میت، در حال اختیار مستحب است و مستحب است که از طرف پای میت کشیده شود. اول از جهت احتمال خروج نجاست از منافذ میت در حین غسل دادن و نجس شدن پیراهن با آن. همین قول را از فقهای مذاهب چهارگانه ابن سیرین، امام مالک، ابی حنیفه و امام احمد بن حنبل «رحمهم الله» در یک روایت اختیار و تصریح کرده اند که غرض و قصد از غسل میت، تطهیر میت است از کثافات و نجاسات ظاهری و حقیقی، و این غرض و مقصود حاصل نمی شود تا زمانی که لباس و پیراهن در بدن میت باشد؛ زیرا پیراهن و لباس به صرف ملاقات با آب غسل نجس که از بدن میت جدا می شود، نجس می شود و فشردن لباس در بدن میت هم معذور است؛ لذا حصول غرض و قصد از غسل میت با کندن تمام لباس از جمله پیراهن از بدن میت آسان تر است؛ پس بهتر، کندن تمام لباس از جمله پیراهن غیر از ستر عورت، در حال اختیار، از بدن میت است.

دوم اینکه انسان در حال حیات اگر بخواهد غسل کند، تمام لباس هایش را برهنه می کنند و در حال مرگ سزاوارتر است که تمام لباس از جمله پیراهن را از بدن میت برهنه کنند. (۲).

اما اینکه در تاریخ ثبت شده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» را با پیراهن مبارکش غسل داده اند، اولاً این از جمله احکام مخصوص به آن حضرت می باشد و سایر مردم شایستگی شرکت در آن را ندارند. دوم غرض از کندن لباس میت، تطهیر میت است از نجاسات و کثافات و اینها که درباره بدن مطهر آن حضرت تصورش ممکن نیست؛ لذا امام علی «علیه السلام» در حین که مباشر غسل دادن آن حضرت بود، فرمود: «طبت حیاً و میتاً؛ پاک هستی در حال حیات و ممات. (۳).

اما امام شافعی «رحمه الله» می گوید: مستحب است که میت را با پیراهن غسل دهند به شرطی که

ص: ۶۷

۱- . المستدرک علی الصحیحین / ۱ / ۳۸.

۲- . المقنعہ / ۷۵-۷۶. الخلاف / ۱ / ۶۹۱-۶۹۳. السرائر / ۱. There are no sources in the current document. ۱۶۲-۱۶۳. المعتمر / ۱ / ۲۷۰. الجامع للشرایع / ۵۱-۵۳. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۴۶-۳۴۷. البیان / ۲۴-۲۵. الروضه البهیة / ۱ / ۱۲۶-۱۲۹. الجواهر / ۴ / ۱۴۷-۱۴۹.

۳- . بدایع الصنائع / ۱ / ۳۰۰. المغنی / ۲ / ۳۱۵-۳۱۶. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۱۵-۳۱۶. المدونه الکبری / ۱ / ۱۸۵.

پیراهن تمیز و نازک باشد و مانع از رسیدن آب به بدن میّت نشود؛ از جهت اقتدا به نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» که آن حضرت را با پیراهنش غسل دادند، و هر چه که درباره آن حضرت استحباب داشته باشد، برای دیگران به طریق اولی است، مگر اینکه خلافش بادلایل ثابت شود. (۱)

از فقهای امامیه شهید ثانی در کتابش استحباب غسل میّت را با پیراهن نسبت به اکثر فقهای امامیه داده است و تصریح کرده که طهارت پیراهن به سبب طهارت بدن حاصل می شود. (۲)

مسئله دوم در مستحبات و مندوبات غسل میّت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی

و آن چند امر است:

امراول گذاشتن میّت است برای غسل در جای بلندتر از سطح زمین روبه قبله، و فرق نمی کند آن جای بلند تخته چوب باشد یا غیر آن که طرف سرمیّت بلندتر و طرف پاهای میّت پایین تر واقع شود، طوری که آب زیر جنازه جمع نشود. اما گذاشتن میّت در مکان بلندتر از جهت این است که اگر میّت رادر سطح زمین غسل دهند، گل آلود می شود؛ لذا جای غسل دادن باید بلندتر باشد. اما اینکه روبه قبله باشد، اتفاق فقهای تمام مذاهب اسلامی بر آن است، گرچه در کیفیت استقبال قبله، اختلاف کرده اند، که بحثش در مسئله احتضار گذشت. پس این امر متفق علیه است بین تمام فقهای اسلامی. (۳)

دوم از جهت روایات که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» رسیده، از جمله روایت کاهلی از امام جعفر الصادق «علیه السلام» است که از آن حضرت از کیفیت غسل میّت سؤال شد و آن حضرت فرمود: «استقبل بباطن قدمیه القبله حتی یکون وجهه مستقبل القبله» (۴)

میّت را طوری بایست روی جایگاه غسل گذارید که زیر پاهایش طرف قبله قرار گیرد که اگر در همین حالت بنشیند، رو به قبله باشد.

امردوم از مستحبات غسل این است که غسل در هوای باز و زیر آسمان نباشد، بلکه در خانه باشد یا زیر سقف، و اگر سقف هم نبود، پارچه راستر کنند و خیمه بکشند و زیر خیمه غسل دهند، به علت

ص: ۶۸

۱- .المجموع ۵/ ۱۶۳. کتاب الام ۱/ ۳۱۹- ۳۲۰. و ۳۰۲.

۲- .الروضه البهیه ۱/ ۱۲۶.

۳- .المقنعه ۷۵- ۷۷. الکافی فی الفقه ۲۳۶- ۲۳۷. الجامع للشرائع ۵۱- ۵۳. السرائر ۱/ ۱۶۰. المعتمد ۱/ ۲۶۹. تذکره الفقهاء ۱/

۳۴۵- ۳۴۶. ذکری الشیعه ۱/ ۳۳۳- ۳۴۳. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۰. کتاب الام ۱/ ۳۰۳- ۳۲۰. المغنی ۲/ ۳۱۸- ۳۲۰. المجموع ۵/ ۱۷۰- ۱۷۲.

۴- .الوسایل، باب ۱۶ از ابواب غسل میت، ح ۵. المغنی ۲/ ۳۱۵- ۳۱۶.

اینکه مکروه است مقابله آسمان با عورت میت. دوم از جهت روایت که از امام المؤمنین عائشه «رضی الله عنها» نقل شده که «ما زن ها دختر پیامبر «صلی الله علیه و آله» را غسل می دادیم، حضرت وارد شد و دستور داد تا ستر بین میت و سقف کشیده شود؛ و اینکه غسل انسان های امین، ثقه و صالح باشند، زیرا ممکن است در میت عیوب و نقص خفی وجود داشته باشد و نمی خواهد که عامه مردم اطلاع پیدا کنند و غسل دهنده افشاء نکند.» این امر متفق علیه است بین فقهای امامیه و فقهای شافعیّه و حنابله. و ابن سیرین مستحب می داند تاریک بودن خانه ای را که میت را در آن غسل می دهند. ابن منذر از بعض فقها و جوب سترین میت و آسمان را حکایت کرده است؛ و ابوداود و صیّت ضحاک رابه برادرش سالم روایت کرده که به برادرش وصیّت کرد زمانی که فوت کردم، در حین غسل دادنم اطراف جنازه و بین جنازه و آسمان ستر قرار دهند. (۱)

امر سوم از مستحبات غسل میت، وضو دادن میت است پیش از غسل، مثل اینکه آدم زنده وضوی گیرد برای نماز؛ از جهت روایت که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده اند که آن حضرت برای زن هایی که دخترش را غسل می دادند، فرمود: «از طرف راست و مواضع وضوی آن شروع کنید به غسل دادن.» (۲)

دیگر اینکه وضو گرفتن پیش از غسل، سنت غسل کردن است در حال حیات، و همچنین است بعد از مرگ، زیرا غسل در هر دو حالت برای نماز است. و از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» حریض از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت فرمود: «یبدأ بفرجه ثم یوضأ وضوء الصلاه؛ شروع می شود به شستن عورتین میت بعد وضو می دهد میت را وضوی نماز.» و شاء از ابی خثیمه و او از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت فرمود: «إنّ أبی أمرنی أن أغسله إلی أن قال: ثم یوضئه وضوء الصلات؛ پدرم به من امر کرد که او را بعد از فوتش غسل دهم، در آخر فرمود وضو دهم وضوی نماز را.» (۳)

همه این روایات حمل شده اند بر استحباب وضو دادن میت پیش از شروع به غسل دادن، از جهت جمع بین گروهی از روایات که ظاهرشان به صورت امر است و امر هم ظهور در وجوب دارد و دسته دیگر از روایات که ظاهرشان منع و نهی

ص: ۶۹

۱- الجامع للشرایع / ۵۱ - ۵۳. المعتمر / ۱ / ۲۷۵. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۴۵ - ۳۴۶. نهایه الاحکام / ۲ / ۲۲۱ - ۲۲۳. ذکر الشیعه / ۱ / ۳۴۵ - ۳۴۸. المغنی / ۲ / ۳۱۷ - ۳۱۸. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۱۷ - ۳۱۹. کتاب الام / ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۳ و ۳۱۷ - ۳۲۰. حاشیه الدسوقی / ۱ / ۴۰۸. المدونه الکبری / ۱ / ۱۸۵.

۲- [۲] سنن البیهقی / ۳ / ۳۷۷. صحیح بخاری / ۱ / ۵۰. صحیح مسلم / ۲ / ۴۸.

۳- الوسایل، باب ۶ از ابواب غسل جنابت، ح ۱.

از وضو دادن میت پیش از غسل است. (۱) بناً اصل مسئله وضو متفق علیه است بین فقهای مذاهب اسلامی؛ ولی در مضمضه و استنشاق در این وضو اختلاف شده بین فقهای مذاهب اسلامی. امامیه و احناف و حنابله می گویند: مضمضه و استنشاق در وضوی میت، استحباب ندارد، بلکه اصلاً جایز نیست، زیرا آن دو در میت اصلاً میسور نیست، مگر اینکه میت را با صورت به طرف زمین بخوابانند تا آب مضمضه و استنشاق از بینی و دهن میت بیرون آید و این عمل علاوه بر اینکه زحمت و مشقت برای غسل دهنده است، توهین بر میت است و حرام. دیگر اینکه احتمال می دهند آب داخل شکم میت سرایت کند و بعد از کفن از منافذ میت خارج شده، کفن را نجس کند. لذا شارع مقدس در وضوی میت مضمضه و استنشاق را لحاظ نکرده است. اما فقهای شافعیه و مالکیه می گویند: مضمضه و استنشاق در وضوی میت مانند وضوی انسان زنده مستحب مؤکد است. (۲)

امر چهارم از مستحبات غسل میت فشار دادن شکم میت است پیش از شروع غسل. فشار دادن شکم میت غیر از زن حامله، پیش از شروع غسل مستحب است و این مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی، ولیکن اختلاف شده بین فقها در محل و زمان این فشار.

فقهای امامیه می گویند: پیش از شروع غسل اول و دوم غسل دهنده شکم میت را آهسته فشار دهد و هر چه از شکم میت بیرون آمد، بشوید. بعد شروع کند به غسل دادن. این در صورت است که میت زن حامله نباشد و اگر میت زن باردار باشد، جایز نیست شکمش را ولو آهسته فشار دهند؛ (۳)

از جهت روایت که مادر انس بن مالک از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روایت کرده که آن حضرت فرمود: «إذا توفت المرأة فأرادوا أن يغسلوها فليبدأ ببطنها فليمسح مسحاً رقيقاً إن لم تكن حبلية فإن كانت حبلية فلاتحرقها؛ (۴) هر زمان که خانم فوت کرد و مردم خواستند او را غسل دهند، از شکمش شروع کنند و شکمش را آهسته فشار دهند و هر چه از شکمش بیرون آمد، بشویند. بعد شروع کنند به غسل دادن؛ و این در صورت است که زن فوت شده باردار نباشد، و اگر زن فوت شده باردار بود، اصلاً دست به شکمش نزنند، ولو آهسته.» و از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» یونس بن عبدالرحمن از آن بزرگواران روایت کرده که فرمودند: «إمسح

ص: ۷۰

۱- همان ح ۷.

۲- همان. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۰۸.

۳- المقنعه / ۷۵-۷۷. الخلاف / ۱ / ۶۹۵-۶۹۷. المعبر / ۱ / ۲۷۱-۲۷۳. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۵۵-۳۵۶. ذکر الشیعه / ۳۴۵-۳۴۶.

۴- سنن البیهقی / ۴ / کتاب الجنائز ۴

مسحاً رفیقاً فإن خرج منه شیء فانه؛ (۱) دست بکشید روی شکمش آهسته و هرچه از شکمش برون آمد، بشوید.»

از فقهای مذاهب چهارگانه اسلامی، فقهای احناف و مالکیه هم قائلند که در غسل اول و دوم مستحب است شکم میت را آهسته فشار دهند تا هرچه در شکم میت است، بیرون بیاید. (۲)

امامهای شافعیّه و حنابلّه می گویند: مستحب است قبل از هر سه غسل شکم میت را آهسته فشار دهند تا هرچه از کثافات در شکم میت است، خارج شود. (۳)

امرینجم از مستحبات غسل میت، غسل دادن میت است با آب سرد، مگر اینکه استعمال آب سرد ضرر برای غسل دهنده داشته باشد یا بدن میت با آب سرد پاک نشود. آن وقت اشکال ندارد که از آب گرم استفاده کنند و این مسئله مورد اتفاق بین فقهای امامیه، شافعیّه و حنابلّه است. (۴)

فقهای احناف غسل اول را با آب گرم مستحب می دانند. (۵) فقهای مالکیّه تفضیل بین آب گرم و آب سرد در غسل میت قائل نشده اند. (۶)

امرششم از مستحبات غسل میت این است که هریک از غسل های سه گانه را سه بار تکرار کنند و این مسئله متفق علیه است بین فقهای امامیه، احناف، شافعیّه و حنابلّه، و لکن امام مالک «رحمه الله» از حیث کثرت حدی را تعیین نکرده است. (۷)

امرفتم از مستحبات غسل میت این است که غسل دهنده تنها باشد و جز همکارش کسی دیگر حاضر نباشد؛ و غسل دهنده امین باشد، به معنای اینکه هرچه از مکروهات در حین غسل دادن از میت می بیند، به کسی نقل نکند و فاش نکند، بلکه حفظ کند. (۸)

از جهت روایت که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: «من غسل میتاً ثم

ص: ۷۱

-
- ۱- وسائل باب ۱۲ از ابواب غسل میت ح ۳.
 - ۲- المبسوط السرخسی ۲/ ۵۹. بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۰-۳۰۲. حاشیه الدسوقی ۱/ ۴۱۶. مختصر الخلیل ۴۴.
 - ۳- کتاب الام ۱/ ۳۲۰-۳۲۱. المغنی ۲/ ۲۷۱-۲۷۳. الشرح الکبیر ۲/ ۲۱۷-۲۱۹. المجموع ۵/ ۱۶۵-۱۷۰.
 - ۴- المقنعه ۸۲. الخلاف ۱/ ۶۹۱-۶۹۳. السرائر ۱/ ۱۶۴. تذکره الفقهاء ۱/ ۱۱ و ۲۹۰-۲۹۱. ذکری الشیعه ۱/ ۷۸. رسائل المرتضی ۳/ ۵۱. کتاب الام ۱/ ۳۱۹-۳۲۰. المغنی ۲/ ۳۲۴-۳۲۶. المعتمر ۱/ ۳۹۰. المجموع ۵/ ۱۶۵-۱۷۰. الشرح الکبیر ۲/ ۳۲۴-۳۲۶.
 - ۵- بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۰-۳۰۲.
 - ۶- المجموع ۵/ ۱۶۵-۱۷۰.
 - ۷- المدونه الکبری ۱/ ۱۸۵.
 - ۸- المجموع ۵/ ۱۵۴-۱۸۷. الشرح الکبیر ۲/ ۳۳۸. المعتمر ۱/ ۲۷۷. کتاب الام ۱/ ۳۰۳.

لم يفش ما عليه، خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه؛ اگر کسی میت را غسل دهد و فاش نکند آنچه را که دیده از زشت ها، پاک می شود از گناهانش مانند روزی که از مادر متولد شده است.» رواه ابن ماجه. (۱)

«و قال: من ستر عوره مسلم ستره الله في الدنيا والآخرة؛ کسی که پوشاند عیب مسلمان را، خداوند در دنیا و آخرت عیب او را می پوشاند. (۲) و از طریق أئمة اهل البيت «عليهم السلام» نیز سعد بن طریف از امام باقر «عليه السلام» روایتی نقل کرده که آن حضرت فرمود: «من غسل مؤمناً فأدّى فيه الأمانة فغفر الله له، قلت: كيف يؤدّى فيه الأمانة؟ قال: لا يخبر بما رأى؛ کسی که مؤمن را غسل دهد و در او ادای امانت کند، خداوند او را می بخشد. عرض کردم چگونه ادای امانت می شود؟ فرمود: فاش نکند هر چه را که از زشتی ها در او دیده است.» (۳)

امر هشتم از مستحبات غسل میت، ترك تعنّف به میت است. یعنی رفق و مدارا کند در تمام کارهایی که مربوط می شود به میت، از قبیل غسل، کفن، دفن، پشت و رو، عرك اعضاء، فشار شکم، نرمش مفاصل و غیره از باب احترام به میت؛ و دیگر اینکه اگر باشد رفتار کند، علاوه بر اینکه بی احترامی به میت است، احتمال شکسته شدن و جدا شدن اعضای میت هست و این مثله گفته می شود و حرام است؛ در حالی که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» فرموده: «كسر عظم الميت ككسر عظم الحي، و قال: إنّ الله يحب الرفق في كل الأمور؛ شکستن استخوان میت مانند شکستن استخوان آدم زنده ديه دارد و خداوند مدارا را در تمام امور دوست دارد.» این مسئله متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی. (۴)

مسئله سوم در محذورات غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی

چند چیز در هنگام غسل دادن میت شرعاً ممنوع است. اول ختنه کردن میت در صورتی که در حال حیات ختنه نشده باشد، این کار را اکثر فقهای مذاهب اسلامی جایز نمی دانند؛ زیرا این کار جدا کردن اعضای میت است و این جایز نیست. دوم اینکه ختنه تکلیف در حال حیات است و حیات زائل شده است با مرگ. البته احمد بن حنبل از بعضی فقها قول به جواز ختنه میت

ص: ۷۲

۱- سنن ابن ماجه ۱ / ۴۷۰.

۲- . المقنعه / ۸۲. الخلاف ۱ / ۶۹۱-۶۹۳. السرائر ۱ / ۱۶۴. تذکره الفقهاء ۱ / ۱۱ و ۲۹۰-۲۹۱. ذکر الشیعه ۱ / ۷۸. رسائل المرتضی ۳ / ۵۱. کتاب الام ۱ / ۳۱۹-۳۲۰. المغنی ۲ / ۳۲۴-۳۲۶. المعتمد ۱ / ۳۹۰. المجموع ۵ / ۱۶۵-۱۷۰. الشرح الكبير ۲ / ۳۲۴-۳۲۶.

۳- وسایل باب ۸ من ابواب غسل میت ح ۱.

۴- الشرح الكبير ۲ / ۳۲۳. المجموع ۵ / ۱۷۲-۱۷۶. السرائر ۱ / ۱۶۰. المقنعه / ۷۵-۷۶. الجامع للشرایع / ۵۱-۵۳. المعتمد ۱ / ۲۷۱-۲۷۳. تذکره الفقهاء ۱ / ۳۴۸-۳۴۹.

راحکایت کرده است؛ لکن این قول را اکثر فقها ضعیف می دانند. (۱)

دوم تراشیدن موی از بدن میت است بعد از فوت، بعضی از فقهای امامیه حرام می دانند و ادعای اجماع کرده اند بر حرمت آن. برای مبنا اگر تارمویی از بدن میت به هر وسیله جدا شود، باید در کفن میت گذاشته و با او دفن شود. (۲)

برای تأیید مدعایشان استدلال کرده اند به روایت که ابن ابی عمیر از بعض اصحاب امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که فرمود: «لا یمس من المیت شعر ولا ظفر و إن سقط منه شیء فاجعله فی کفنه، جدا نشود از بدن میت نه تارمویی و نه سرانگشتی، و اگر از آنها چیزی افتاد، در کفن میت بیچیده دفن کنید (۳)».

از فقهای حنابله ابن قدامه مقدسی همین قول به حرمت را در موی سرو عانه قبول کرده و گفته: چون تراشیدن موی عانه نیاز به کشف عانه و لمس آن دارد و این توهین به میت و ارتکاب حرام است از جهت یک امر غیر واجب، و اگر عانه رامستور نگاه دارد و کشف نکند، نیاز به تراشیدن نیست. اما تراشیدن موی سردر حال حیات برخلاف سنت است و گاه گاه که تراشیده می شود، از جهت مناسک و اعمال خاصی می باشد و بعد از مرگ هیچ یک از آن اعمال تصور نمی شود. (۴)

عده ای دیگر از فقهای امامیه، احناف و مالکیه، و مزنی از فقهای شافعی قائلند به کراهت جدا کردن چیزی از بدن میت، موی باشد و یا سر انگشتان باشد و یا امثال آنها؛ زیرا سنت بر این است که میت را با تمام اجزایی که با او پیوند دارند، دفن کنند. (۵)

اینها علاوه بر اینکه ادعای اجماع کرده اند، برای اثبات مدعایشان استناد کرده اند به روایت غیاث از امام صادق «علیه السلام» که آن حضرت فرموده: «کره امیر المؤمنین علی «علیه السلام» أن یخلق عانه المیت إذا غسل أو یقلّم له ظفر أو یجزّ له شعر؛ امام علی «علیه السلام» تراشیدن موی عانه میت را در حال غسل و کوتاه

ص: ۷۳

۱- الجامع للشرائع / ۵۱ - ۵۳. المعتمد ۱/۳۳۷. تذکره الفقهاء ۱/۳۸۷ - ۳۹۰. الشرح الکبیر ۲/۳۲۶. المجموع ۵/ ۱۸۳. [۱] بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۰ - ۳۰۲.

۲- المقنعه / ۸۲. الخلاف / ۱ / ۶۹۵ - ۶۹۷. الغنیه / ۱۰۲. الوسیله الی نیل الفضیله / ۶۴ - ۶۵. الجامع للشرایع / ۵۱ - ۵۳. نهایه الاحکام / ۲ / ۲۲۸ - ۲۲۹. ذکری الشیعه / ۱ / ۳۴۸ - ۳۵۲. المنتهی / ۱ / ۴۳۱ طق. اشاره السبق / ۷۶.

۳- وسایل باب ۱۱ از ابواب غسل میت ح ۱

۴- الشرح الکبیر ۲/ ۳۲۶.

۵- بدایع الصنایع / ۱ / ۳۰۰ - ۳۰۲. مبسوط السرخسی ۲/۵۹. المجموع ۵/۱۷۹. المدونه الکبری / ۱ / ۱۸۰. رساله ابن زید القروانی / ۲۶۷. مختصر الخلیل / ۴۵. المعتمد / ۱ / ۲۷۸ - ۲۷۹. السرائر / ۱ / ۱۶۹. تذکره الفقهاء ۱/۳۸۷ - ۳۹۰. الروضه البهیة ۱/۱۲۶ - ۱۲۹. جواهر الکلام / ۴ / ۱۵۶ - ۱۵۷.

کردن ناخن میّت و چیدن موی از بدن میّت را دوست ندارد (۱)».

همچنین است خبر طلحه.

شافعی ها در این مسئله دوروش بیان کرده اند که نتیجه جمع بین آنها به دست آمدن سه قول در مسئله می باشد: اول قول به کراهت که این قول را جمهور فقها و شخص امام شافعی «رحمه الله» و بزرگان اصحاب ایشان اختیار کرده اند. عبدری هم همین قول را از جمهور فقها نقل کرده است. دوم قول اینکه تراشیدن موی بدن میّت نه مکروه است و نه هم مستحب، و این قول دوم را از فقهای شافعی، ابو حامد غزالی، محاملی، بندنجی، ابن صباغ مالکی و شاشی انتخاب کرده اند و همین قول از ظاهر عبارت امام شافعی در کتاب استفاده می شود که گفته: «من الناس من كره أخذهم ومنهم من رخص فيه». سوم قول به استحباب تراشیدن موی بلند سر میّت و عانه میّت و چیدن سر ناخن دست و پاهای میّت است که این قول را سعید بن مسیب، ابن جبیر، حسن بصری، اسحاق بن راهوی و غیر اینها انتخاب کرده اند. (۲)

امام فقهای حنابله فقط کوتاه کردن سیل های میّت را در صورتی که بلند غیر متعارف باشد، مستحب می دانند و همین قول راعده ای از فقهای مستقل نیز اختیار کرده اند، مانند حسن، بکر بن عبدالله، سعید بن جبیر و ابو اسحاق؛ و استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایتی که انس بن مالک از پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روایت کرده است که آن حضرت فرموده: «اصنعوا بموتاكم ما تصنعون بعرائسكم؛ هر چه با عروس هایتان انجام می دهید از قشنگی و زیبایی و زشتی هایش را بر طرف می کنید از قبیل تراشیدن سیل و چیدن سر انگشت و غیره، با میّتان همین کارها را انجام دهید.» زیرا بقای سیل های بلند منظره میّت را زشت و قبیح می سازد، مانند اینکه چشم میّت یاد هانش بازماند و امثال آنها، و اصلاح سیل های انسان در حال حیات سنت است، پس در حال مرگ به طریق اولی است، مانند غسل؛ و اگر سیل های میّت را کوتاه کردید، با میت دفن شود. (۳)

اما اکثر فقهای امامیه و احناف قائل شده اند به کراهت شانه کردن موی سر و ریش میّت؛ و احتجاج کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایتی که از عایشه «رضی الله عنها» نقل کرده اند، که ایشان مردمی را دیده اند که موی سر و ریش مرده هایشان را شانه می کردند و پرسیده برای چه مرده هایتان را شانه می زنید؟ و این یک نوع سؤال با سرزنش و ملامت است و این عمل

ص: ۷۴

۱- وسایل باب ۱۱ از ابواب غسل میت ح ۴۲ .

۲- المجموع ۵ / ۱۷۹ .

۳- الشرح الكبير ۲ / ۳۲۴ - ۳۲۶ .

در محضر عموم صحابه و مؤمنین انجام شده و احدی از صحابه با این عمل مخالفت نکرده است. از این رو رضایت همه صحابه فهمیده می شود و این رضایت همگانی اجماع است. (۱)

دوم اگر شانه زدن موی سر مرده ها جایز شود، شانه زدن بدون ریختن و جدا شدن مو از بدن میت ممکن نیست، در حالی که سنت دفن کردن میت با تمام اجزایش است. سوم اینکه شانه زدن مو و امثالش از جهت زینت و زیبایی است و میت که محل زینت و زیبایی نیست. آنچه هم که اجازه دهندگان شانه کردن موهای میت به آن استناد کرده اند، مانند فرمایش نبی مکرم اسلام: «إصنعوا بموتاکم ما تصنعون بعرائسکم»، انصراف به زینت دادنی دارد که در آن کم کردن و جدا کردن از اجزای میت نباشد؛ مانند غسل دادن و تمیز کردن و خوشبو کردن میت و امثال اینها. امارنگ کردن صورت و ناخن ها و اضافه کردن زینت آلات در سر، صورت، گردن و گوش عروس در میت تصور نمی شود، و بعید به نظر می رسد که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» تشبیه کند شیئی را به شیئی که با هم مساوی نیستند.

امام فقهای شافعی و مالکی بر جواز شانه زدن موی سر و ریش میت اتفاق دارند و استدلال کرده اند به آنچه که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روایت کرده اند: «اصنعوا بموتاکم ما تصنعون بعرائسکم»؛ و شرط کرده اند که شانه باید دانه هایش گشاده باشد نه تنگ و خرد. ولی این دلیل مجوزین را فقها رد کرده اند، به علت اینکه معارض است با روایت ام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها». (۲)

مسئله چهارم در مکروهات غسل میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی و آن چند چیز است

اول غسل دادن میت با آب گرم، مگر اینکه استعمال آب سرد به غسل دهنده ضرر داشته باشد یا اینکه بدن میت با آب سرد پاک نشود و امثال اینها. آن وقت می توانند با آب گرم میت را غسل دهند. این مسئله مورد اتفاق فقهای امامیه و حنابله و شافعیه می باشد؛ و فقهای مالکیه کدام تفضیلی بین آب گرم و سرد در مسئله غسل میت قائل نشده اند. اما فقهای احناف مستحب می دانند که اول میت را با آب گرم غسل دهند تا بدن میت از چرک و امثالش پاک شود، بعد با آب سرد غسل دهند. (۳)

ص: ۷۵

۱- سنن البیهقی ۲ / ۲۹۰.

۲- کتاب الام ۱ / ۳۰۲-۳۰۳. مواهب الجلیل ۲ / ۵۲. المجموع ۵ / ۱۷۲-۱۷۴.

۳- المقنعه / ۸۲. الوسيله الى نیل الفضيله / ۶۴-۶۵. الغنیه / ۱۰۲. النهایه / ۳۳-۳۵. السرائر / ۱ / ۱۶۴. نهایه الاحکام ۲ / ۲۲۹. المجموع ۵ / ۱۶۳-۱۶۵. الشرح الکبیر ۲ / ۳۲۴-۳۲۶. کتاب الام ۱ / ۳۱۹-۳۲۰. بدایع الصنایع ۱ / ۳۰۲.

دوم نشانیدن میت در هنگام غسل دادن است. این مسئله مورد اتفاق فقهای امامیه و حنابله است و بعضیشان ادعای اجماع بر آن کرده اند؛ زیرا نشانیدن میت یک نوع اذیت کردن میت است، لذا جایز نیست. (۱) ولی فقهای احناف و شافعیّه مستحب می دانند نشانیدن میت را در هنگام غسل دادن. (۲)

سوم غسل دادن میت است در زیر آسمان. این مسئله مورد اتفاق بین فقهای تمام مذاهب اسلامی است و شاید حکمت کراهت هم قرار گرفتن عورت میت در مقابل آسمان باشد. (۳)

چهارم آوردن ظرف پر از آتش به دنبال جنازه. این مسئله مورد اتفاق بین فقهای امامیه، احناف، شافعیّه و مالکیه می باشد. ولی فقهای امامیه پخش بخارو به خصوص بوی خوش را در هنگام غسل دادن میت مکروه می دانند، و استدلال کرده اند به حدیثی که از امام باقر «علیه السلام» نقل کرده اند: «لا تقربوا موتاکم النار یعنی الدخنه؛ (۴)

نزدیک مرده هایتان دود و آتش روشن نکنید.» ولی فقهای مذاهب چهارگانه پخش دود و به خصوص بوی خوش را در هنگام غسل دادن میت مستحب می دانند؛ بلکه شافعی ها واجب می دانند. (۵)

پنجم دست کشیدن روی شکم میت حامله مکروه است، در صورتی که منجر به خروج جنین از شکم میت نشود؛ و اگر دست کشیدن روی شکم میت حامله باعث خروج جنین شود، این عمل حرام است. این مسئله مورد اتفاق فقهای امامیه و حنابله است. (۶) مستند آن

روایتی است که مادرانس بن مالک از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «إذاتوفت المرأه فأرادوا أن یغسلوها فلیبدأ بیطنها فلیمسح مسحاً رقیقا إن لم تکن حبلی فإن کانت حبلی فلا تحرکها؛ (۷) زمانی که خواستند زن متوفی را غسل دهند، ابتدا روی شکمش آهسته دست بکشند، در صورتی که آن زن حامله نباشد؛ و اگر حامله باشد، از جایش تکان

ص: ۷۶

۱- المغنی ۲ / ۳۱۸ - ۳۲۰. الشرح الکبیر ۲ / ۳۱۷ - ۳۱۹. الخلاف ۱ / ۶۹۱ - ۶۹۳. السرائر ۱ / ۱۶۴. المعتمر ۱ / ۲۷۸ - ۲۷۹. تذکره الفقهاء ۱ / ۳۸۶ - ۳۸۷. الرّوضه البهیة ۱ / ۱۲۹.

۲- بدایع الصنایع ۱ / ۳۰۰ - ۳۰۲. کتاب الام ۱ / ۳۲۰ - ۳۲۱. المجموع ۵ / ۱۶۵ - ۱۷۰.

۳- المعتمر ۱ / ۲۷۵. تذکره الفقهاء ۱ / ۳۴۶. ذکری الشیعه ۱ / ۳۴۵ - ۳۴۸. المغنی ۲ / ۳۱۷ - ۳۱۸. الشرح الکبیر ۲ / ۳۱۷ - ۳۱۹. المجموع ۵ / ۱۵۴ - ۱۶۳.

۴- الوسائل باب ۱۶ از ابواب کفن ح ۱۲.

۵- کتاب الام ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۳. المدونه الکبری ۱ / ۱۸۱. المغنی ۲ / ۳۱۸ - ۳۲۰. المعتمر ۱ / ۲۷۴. الخلاف ۱ / ۶۹۷ - ۶۹۸. تذکره الفقهاء ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۱. ذکری الشیعه ۱ / ۳۴۸ - ۳۵۲.

۶- المغنی ۲ / ۳۱۸ - ۳۲۰. الشرح الکبیر ۲ / ۳۱۷ - ۳۱۹. الوسیله الی نیل الفضیله ۶۵ / ۱۶۰. السرائر ۱ / ۱۶۰. المعتمر ۱ / ۲۷۱ - ۲۷۳. الجامع

للشرايع/٥١-٥٣. تذكره الفقهاء /١-٣٥٥-٣٥٦. ذكرى الشيعة /١-٣٤٥-٣٤٨. النهايه/٤١. الجواهر/٤-١٥٣-١٥٤.
٧- سنن البيهقي /٤/ كتاب الجنائز/٤.

ندهند.» ولی در کتاب های فقهی احناف، شافعی ها و مالکی هایی که در دسترس داشتیم، کدام مخالفت از آنها در این مسئله دیده نشده است.

ششم خواباندن میت با صورت در هنگام غسل دادن است. این مسئله مورد اتفاق تمام فقهای مذاهب اسلامی است، بلکه شافعی ها آن عمل را حرام می دانند، از جهت اینکه توهین به میت است. (۱)

خلاصه نظرهای فقهای مذاهب چهارگانه درباره غسل اموات به قرار ذیل می باشد:

فقهای مالکیه می گویند:

هروقت خواستید میت را غسل دهید، او را جای بلند بگذارید، بعد تمام لباس غیر از ساتر عورت را از بدنش جدا کنید و ساتر عورت واجب است که باشد و فرق نمی کند ضخیم باشد یا رقیق و نازک. بعد سه مرتبه دست میت را بشوید، سپس شکم میت را آهسته فشار دهید تا هر چه در شکم میت هست، بیرون آید. در مرحله بعد غسل دهنده پارچه ای ضخیم با دست چپ بگیرد و با آن هر دو مخرج میت را بشوید. بعد دست هایش را شسته، میت را مضمضه و استنشاق می دهد و در هنگام مضمضه و استنشاق دادن مقداری سرمیت را به طرف سینه آن متمایل می سازد. بعد دندان های میت را و سوراخ های بینی اش را با پارچه پاک می کند و وضوی میت را تکمیل می کند. این وضو سه بار با هر سه غسل تکرار می شود. بعد شروع می کند به ریختن آب روی سرمیت سه بار بدون نیت، زیرا نیت در غسل میت اصلاً تشریح نشده است. پس از آن طرف راست را می شوید پشت و رو - و بعد طرف چپ را به همین صورت. این گونه غسل اول با آب خالص تمام می شود. غسل واجبی و ندب از جهت نظافت میت همین است. سپس غسل دوم و سوم داده شود که اولی با آب و صابون و یا مثل صابون باشد و دومی با آب و مقداری طیب که اگر کافور باشد، بهتر است. اگر نیاز به غسل دیگر شد، میت را غسل چهارم دهد تا بدنش تمیز شود. در پایان بدن میت را خوشبو کند و بوی خوش را در محل سجود میت و در تمام جاهایی که محل جمع شدن کثافات است، بگذارد و در تمام منافذ میت پنبه بگذارد بوی خوش. (۲)

نظر فقهای احناف در کیفیت غسل میت: میت را در هنگام غسل دادن روی شیء بلند بگذارند؛ فرق نمی کند آن شیء بلند از چوب درست شده باشد یا از غیر چوب. سپس سه یا پنج یا هفت بار ظرفی را که در آن بوی خوش دود کرده است، اطراف میت بچرخانند. بعد تمام لباس میت

ص: ۷۷

۱- الشرح الكبير ۲/ ۳۲۱- ۳۲۲. المغنی ۲/ ۳۲۰- ۳۲۳. المجموع ۵/ ۱۷۲- ۱۷۴. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۱۰- ۵۱۲.

۲- همان/ ۵۱۱.

غیر از ساتر عورت را از تن میّت بکشند، و ندب است که همه افراد غیر از غسل دهنده و کسی که کمکش می کند، محل غسل را ترک کنند، پس از آن غسل دهنده پارچه به دست گرفته، محل استنجاء (قبل و دبر میّت) را بشوید. بعد میّت را وضو دهد و در وضو دادن از صورت میّت شروع کند نه دست ها، زیرا شستن دست ها در زننده هاست که خود وضو می گیرند، و در مرده ها کسی دیگر وضو می دهد. مضمضه و استنشاق هم ندارد عوض آن با پارچه دندان ها و سوراخ بینی میّت را تمیز کند. سپس سر و ریش میّت را اگر مو دارد، با صابون و امثالش بشوید و اگر مو ندارد، صابون لازم نیست. بعد میّت را به پهلو چپ بخواباند و از پهلو راست شروع کند به ریختن آب از سر میّت تا پاهای آن سه بار، به اندازه ای که آب تمام بدن میّت را فرا گیرد و برای شستن پشت میّت جایز نیست میّت را به صورت بخواباند. این غسل با همین کیفیت غسل اول حساب می شود و فرض کفایت ساقط می شود. دو غسل دیگر پس از این سنت است که میّت را به پهلو راستش می خواباند و آب را روی پهلو چپ از سر تا آخر پا هایش سه بار طوری می ریزد که تمام بدن میّت را فرا گیرد. بعد میّت را به خود تکیه داده، می نشاند و آهسته شکمش را فشار می دهد و هر چه خارج شد، می شوید و این غسل با همین کیفیت غسل دوم حساب می شود. پس از آن میّت را به پهلو چپش می خواباند مانند مرتبه اول، و آب را از سر تا قدمش با همان کیفیت مرتبه اول می ریزد. این مرتبه با همین کیفیت می شود غسل سوم. در غسل اول و دوم آب گرم با صابون و امثالش می باشد و در غسل سوم آب همراه با کافور می باشد. بعد میّت را با پارچه تمیز خشک کند و طیب را در اعضای میّت بگذارد. در این غسل میّت تیت نه برای صحّتش شرط است و نه برای سقوط واجب کفایی بودنش، بلکه برای به دست آوردن اجر و ثواب از این عمل، شرط است. (۱)

فقهای حنابله می گویند: هر وقت خواستید میّت را غسل دهید، واجب است عورتش را ستر کنید. پس مستحب است تمام لباس هایش را از بدن بیرون کنید و اگر در پیراهن نازک و گشاد غسل دهید، جایز است. همچنین سنت است که میّت را از چشم بقیه مردم ستر کنند و زیر سقف باشد یا خیمه؛ و سنت است که در اول غسل دادن سر میّت را مقداری بلند بگذارند. سپس اگر میّت زن حامله نیست، شکم او را آهسته فشار دهند تا هر چه در شکمش هست، خارج شود و آب را در همین حال زیاد بریزند تا هر چه خارج شده، پاک کند؛ و سنت است که در جایگاه غسل چیزهای خوشبو دود کنند تا جلوی بوهای بد گرفته شود. سپس غسل دهنده بادو پارچه درشت

عورت های میت را بشوید و مستحب است دستش را به بدن میت نزنند، مگر با دستکش. بعد از این کارها غسل دهنده میت کند غسل میت را که میت شرط صحت این غسل است. سپس بسم الله گفته، شروع کند به غسل دادن و نه زیاد تر از بسم الله بگوید و نه کمتر از آن. پس دست میت را بشوید، سپس تمام بدن میت را از آلودگی ها پاک و تمیز کند. مستحب است پارچه درشت در انگشتان خود پیچیده، دندان های میت و سوراخ های بینی میت را پاک کند. نیز سنت است که میت را در غسل اول وضو دهد بدون مضمضه و استنشاق؛ و این وضو مستحب است. بعد سروریش میت را با کف صابون و برگ سدر و امثالش بشوید. باقی بدن میت را نیز با آب و سدر بشوید. سپس طرف راست میت را از گردن تا سرپاهایش. همچنین طرف چپ میت را و پشت و پهلو او را. غسل دهنده هروقت که یک پهلو تمام شد، به پهلو دیگر می رود و طرف راست میت را بالا می گیرد و پشت و ران و زانوهای میت را می شوید. ولی با رو نمی خواباند میت را. در طرف چپ هم همان کاری را انجام می دهد که با طرف راست انجام داده بود. بعد آب خالص به تمام بدن میت می ریزد و با این کار غسل اول تمام می شود. اگر به همین اکتفا کرد، کافی است و واجب ساقط می شود؛ ولی سنت در این است که سه بار با کیفیت که گذشت، غسل را تکرار کند، به شرطی که طاق تمام کند نه جفت. (۱)

فقهای شافعی می گویند: هر زمان خواستید میت را غسل دهید، مستحب است میت را در جای بلند بگذارید و جایی که میت را غسل می دهند، خلوت باشد (غیر از غسل دهنده کس دیگر نباشد)؛ و اینکه میت در پیراهن باشد و پیراهن باید نازک باشد که مانع از رسیدن آب به بدن میت نباشد. اگر پیراهن وجود نداشت، باید با پارچه عورت میت را ستر کنند. مستحب است که صورت میت را در هنگامی که به غسلخانه می برند، ستر کنند و اینکه اگر ممکن است، غسل با آب سرد خالص باشد؛ اگر به دلیل سردی هوا یا پاک نشدن میت با آب سرد ممکن نیست، آب را مقداری اندک گرم کنند. پس میت را با گذاشتن دست راست روی شانه اش و تکیه دادن میت به زانوهای خود بنشانند و شکمش را آهسته با دست چپ فشار دهند تا هر چه در شکمش هست، خارج شود. ندب است چیز خوشبورا در این هنگام دود کنند و آب بسیارها کنند تا بوی بدی در فضای محل غسل پخش نشود. پس از آن میت را به پشت بخوابانند و غسل دهنده پارچه در دست چپ گرفته، عورتین میت و اطرافش را کاملاً بشوید. سپس پارچه را بیندازند و دستش را با صابون تمیز کنند و پارچه تمیز دیگر را به انگشت چپ پیچیده، با آن دندان های میت و سوراخ

های بینی میّت را پاک کنند. سپس میّت را مانند آدم زنده وضو دهند، با مضمضه و استنشاق و مستحب است که وضو دهنده وضو را برای میّت نیت کند. سپس سروریش میّت را با آب و صابون و یا چیز دیگر که کار صابون را می کند، بشوید. فرق نمی کند سروریش میّت موی داشته باشد یا نداشته باشد، و شانه کند سروریش میّت را به شرطی که میّت محرم نباشد و شانه هم دارای دندان های وسیع باشد که مو را از جایش نکند. اگر مویی کنده شد باید در کفن میّت پیچیده و با میّت دفن شود. پس غسل دهنده طرف راست میّت را از گردنش تا سرپایش از طرف صورت میّت، بعد طرف چپش را همچنین بشوید. سپس میّت را به طرف چپ حرکت دهد و طرف راست را از پس گردن و پشت تا سرپاهایش غسل دهد. بعد به طرف راست حرکت دهد و طرف چپش را همچنین غسل دهد. در هر شستن از صابون و امثالش استفاده کند. خواباندن میّت به صورت حرام است. بعد از سرتاپاهای میّت آب بریزد تا از بقایای صابون و امثالش خوب تمیز شود. سپس آب خالص بر میّت بریزد بایک مقدار از کافور، به اندازه ای که آب را از خالص بودنش خارج نکند. این در صورتی است که میّت محرم نباشد و همه این غسل های سه گانه یک غسل حساب می شوند، زیرا از هر سه همان مرتبه سوم اعتبار می شود که با آب خالص است. دوتای قبل از آن با آب و صابون بوده، غسل حساب نمی شوند. همین غسل سوم مُسَقَط غسل واجب می باشد؛ لذا نیت باید در همین غسل سوم باشد نه در اولی و دومی. اگر در غسل دادن میّت به همین اکتفا شد، واجب ساقط شده است؛ لیکن مستحب است که بار دوم و سوم با همان کیفیت که در غسل اول گذشت، میّت را غسل دهند که در حقیقت تعداد غسل ها نه غسل می شود؛ لیکن تکرار در غسل سروریش می باشد که ندب است. (۱)

بحث ششم در حکم اعضای جدا شده از میّت است از نظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

فقهای امامیه از بین اعضاء انسان اول به قلب اهمیت می دهند، بعد از آن به محل قلب که سینه انسان است. و بعد از آن به استخوان انسان و بعد از آن به دست ها. لذا گفته اند: «لو قطع الإنسان نصفین فعل بما فيه القلب من الغسل والكفن والصلاه والدفن لأنّ الصیّلاه ثبتت لحرمة النفس والقلب محل العلم وموضع الاعتقاد والموصل الى النجاه فله مزیّه علی سائر الأعضاء؛ (۲) اگر انسان دو نصف شود، همان نصف که قلب در آن است، غسل داده می شود و کفن و دفن می شود و نماز خوانده می شود؛ زیرا نماز از جهت احترام به نفس است و قلب هم جایگاه علم

ص: ۸۰

۱- هامش؛ الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۱۲.

۲- الجامع للشرائع / ۴۹. المعتبر ۱ / ۳۱۶ - ۳۱۸. شرائع الاسلام ۱/ ۳۷. الخلائف ۱ / ۷۱۶ - ۷۱۷. ذکرى الشیعه ۱/ ۳۱۹. جامع المقاصد ۱ / ۳۵۷ - ۳۵۹. المستمسک ۴ / ۱۱۷.

و معرفت و اعتقاد که باعث نجات و درستکاری انسان می شود است؛ لذا مزیت و برتری برقیته اعضا و جوارح انسان دارد.»

سپس گفته اند اگر از اعضاء انسان چیزی پیدا شود که سینه انسان در همان است یا خود سینه است، آن غسل داده می شود و کفن می شود و نماز خوانده می شود و دفن می شود. در این حکم بین فقهای امامیه از گذشته تا حال هیچ خلاف نیست؛ و اگر قطعه ای پیدا شد که در آن استخوان است، باز هم غسل داده می شود و کفن و دفن می شود بدون نماز بر او؛ مگر اینکه همه استخوان انسان باشد بدون گوشت، مثل اینکه حیوان درنده خورده باشد؛ آن وقت نماز خوانده می شود. اگر قطعه گوشت تنها بدون استخوان پیدا شد، غسلش واجب نیست، بلکه در یک پارچه پیچیده، دفن می کنند و اگر کسی مس کرد، غسل واجب نمی شود، فقهای امامیه برای اثبات مدعیان استدلالات کرده اند، اولاً به قاعده استحباب و ثانیاً به قاعده المیسور لا تسقط بالمعسور و مالایدرک کله لایترک کله، واجماع و آنچه که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» روایت شده است، از جمله مرفوعه بزنتی که گفته: «المقتول إذا قطع أعضائه یصلی علی العضو الذی فیہ القلب؛ (۱)

اگر مقتول قطعه قطعه شود، بر همان عضو نماز خوانده می شود که قلب در آن است.» و خبر فضیل بن عثمان الأعمش که در تهذیب و من لایحضره الفقیه روایت شده که امام صادق «علیه السلام» از پدرانش نقل کرده درباره مردی که کشته شده، سرش در یک قبیله پیدا شده و سینه و دست هایش در قبیله دیگر، آن حضرت فرمود: «دیه اش بر همان قبیله هست که سینه و دست هایش در آن پیدا شده است.» (۲)

اما درباره ضعف سند و متن این روایات گفته اند ادعای اجماعات و نفی خلافات و عمل فقها به آنها، جبران می کند. (۳)

امامهای احناف و مالکی ها اهتمام به سر انسان می دهند، لذا گفته اند: «لایصلی علی عضو من اعضاء الآدمی إذا وجد کالید و الزجل و لم یغسل، لکنه یدفن؛ بر هیچ عضو از اعضای انسان نه نماز خوانده می شود و نه غسل داده می شود، لیکن دفن می شود.» علتش را چنین بیان کرده اند: اولاً نماز تشریح شده بر میت و آن عبارت از تمام بدن است نه عضوی از اعضای بدن. ثانیاً اگر نماز بر عضو جایز باشد، احتمال دارد که صاحب عضو زنده باشد و نماز میت بر زنده جایز نیست. ثالثاً اگر نماز بر عضو جایز باشد، ناگزیریم که هر عضوی پیدا شد، بر آن نماز بخوانیم و لازم می آید که بر یک نفر چندین نماز خوانده شود، و این تعدد نماز بر یک نفر غیر مشروع

ص: ۸۱

۱- وسائل باب ۳۸ از ابواب صلات الجنائز ح ۱۲.

۲- همان ح ۴.

۳- جواهر الکلام ۴/ ۱۰۰-۱۰۴.

است نزد ما. بناً اگر نصف میت پیدا شود، نماز خوانده نمی شود تا اینکه نصف دیگر پیدا شود و هر دو به هم ضمیمه شوند. آن وقت یک نماز خوانده می شود. بلی، اگر بیشتر پیدا شود و یا نصفی که سر میت با آن هست پیدا شود، می توانند نماز بخوانند و آن مقدار کمتر و یا بدون سر اگر پیدا شود، لازم نیست بر آن نماز بخوانند. (۱)

امام‌فقه‌های شافعی و حنابله می گویند: اعضای انسان فرق نمی کند کم باشد یا زیاد، واجب است بر آنها نماز خواند؛ زیرا نماز یک سنت مسلمین است و احترام به انسان، و حرمت قلیل و کثیر اعضای انسان در نماز یکسان است. و دیگر از جهت عمل ابو ایوب انصاری و ابوموسی اشعری که برپاهای مقطوعه انسان نماز خواندند و ابو عبیده جراح که بر سرهای بریده انسان نماز خواند؛ و اهل مکه بردست بریده طلحه نماز خواندند. اگر عضو بعد از دفن میت پیدا شد، غسل داده می شود و کفن می شود و نماز بر او خوانده می شود و در کنار قبر یا در گوشه قبر دفن می شود و نیاز به کشف جنازه نیست؛ زیرا ضرر کشف جنازه شرعاً بزرگ تر از ضرر فاصله و تفرقه بین اعضاست. (۲)

فقه‌های ظاهریه در این مسئله با شافعیه موافق هستند و استدلال کرده اند بر مدعایشان به امر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» به غسل، کفن، دفن و صلوات بر میت و امر آن حضرت محدود به حد معین و به وقت معین و به اعضا معین نیست؛ بلکه فرض است همیشه مطلقاً و اگر چه قطعه قطعه شود میت و فرق نمی کند با بلایا قطعه شود یا جراحی و دانه و مانع نمی شود هیچ یک از اینها از غسل و کفن و نماز بر میت. (۳)

اما فقه‌های حنابله در این مسئله نیز با فقه‌های شافعیه موافق هستند و هیچ گونه اختلاف بینشان نیست. (۴)

حکم قطعه ای که از انسان زنده جدا شده است از نظر فقه‌های مذاهب اسلامی

اکثر فقه‌های امامیه قائلند که عضو انسان زنده اگر جدا شود و دارای استخوان باشد، واجب است غسل داده شود و دفن شود؛ و اگر کسی او را مس کرد، غسل مس میت برایش واجب می شود؛ و اگر دارای استخوان نیست، غسلش واجب نیست و کسی که مس کند، غسل برایش واجب

ص: ۸۲

۱- مبسوط السرخسی ۲/ ۵۴. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۲. المدونه الکبری ۱/ ۱۸۰.

۲- کتاب الام ۱/ ۳۰۶-۳۰۷. المجموع ۵/ ۲۵۴. المغنی ۲/ ۴۰۵. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۷-۳۵۸.

۳- المحلی ۵/ ۱۱۴-۱۳۸.

۴- المغنی ۲/ ۴۰۷. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۷-۳۵۸. کشاف القناع ۲/ ۱۴۴.

نمی شود؛ فقط دفنش واجب است. (۱)

ولی محقق حلی گفته است: عضو جدا شده از انسان زنده گرچه همراه استخوان باشد، نه غسلش واجب است و نه نماز بر آن. فقط دفن می کنند، زیرا آن قطعه از جمله چیزهایی است که غسل داده می شود، ولی صلات بر او خوانده نمی شود. (۲)

اما محقق ثانی احتمال هردو امر را داده است. (۳)

اکثر فقهای شافعیّه قائلند به اینکه مستحب است عضو جدا شده از انسان زنده بدون غسل و صلات بر آن دفن شود. در این باره احادیث نقل کرده اند که بیهقی همه آنها را از نظر سند ضعیف می داند و گفته قابل اعتماد نیستند. (۴)

دمیاطی بگری دفن اعضای جدا شده از انسان زنده را واجب می داند. (۵) صاحب حاوی و پیروانش هردو وجه یعنی وجوب غسل و نماز بر آن عضو جدا شده را وعدم وجوب غسل و نماز را ذکر کرده اند بدون ترجیح یک طرف. (۶)

حکم کسانی که از جهت حد شرعی و قصاص واجب القتل هستند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اتفاق دارند که کسانی که به حق کشته می شوند از جهت قصاص یا اجرای حد، فرق نمی کند با سنگسار باشد یا غیرش، امر می شود که غسل و کفن و حنوط کنند مانند میت؛ بعد از اجرای حکم بر او نماز بخوانند و دفن کنند. ظاهر روایات و فتاوی آنها این است که اختلاف در این مسئله نیست و همین غسل و حنوط و کفن کفایت می کند از غسل میت، به شرطی که در آن غسل چیزهایی که در غسل میت اعتبار شده است از سدر و کافور و نیت و تکرار غسلات و غیره مراعات شده باشد و شرط نیست کسی که امر می کند به غسل کردن امام یا نائب امام باشد. اگر همان که بعد از مرگ امر می کند به غسل دادن میت، امر کند، صحیح و کافی است و اگر غسل کند بدون نیت یا بدون امر از جهت غفلت از امر یا ندانستن مسئله، این غسل کافی از غسل میت نیست و باید بعد از اجرای حکم غسل دهند. برای اثبات مدعیان استدلالات کرده اند به روایات که از ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نقل کرده اند، مانند حدیث مسموع کردین از امام

ص: ۸۳

۱- النهایه/۴۰. السرائر/۱/۱۶۸. تذکره الفقهاء/۱/۳۷۱. نهایه الاحکام/۲/۲۳۵.

۲- المعتبر/۱/۳۱۹.

۳- جامع المقاصد/۷/۱۳۵.

۴- تالخیص الحبیر/۵/۱۴۵. روضه الطالبین/۱/۶۳۱. فتح العزیز/۵/۱۴۵.

۵- اعانها الطالبین/۲/۱۲۵.

۶- المجموع/۵/۲۵۴.

صادق «عليه السلام» قال: «المرجوم والمرجومه، يغسلان ويحفظان ويلبسان قبل ذلك ثم يرجمان ويصلى عليهما والمقتص منه بمنزله ذلك يغسل ويحفظ ويلبس الكفن ثم يقاد ويصلى عليه» (۱).

کسی که سنگسار می شود، مرد باشد یا زن، غسل داده می شود وحنوط می شود و کفن پوشانده می شود پیش از رجم، و بعد از سنگسار نماز خوانده می شود براو و دفن می شود و کسی که قصاص می شود نیز حکمش همین است. این حدیث را شیخ صدوق از امام امیرالمؤمنین علی «عليه السلام» روایت کرده که مرسل است؛ ولی شیخ طوسی آن را با سندی از محمد بن یعقوب کلینی و غیره نقل کرده و گفته ضعف سند با عمل اصحاب جبران می شود. (۲)

امام فقهای احناف و حنابله می گویند آنهایی که با اجرای حد و قصاص کشته می شوند، مانند سایر مرده ها غسل و کفن و حنوط و دفن و نماز خوانده می شود هیچ فرق نیست بین هردو، و استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به قضیه ماعز؛ زمانی که رجم شد، عمویش نزد پیغمبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» آمد و عرض کرد، ماعز کشته شد، بعد چه می فرمایید؟ انجام دهم با او؟ آن حضرت فرمود: «إذهب فغسله و كفنه وصل عليه، لأنه بذل نفسه لبقاء حق مستحق عليه؛ برو غسلش ده و کفنش کن و نماز برایش بخوان و دفنش کن، زیرا او جانش را برای ادای حقی که در گردنش بود؛ بخشید.» همچنین است کسانی که مرده باشند از جهت اجراء حد و تعزیر بر آنان. (۳)

فقهای شافعیّه در این مسئله موافق فقهای احناف هستند و همین حکم را از علی بن ابی طالب «عليه السلام»، جابر بن عبد الله انصاری، عطاء، نخعی، اوزاعی، اسحاق، ابی ثور و اصحاب الرأی حکایت کرده اند. ولی امام مالک «رحمه الله» گفته امام بر هیچ یک از مقتولین قصاصاً و مرجوماً نماز نمی خواند و بقیه مردم رعیت می روند و نماز می خوانند. ابن شهاب و ربیع هم همین قول مالک را می گویند. (۴)

بحث هفتم در احکام شهید

اشاره

بحث هفتم در احکام شهید است از نظر فقهای مذاهب اسلامی و در این بحث چند مسئله است

ص: ۸۴

- ۱- وسایل باب ۱۷ از ابواب غسل میت ح ۱ .
- ۲- المقنع / ۶۳. المقنعه / ۸۵. المراسیم / ۴۶. النهایه / ۴۰. الخلاص / ۷۱۳. الجامع للشرائع / ۵۰. السرائر / ۱۷۰ / ۱ - ۱۷۱. المعتمد / ۳۴۷ / ۱. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۷۹ - ۳۸۰. نهایه الاحکام / ۲ / ۲۳۸. ذکر الشیعه / ۱ / ۳۲۹ - ۳۳۰. جامع المقاصد / ۱ / ۳۶۶ - ۳۶۷. الجواهر / ۴ / ۹۳ - ۱۰۰. تحریر الوسیله / ۱ / ۵۹.
- ۳- مبسوط السرخسی / ۲ / ۵۲. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۳۶.
- ۴- المدونه الکبری / ۱ / ۱۷۷ - ۱۷۸ و ج / ۶ / ۲۴۱.

مسئله اول در تعریف شهید است از نظر لغت

شهید از ماده شَهِدَ، يَشْهَدُ، شَهِدًا به معنای حضور در مجلس و معاینه شیء، شَهِدَ، يَشْهَدُ، شَهِدًا به معنای ادای شهادت است. ابن اسحاق گفته: شهید اسمی از اسماء ذات باری تعالی است که هیچ چیزی از علم خداوند متعال غائب نیست. نیز گفته: شهید یعنی حاضر و فعیل از بناهای مبالغه در فاعل است. اگر دانستن مطلق اعتبار شد، به او علیم گفته می شود؛ و اگر دانستن به امور باطنی نسبت داده شد، به او خبیر گفته می شود؛ و اگر به امور ظاهری نسبت داده شد، به او شهید گفته می شود. گاهی با همین حال در روز قیامت بر مردم هم شهادتش معتبر هست، و شاهد یعنی عالمی که علمش را اظهار کند. شهید در اصل به کسی گفته می شود که در جهاد فی سبیل الله کشته شود، و نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» در معنایش توسعه داده است و بر انسان مبطن، غریق، حریق، صاحب هدم، ذات الجنب و امثالش هم استعمال کرده است.

فراء گفته: شهید جمعش بر شهداء، أشهاد، شُهود و شهد، بسته می شود. نزد سیبویه شهد در حقیقت اسم جمع است نه جمع. استشهاد: یعنی خواست شهید شود. تشهد: یعنی طلب الشَّهاده. الشَّهيد یعنی الحیی و اسم شهادت. مَشاهد: جمع مَشهد: مکان شهادت رسیدن شهید.

ابن انباری گفته: شهید را که شهید می نامند، به علت این است که خداوند متعال و ملائکه شهادت داده اند به بهشت رفتن او. بعضی گفته اند: ملائکه رحمت شاهد بهشت رفتن او می باشند. برخی گفته اند به خاطر شهادت دادن او بر حق تا وقت کشته شدنش، شهید گفته می شود. تعدادی گفته اند: او می بیند آنچه را خداوند برایش مهیا کرده است از کشته شدن در راه خداوند؛ شهید فعیل به معنای فاعل یا مفعول است. (۱)

مسئله دوم در تعریف شهید و احکام آن است نزد فقهای امامیه

مشهور نزد فقهای امامیه، الشَّهيد: «هو المقتول فی المعرکه بین یدی النبی «صلی الله علیه و آله» او الإمام العادل او نائبه الخاص. (۲)

(فقهای امامیه از کلمه امام اوصاف کمال و تمام رامی فهمند.) (۳) أو جهاد بحق ولو بدونهما كما لودهم المسلمین، عدوٌ یخافُ منه علی بیضه الإسلام، واضطرَّ

ص: ۸۵

۱- لسان العرب؛ باب الشین مع الهاء. نهاییه ابن الاثیر؛ باب الشین مع الهاء. المنجد لويس معلوف؛ حرف ش؛ ه؛ د.

۲- مجمع الفائده والبرهان ۱/ ۲۰۱. ذخیره المعاد ۱/ ۹۰.

۳- المقنعه/ ۸۴. المراسیم/ ۴۵. الوسیله/ ۶۳. النهایه/ ۴۰. السرائر/ ۱۶۶. المعتبر/ ۱/ ۲۰۹ - ۲۱۰. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۷۱-۳۷۲.

البیان/ ۲۴. جامع المقاصد ۱/ ۳۶۶. الروضه البهیة ۱/ ۱۲۶-۱۲۷. جواهر الکلام ۴/ ۱۰۰. تحریر الوسیله ۱/ ۵۹-۸۶ و ۹۳.

المسلمون على جهادهم لحفظ بيضه الإسلام. (۱) قبل أن يدرکه المسلمون حيًّا، فلا يغسل وإن كان جنباً ولا يحنط ولا يكفن بل يصلّي عليه ويدفن بثيابه ودمائه، إن لم يجزده العدو ولم يسلبه وإلاّ- فيجب تكفينه؛ شهيد کسی است که در جنگ در حضور پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» یا امام عادل یا نائب خاص آن دو کشته شود یا در جنگ بحق کشته شود، ولو آن دو حضور نداشته باشند، مثل اینکه کفار بر مرکزیت اسلام حمله کنند و احتمال سقوط مرکزیت اسلام در این حمله وجود داشته باشد، و مسلمانان برای دفاع قیام به جهاد کنند و کشته شوند. در هر صورت پیش از آنکه مسلمانان به او برسند جان داده باشد. چنین کشته ای شهید است؛ غسل نمی خواهد ولو اینکه جنب بوده، حنوط نمی خواهد، کفن نمی خواهد و نماز بر او خوانده می شود، بالباس پر خورش دفن می شود، به شرط اینکه لباس هایش را برهنه نکرده باشند، و اگر دشمن لباس هایش را برهنه کرده است، واجب است کفن کنند. اما غیر از لباس جنگ از قبیل اسلحه و چکمه، فرق نمی کند خون آلود باشد یا نباشد، فقهای امامیه اتفاق دارند که از میت جدا شود. همین طور کلاه یا پوستین اگر خون آلود نشده، به اتفاق فقها جدا می شود و اگر خون آلود شده است، در جدا کردنش اختلاف شده بین فقها؛ بعضی گفته اند جدا شوند و بعضی دیگر گفته اند با میت دفن شوند؛ و در مقتول فرق نمی کند که حر باشد یا عبد، پیر باشد یا جوان، بزرگ باشد یا صغیر، مرد باشد یا زن، و با آلات آهنی کشته شده باشد یا چوب، با وارد شدن لطمه کشته شده باشد یا با صدمه زدن بادست و یا پا باشد و غیر اینها، فرق نمی کند کشته از مشرکین و کفار حربی باشد یا اهل غی و بغی، یا اینکه بابرگشت سلاح خودش در حال جنگ کشته شده باشند. (۲)

آنها برای اثبات مدعایشان علاوه بر اجماعاتی که ادعا شده، (۳) به روایتی استدلال کرده اند که عبدالله بن ثعلبه از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» درباره شهداء احد «رحمهم الله» نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ذمّوهم بدمائهم فإنّه مامن جريح يجرح في سبيل الله إلاّ وهو يأتي يوم القيامة يدمى لونه لون الدم وريحه ريح المسك»؛ (۴)

با خون هایشان دفن کنید، زیرا کسی که در راه خدا زخمی شود، روز قیامت که محشور می شود، رنگش رنگ خون و بویش بوی مشک می باشد.

همچنین روایت شده که زید بن صوحان در جنگ جمل شهید شد. گفت: مرا با خون و لباسم دفن

ص: ۸۶

۱- الغنيه/ ۱۰۲. اشارها لسبق/ ۷۶. الذکری / ۱ / ۲۲۱-۲۲۳.

۲- همان. کشف اللثام / ۲ / ۲۲۶-۲۲۷ طج.

۳- الخلاف / ۱ / ۷۱۰-۷۱۲. المعبر / ۱ / ۳۰۹-۳۱۰. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۷۱-۳۷۲. ذکرى الشيعه / ۱ / ۳۱۹-۳۲۵. الجواهر / ۴ / ۸۶-۹۳.

۴- صحيح بخارى / ۱ / ۶۴-۶۵ ج ۲ / ۲۰۴. سنن نسائي / ۴ / ۷۸. مسند احمد / ۵ / ۴۳۱.

کنید. من مرد احتجاجم، در روز قیامت با این خون در مقابل قاتلم احتجاج می کنم. عمار بن یاسر هم که در جنگ صفین شهید شد، وصیت کرد: «لا تغسلوا عني دماً ولا تنزعوا عني ثوباً فإني التقى معاوية بالجاده؛ خونم را نشوید و لباسم را از تنم جدا نکنید. می خواهم با لباس خونینم در قیامت با معاویه ملاقات کنم.» همین گونه از حجر بن عدی نقل شده است. (۱)

اما از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»، ابان بن تغلب روایتی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت فرمود: «الذی یقتل فی سبیل الله، یدفن فی ثیابه ولا یغسل إلا أن یدرکه المسلمون وبه رمق ثم یموت بعده، فإنه یغسل ویکفن ویحفظ وأن رسول الله «صلی الله علیه وآله» کفن حمزه فی ثیابه ولم یغسله ولکنه صلی علیه؛ کسی را که در راه خدا کشته می شود، بدون غسل با لباس خونینش دفن کنید، که پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» بر حمزه بدون غسل با لباس خونینش نماز خواند و دفنش کرد؛ مگر آنکه مسلمین او را زنده بیابند، بعد فوت کند. در این صورت غسل داده می شود و کفن و حنوط می گردد و دفن می شود.»

خبر دیگری مانند این است: «قال: سألت أبا عبد الله «علیه السلام» عن الذی یقتل فی سبیل الله أیغسل ویکفن ویحفظ؟ قال: یدفن كما هو فی ثیابه إلا أن یکون به رمق إلى آخره؛ گفت: از امام صادق «علیه السلام» پرسیدم کسی که در راه خدا کشته می شود، غسل و کفن و حنوط می شود؟ فرمود: با لباس خونینش دفن می شود.» مضمهره ابی خالد قال: «إغسل الموتی الغریق وأکیل السبع وكل شیء إلا ما قتل بین الصفین وإن کان به رمق غسّل و إلا فلا؛ (۲)

فرمود: مرده های غرق شده و خورده شده حیوانات درنده و همه و همه را غسل دهند، مگر آنهایی که در میدان جنگ با کفار کشته می شوند.» همچنین آنچه که ابن عباس روایت کرده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نماز خواند بر شهدای احد؛ (۳) و فرمایش

آن حضرت که نماز بخوانید بر هر کس که لاله إلا الله می گوید. (۴)

مسئله سوم در تعریف شهید و احکام آن از منظر فقهای مذاهب چهارگانه

اشاره

در این مسئله چند امر بیان می شود

امراول در تعریف شهید و احکام آن از منظر فقهای مذهب احناف است

ص: ۸۷

۱- مبسوط السرخسی ۲/ ۵۰-۵۱. و سنن الکبری ۴/ ۱۷.

۲- الوسائل باب ۱۴ از ابواب غسل میت ح ۶؛ ۷؛ ۹.

٣- سنن البيهقي ٤ / كتاب الجنائز / ١٣.

٤- سنن ابن ماجه ١ / ٤٨٨.

الشَّهِيد: «من بذل نفسه ابتغاء مرضات الله تعالى وقتل في المعركة مظلوماً سواء بالسلاح أو الحجر أو الخشب أو الخنق أو غيرها. لم يغسل ويصلى عليه ويدفن بالثياب التي هي عليه وينزع عنه سلاحه والجلود والقلنسوه والخف والفرو والحشو؛ شهيد کسی است که جانش را به خاطر خوشنودی خداوند می بخشد و در میدان جنگ با کفار مظلومانه به شهادت می رسد؛ فرق نمی کند با سلاح کشته شود یا سنگ یا چوب یا خفه شود و امثال اینها. غسل داده نمی شود و نماز می خوانند براو و با لباس های خونینش دفنش می کنند.» برای عدم غسل استدلال کرده اند به آنچه که از پیامبر اکرم «صلى الله عليه وآله» روایت شده است که آن حضرت درباره شهداء احد فرموده: «ذَمُّوْهُم بَدَمَائِهِمْ لَا تَغْسِلُوْهُم فَإِنَّهُ مَا مِنْ جَرِيْحٍ يَجْرَحُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا وَهُوَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأُوْدَاجُهُ تَشْخَبُ دَمًا، لَوْنُهُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ، رِيْحُ الْمَسْكِ»؛ (۱)

آنها را غسل ندهید و با لباس هایشان دفن کنید، زیرا هر که در راه خدا کشته شود، در روز قیامت که محشور می شود، رنگش رنگ خون است و بویش بوی مشک.»

به همین گونه شهدهای بدر را غسل ندادند که عقبه بن عامر آن را روایت کرده است. همین طور شهدهای خندق و خیبر را کسی غسل نداده است. (۲)

برای نماز خواندن بر شهید استدلال کرده اند به روایتی که حضرت برای شهدهای احد نماز خواند. حتی روایت شده که آن حضرت برای حمزه سیدالشهداء هفتاد بار نماز خواند. (۳)

از جهت اینکه نماز خواندن بر میت یک نوع احترام و اکرام به میت است؛ لذا نماز مختص اموات مسلمان است و بر کفار و منافقین جایز نیست. پس شهید از همه سزاوارتر است به احترام و اکرام.

دیگر اینکه بنده هر چه پاک شود از گناه و آلودگی ها، به درجه بی نیازی از دعا برای او نمی رسد. مگر نمی بینید که صحابه عظام و مؤمنین برای نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» دعا می کنند و درود می فرستند، در حالی که میان مسلمین شک و تردید نیست که درجه پیغمبر «صلى الله عليه وآله» فوق درجه شهید است. اما اینکه گفته شده شهید زنده است و برای زنده نماز میت جایز نیست؛ گفته می شود بلی، شهید زنده است درباره احکام آخرت، نه دنیا؛ همان طور که آیه شریفه بیان می کند: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ (۴)

لذا زن شهید بعد از گذشت

ص: ۸۸

۱- صحیح بخاری / ۱ / ۶۴ - ۶۵ / ۲ / ۲۰۴. سنن نسائی / ۴ / ۷۸. مسند احمد / ۵ / ۴۳۱.

۲- مبسوط السرخسی / ۲ / ۵۰ - ۵۱. تحفه الفقهاء / ۱ / ۲۵۸ - ۲۵۹.

۳- [۳] مسند احمد / ۴ / ۱۴۹.

۴- آل عمران / ۱۶۹.

عده وفات، شوهر می کند و مالش بین ورثه تقسیم می شود و امثال آنها؛ درحالی که فریضه نماز میت از احکام دنیاست نه آخرت.

اما اینکه شهید را بالباسش دفن می کنند، از جهت فرموده نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» است: «ذمّلوهم بدمائهم و کلومهم». همچنین روایتی که از زید بن صوحان در جنگ صفین نقل شده: «لاتغسلوا عنی دماً ولا تتزعوا عنی ثوباً، فإتی رجل محاجّ أحاج یوم القیامه من قتلنی». همین معنا از عمار بن یاسر و حجر بن عدی نقل شده است. (۱)

اما اسلحه، پوستین، پوست، کلاه خود و چکمه را از بدن میت جدا می کنند، زیرا اینها در عرف جزء لباس گفته نمی شوند و آنها را برای دفع ضربه دشمن پوشیده است. دیگر اینکه دفن شهید با ادوات حربش از آداب و سنن جاهلیت و کفار است و ما مسلمان ها منع شده ایم از عمل به سنت و عادت آنها. اما اینکه بیشتر از لباس های خود شهید بر کفنش اضافه کنند، اشکال ندارد. (۲)

درباره کسانی که به دست قطاع الطریق و راهزنان کشته می شوند، امام ابوحنیفه «رحمه الله» می گوید، بر آنها هم حکم شهید جاری می شود و غسل داده نمی شوند. در این امر استدلال کرده است به فرموده نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله»: «من قتل دون ماله فهو شهید؛ کسی که در دفاع از مالش کشته شود، شهید است.»

فقهای احناف کسانی از اهل عدل راهم که در جنگ اهل بغی کشته می شوند، شهید می دانند و می گویند غسل داده نمی شوند؛ زیرا جنگ با اهل بغی از طرف خداوند امر شده است با آیه شریفه قرآن کریم: «فقاتلوا العنی تبغی حتی تفیء إلی أمر الله». (۳)

بنائاً در این جنگ کشته شده ای از مؤمنین، بذل کننده نفس و جان خود برای رضایت و خوشنودی خداوند است، مانند کشته شده ای در جنگ با مشرکین. برای اثبات مدعایشان هم به عمل امام علی «علیه السلام» با اصحاب کشته شده اش در جنگ های جمل، صفین و نهروان استدلال کرده اند.

همچنین گفته اند: اگر کفار به قریه جاتی از بلاد مسلمین حمله کنند وزن و مرد و پیر و جوان را بکشند، مردها که جای حرف نیست، بر زن ها هم حکم شهید جاری است؛ زیرا آنها در روز قیامت مخاطب قرار می گیرند تا مخاصمه کنند با کسانی که آنها را به قتل رسانده اند. پس آثار که همان لباس های پرازخونشان هستند، باقی بمانند.

ص: ۸۹

۱- سنن بیهقی ۴/ ۱۷.

۲- مبسوط السرخسی ۲/ ۵۰-۵۱. تحفه الفقهاء ۱/ ۲۵۸.

۳- حجرات / ۹.

لیکن در اطفال اختلاف کرده اند؛ امام ابی حنیفه «رحمه الله» می گوید اطفال مانند سایر مرده ها، غسل، و کفن و دفن می شوند و بر آنها حکم شهید جاری نمی شود. اول به دلیل آنکه آنها گناهی ندارند که شمشیر پاک کرده باشد. ثانیاً آنها مکلف نیستند که با قاتلشان در قیامت مخاصمه کنند، بلکه خالق آنها از طرف آنها در قیامت مخاصمه می کند و خداوند نیاز به شاهد ندارد. اما قاضی ابویوسف و محمد شیبانی از فقهای حنفیه قائلند که صبیان مانند کبار غسل داده نمی شوند، بلکه حکم شهدا بر آنها جاری است؛ زیرا حال صبیان در طهارت بالاتر است از حال بالغین. وقتی بالغین شهید شده غسل داده نشوند از جهت طهارتشان با شهادت، پس صبیان سزاوارترند به اینکه غسل داده نشوند. (۱)

امر دوم در تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای شافعیه

آنها گفته اند: «الشَّهِيدُ مَنْ قَتَلَهُمُ الْمُشْرِكُونَ فِي الْمَعْرَكَةِ جَمَاعَةً أَوْ عَاشَ مَدَّةً تُنْقَطِعُ فِيهَا الْحَرْبُ وَلَكِنْ لَمْ يَطْعَمْ، سِوَاءَ كَانُوا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، رَجَالًا أَوْ نِسَاءً، بِسِلَاحٍ أَوْ غَيْرِهِ أَوْ وَطئِ دَابَّةٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ، لَمْ يَغْسَلْ وَإِنْ كَانَ جَنْبًا، وَلَمْ يَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَدَفِنَ بِكُلِّ مَهْمٍ وَدَمَائِهِمْ وَكَفَّنَهُمْ أَوْلِيَاءُهُمْ فِيمَا سَاءُوا مِنْ ثِيَابِهِمُ الَّتِي مَاتُوا فِيهَا أَوْ غَيْرِهَا كَمَا يَصْنَعُ بِالْمَوْتِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَيَنْزِعُ عَنْهُمْ السِّلَاحَ وَالْجُلُودَ لِأَغْيَرٍ؛ شَهِيدٌ بِهٖ كَسَانِي كَقْتَلِهِمْ» گفته می شود که مشرکین آنها را دسته جمعی کشته باشند و یا زخم برداشته و بعد از ختم جنگ فوت کرده اند، به شرطی که در این مدت غذا نخورده باشند؛ فرق نمی کند آنها صغیر باشند یا کبیر و مرد باشند یا زن و با سلاح جنگی به شهادت رسیده باشند یا با غیر سلاح و زیر پای حیوانات شده باشند یا با غیر آن. غسل داده نمی شوند، و لو اینکه جنب بوده باشند و نماز بر آنها خوانده نمی شود و بالباس و خونشان دفن می شوند؛ و اولیایشان مخیرند که همان لباس را کفنشان قرار دهند یا با غیر از لباسشان کفن کنند و سلاح و پوست از آنها جدا می شود.

برای اثبات مدعایشان نیز استدلال کرده اند به روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده اند که آن حضرت درباره شهدای احد فرموده: «ذَمُّوهُمْ بِكُلِّ مَهْمٍ إِلَى آخِرِهِ» و گفته اند که شاید حکمت ترک غسل و نماز بر شهید، اراده ملاقات با خداوند متعال است با لباس خونینش و بی نیازی از نماز و دعا برای آنان از جهت مشمول شدن آنها است کرامت و رحمت و غفران الهی را. به علاوه ترک این دو مورد، درباره شهدا یک نوع مراعات و تخفیف قائل شدن از طرف خداوند متعال بر لشکر مسلمین است؛ زیرا اگر لشکر اسلام مشغول غسل و کفن و دفن

ص: ۹۰

شهادا شود، احتمال دارد که لشکر کفار حمله کند به آنها و آنها را قتل عام کند. (۱)

اگر مشرکان کسی را در حال تنهایی کشته باشند یا دسته جمعی کشته شده باشند، ولكن نه به دست مشرکین بلکه به دست اهل بغی و گمراهان و غیر آنها و یا در شهرها کشته شوند با اسلحه و غیر اسلحه و یا اهل بغی حمله کنند بر قریه جات مسلمین و کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن را قتل عام کنند و یا دزدها آنها را بکشند، همه آنها غسل داده می شوند و کفن و دفن و نماز بر آنها خوانده می شود مانند سایر مرده های عادی، چون غسل و کفن و نماز سنت فرزندان آدم « علیه السلام » است از زمان آن حضرت الی زمان ما و از این سنت مستمره احدی خارج نیست، مگر آنهایی که نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه و آله » خارج کرده باشد و آنهایی را که آن حضرت خارج کرده است فقط همان هایی است که مشرکان دسته جمعی در حال جنگ کشته اند. (۲)

اما امر سوم در تعریف شهید و احکام آن است از منظر فقهای حنابله

آنها گفته اند:

«الشَّهِيدُ مَنْ مَاتَ فِي الْمَعْرَكَةِ، سِوَاءَ كَانَتْ رِجَالًا أَوْ إِمْرَأَةً، بِالْغَا أَوْ غَيْرِهَا، وَكَانَ فِيهِمْ كَلِمٌ، سِوَاءَ كَانَتْ بِأَسْلِحَةِ الْعَدُوِّ أَوْ عَادَ عَلَيْهِ سِلَاحُهُ، لَا يَغْسَلُ وَيُصَلِّي عَلَيْهِمْ اسْتِحْبَابًا لِأَوْجُوبًا، وَالْأُولَى أَنْ يَدْفِنُوا بِثِيَابِهِمْ وَيَنْزِعَ عَنْهُمْ الْحَدِيدَ وَالْجُلُودَ وَالْفُرُوعَ وَالْخُفَّ؛ شَهِيدٌ كَسَانِي هَسْتَنْدُ كَهْ دَر حِينِ جَنْگِ مَرْدَه بَاشَنْدُ؛ فَرْقِ نَمِي كَنْدُ مَرْدِ بَاشَنْدُ يَازَنْ، بَالِغٌ بَاشَنْدُ يَازَنْ، وَلِي زَخْمٍ وَأَثَارِ نِيْزِهِ وَ شَمَشِيرِ دَرِ أَنْهَآ بَاشَنْدُ وَ بَآ اسْلِحَه دَشْمَنْ كَشْتَه شَدَه بَاشَنْدُ يَآ اسْلِحَه خُودِش بَر گَشْتَه وَ بَه اَو اَصَابَتْ كَرْدَه، غَسْلِ دَادَه نَمِي شُوند وَ اَز بَابِ اسْتِحْبَابِ نَه وَ جُوبِ، نَمَازِ بَر اِيْشَانِ خُوانْدَه مِي شُودُ؛ وَ سَزَاوَارِ اسْتِ كَه بَآ لِبَاسِشَانِ دَفْنِ شُوند وَ آهَنْ اَلَاتِ، پُوسْتِ، پُوسْتِيْنِ وَ چَكْمَه اَز اَنْهَآ جَدَا شُوند. هَمَه اِيْنَهَآ اَز جِهْتِ رُويْتِ اسْتِ كَه جَابِرِ نَقْلِ كَرْدَه اسْتِ كَه نَبِيْ مَكْرَمِ اسْلَامِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» اَمْرُ كَرْدِ بَه دَفْنِ شَهْدَايِ اَحَدِ بِالْبَاسِ هَايِ خُونِ اَلُودِشَانِ بَدُونِ غَسْلِ وَ نَمَازِ بَر اَنْهَآ وَايْنِ حَكْمِ مَتَّفَقِ عَلَيْهِ اسْتِ. (۳)

همین طور ابن عباس روایت کرده که آن حضرت امر کرد درباره شهدای احد که آنان را بالباس خون آلودشان بدون غسل دفن کنید و آهن آلات و پوست را از بدنشان جدا کنید. (۴)

ص: ۹۱

۱- کتاب الام ۱/ ۳۰۴- ۳۰۵. المجموع ۵/ ۲۶۰- ۲۶۴.

۲- [۲] همانها..

۳- الشرح الكبير ۲/ ۳۳۳. سنن ابی داوود ۲/ ۶۶. المستدرک حاکم ۱/ ۳۶۶.

۴- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۸۵. مسند احمد ۱/ ۲۴۷. سنن ابی داوود ۲/ ۶۶.

اما اینکه نماز خواندن بر شهدا مستحب است نه واجب، از جهت روایتی است که عقبه بن عامر نقل کرده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روزی از روزها از منزل خارج شد و در بقیع بر شهدای احد نماز میت خواند، بعد رفت مسجد و بر منبر رفت. (۱)

فقهای حنابله می گویند اگر کسی در جنگ اهل عدل کشته شود، حکمش حکم کسانی است که در جنگ بامشرکین کشته شده اند زیرا امام علی «علیه السلام» کسانی از اصحابش را که در جنگ جمل کشته شده بودند، غسل نداد. همین طور عمار بن یاسر که در جنگ صفین کشته شد، وصیت کرد که غسل ندهند و با لباس خون آلود دفنش کنند. اما درباره کسانی که ظلماً یا در دفاع از مال و ناموس خود کشته می شوند، دو روایت وارد شده است. روایت اول می گوید، هم غسل داده می شود و هم براونماز خوانده می شود، و روایت دوم می گوید نه غسل داده می شود و نه نماز برایشان خوانده می شود؛ بدون غسل و نماز دفن می شوند. (۲)

امر چهارم، تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای مالکیه

آنها گفته اند: «الشَّهِيدُ مَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَلْوَانٍ مِنَ الْقَتْلِ وَمَاتَ فِي الْمَعْرَكَةِ أَوْ غَيْرِ مَعْرَكَةٍ، فَلَا يَغْسَلُ وَلَا يَكْفَنُ وَلَا يَصَلَّى عَلَيْهِ، وَيُدْفَنُ بِثِيَابِهِ الَّتِي عَلَيْهِ وَلَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ بَلْ يَسْتَحَبُّ أَنْ يَتْرَكَ عَلَيْهِ خِفَاهُ وَقَلَنْسُوتَهُ وَالْفَرُّوْ وَلَا يَنْزَعُ عَنْهُ إِلَّا أَسْلِحَتَهُ مِنَ السَّيْفِ وَالدَّرْعِ وَغَيْرِهِمَا؛ شَهِيدٌ كَسَانِي هَسْتَدُكَ دَرَاهِ خَدَا كَشْتَه مِي شُونَد بَه هَر نَوْعِ از اَنْوَاعِ قَتْلِ كَه بَاشَد وَ فَرْقِ نَمِي كَنْد دَر مِيدَانِ جَنْگِ جَان دَادَه بَاشَنْد يَابَعْدِ از خْتَمِ جَنْگِ؛ نَه غَسْلِ دَادَه مِي شُونَد وَ نَه كَفْنِ وَ نَه هَم نَمَازِ خَوَانْدَه مِي شُود. بَلَكَه بِالْبَاسِ هَآيِي كَه دَر بَدَنَش هَسْت نَه كَم وَ نَه هَم زِيَادِ دَفْنَش مِي كَنْد وَ مَسْتَحَبُّ اسْتِ كَلَا هِخُودِ وَ چَكْمَه وَ پُوسْتِينَش رَا از اَوْجَدَا نَكَنْد بَا اَوْ دَفْنِ كَنْد مَكْرَ آلَاتِ جَنْگِي اش رَا از قَبِيلِ شَمَشِيرِ وَ زَرَه وَ سِپَرِ وَ امْتَالَش رَا جَدَا كَنْد.

فقهای مالکیه گفته اند: اگر کفار بر قریه هایی از قرای مسلمین حمله کنند و اهالی دفاع کنند از خودشان و کشته شوند، حکمشان حکم شهداست. هر چه که با شهید انجام می دهند، با آنها انجام داده می شود. همچنین آنها گفته اند اگر اهل اسلام حمله کنند بر قریه ای از قریه های اسلامی و اهالی دفاع کنند و کشته شوند، احکام شهید بر آنها جاری نمی شود، مانند کسانی که دزدان می کشند یا مظلومانه کشته می شوند یا غرق می شوند یا از سوختگی می میرند. همه

ص: ۹۲

۱- مسند احمد ۴/۱۴۹. صحیح بخاری ۴/۱۷۴. صحیح مسلم ۷/۶۷.

۲- الشرح الكبير ۲/۳۳۴ - ۳۳۶. المغنی ۲/۳۳۶.

غسل داده می شوند و کفن می شوند و بر آنها نماز خوانده می شود و دفن می شوند. (۱)

امر پنجم، تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای ظاهریه و سلفیه

فقهای ظاهریه گفته اند: «الشَّهِيدُ هُوَ الْمُقْتُولُ بِأَيْدِ الْمُشْرِكِينَ خَاصَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي الْمَعْرَكَةِ خَاصَّةً، فَإِنَّهُ لَا يَغْسَلُ وَلَا يَكْفَنُ. وَلَكِنْ يَدْفَنُ بَدْمَهُ وَثِيَابَهُ وَيَنْزِعُ عَنْهُ السَّلَاحَ فَقَطْ وَأَنْ صَلَّى عَلَيْهِ فَحَسَنٌ وَأَنْ لَمْ يَصَلِّ عَلَيْهِ فَحَسَنٌ أَيْضًا؛ شَهِيدٌ كَسَى هَسْتٌ كَهْ بَه دَسْتِ مُشْرِكِينَ بَه خِصُوصٍ فِي مِيدَانِ جَنْكٍ مُخْصِوصًا فِي رَاهِ خُدَا كَشْتَهْ مِي شُود؛ چنين كسي غسل داده نمی شود و کفن نمی شود و با لباس خونینش دفن می شود و فقط سلاحش از او جدا می شود و اگر نماز بر او خوانده شود، خوب است و اگر هم نخوانند، خوب است.»

برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به حدیث جابر بن عبدالله انصاری که گفت: امر کرد نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» به دفن شهدای احد با لباس های خون آلودشان بدون غسل و کفن. همچنین به حدیث عقبه بن عامر جهنی که رسول الله «صلی الله علیه وآله» روزی از روزها از منزلش بیرون رفت و در بقیع بر شهدای احد نماز میت خواند. بعد آمد مسجد و بر منبر رفت.

این شهدا از حکم باقی اموات خارج شده اند. اما باقی مرده ها، فرق نمی کند آنها را مسلمان کشته باشد یا اهل بغی یا دزد یا یک نفر محارب یا در معرکه زخم برداشته و بیرون از معرکه جان داده است؛ همه غسل داده می شوند و کفن می شوند و بر آنها نماز خوانده می شود و دفن می شوند. (۲)

اما ابن منذر و ابن ابی شیبہ از سعید بن مسیب و حسن بصری غسل شهید و نماز بر شهید را حکایت کرده اند؛ از جهت آنکه در حدیث آمده زمانی که آدم ابو البشر «علیه السلام» فوت کرد، ملائکه «علیهم السلام» از طرف خداوند متعال آمدند، او را غسل دادند، کفن کردند و بر او نماز خواندند. بعد فرمودند: «هذه سنّة موتاکم یا بنی آدم». شهید هم به اجل خود مرده و غسل میت هم تطهیر میت است، زیرا بعد از غسلش بر او نماز خوانده می شود نه پیش از غسل، پس شهید چون بر او نماز خوانده می شود، لذا باید غسل داده شود. اما شهدای احد را که غسل ندادند، چون در آن روز اکثر صحابه متحمل زخم های شدید شده بودند، مخصوصاً دست هایشان و حمل آب از شهر مدینه به احد با این مسافت بعیده خیلی مشکل بود برایشان؛ لذا خداوند متعال آنها را از غسل شهدای احد معذور داشت. همین تعلیل را برای عدم غسل شهدای احد، ابن سریح از

ص: ۹۳

۱- المدونه الكبرى ۱/ ۱۸۳- ۱۸۴. مواهب الجلیل ۲/ ۶۷.

۲- المحلي ۵/ ۱۱۶.

امافقهای جمهورو ائمه چهارگانه این تعلیل را قبول نکرده اند و گفته اند این اجتهاد درمقابل نص است، زیرا ترک غسل درشهدای احد از جهت نص است نه عذر؛ زیرا ترک غسل اگر از جهت نبودن آب می بود، آن حضرت امر به تیمم می کرد و حال آنکه امر به تیمم نکرده، بلکه شهدای بدر و خندق و خیبر را با وجود آب هم غسل ندادند. (۱)

فرع دوم در نماز بر شهید است. فقهای امامیه کلاً و امام ابی حنیفه، حسن بصری، سعید بن مسیب، ثوری، مزنی و امام احمد در یک روایت، قائلند به وجوب نماز میت بر شهید، به دلیل روایتی که نقل کرده اند که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روزی از خانه خارج شد و رفت در بقیع بر شهدای احد نماز خواند نماز میت را، بعد به مسجد رفت. (۲)

ابن عباس هم نقل کرده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» بر شهدای احد نماز میت خواند و آنها را نه تا یک جا می گذاشتند و حمزه عمش را دهم می گذاشت و نماز میت بر همه آنها می خواند. (۳)

اما از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» امام صادق «علیه السلام» فرموده: «إن رسول الله «صلی الله علیه و آله» کفن حمزه فی ثیابه ولم یغسله ولکنه صلی علیه». (۴)

دیگر از جهت علو درجه و مقام شهید، نماز میت بر شهید مانند انبیای الهی و اوصیای آنها تشریح شده است. (۵)

اما امام شافعی، مالک، اسحاق بن راهوی و احمد در روایت دیگر، قائلند به عدم جواز نماز میت بر شهید، طبق روایتی که نقل کرده اند؛ نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» امر کرد به دفن شهدای احد با لباس خونینشان و نه غسل داد آنها را و نه نماز خواند بر آنها. (۶)

زیرا غسل دادن شهدای احد امکان داشت؛ ولی غسل ندادند. پس نماز هم برایشان نخواند، مانند سایر کسانی که غسل داده نمی شوند. (۷)

ص: ۹۴

- ۱- . مبسوط السرخسی ۲/ ۵۰. نیل الأوطار ۴/ ۶۰. بدایه المجتهد و نهایه المقتصد ۱/ ۱۸۲.
- ۲- . صحیح بخاری ۲/ ۱۱۴. صحیح مسلم ۴/ ۱۷۹۵.
- ۳- . سنن ابن ماجه ۱/ ۴۸۵. سنن بیهقی ۴/ ۱۲.
- ۴- . الکافی ۳/ ۲۱۲. التهذیب ۱/ ۳۳۲.
- ۵- . تذکره الفقهاء ۲/ ۳۱-۳۳.
- ۶- . صحیح بخاری ۲/ ۱۱۱۵. سنن ابی داوود ۳/ ۱۹۵.
- ۷- . کتاب الام ۱/ ۲۶۷. المجموع ۵/ ۲۶۴. الشرح الکبیر ۲/ ۳۳. بدایه المجتهد ۱/ ۲۴۰. سبل السلام ۲/ ۹۷.

فصل سوم درحنوط کردن و کفن کردن میّت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی. در این فصل دو بحث است؛ اول درحنوط میّت، دوم در تکفین میّت.

اما حنوط

فقهای تمام مذاهب اسلامی متفقند که در مواضع هفت گانه سجده میّت بعد از غسل حنوط کنند.

و اختلاف کرده اند در حکم حنوط که آیا واجب است یا ندب؟ و در مقدار آنچه که با آن حنوط می کنند؟ و در کیفیت حنوط؟ و در غیر کافور از انواع چیزهای خوشبو؟ و در غیر مواضع هفت گانه سجده؟.

فقهای امامیه به طور دسته جمعی و امام شافعی «رحمه الله» در یکی از اقوالش، قائل شده اند به وجوب حنوط در مواضع هفت گانه سجده میّت. مقدار واجب همان قدر است که اسم حنوط عرفاً صدق کند و امتثال امر حاصل شود، و بیشتر در فضیلت و استحباب این است که مقدار سیزده درهم و ثلث درهم، از کافور خام و خالص آتش نرسیده باشد. و کمتر از آن در فضیلت مقدار چهار درهم از کافور خام و خالص است؛ از همه پایین تر در فضیلت مقدار یک درهم است و اگر این مقدار پیدا نشد، هر مقدار که پیدا شد، و اگر اصلاً کافور پیدا نشد، بدون حنوط دفن کنند. نزد فقهای امامیه مستحب این است که کافور را با دست آرد کنند و در مواضع هفت گانه سجده بمالند (پیشانی میّت و هر دو کف دست و هر دو سر زانو و سرانگشتان هر دو پا) و اگر اضافه آمد، روی سینه میّت بگذارند، نه در جاهای دیگر از بدن میّت مانند سوراخ گوش، بینی، چشم و امثالش. این حنوط کردن مواضع هفت گانه جایز است که پیش از کفن کردن و یا بعد از کفن کردن و یا در حین کفن کردن باشد؛ ولی اگر پیش از کفن کردن باشد بهتر است. اما شخص محرم اگر فوت کرده باشد، حنوط کردنش جایز نیست. (۱)

اما ابوحنیفه «رحمه الله» می گوید:

کافور را در پیشانی میّت، بینی میّت، دست های میّت، سر زانوهای میّت و پاهای میّت می مالند، و اگر اضافه آمد به سر و ریش میّت کشیده می شود؛ زیرا مواضع هفت گانه چون محل سجده

ص: ۹۶

۱- . المقنعه/۷۵. المراسم العلویه/۴۷. المبسوط / ۱ / ۱۷۷. الوسيله الى نيل الفضيله / ۶۷. السرائر / ۱ / ۱۶۰-۱۶۱. المعتمر ۱/۲۸۲.
تحریر الاحکام / ۱ / ۱۲۳. البيان / ۲۶. جامع المقاصد / ۱ / ۲۹۳. الروضه البهيه / ۱ / ۱۲۳. جواهر الکلام / ۴ / ۱۷۵-۱۹۰. تحریر الوسيله / ۱ / ۶۷-
۶۸. المجموع / ۵ / ۱۹۸.

هستند، شرافت و کرامت دارند. اما قاضی زفر از اصحاب امام ابی حنیفه می گوید، درحنوط اشکال ندارد غیر از کافور از باقی انواع طیب استفاده شود، جز علف زعفران و ورس اگر میّت مرد است؛ ولی اگر زن باشد اشکال ندارد. علاوه بر این مواضع هفت گانه بر چشم ها، بینی و دهان میّت نیز کافور بگذارند، زیرا آنها از مواضعی که کافور گذاشته می شود، دورند و مقدار کافور را هم تعیین نکرده است. (۱)

اما امام شافعی «رحمه الله» در قول دیگرش گفته: هر وقت خواستند میّت را حنوط کنند، کافور را بر مواضع هفت گانه سجده و سر و ریش میّت بمالند. بعد یک پارچه تمیز بگیرند و کافور را بینش کرده، در سوراخ های بینی و گوش و چشم و دهان و در میّت بگذارند. اگر در بدن میّت زخم باشد، کافور را در همان زخم نیز بگذارند؛ بلکه اگر در تمام بدن میّت و لباسی که میّت را بینش می پیچند کافور بپاشند، اشکال ندارد. (۲)

مالکی ها می گویند:

دوست داشتنی ترین حنوط نزد ما حنوط با کافور است و اگر کافور با مشک و عنبر مخلوط شود، اشکال ندارد و در مقدار کافور حرفی نزده اند. اما در مواضع حنوط گفته اند: سنّت در این است که در مواضع هفت گانه سجده میّت و در جاهایی از بدن میّت که مو دارد و زیر بغل میّت، زیر پاهای میّت و خصیه های میّت اگر مرد است، و در جاهایی که محل تجمع کثافت است، و بینی، دهان، چشم ها و گوش های میّت و باقی بدن میّت و بین کفن میّت، نه روی آن کافور بمالند و در میّت محرم هم حنوط اشکال ندارد، ولو کسی که حنوط را انجام می دهد غیر محرم باشد؛ تمام این اعمال را نیز از این عمر، عطاء و سعید بن مسیب «رضی الله عنهم» روایت کرده اند. (۳)

حنابله می گویند که مستحب است با ذریه که یک نوع از خوشبوهای آرد شده است، در تمام مفاصل میّت و در اعضای که در بدن میّت دوتایی هستند، مانند زیر بغل و گوش و امثالشان بمالند. بعد از این با مشک و کافور مواضع هفت گانه سجده را از جهت عظمت و شرافتش حنوط و خوشبو کنند، مانند اینکه عروس را خوشبو می کنند. برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به آنچه از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روایت کرده اند: «اصنعوا بموتاکم کما تصنعون بعرائسکم؛ هر چه با عروس ها انجام می دهید از زیبا سازی، با مُرده ها انجام دهید.» لکن امام

ص: ۹۷

۱- مبسوط السرخسی ۲/ ۶۰. تحفه الفقهاء ۱/ ۲۴۳. بدایع الصنائع ۱/ ۳۰۸.

۲- کتاب الام ۱/ ۳۰۳-۳۲۱. المجموع ۵/ ۱۹۷-۱۹۹. مختصر المزنی ۳۶/.

۳- المدونه الکبری ۱/ ۱۸۷. مواهب الجلیل ۳/ ۳۲-۳۳.

احمد «رحمه الله» گفته هیچ باکی نمی بینم در اینکه مشک را بر میت پاشند یا بمالند، زیرا هر دو از ابن عمر «رضی الله عنه» و غیر او روایت شده است. اما مالیدن کافور بر چشم میت مکروه است، زیرا کافور به هر عضو که مالیده شود، آن را فاسد می کند او را از بین می برد؛ لذا در انسان زنده این کار را انجام نمی دهند و در میت به جز مواضع هفت گانه سجود، شنیده نشده است و آنچه را که به ابن عمر نسبت داده اند، انکار کرده به شدیدترین وجه انکار. همین طور انکار کرده خوشبو کردن میت را با زعفران و ورس. (۱)

براحدی پوشیده نماند که همه احکام غسل اموات از وجوب، حرام، مستحب، مکروه و مباح و کیفیت غسل فرق نمی کنند بین زن و مرد و بزرگ و کوچک و واضح الذکوریه و الأنوثیه و خنثی مشکله، و این مسئله متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.

بحث دوم در کفن میت

اشاره

بحث دوم در کفن میت و احکام آن است از منظر فقهای مذاهب اسلامی؛ و در این بحث چند مطلب است.

مطلب اول در تعریف کفن است

در لغت کفن از ماده کفن، یکفن، کفناً به معنای پوشاندن، یا کفن، یکفن، تکفیناً؛ و کفن الميت یعنی پوشاندن میت را کفن؛ و تکفن بکذا، یعنی پنهان کردن با چیزی و پوشاندن با چیزی، و اسمش کفن است و جمعش اکفان یعنی آن چیزهایی که میت را می پوشانند. بعضی ها گفته اند: تکفین اعم است؛ شامل لباس و عمل، و هیئت پوشاندن کفن بر میت را کلاً تکفین می گویند. فقها هم بر همین معنای لغوی استعمال کرده اند، لکن با بعضی قیود و شرائط خاص. (۲)

مطلب دوم در احکام کفن از نظر فقهای امامیه

اشاره

و آن چند امر است:

امراول وجوب کفن است نزد فقهای امامیه

وجوب کفن از نوع وجوب کفایی است مانند غسل و امثالش، و تعریف وجوب کفایی گذشت و برای اثبات مدعیان بعد از ادعای اجماعات محصّل و منقول و سیره مستمره از زمان آدم «علیه السلام» تا زمان حاضر در تمام ملل و اقوام و شهر و دیار، استدلال کرده اند به آیه شریفه: «ألم نجعل الأرض کفناً أحياءً و امواتاً؟» (۳)

آیازمین راقرار ندادم محل جمع کردن زنده هاو مرده های شما؟» کفات (به کسر): محل و موضعی

ص: ۹۸

۱- . المغنی ۲/۳۳۱. کشاف القناع ۲/ ۱۲۵-۱۲۶.

۲- نهاییه ابن الاثیر باب الکاف مع الفاء. المنجد لويس معلوف حرف الکاف والفاء.

۳- المرسلات / ۲۵-۲۶.

که اشیا را در آن جمع می کنند. همچنین زمین در شکم خود ما را جمع می کند. (۱)

همچنین به روایتی که فضل بن شاذان از امام رضا «علیه السلام» نقل کرده است، استدلال می شود که آن حضرت فرمود: «إِنَّمَا أَمْرَانِ يُكْفِنُ الْمَيِّتَ لِيَلْقَى رَبَّهُ طَاهِرَ الْجَسَدِ وَثَلَاثًا- تَبَدُّو عَوْرَتَهُ لِمَنْ يَحْمِلُهُ أَوْ يُدْفِنُهُ وَثَلَاثًا يَنْظُرُ النَّاسُ عَلَيَّ بَعْضُ حَالِهِ وَقَبْحُ مَنْظَرِهِ وَثَلَاثًا يَقْسُو الْقَلْبَ بِالنَّظَرِ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ لِلْعَاهَةِ وَالْفَسَادِ الْخ: (۲)

مردم امر شده اند به غسل و کفن اموات از جهت اینکه میت خدایش را با بدن پاک و عورت مستور ملاقات کند، و از کسانی که جنازه را حمل می کنند و او را دفن می کنند و از دید عامه مردم، عورتش پوشیده بماند.»

مقدار واجب قطعه های سه گانه کفن، همان مسمای کفن است در عرف؛ ولی کفن نباید جنسش از اجناس نادره و کمیاب باشد و بعضی فقها مقدار استحباب مئزر یعنی لنگ را از سینه تا ساق پاهای میت و پیراهن را تا قدم میت و سرتاسری را از حیث طول آن مقدار که ازدو طرف یعنی سرو پای میت گره شود و از جهت عرض مقداری که یک طرفش روی طرف دیگرش گذاشته شود، می دانند. (۳)

اما از حیث ضخامت و نازکی، گفته اند: احتیاط در این است که هر قطعه زیرش راستر کنند؛ یعنی از روی پارچه زیرش دیده نشود. ولی اقوی این است که از روی هر سه قطعه جمعاً زیرش مشاهده نشود کافی است در ساتر بودن.

امردوم کمیّت و مقدار کفن است نزد فقهای امامیه

تمام فقهای امامیه اتفاق دارند که در حال تمکن قطعه های واجبی کفن سه قطعه است (مئزر، قمیص و إزار) و استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایتی که زراره از امام باقر «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «إِنَّمَا الْكُفْنُ الْمَفْرُوضُ ثَلَاثَةٌ أَثْوَابٌ أَوْ ثَوْبٌ تَامٌ لَا- أَقْلَ مِنْهُ؛ وَاجِبِي كُفْنٍ سَهٍ قِطْعَةٍ اسْتِ وَ أَكْرَتَمَكْنِ اَزْ سَهٍ قِطْعَةٍ نَبُودَ، اِكْتَفَا مِي شُودْ بَهْ هَر مَقْدَارِ كِهْ مَمَكْنْ بَاشُدْ وَ لَوْ يَكْ قِطْعَةٍ.» زیرا ضرورت اجازه می دهد دفن بدون کفن را و با بعضش به طریق اولی. دیگر اینکه المیسور لایسقط بالمعسور.

اما قطعه های مستحبی کفن، اینکه بیشتر کنند برای مرد وزن برد یمنی را به شرطی که طلاکاری یا ابریشمی نباشد، و تکه ای دیگر به نام ران پیچ که طولش سه متر و نیم باشد و عرضش یک وجب

ص: ۹۹

۱- الحدائق ۱/ ۲. جواهر الکلام ۴/ ۲۹۰. کشاف القناع ۲/ ۱۵۴.

۲- الوسائل باب ۱۱ از ابواب تکفین ح ۱.

۳- جواهر الکلام ۴/ ۱۶۷. جامع المقاصد ۱/ ۳۸۱-۳۸۳.

یا کمی بیشتر از وجب باشد تا هر دوران میت را با هم بپیچند که سراولش را از حقوه شروع می کنند و ران های میت با باقی آن محکم پیچیده می شود، اگر میت زن است، پارچه دیگری اضافه می کنند به نام سینه بند که سینه های زن را با آن می بندند و تکه ای دیگر برای مردها به نام عمامه و برای زن ها به نام مقنعه که به سر میت می بندند. (۱)

برای هر دو بعد از ادعای اجماع منقول و مستفیض یا متواتر، به روایتی که درباره کفن نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده اند، استدلال کرده اند: «کفن فی ثلاثه اثواب بیض سحولیه ای غیر مبرم غزله؛ (۲) (پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله») با سه جامه سفید کفن شد.» از طریق امامیه نیز به آنچه که زراره از امام باقر «علیه السلام» نقل کرده است، استدلال می شود که آن حضرت فرموده: «کفن رسول الله «صلی الله علیه و آله» فی ثلاثه اثواب، ثوبین سحولین و ثوب حبریه یمتیه عبریه؛ پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» در سه لباس کفن شد: دو جامه سحولیه و یک جامه بُردیمنی.» از ابی مریم انصاری نیز روایت شده که پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» در سه جامه کفن شد. (۳)

امر سوم در کیفیت پوشاندن کفن بر میت نزد فقهای امامیه

می گویند: اول حبره را پهن می کنند؛ و اگر حبره وجود نداشت، آن لفافه ای را که بدل از حبره هست، پهن می کنند و مقداری از ذریره که یک نوع خوش بوی خرد شده است، (۴)

رویش می ریزند. بعد روی آن ازار را فرش می کنند و روی آن هم مقداری از همان گردطیب می پاشند، بعد پیراهن را روی ازار پهن می کنند و مقداری از ذریره رویش می ریزند. بعد میت را می گذارند بین پیراهن و مقداری پنبه گرفته با ذریره در مخرج میت می گذارند و ران های میت را با آن پارچه به نام ران پیچ که ذکر شد، خوب محکم تا زانوهای میت می پیچند. سپس پارچه ای که نامش را مژرر گذاشتیم و در فارسی لنگ گفته می شود، از سرّه یعنی ناف میت می پیچند تا هر جای ساق پا که رسید، روی پارچه ای که به ران های میت پیچیده شده بود. پس از آن میت

ص: ۱۰۰

۱- [۱] المقنعه/۷۴. رسائل المرتضی ۲ / ۵۰ - ۵۱. النهایه / ۳۱ - ۳۲. الوسیله / ۶۵ - ۶۷. الغنیه / ۱۰۲ - ۱۰۳. السرئر / ۱ / ۱۶۴. شرائع

الاسلام / ۱ / ۳۲ - ۳۴. الجامع للشرائع / ۵۳ - ۵۴. تحریر الاحکام / ۱ / ۱۱۹ - ۱۲۳. ذکر الشیعه / ۴۶ - ۴۷. طق. جامع المقاصد / ۱

۳۸۱ - ۳۸۲. الروضه البهیّه / ۱ / ۱۲۹ - ۱۳۶. جواهر الکلام / ۴ / ۱۵۸ - ۱۶۷. تحریر الوسیله / ۱ / ۶۵ - ۶۷. المستمسک / ۴ / ۱۲۷ - ۱۵۴.

۲- مسند احمد / ۵ / ۱۲ .. سنن نسائی / ۸ / ۲۰۵ .. سنن الکبری / ۵ / ۳۳ ..

۳- وسائل باب ۱۲ از ابواب تکفین ح ۳ و ۴.

۴- المنجد لویس معلوف حرف ذ؛ ر.

را حنوط می کنند، همان طور که گفته شد. بعد قمیص یعنی پیراهن را روی اینها می کشند.

مستحب است دو تکه چوب تر به اندازه طول ذراع با پارچه یا پنبه پیچیده به نام جریده اول را بین بدن میت و پیراهن طرف راست میت بگذارند. یک سرچوب نزد گردن میت گذاشته شود، دومی طرف چپ میت بین پیراهن و ازار که همان سرتاسری است که یک سر چوب نزدیک گردن میت گذاشته می شود. سپس اگر میت مرد است، عمامه را دور سر میت پیچیده، طرف آخر پارچه را روی سینه میت به عنوان تحت الحنک می گذارند. بعد میت را با حبره یا لفافه که بدل حبره هست، می پیچند و طرف چپ لفافه را روی طرف راست لفافه می گذارند و دو طرف لفافه را از جهت سروپای میت گره می زنند. اگر میت زن باشد، یک تکه پارچه به نام سینه بند می گیرند و پستان های میت را محکم به سینه میت می بندند و دو طرف پارچه را در پشت میت گره می زنند. یک پارچه دیگر به نام مقنعه روی سر میت می بندند. ازار و مقنعه و عمامه از اجزای کفن گفته نمی شود؛ و بعد از نقل اجماع از بعضی فقها، بر مدعایشان استدلال کرده اند به مرسله یونس از ائمه اهل البیت « علیهم السلام » بعد از تأویل بردن او را به آنچه که موافق شود با مشهور. (۱)

امر چهارم، در شرایط کفن از منظر فقهای امامیه، و آن چند امر است

اول اینکه کفن، غصبی نباشد. اول از جهت اجماع فقها بر عدم غصبیت کفن. دوم به دلیل نهی که از تصرف در مال غیر بدون اجازه شده است. (۲)

دوم اینکه کفن نجس نباشد، ولو نجاست عرضی حتی همان مقدار که در نماز معفو عنه است هم در کفن نباشد؛ از جهت اجماع و از جهت اینکه تطهیر همان مقدار نجاست بعد از پوشاندن کفن واجب است و پیش از پوشاندن به طریق اولی واجب است. (۳)

سوم، اینکه، کفن، طلاکاری شده یا حریر خالص نباشد، بلکه از جنس پارچه هایی باشد که نماز مردها در آنها شرعاً جایز است؛ و فرق نمی کند میت مرد باشد یا زن، از جهت اجماع فقها؛ و از جهت احتیاط و از جهت مرسله سهل که گفته سؤال کردم از آن حضرت که زن ها را چگونه

ص: ۱۰۱

-
- ۱- المقنعه / ۷۴- ۷۹. والنهایه / ۳۱- ۳۲. الوسیله / ۶۵- ۶۷. السرائر / ۱ / ۱۶۴. شرائع الاسلام / ۱ / ۳۲- ۳۴. الجامع للشرایع / ۵۳- ۵۴. تحریر الاحکام / ۱ / ۱۱۹- ۱۲۳. و ذکر الشیعه / ۴ / ۱۶۹ طق. جواهر الکلام / ۴ / ۱۶۷- ۱۶۸. الوسایل باب ۱۴ از ابواب تکفین ح ۳.
 - ۲- جواهر الکلام / ۴ / ۱۶۹. ذکر الشیعه / ۶۴- ۶۷. ط ق.
 - ۳- الغنیه / ۱۰۲. المعبر / ۱ / ۲۸۱. ذکر الشیعه / ۴۶- ۴۷. ط ق. الجواهر / ۴ / ۱۶۹.

کفن می کنند؟ فرمود: همان طور که مردها را کفن می کنند. (۱)

همچنین از جهت دلالت روایت حسن بن راشد به آن شرط و روایت هم از مقبولات است نزد فقها؛ و در روایت امام نفی کرده اشکال را از کفن که پنبه اش بیشتر از ابریشمش باشد. این می رساند که اگر ابریشمش بیشتر از پنبه اش باشد، کفن کردن میت با آن اشکال دارد. هر چه که گفتیم از شرایط، در حال اختیار است. (۲)

ولی در حال اضطرار عدم جواز بعضی از شرایط همیشگی است، مانند غصبی نبودن. بعضی از آن شرایط هم مانند نجس و طلاکاری شده و حریر، در حال اضطرار دارای سه وجه است: اول منع، به دلیل اطلاق دلیل منع. دوم جواز کفن برای اینکه میت برهنه دفن نشود، و ستر میت واجب است ولو با سنگ، و پارچه که به طریق اولی. سوم، میت را با پارچه فاقد شرایط در هنگام نماز ستر کنند و بعد از اتمام نماز آن را از بدن میت جدا کنند. پس در این حال بعضی از آنها مقدم می شوند بر بعضی دیگر. مثلاً طلاکاری شده و حریر مقدم است بر بعضی دیگر یعنی نجس، زیرا استعمال طلاکاری شده و حریر برای زن ها در حال حیات جایز است و بعد از مرگ در حال ضرورت جواز اولی است.

امرینجم در سنن کفن و آداب کفن نزد فقهای امامیه

و این هم چند امر است.

امراول، افضل این است که میت را کفن نکنند مگر بعد از غسل کردن غاسل، غسل میت را و اگر غسل دهنده غسل نکرده است باید وضو بگیرد وضوی نماز را بعد کفن کنند میت را، دوم اینکه کفن از جنس پنبه خالص باشد نه مخلوط با غیرش، سوم اینکه بنویسند بر سرتاسری و پیراهن و لنگ و عمامه و جریدتین اسم میت را و اینکه میت شهادت می دهد، شهادتین را، و اقرار به ائمه دوازده گانه «علیهم السلام» را یکی بعد از دیگری با تربت امام حسین «علیه السلام» و اگر تربت یافت نشد، با انگشت و مکروه است که بارنگ سیاه بنویسند. برای مدعایشان استدلال کرده اند اول به روایت که ابی کهمس نقل کرده و گفته: «من در حال فوت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق «علیه السلام» حاضر بودم وقتی که جان داد، امام صادق «علیه السلام» چشمانش را بست و سرش را محکم بست و پارچه رویش انداخت؛ بعد امر کرد به تجهیزش. وقتی از غسل خلاص شد کفن را طلب کرد و در گوشه کفن نوشت اسماعیل یشهد أن لا اله

ص: ۱۰۲

۱- الوسایل باب ۲ از ابواب التکفین ح ۱۶.

۲- . الکافی ۳/ ۱۴۹ ح ۱۲. الفقیه ۱/ ۹۰ ح ۴۱۵.

دوم به آنچه که حمیری به امام عصر «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِرْجَهُ الشَّرِيفَ» نوشته: «به ما از امام صادق «علیه السلام» نقل شده که آن حضرت در گوشه سرتاسری اسماعیل فرزندش نوشته: اسماعیل، یشهد أن لا إله إلا الله، آیا برای همه ما جایز هست که با تربت امام حسین «علیه السلام» یا غیرش بنویسیم یا خیر؟ آن حضرت در جواب نوشته: بلی جایز است، الحمد لله.» (۱)

چهارم اینکه کفن سفید باشد غیر از حبره، و سزاوار در حبره آن است که برد سرخ رنگ باشد یا از لباس باشد که با آن احرام بسته یا نماز خوانده می شود. پنجم اینکه کفن اگر نیاز به دوختن داشت، با نخ از خودش بدوزند نه نخ غیر از خودش. ششم اینکه چوب جرید تین را از درخت سبز خرما، و اگر ممکن نبود، از درخت سدر، اگر ممکن نبود، از درخت مسواک، و اگر ممکن نبود، از درخت انار و اگر ممکن نبود، از درخت بید سبز به مقدار استخوان ذراع باشد. (۲)

برای اثبات مدعیانشان هم به روایت که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده اند، استدلال کرده اند: که آن حضرت در قبرستان بقیع بردو قبر گذر کرد و فرمود: «إِنَّهُمَا لِيُعَذَّبَانِ بِكَثِيرٍ ثُمَّ اسْتَدْعَى بِجَرِيدَةٍ فَشَقَّهَا نِصْفَيْنِ فَغَرَسَ فِي كُلِّ قَبْرٍ وَاحِدَةً وَقَالَ: إِنَّهُمَا لَتُدْفَعَانِ عَنْهُمَا الْعَذَابُ مَا دَامَتَا رَطْبَتَيْنِ؛ (۳) این دو میت بسیار عذاب می شوند. بعد یک چوب تر خواست و آن را دو پارچه کرد و هر پارچه را در یک قبر نشانید و فرمود تا این دو چوب تر هست، صاحبان این دو قبر از عذاب در امان هستند.» همچنین از طریق ائمه اهل البيت «علیهم السلام» روایت است که زراره نقل کرده است که امام باقر «علیه السلام» گفت:

«أَرَأَيْتَ الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ لَمْ تَجْعَلْ مَعَهُ الْجَرِيدَةَ؟ فَقَالَ: يَتَجَاوَفَا عَنْهُ الْعَذَابُ أَوْ الْحَسَابُ مَا دَامَ الْعُودُ رَطْبًا، إِنَّمَا الْعَذَابُ وَالْحَسَابُ كُلُّهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، قَدْرَ مَا يَدْخُلُ الْقَبْرَ وَيَرْجِعُ الْقَوْمُ، وَإِنَّمَا جَعَلْتَ السَّفْعَتَانِ لَذَلِكَ فَلَا يَصِيبُهُ عَذَابٌ وَحَسَابٌ بَعْدَ جَفْوَتِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؟»

آیا دیده ای میتی را که با او جریده چوب نگذاشته باشند؟ زیرا دور می دارد عذاب یا حساب را از میت تا زمانی که چوب تر هست؛ زیرا عذاب و حساب همه اش در یک روز و یک ساعت به

ص: ۱۰۳

- ۱- الوسایل باب ۲۹ از ابواب تکفین ح ۱؛ ۲؛ ۳.
- ۲- [۲] المقنعه / ۷۴ - ۷۹. النهایه / ۱۳ - ۳۲. الوسیله / ۶۵ - ۶۷. الغنیه / ۱۰۲ - ۱۰۳. السرائر / ۱ / ۱۶۴. شرایع الاسلام / ۱ / ۳۲ - ۳۴. الجامع للشرائع / ۵۳ - ۵۴. تحریر الاحکام / ۱ / ۱۱۹ - ۱۲۳. ذکر الشیعه / ۴۶ - ۴۷. الجواهر / ۴ / ۱۱۷ - ۱۱۸. ۲۴۷. تحریر الوسیله / ۱ / ۶۷.
- ۳- . جامع الاصول / ۱۱ / ۴۴۸ .. سنن الکبری / ۱ / ۱۰۴.

اندازه ای که میت را داخل قبر کنند و مردم برگردند، می باشد.» نیز روایتی که حسن بن زیاد صیقل از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «توضع للمیت جریدتان، واحده فی الیمین و آخری فی الأیسر. وقال: الجریده تنفع المؤمن و الکافر؛ (۱)»

گذاشته می شود برای میت دو جریده یکی طرف راستش و دیگری طرف چپش. و فرمود: جریده سود دارد به حال مؤمن و کافر.»

امر ششم در مکروهات کفن از منظر فقهای امامیه

و آن چند امر است. اول اضافه کردن تعداد قطعات کفن بیشتر از هفت قطعه. دوم مخلوط بودن کفن به جنس حریر در حال اختیار و همچنین است مخلوط کردن به جنس کتان. سوم اینکه برای پیراهن از اول آستین بگذارند. چهارم بریدن کفن با وسیله آهنی. پنجم خیس کردن سر نخ که با آن کفن را می دوزند با آب دهان. ششم خوشبو کردن کفن با بوی خوش. هفتم گذاشتن کافور در گوش و چشم و دهان میت. هشتم خرد کردن کافور با سنگ. نهم عمامه گذاشتن به سر میت مانند عرب های بدوی یعنی بدون حنک. و اطفال در کفن مانند انسان های بالغند، و ولد زنا مانند سایر مردم است، وزن ها مانند مردها هستند، و مُحرم مانند مُحل است و سروپاهایش پوشانده می شود، مگر اینکه از استعمال کافور دوری شود. (۲)

در اینجا لازم است چند فرع بیان شود:

فرع اول اینکه هزینه کفن خانم های شوهر دار برعهده شوهر می باشد ولو اینکه زن فوت شده ثروت از خود داشته باشد، و همان مقداری واجب کفن نه مقداری سنتی کفن، اول از جهت اجماع فقهای امامیه در این مسئله؛ دوم از جهت روایت که سکونی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت از پدراناش و از امام علی «علیه السلام»، نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «علی الزوج کفن امرأته إذا مات؛ (۳) بر ذمه مرد است کفن خانمش هر وقت که فوت کرد.» فرقی هم نمی کند زوجه کبیره باشد یا صغیره، عاقله باشد یا مجنونه، حره باشند یا امه، دخول صورت گرفته باشد یا نه، دائمی باشد یا غیر دائمی، فرمانبردار باشد یا ناشزه؛ بلکه اگر مطلقه باشد به طلاق رجعی نه طلاق بائن. در شوهر، فرقی نمی کند کبیر باشد یا صغیر و عاقل

ص: ۱۰۴

-
- ۱- الوسایل باب ۷ از ابواب تکفین ح ۱؛ ۶.
 - ۲- النهایه / ۳۱-۳۲. الوسیله / ۶۷. السرائر / ۱ / ۱۶۴. شرایع الاسلام / ۱ / ۳۲-۳۴. الجامع للشرایع / ۵۴. تحریر الاحکام / ۱ / ۱۱۹-۱۲۳. جواهر الکلام / ۴ / ۲۴۵-۲۴۷.
 - ۳- الوسایل باب ۳۲ از ابواب تکفین ح ۲.

باشد یا مجنون. در صغیر و مجنون ولی اش آن کارها را از مال مولی علیه انجام می دهد. این حکم در صورتی است که شوهر مالی داشته باشد که به همه قطعات واجبی کفن وافی باشد و اگر به همه وافی نبود، همان مقدار که وافی است، از مال شوهر تهیه شود و باقی از مال خود زن تهیه می شود، اگر مال داشته باشد.

فرع دوم اینکه قدر واجبی کفن در غیر زن ها و مملوک از اصل ترکه اخراج می شود و مقدم است بر دین و وصیت و میراث. نه تنها قدر واجبی کفن این حکم را دارد، بلکه تمام مصارف لازم کفن و دفن میت از قبیل هزینه بیمارستان و کرایه حمل و نقل میت با آمبولانس و سدر و کافور و اجرت غسل و قیمت زمین قبر و اجرت قبرکن، حتی آنچه که حکومت به عنوان مالیات می گیرد جهت صدور مجوز دفن، یعنی کل هزینه واجب دفن میت از اصل ترکه میت اخراج می شود و مقدم است بر همه از دین، وصیت، میراث و غیره.

فرع سوم، مقدار زائد قطعات سنتی کفن بلکه در تمام امور، موقوف است بر اجازه وارث، مگر اینکه میت بر آن قطعات زائد سنتی وصیت کرده باشد و مصرف ثلث را تعیین نکرده باشد، و می شود زاید بر مقدار واجبی کفن را از آن ثلث اخراج کرد. (۱)

مطلب سوم در احکام کفن است از منظر فقهای برادران اهل سنت؛

اشاره

در این بحث چند امر بیان

امر اول در بحث کفن و احکام آن از منظر فقهای احناف است

در این بحث به چند مسئله اشاره می شود. مسئله اول در بیان احکام کفن از منظر فقهای احناف است. فقهای احناف کفن کردن میت را واجب می دانند و برای اثبات مدعیان استدلالت کرده اند به دلیل های سه گانه: نص، اجماع فقها و عقل.

اما نص: عبارت است از آنچه که از پیغمبر اسلام «صلی الله علیه و آله» نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «البسوا هذه الثياب البيض فإنها خير ثيابکم و دفنوا فیها موتاکم؛ بپوشید این جامه سفید را که بهترین لباس شماسست و مرده هایتان را با آن کفن کنید.» در اینجا حضرت امر کرده و امر ظهور در وجوب دارد. (۲)

دوم از جهت آنچه که ملائکه بعد از غسل و کفن و دفن آدم «علیه السلام» گفتند که این غسل دادن میت و کفن کردن و دفن کردن او، سنت است برای

١- . تحرير الاحكام ١/١٢٣. الخلاف ١/ ٧٠٨.المعتبر ١/ ٢٧٩ و ٣٠٧ - ٣٠٨. ذكرى الشيعة / ٥٠-٥١. الجواهر ٤/ ٢٥٣-٢٩٢.
المستمسك ٤/ ١٦٢-١٧٦. تحرير الوسيله ١/ ٦٦.

٢- . مسند احمد ١/ ٢٤٧-٣٢٩. سنن ابي داوود ٢/ ٢٢٤. سنن ترمذى ٢/ ٢٣٢ ج ٤/ ٢٠٢. سنن نسائى ٤/ ٢٤. مستدرک حاکم ١/

٣٥٤.

مردۀ های شما، و لفظ سنت در صورتی که مطلق باشد، دلالت بر وجوب می کند. (۱)

اما دلیل اجماع بر کفن کردن میت، امری است که واقع شده بین مسلمین و مشهور هم هست بین فقها از زمان حضرت آدم «علیه السلام» تا عصر ما در تمام اعصار و امصار، و مخالفت از احدی هم دیده نشده و این به منزله اجماع است.

اما حکم عقل، عقل حکم می کند که غسل دادن میت واجب است از جهت احترام و بزرگداشت میت و این احترام و بزرگداشت وقتی کامل می شود که میت را کفن هم کنند، لذا کفن واجب شده است. ناگفته نماند که مقصود از این وجوب، وجوب کفایی است نه عینی. مقدار واجبی کفن نزد فقهای احناف - فرق نمی کند میت مرد باشد یا زن آن مقدار است که بدن میت را ستر کند. اگر کمتر از این باشد، واجب کفایی از ذمه مسلمین ساقط نمی شود. (۲)

مسئله دوم در انواع کفن است نزد فقهای احناف. کفن نزد فقهای احناف سه نوع است، اول کفن السنه، دوم کفن الکفایه، سوم کفن الضروره و هر یک از این سه نوع برای میت مرد است یا برای میت زن.

اما کفن السنه برای مردها، سه قطعه است: ازار که اندازه اش از شاخ سر میت تا آخر قدم میت است و پیراهن که بلندی اش از گردن میت تا قدم میت است و مثل ازار است، ردا از شاخ تا آخر قدم به اندازه ای که از طرف سر و پا گره شود. همین طور با یک نوار از خود پارچه کفن از میانه کمر بسته شود. این هم در صورتی است که خوف باز شدن کفن باشد و از حیث جنس هر چه که در حال حیات پوشیدنش برای مردها جایز است، جایز است کفن کنند بعد از مردن؛ و هر چه که در حال حیات پوشیدنش برای مردها جایز نیست، کفن کردن میت مرد با آنها مکروه است؛ مانند پارچه حریر و طلاکاری شده و امثالش، مگر از جهت ضرورت که اشکال ندارد.

اما کفن السنه برای زن ها پنج تکه است: اول پیراهن، دوم ازار، سوم لفافه، چهارم خمار، که با آن صورت میت را ستر می کنند، و یک تکه که پستان های میت را می بندند به نام سینه بند. از نظر جنس محدودیت ندارد، حریر باشد و طلاکاری شده باشد و رنگ زرد باشد یا غیرش.

ص: ۱۰۶

۱- همان / ۳۴۵ و ج ۵ / ۵۴۵. تحفه الفقهاء ۱ / ۲۴۲ - ۲۴۴.

۲- بدایع الصنائع ۱ / ۳۰۶ - ۳۰۷. اعانه الطالبین ۲ / ۱۲۳. کتاب الام ۱ / ۳۰۴. مختصر المزنی / ۱۰۴. المجموع ۵ / ۱۸۸. مغنی المحتاج ۳ / ۳. مختصر خلیل / ۴۴.

مرغوب ترین و دوست داشتنی ترین کفن ها نزد احناف پارچه سفید است؛ فرق نمی کند نو باشد یا مستعمل؛ و استدلال کرده اند بر مدعایشان به روایتی که عبدالله بن مفضل روایت کرده که ایشان وصیت کرده در حین فوتش: «كفنونی فی قمیصی فان رسول الله «صلی الله علیه وآله» كفن فی قمیصه الذی توفی فیه»؛(۱)

ما را با پیراهنم کفن کنید، زیرا پیامبر خدا «صلی الله علیه وآله» کفن شده با همان پیراهنی که در حال فوت در بدن مبارکش بود. «فقهای احناف می گویند: درباره کفن نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» از دو طریق دو روایت به ما رسیده؛ یکی از طریق ابن عباس و در این روایت قمیص یعنی پیراهن جزء کفن حضرت بیان شده است. دوم از طریق ام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها» و در این روایت قمیص بین اجزای کفن حضرت ذکر نشده است؛ و نزد ما عمل به روایت ابن عباس «رضی الله عنه» ارجح و اولی است از عمل به روایت عایشه «رضی الله عنها». علتش این است که ابن عباس در وقت دفن حضرت حضور داشت و یا مباشر دفن بود و عایشه در وقت دفن اصلاً حضور نداشت و از صدای بیل که خاک روی قبر مطهر حضرت می ریختند، باخبر شد که حضرت را دفن کرده اند. (۲) درباره سه پارچه بودن کفن السنه در حق میت مرد استدلال کرده اند به روایتی که درباره کفن نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت را در «بردو حله» کفن کرده اند و برد اسم برای یک پارچه لباس است و حله اسم دو پارچه لباس است که مجموعاً می شود سه پارچه. (۳)

دیگر اینکه در مردها بعد از مرگ همان حالت قبل از مرگ لحاظ می شود و مردها در حال حیات وقتی که بیرون می آیند، عادتاً سه پارچه لباس در بدن دارند: ۱. پیراهن، ۲. سراویل یعنی تنبان، ۳. عمامه. و ازار یعنی سرتاسری بعد از مرگ قائم مقام سراویل می شود، چون بعد از مرگ نیاز به سراویل نیست. برای پنج تکه بودن کفن السنه در زن ها استدلال کرده اند به روایتی که ام عطیه نقل کرده است که پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» برای زن هایی که دختر آن حضرت را غسل داده بودند، پارچه های کفن را پارچه و پارچه دادند تا به پنج پارچه رسید و آخر آن پنج پارچه سینه بند بود. (۴)

دیگر اینکه زن ها در حال حیات اگر از خانه خارج شوند، با پنج تکه لباس خارج می شوند و بعد از مرگ همین حالت برایشان مراعات شده است.

اما کفن الکفایه برای مردها دو تکه هست: ازار و ردا. استدلال کرده اند بر مدعایشان به سخن

ص: ۱۰۷

۱- [۱] مستدرک حاکم ۲ / ۵۷۸.

۲- مسند احمد ۶ / ۶۲.

۳- همان ۱ / ۲۳۲.

۴- مسند احمد ۶ / ۳۸۰. سنن ابی داوود ۲ / ۷۰.

خلیفه اول «رضی الله عنه» که وصیت کرد: «کَفَنُونِي فِي ثَوْبِي هَذِينَ؛ مَرَابَهْمِينَ دَوْلِبَاسَمِ كَفَنٍ كُنَيْدٍ» (۱)

دیگر اینکه مردها در حال حیات کمترین لباسی که می پوشند، دو عدد است و می شود با دو عدد نماز خواند. پس با دو عدد لباس هم می شود مردها را کفن کرد، بدون اشکال و کراهتی. برای زن ها سه تکه است: ازار وردا و خمار. زیرا ستر در حال حیات با همین تعداد حاصل می شود. بعد از مرگ هم با همین سه عدد کفن، ستر بدن میت حاصل می شود.

اما کفن الضروره یک تکه است، ولو به مقداری که عورت میت راستر کند. اگر همین مقدار هم پیدانشد، غسل داده می شود و علف روی میت پهن می کنند و میت را دفن می کنند و نماز را بر قبر میت می خوانند. اگر زن ها موی بافته شده طولانی دارند، روی سینه میت بین پیراهن و سرتاسری می گذارند. اگر پسرها و دخترها نوجوان شده اند، مانند بزرگسالان هستند در حکم کفن. میت مُحَرَّم مانند مُحَل است نزد احناف و این سه قسم کفن که گفته شد، در صورتی است که ترکه میت وافی به آن مقدار باشد، و اگر ترکه میت وافی نبود یا میت مقروض فوت کرده بود، اکتفا به مقدار کفن کفایه می شود.

مسئله سوم در اوصاف کفن است نزد احناف. بهترین کفن نزد احناف پارچه سفید است از جهت روایت که جابر از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، الْبَيْضُ فَيَلْبَسُهَا أَحْيَاكُمْ وَكَفَنُوا فِيهَا مَوْتَاكُمْ» (۲)

بهترین لباس نزد خداوند لباس سفید است؛ زنده هایتان بپوشند و مرده هایتان را با آن کفن کنید.» در روایت دیگر فرموده: «الْبَسُوا الثِّيَابَ الْبَيْضَ فَإِنَّهَا خَيْرٌ ثِيَابِكُمْ وَكَفَنُوا فِيهَا مَوْتَاكُمْ» (۳)

بی پوشید جامه های سفید را، زیرا بهترین لباسهای شما است و کفن کنید به مرده هایتان، و پارچه مستعمل اگر شسته شود، با پارچه نو در کفن کردن یکی است، از جهت روایت که از ابی بکر «رضی الله عنه» نقل کرده اند که در هنگام وفاتش وصیت کرد که «اغسلوا ثوبی هذین و کفنوننی فیهما فإنهما للمهل والصدیل وأنّ الحی أحوج إلى الجدید من المیت» (۴)

این دو جامه مرا بشویید و مرا در این دو کفن کنید، زیرا آن دو برای افراد خانه دار سزاوارترند و زنده ها به لباس نو محتاج ترند از مرده ها.

ص: ۱۰۸

۱- سنن ابی داوود ۲ / ۴۰. و سنن الکبری ۳ / ۳۹۹.

۲- مسند احمد ۵ / ۱۲. سنن نسائی ۸ / ۲۰۵. سنن الکبری ۵ / ۲۳.

۳- مسند احمد ۱ / ۲۴۷. سنن ابن ماجه ۲ / ۱۱۸۱. سنن ابی داوود ۲ / ۲۲۴.

۴- مسند احمد ۶ / ۴۰.

مسئله چهارم در چگونگی کفن است از منظر فقهای احناف. فقهای احناف می گویند: سزاوار این است که تکه های کفن را فرد کنند؛ یا یک پارچه یا سه پارچه یا پنج پارچه اضافه بر پنج پارچه نشود. این هم از روایتی است که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: هر وقت میت را کفن کردید، فرد کفن کنید، چون خداوند متعال فرد هست و فرد را دوست دارد. (۱) اول لفافه را پهن می کنند، بعد ردارا روی آن پهن می کنند. سپس پیراهن را- اگر وجود دارد- بر تن میت می پوشانند. بعد میت را- همان طور که گذشت- حنوط می کنند. اگر ترس از خارج شدن چیزی از منافذ میت دارند، تمام منافذ میت را پنبه می گذارند و اگر ترس نبود، اشکال ندارد که چیزی نگذارند. سپس ازار را روی پیراهن می کشند از طرف چپ و طرف راست را روی طرف چپ می کشند. سپس لفافه را روی ازار می کشند همچنین، زیرا در حال حیات همین طور لباس می پوشند. پس بعد از مرگ نیز چنین می باشند. اگر ترس از پراکنده شدن کفن وجود داشته باشد، کفن را بایک نوار که از جنس کفن گرفته می شود، بسته کنند و وقتی میت را در قبر گذاشتند، تمام گره ها و بسته های کفن را باز کنند.

کفن زن ها نیز همین طور پوشانده می شود و لفافه را روی خمار می کشند و نواری که کفن را با آن بسته می کنند، روی پستان های زن ها بسته می شود که عرضش باید آن قدر باشد که روی پستان ها تاناف را بگیرد. موهای زن ها را روی سینه آنها پهن می کنند نه پشت سرشان، زیرا پشت سرد حال حیات از جهت زینت هست و در حال مرگ زینت نیست. اما کفن زن ها بلکه تمام هزینه کفن و دفن زن ها بر عهده شوهر است از منظر فقهای احناف. (۲)

امردوم در کفن است از منظر فقهای شافعیه

در این امر چند مسئله بیان می شود. مسئله اول در شرایط کفن است نزد فقهای شافعیه. شافعی ها جایز نمی دانند کفن کنند میت را مگر با آن چیزهایی که پوشیدنش برای مردان در حال حیات جایز است. بنائاً میت مرد یا خنثی را در حال اختیار نمی شود با حریر و امثالش کفن کرد؛ ولی در حال ضرورت جایز است. جایز است اطفال، دیوانگان و زن ها را با حریر و پارچه رنگی و زربافت باطلا- و نقره کفن کنند؛ ولی مکروه است. نزد فقهای شافعیه بهتر این است که کفن پارچه سفید کهنه و شسته شده باشد، و واجب است که پاک باشد. اگر قدرت بر تهیه کفن پاک نبود، برهنه بر میت نماز بخوانند، آن وقت با پارچه نجس کفن کرده، دفن کنند. همچنین حرام است آیات قرآن بر کفن بنویسند، و مکروه است کفن

ص: ۱۰۹

۱- مستدرک الحاکم ۱ / ۳۵۵. سنن الکبری ۳ / ۴۰۵.

۲- بدایع الصنایع ۱ / ۳۰۶ - ۳۰۸. تحفه الفقهاء ۱ / ۲۴۲ - ۲۴۴. مبسوط السرخسی ۲ / ۶۰. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱ / ۵۱۳ -

از جنس قیمتی باشد. همین طور مکروه است کفن غیر سفید رنگ باشد، و مکروه است برای انسان که در حال حیات کفن برای خود ذخیره کند، مگر اینکه آن پارچه از آثار صالحین باشد.

مسئله دوم در تعداد پارچه های کفن است نزد فقهای شافعیه. کامل ترین و بهترین کفن از جهت تعداد تکه ها، دفن میت مرد یا خنثی در سه پارچه است که طوری باشند که تمام بدن میت را ستر کنند؛ و پیراهن و عمامه جزء آن سه پارچه نیستند. اگر میت مُحَرَّم است، سرو صورتش پوشانده نمی شوند. این حکم در صورتی است که میت از خود مال دارد و قرضی که بیشتر از مالش باشد، ندارد و یا وصیت نکرده باشد که در یک پارچه کفنش کنند. اگر میت قرضی فراگیر دارد و یا وصیت کرده که در یک پارچه کفنش کنند، باید در یک پارچه کفن شود. ولی اگر کسانی پیدا شدند که پارچه های بیشتری برای کفن کردن میت به صورت مجانی دادند، جایز است و اشکال ندارد که با بیشتر از یک پارچه میت را کفن کنند. اگر میت را از بیت المال مسلمین کفن می کنند و یا از مالی که وقف شده برای کفن مرده ها، حرام است که میت را از یک پارچه بیشتر کفن کنند، مگر اینکه واقف اجازه بیشتر را داده باشد. در این صورت اشکال ندارد که با بیشتر از یک پارچه کفن کنند. همین طور در صورتی که از خود مال میت کفن می شود، پیراهن و عمامه برای میت جایز است، به شرطی که بین ورثه میت، صغیر و یا کسی که ممنوع التصرف در مال خود است، نباشد. اگر این دو بود، حرام است که برای میت از مال خودش پیراهن و عمامه به آن سه پارچه اضافه کنند.

اما کفن زن ها نزد فقهای شافعیه. کامل ترین کفن برای زن ها نزد فقهای شافعی پنج پارچه است؛ ازار یعنی سرتاسری، قمیص یعنی پیراهن، خمار یعنی مقنعه، و لفافتان یعنی دو پارچه که هر کدام تمامی بدن میت را ستر کنند.

مسئله سوم در چگونگی پوشاندن کفن است نزد فقهای شافعیه. پهن ترین لفافه را پهن می کنند، سپس مقداری از حنوط رویش می پاشند و بعد لفافه دوم را روی لفافه اول پهن می کنند و مقداری حنوط رویش می پاشند. سپس اگر لفافه یا قمیص است، پهن می کنند و سپس میت را به پشت روی آن لفافه ها می گذارند و دست هایش را در کنارش یا روی سینه اش طوری که دست راست روی دست چپ باشد، می گذارند. بعد مقداری پنبه گرفته، مقداری حنوط با آن مخلوط کرده، منفذ میت را یعنی دبر میت را می بندند. سپس هر دو الیتین یعنی دنبه های میت را با یک پارچه محکم می بندند که آن را ران پیچ می گویند. بعد از این کار لفافه ها را یکی پس از دیگری دور میت می پیچند، طوری که گوش راست روی گوش چپ قرار بگیرد و باقی کفن

را نزد سرمیت وپاهای میت جمع می کنند وگره می زنند ازطرف سرو پا، اگر میت مُحرم نیست.

اگر میت مُحرم است، صورت و سرش پوشانده نمی شود، و اگر گره زده اند، بعد ازاینکه میت را درقبر گذاشتند، بسته های کفن راباز کنند، به امید اینکه تمام گرفتاری های میت حل شود. اگر میت مُحرم ازدنیا رفته، از نظر فقهای شافعی در غسل، کفن و بدنش کافور و بوی خوش مخلوط ویا مالیده نمی شود. همین طور جایز نیست مُحرم رابا لباس هایی که جایز نیست با آنها احرام ببندند، ازقبیل لباس های دوخته شده و امثالش کفن کنند. اگر میت زن است، موهایش باز می شود و به پشت سرش انداخته می شود، از جهت روایت که از ام عطیه نقل شده است. (۱)

امرسوم در احکام کفن است نزد فقهای مالکیه

در این امر چند مسئله بیان می شود. مسئله اول در واجبات کفن است. واجبی کفن از منظر فقهای مالکیه یک پارچه است که تمام بدن میت را ستر کند یا عورت میت را.

مسئله دوم در مندوبات کفن است نزد فقهای مالکیه. اول، مندوب نزد فقهای مالکیه این است که کفن از یک پارچه بیشتر باشد. دوم اینکه تعداد پارچه های کفن فرد باشد نه جفت. سوم اینکه مندوب در مردها این است که تعداد کفن سه پارچه باشد به علت اینکه نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» رادرسه پارچه کفن کرده اند، یا پنج پارچه باشد؛ قمیص دارای آستین، ازار، عمامه دارای دنباله یک ذراع که روی صورت میت انداخته شود، و دو لفافه. ولی اگر ورثه در زیادی کفن بخل ورزند، به مقدار واجبی اکتفا کنند که همان یک پارچه است، مگر اینکه میت وصیت کرده باشد به مقدار زائد. در این صورت از ثلث ترکه، کفن می شود، اگر ثلث وجود داشته باشد.

کفن در زن ها هفت پارچه هست؛ ازار، قمیص، خمار و چهار لفافه، و از این تعداد بیشتر نکنند، مگر همان پارچه ای که با آن پنبه در منافذ یعنی مقعد میت گذاشته و بسته می شود که در عرف ران پیچ گفته می شود. باز هم مندوب است که کفن سفید باشد یعنی لباسی که در نماز جمعه می پوشند، ولو کهنه و مستعمل باشد. بهتر و طبق احتیاط نزد فقهای مالکیه این است که مقداری کافور در تمام تکه های کفن و در پنبه ای که در منافذ میت می گذارند، بگذارند و اگر میت زن هست، مندوب این است که موهایش راباز کنند و پشت سرش بگذارند. نزد فقهای مالکیه جایز است کفن کردن میت با پارچه های به رنگ زعفران و امثالش و مکروه است که رنگ کفن

ص: ۱۱۱

زرد و سبز باشد و هر رنگی غیر از سفید، و حریر و خز و نجس، اگر غیر اینها پیدا شود. اگر پیدا نشد، همه جایز است. (۱)

امر چهارم در احکام کفن است از منظر فقهای حنابله

اشاره

در این امر چند مسئله است

مسئله اول در واجبات کفن است نزد فقهای حنابله

واجبی کفن نزد فقهای حنابله فرق نمی کند میت مرد باشد یا زن، یک پارچه است، به شرطی که تمام بدن میت را ستر کند و بشره میت از زیرش نمایان نباشد، و از لباس هایی باشد که در جمعه ها و عیدها پوشیده می شود. مکروه است که جنس کفن از پارچه هایی باشد که عالی تر از پارچه هایی است که در جمعه ها و عیدها می پوشند؛ ولو اینکه میت به آنها وصیت کرده باشد. این مقدار واجبی کفن و بقیه مخارج کفن و دفن میت غیر از حنوط و بوی خوش که مستحب است، از اصل ترکه میت اخراج می شود؛ و بر دین و وصیت و حق ورثه مقدم است از جهت که حق خداوند و حق میت است، ولو اینکه وصیت کند که از مال خودش کفن نشود، ساقط نمی شود.

اما سنتی های کفن نزد فقهای حنابله تفاوت پیدا می کند به اختلاف میت از حیث مرد وزن بودن. اگر میت مرد است، سنت این است که میت را در سه پارچه یعنی لفافه سفید که از پنبه بافته شده، کفن کنند؛ و مکروه است که از سه پارچه بیشتر کنند. همین طور مکروه است که عمامه برای میت بگذارند. کفن کردن میت در پیراهن و مئزر یعنی لنگ و لفافه، جایز است نزد فقهای حنابله و مکروه نیست؛ ولی افضل و بهتر روش اول است. همین طور نزد فقهای حنابله جایز است میت را با دو عدد پارچه کفن کنند، از جهت فرمایش نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در حق کسی که از راحله خود افتاد و فوت کرد: «اغسلوه بماء و سدر و دفنوه فی ثوبین؛ (۲) او را با آب و سدر غسل دهید و با دو پارچه دفن کنید.»

مسئله دوم در چگونگی پوشاندن کفن است به میت، از نظر فقهای حنابله

اول لفافه ها را یکی پس از دیگری روی هم پهن می کنند، بعد بوی خوش دود می شود، و مستحب این است که سه بار دود شوند و مقداری حنوط بین لفافه ها پاشیده شود و لفافه ای که روی همه قرار می گیرد از همه بزرگ تر و بهتر باشد و بعد دومی و سومی و مقداری پنبه باز شده بین کپل میت در مقعد میت گذاشته شود و با یک پارچه به نام ران پیچ محکم بسته شود. تمام میت را خوب خوشبو کنند، سپس طرف راست لفافه ها را زیر طرف چپ و گوش چپ را روی

ص: ۱۱۲

۱- . الموطأ / ۱ / ۲۲۳-۲۲۴. المدونه الكبرى / ۱ / ۱۸۷-۱۸۸. مختصر خلیل / ۴۴. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۱۵-۵۱۶.

۲- . صحیح بخاری / ۲ / ۲۱۵-۲۱۷. س.

طرف راست یکی پس ازدیگری می گذارند و زیادتى لفافه ها را از طرف سر میت و پاهای میت گره می زنند؛ ولی وقتی که میت را در قبر گذاشتند گره ها را باز می کنند. اگر میت زن و یا خنثای بالغه باشد، سنت این است که در پنج پارچه سفید از جنس پنبه کفن شود و آن پنج پارچه کفن، ازار، خمار، قمیص، لفافه و پارچه ای است که با آن ران میت را می بندند به نام ران پیچ، و چگونگی پیچیدن آن پارچه روی پنبه ای که بین کپل و مقعد میت گذاشته شده، به گونه ای است که هر دو ران را با هم سفت می بندند و روی آن مژر یعنی لنگ را می بندند و بعد پیراهن را می پوشانند. سپس خمار را می پوشانند و بعد لفافه ها را دور میت با کیفیتی که گفته شد می پیچانند. سنت در اطفال مرد این است که با یک پارچه کفن شوند و اطفال دختر در یک پیراهن و دو لفافه کفن شوند.

مسئله سوم در مکروهات کفن از منظر فقهای حنابله

کفن کردن میت در پارچه پشمی، کرکی، ارغوانی، زرد، نقش دار و نازک که اعضای میت از زیرش نمایان شود، مکروه است و اگر پارچه به قدری نازک باشد که بشره یا زیر پارچه معلوم شود، اصلاً کفن کردن با آن مجزی نیست.

مسئله چهارم در محرمات کفن است از منظر فقهای حنابله

کفن کردن میت فرق نمی کند مرد باشد یا زن، در حال اختیار با پارچه هایی از جنس حریر یا طلا کاری شده و یا نقره کاری شده و یا از جنس پوست حرام است، مگر در حال اضطرار که جایز است. (۱)

امر پنجم در احکام کفن از منظر فقهای سلفیه و ظاهریه

کفن واجب از نظر فقهای ظاهری یک پارچه است که تمام بدن میت را ستر کند، مرد باشد میت یا زن. اما بهتر برای مردها این است که سه پارچه سفید باشد که میت را بین آنها می پیچند و هیچ یک از آن سه پارچه، پیراهن و عمامه و سراویل یعنی تنبان نیست. پنبه گذاشتن در مقعد میت و بستن او با پارچه ای به نام ران پیچ هم لازم نیست. در این امر استدلال کرده اند به حدیث ام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها» که گفته نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» با سه پارچه سفید سحولیه کفن شد که هیچ یک از آنها عمامه و پیراهن نبود. احمد بن حنبل گفته که خداوند متعال برای پیامبرش بهترین کفن و بهترین حالت را انتخاب کرده است. اما برای زن ها هم همین سه پارچه (لفافه، خرقة، وردا) به علاوه دو پارچه دیگر به نام سینه بند و خمار است.

ص: ۱۱۳

۱- المغنی ۲/ ۳۲۸-۳۴۴. کشاف القناع ۲/ ۱۲۲-۱۲۵. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۱۶. [۱]

کفن کردن مرد ها در چیزهایی که پوشیدن آنها در حال حیات برای مرد ها جایز نیست، از قبیل ابریشم خالص، پارچه طلاکاری شده، نقره کاری شده و رنگارنگ، جایز نیست؛ ولی برای زن ها جایز است کفن شوند با تمام آنها. استدلال کرده اند به فرمایش نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» که فرمود: «إِنَّهُمَا حَرَامٌ عَلَى ذَكَورِ أُمَّتِي وَحَلٌّ لِأُنْثَاهَا؛ استعمال آن دو (طلا و ابریشم) حرام است بر مردان امت من و جایز است برای زن ها»؛ و همچنین طلاکاری شده و رنگارنگ. (۱)

ص: ۱۱۴

فصل چهارم: نماز بر میت از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

و در این فصل چند مطلب بیان می شود.

مطلب اول در تعریف صلاه است

اشاره

ص: ۱۱۵

اما لغتاً، صلوات از ماده صَلَّى، یصلِّی، صلیاً، و اسم فاعلش مصلِّ، مانند رمی، یرمی، رمیا؛ یا از ماده صَلَّى، یصلِّی، تصلیه است. گواه بر آن قول خداوند متعال است: «و تصلیه جحیم» (۱). ولی صواب صَلَّى با تشدید و قصر است همان طور که در قرآن تصریح شده است. لکن اختلاف شده در وزن و معنای لفظ صلوات. بعضی ها گفته اند وزن صلوات، صِلْمَوْه بر وزن فعله با حرکت می باشد. همین قول معروف و مشهور است بین علمای لغت. بعضی هم با سکون گفته اند، و بعضی گفته اند در اصل عبری، صِلْمَوْتا به فتح صاد و تاء فوقانی می باشد. ولی صحیح ترین اقوال و قرائات در لفظ صلوات همان است که عرف عام بر آن است: صِلْمَوْت؛ و بعد از آن صِلْمَوْه و صِلْمَوْه و بقیه قرائات تحریف و تشبُّث به لغت سریانی و عبریه است و فاقد اعتبار؛ زیرا صلوات نزد ما مسلمان ها یا از صِلْمَوْه است و جمعش بر صِلْمَوْت می آید مانند قَنْوَه و قَنْوَات یا از صِلْمَوْه است مانند حُجْرَه و حُجْرَات؛ اگرچه کم استعمال شده است. اما صِلْمَوْت گویا جمع صِلْمَوْه مانند رِشْوَه و رِشْوَات فرض شده، ولی استعمال نشده است.

اما معنای صلوات؛ بعضی ها گفته اند دعا است و همین معنای اصلی لفظ صلوات است مثل قول تعالی: «و صلِّ علیهم، ای ادعوا لهم إِنَّ صَلَوَاتِکَ سکن لهم ای دعائک»؛ (۲)

و در حدیث آمده «إِنَّ کَانَ صَائِماً فَلِیَصِلْ ای فالیدعو بالبرکه والخیر وکلُّ داع مصلِّ»؛ (۳)

و ابن اعرابی گفته: صلوات از طرف خداوند، ثنای نیک و رحمت الهی است و از همین قبیل است قول خداوند متعال:

«أُولَئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتُ مَنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ»؛ (۴)

و از طرف ملائکه، طلب مغفرت و آمرزش است و از همین قبیل است

«صَلَّتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَةُ عَشْرًا أَى اسْتَغْفَرَتْ»؛ (۵)

بعضی ها گفته اند صلوات یعنی عبادت که در آن رکوع و سجود است و هیچ دین و شریعتی از این عبادت خالی نیست، گرچه در هر شریعت از نظر کیفیت فرق می کند با شریعت دیگر. ولی این عبادت نامگذاری شده کل به اسم اجزایش، یعنی همه آن عبادت دعا نیست، بلکه بعضی

ص: ۱۱۶

۱- سوره الواقعة / ۹۴.

۲- سوره توبه / ۱۰۳.

۳- مسند احمد / ۲ / ۲۷۹- و ۴۸۹. صحیح مسلم / ۴ / ۱۵۳.

۴- سوره البقره / ۱۵۷.

۵- مسند احمد / ۱ / ۱۴۴- ۱۴۷. سنن الدارمی / ۲ / ۴۷۰. مواهب الجلیل / ۱ / ۲۵- ۲۶.

اجزایش دعاست و از باب نامگذاری کل به اسم جزئش می باشد. از همین قبیل است قول خداوند متعال

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»^(۱)

نماز بر مؤمنین واجب و دارای وقت معین است». از لفظ صلوات خصوصاً صلوات واجب قصد شده است. بعضی گفته اند: صلوات به معنای تعظیم بزرگداشت می باشد و از همین قبیل است «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» یعنی تعظیم کن در دنیا به بلندداشتن نام و یادش و به آشکار کردن دعوت و باقی ماندن دین و آیینش و در آخرت به قبول کردن شفاعتش درباره امتش و دوچندان کردن ثواب و پاداشش. بعضی نیز گفته اند: صلوات در لغت مشترک است بین تعظیم و دعا و رحمت و برکت و از همین قبیل است

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى يَعْنِي بَارِكْ عَلَيْهِمْ يَا إِرْحَمْ عَلَيْهِمْ» و مُصَلِّيٌ بِفَتْحِ لَامِ جَايِ نَمَازٍ وَ دَعَا اسْت. (۲)

از همین قبیل است قول خداوند متعال

«إِتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّيً»^(۳)

اما استعمال صلوات در نماز میت، بعضی ها ادعا کرده اند، این استعمال حقیقت لغوی است و مجاز شرعی و همین استعمال مشهور بین فقهاست^(۴).

بسا گفته اند که این استعمال مجازی لغوی نیز هست زیرا در لغت برای مطلق دعا وضع شده است و در نماز میت که استعمال می شود یک نوع دعای مخصوص و در حالات مخصوص و بسا مشتمل بر تکییرات و اذکار می باشد، بلکه بعضی ها بسا گفته اند: اینکه استعمال صلوات بر نماز میت حقیقت شرعی است، زیرا نماز میت از جمله نمازهای واجبی گفته می شود، و همین قول از چند جهت تأیید می شود؛ اول؛ لفظ صلوات را از صلوات میت نمی شود سلب کرد و گفت نماز میت صلوات نیست و این عدم صحّت سلب دلیل بر این است که استعمال لفظ صلوات بر نماز میت حقیقت است^(۵).

دوم

ص: ۱۱۷

۱- سوره النساء / ۱۰۳.

۲- تاج العروس باب الصاد مع اللام للزبیدی. مجمع البحرين باب الصاد مع اللام للطریحی. النهایه باب الصاد مع اللام لابن الاثیر. مفردات الراغب باب الصاد مع اللام للاصبهانی.

۳- سوره البقره / ۱۲۵. مواهب الجلیل / ۱ / ۲۵-۲۶.

۴- بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۴. تحفه الفقهاء / ۱ / ۱۱۳. ریاض المسائل / ۴ / ۱۵۴.

۵- جواهر الکلام / ۷ / ۹-۱۰. المجموع / ۵ / ۲۲۱-۲۲۳ و ج / ۳ / ۱۳۱.

از جهت دلالت بعضی نصوص بر این قول مثل روایت فضل بن شاذان از امام رضا «علیه السلام» که آن حضرت فرموده:

«إِنَّمَا جَوَزَ الصَّلَاتِ عَلَى الْمَيْتِ بغير وضوء، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِيهَا رُكُوعٌ وَلَا سُجُودٌ، إِنَّمَا هِيَ دَعَاءٌ وَمَسْأَلَةٌ وَقَدْ يَجُوزُ أَنْ تَدْعُو اللَّهَ وَتَسْأَلَهُ عَلَى أَيِّ حَالٍ كُنْتَ وَإِنَّمَا يَجِبُ الْوُضُوءُ فِي الصَّلَاتِ الَّتِي فِيهَا رُكُوعٌ وَسُجُودٌ؛(۱)»

لابد تجویز شده است نماز بر میت بدون وضو به دلیل اینکه در آن رکوع و سجود نیست، فقط دعا و سؤال است و گاهی دعا و سؤال از خداوند به هر حال که باشی، جایز است و وضو در نمازهای دارای رکوع و سجود واجب است.»

مطلب دوم در کسانی است که نماز بر آنها خوانده می شود

اشاره

در این مطلب چند بحث است.

بحث اول در کسانی است که واجب است نماز میت بر آنها خوانده شود

مشهور و معروف و مجمع علیه بین مسلمین، نماز میت بر کسانی واجب است که اظهار کنند کلمه شهادتین را، و سرزنند از آن اشخاص عملی که آنان را خارج کند از جمله مسلمین و داخل کند در جمله کافرین؛ مانند خوارج و غلات و امثال اینها که به ظاهر مسلمانند؛ ولی در حقیقت جزء کافرین هستند، به علت اینکه ضرورت بعضی از احکام ضروری اسلام را قبول ندارند؛ یا طفالی باشند که شش سالگی را کامل کرده اند و در حکم اسلامند؛ یا به سبب تولد از مسلمان و یا به سبب اسیر بودن در دست مسلمان و یا اینکه مسلمان آنان را پیدا کرده باشد و یا اوصاف و علائم مسلمان در آنان باشند، اگر این اوصاف و علائم شرعاً معتبر باشند. فرقی هم نمی کند میت مرد باشد یا زن، آزاد باشد یا بنده؛ از جهت اجماع بین فقهای مسلمین و روایت که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «صَلُّوا عَلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ؛(۲) نماز بخوانید بر هر نیکوکار و بدکار.» همچنین «و صَلُّوا عَلَى مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ و نماز بخوانید بر هر کس که لا-إله إلا الله می گوید.» اگرچه علما، حدیث دوم را از حیث سند ضعیف می دانند.(۳)

نیز روایت «وَأَنَّ لِلْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتَّ حَقُوقٍ» و آن حضرت از جمله شش حق مسلمان بر مسلمان، نماز بر میت مسلمان را بعد از فوتش ذکر کرده است. حضرت از کلمه

ص: ۱۱۸

۱- . الوسائل باب ۲۱ از ابواب صلوات الاموات ح ۷۳.

۲- سنن البیهقی ۴ / ۱۹. الجامع الصغیر ۲ / ۹۷.

۳- سنن دارقطنی ۲ / ۵۶. مجمع الزوائد ۲ / ۶۷. سنن البیهقی ۴ / ۱۹.

«علی» استفاده کرده است که دلالت بر وجوب دارد. دیگر از جهت مواظبت نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» و اصحاب آن حضرت و امت اسلامی از عصر آن حضرت تا الآن. همه اینها دلیل بر وجوب نماز میت می باشند. البته نماز میت فرض کفایی هست نه عینی و اگر کسی حاضر شد و آن را انجام داد، این

فرض از بقیه مسلمین ساقط می شود. این مسئله مورد اتفاق فقهای همه مذاهب اسلامی است. (۱)

البته سنت بودن نماز میت از بعضی فقهای مالکیه حکایت شده؛ ولی کسی به آن اعتنا نکرده است. (۲)

از طریق أئمه أهل البيت «علیهم السلام» نیز هشام بن سالم روایتی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که از آن حضرت درباره نماز میت بر شارب الخمر، زناکار و دزد سؤال کرده اند که واجب است یا خیر، و در جواب فرموده: «نعم؛ بلی (واجب است)». (۳)

همچنین نماز میت برای کسی که از جهت قصاص و یا حد کشته می شود، واجب است. (۴)

همین طور نماز میت برای کسی که به سبب اسهال و زخمی شدن و غرق شدن در آب و زیر آوار شدن و سینه پهلوی و سوختن می میرد، واجب است. (۵) به علاوه بر زن هایی که سر زامی میزند، نماز میت واجب است. (۶) روایتی که طلحه بن زید از ابی عبدالله یعنی امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است: «صلّ علی من مات من أهل القبلة و حسابہ علی الله؛ (۷)

نماز بخوانید بر هر میت از اهل قبله و حسابش را به خدا واگذارید.»

اماحکم نماز بر اطفال؛ فقهای امامیه می گویند: نماز میت بر اطفال مسلمین واجب است زمانی که شش ساله شوند و بالاتر از شش سال، و برای اطفال کمتر از شش سال اگر فوت کنند، نماز میت واجب نیست؛ زیرا نماز میت در حقیقت طلب آمرزش و شفاعت است برای میت و کسی که هنوز به تکلیف نرسیده، نماز وجوباً و ندباً برایش نیست. زیرا معنی ندارد شفاعت و طلب

ص: ۱۱۹

۱- بدایع الصنائع ۱ / ۳۱۰. المغنی ۲ / ۴۱۹. الشرح الكبير ۲ / ۳۰۹ و ۳۵۶. المجموع ۵ / ۲۱۱. المدونه الكبرى ۱ / ۱۷۷. تحفه الفقهاء ۱ / ۲۴۷. البحر الرائق ۲ / ۲۹۸. المحلی ۲ / ۲۲۸. نیل الاوطار ۴ / ۸۴. سبل السلام ۲ / ۳۵. اشاره السبق ۱۰۴ / ۱. النهایه ۱۴۳ / ۱. الغنیه ۱۰۲ / ۱. المراسم ۷۵ / ۱. السرائر ۱ / ۳۵۵. الشرائع ۱ / ۱۰۴. تذکره الفقهاء ۲ / ۲۳ - ۲۸. الذکری ۱ / ۵۳. جامع المقاصد ۱ / ۴۰۳. الروضه البهیة ۱ / ۱۳۶. جواهر الکلام ۱۲ / ۲ - ۱۲. المستمسک ۴ / ۲۱۰. تحریر الوسیله ۱ / ۷۰.

۲- المجموع ۵ / ۲۱.

۳- من لایحضره الفقیه ۱ / ۱۰۳. تهذیب الاحکام ۳ / ۳۲۸. الاستبصار ۱ / ۴۶۸.

۴- الکافی ۳ / ۲۱۴. من لایحضره الفقیه ۱ / ۹۶.

۵- سنن ابی داوود ۳ / ۱۸۸. سنن نسائی ۴ / ۱۴.

۶- صحیح بخاری ۲ / ۱۱۱. صحیح مسلم ۲ / ۶۶۴.

٧- الوسائل باب ٣٧ از ابواب صلوات الجنائزه ح ٢.

استغفار برای او. دوم از جهت روایتی که در آن از امام صادق «علیه السلام» سؤال شده «متی یصلی علی الصبی؟ قال: إذا عقل الصلوات، قلت: متی تجب علیه؟ قال: إذا کانت ابن ست سنین.»^(۱)

حکم کسانی که سنان از شش سال کمتر باشد، در ضمن بحث از کسانی که نماز میت بر آنها مستحب است، می آید.

فقهای احناف، مالکیه، زیدیه، حسن بصری، ابراهیم، حماد و اوزاعی می گویند: اگر صبی در حین ولادت استهلال کرد، یعنی صدایی که دلالت بر زنده بودنش می کند از او صادر شد و بعد فوت کرد، نماز میت بر آن صبی واجب است؛ و اگر مرده به دنیا آمد، نماز بر او واجب نیست؛ از جهت روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت شده که: «الطفل لا یصلی علیه ولا یورث ولا یورث حتی یتهل؛»^(۲)

براطفال نماز خوانده نمی شود و ارث برده نمی شود از آنها وارث داده نمی شود به آنها مگر اینکه در حین ولادت استهلال کرده باشند. استهلال علامت حیات و زندگی است و کسی که استهلال نکند، معلوم نیست که زنده باشد و روح در او حلول کرده باشد، و موتش هم دانسته نمی شود؛ زیرا میت در عرف به کسی گفته می شود، که حیاتش زایل شده باشد.^(۳)

اما فقهای حنابله می گویند: اگر صبی در شکم مادر چهار ماهگی را کامل کرده و با عنوان سقط ولو مرده به دنیا بیاید، واجب است بر او نماز میت خوانده شود. همین قول حنابله راسعید بن مسیب، ابن سیرین و اسحاق نیز قائل شده اند.^(۴)

امام شافعی «رحمه الله» نظر هر دو مذهب یعنی حنابله و احناف را تأیید کرده است؛^(۵)

از جهت قول نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله»: «السقط یصلی علیه؛»^(۶)

سقط برایش نماز خوانده می شود.»

اگر جنازه ای پیدا شد که کفریت و مسلمان بودنش دانسته نمی شود، چکار کنند؟ اگر جنازه در بلاد مسلمین پیدا شد، حکم مسلمان را دارد در غسل و کفن و دفن؛ و اگر در بلاد کفار پیدا شد، حکم کافر را دارد. این مسئله متفق علیه بین فقهای تمام مذاهب اسلامی است. اگر جنازه کسانی

ص: ۱۲۰

۱- الکافی ۳/ ۲۰۶. من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۰۴. تهذیب الاحکام ۳/ ۱۸۹.

۲- سنن الترمذی ۳/ ۳۵۰.

۳- تحفه الفقهاء ۱/ ۲۴۷-۲۴۸. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۰. البحر الرائق ۲/ ۳۲۹. المغنی ۲/ ۳۹۳. نیل الاوطار ۴/ ۸۳. المدونه الکبری ۱/

۱۷۹. القوانین الفقهیه ۹۳/ ۹۳. بدایه المجتهد ونهایه المقتصد ۱/ ۲۴۰. المجموع ۵/ ۲۵۸.

۴- المغنی ۲/ ۳۹۳. الشرح الکبیر ۲/ ۳۳۳. عمدہ القاری ۸/ ۱۷۶. المجموع ۵/ ۲۵۸.

۵- المجموع ۵/ ۲۵۵. فتح العزیز ۵/ ۱۴۶. کفایه الاخیار ۱/ ۱۰۱.

۶- مسند احمد ۴ / ۲۴۹. سنن ابی داود ۳ / ۲۰۵. سنن بیهقی ۴ / ۸.

که بر آنها نماز خوانده می شود، با آنهایی که بر آنها نماز خوانده نمی شود اشتباه شود، فقهای تمام مذاهب اسلامی از امامیه و غیر امامیه، به جز فقهای احناف، می گویند: بر همه نماز بخوانند به قصد و نیت برای مسلمین به خصوص. یا اینکه بر تک تک آنها نماز بخوانند به قصد و نیت که اگر تو مسلمان هستی؛ زیرا امکان نماز بر مسلمین با این دو روش بدون تحمّل ضرر وجود دارد، پس واجب است. (۱)

اما فقهای احناف می گویند: اگر بین جنازه هایی که اشتباه شده اند مسلمان اکثریت دارد، واجب است برایشان نماز خواند با همان روشی که گذشت؛ زیرا اعتبار با اکثریت است و اگر مسلمان اکثریت ندارد، جایز نیست نماز میت خوانده شود. (۲)

ولی بعضی فقها از این قول جواب داده و گفته اند که در مثل این موارد اصل و قاعده برعکس است و اعتبار به اقلیت است نه اکثریت. زیرا اگر خواهر انسان مشتبّه شود بین اجنبیات متعدده و یا گوشت میته مشتبّه شود به گوشت های ترکیه شده متعدده، حکم به اقل تعلق می گیرد و مراعات اقل می شود که اجتناب باشد نه اکثریت که جواز باشد. (۳)

فرع در اینجا در بیان حکم اعضای قطع شده انسان یا بعض انسان است. فقهای امامیه می گویند: اگر آن عضو مشتمل بر صدر و قلب یا خود صدر است، واجب است نماز میت بر آن خوانده شود؛ زیرا نمازی که در شرع ثابت شده است، برای احترام به نفس انسان است و قلب هم محل علم و دانش است و تمام خونی که در رگ ها در جریان است، توسط قلب به تمام بدن فرستاده می شود، و قلب در حکم سلطان بدن است. دوم از جهت روایتی که از امام موسی کاظم «علیه السلام» روایت شده درباره کسی که او را حیوانات درنده خورده اند و جز استخوان باقی نمانده است: «یغسل و یکفن ویصلی علیه و یدفن»؛ (۴)

غسل داده می شود و کفن می شود و نماز بر او خوانده و دفن می شود.»

اگر جنازه میت دو نصف شود از حیث طول، باید در کدام قسمت نماز خوانده شود؟ فقهای امامیه می گویند در همان نصف که قلب در آن است، نماز خوانده می شود؛ از جهت روایتی که از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «إذا وجد الرجل قتیلاً، فإن وجد له

ص: ۱۲۱

۱- کشاف القناع ۲/ ۱۴۶. کتاب الام ۱/ ۲۶۹. الغنیه ۱۰۳-۱۰۵. تذکره الفقهاء ۲/ ۲۱-۲۴. الذکری ۵۴. جامع المقاصد ۱/ ۴۰۷-

۴۰۸. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۸. المجموع ۵/ ۲۵۸. المغنی ۲/ ۴۰۴.

۲- مبسوط سرخسی ۲/ ۵۴.

۳- المصادر السابقه.

۴- [۴] الکافی ۳/ ۲۱۲. من لایحضره الفقیه ۱/ ۹۶. تهذیب الاحکام ۱/ ۲۳۶.

عضو من اعضائه تام، صَلَّى على ذلك العضو ودفن؛ فإن لم يوجد له عضو تام، لم يصل عليه ودفن» (۱).

عضو تام که در روایات است، حمل شده بر صدر به علت مشتمل بودن صدر بر چیزی که بقیه اعضا مشتمل بر آن نیستند که همان قلب باشد. اگر انسان از کمر به دو نصف قطع شود، نماز بر آن نصف که سر در همان نصف است خوانده می شود و اگر از طول دو نصف شد به طور مساوی، و قلب هم دو نصف شد، بر هیچ یک نماز خوانده نمی شود؛ و بین سر و بقیه اعضا نزد فقهای امامیه هیچ تفاوتی نیست. اگر صدر بعد از دفن میت پیدا شد، غسل داده می شود، و بر آن نماز خوانده و دفن می شود در کنار قبر یا گوشه قبر را می شکافند و صدر را همان جا دفن می کنند، بدون اینکه میت را کشف کنند؛ زیرا ضرر کشف میت بزرگ تر است از ضرر جدایی بین اعضای میت. (۲)

اما فقهای احناف و مالکی ها اهتمام به سرانسان می دهند ولذا گفته اند: «لا یصلی علی عضو من اعضاء الآدمی إذا وجد کالید والزجل ولم یغسل، لکنه یدفن؛ بر هیچ عضوی از اعضای انسان نه نماز خوانده می شود و نه هم غسل داده می شود، ولکن دفن می شود.» علتش را چنین بیان کرده اند: اولاً نماز تشریح شده بر میت و آن عبارت از تمام بدن است نه عضوی از اعضای بدن. ثانیاً اگر نماز بر عضو جایز باشد، احتمال دارد که صاحب عضو زنده باشد و نماز میت بر زنده جایز نیست. ثالثاً اگر نماز بر عضو جایز باشد، ناگزیریم که هر عضوی پیدا شد، بر آن نماز بخوانیم و لازم می آید که بر یک نفر چندین نماز خوانده شود. این تعدد نماز بر یک نفر غیر مشروع است نزد ما. بناً اگر نصف میت پیدا شود، نماز خوانده نمی شود تا اینکه نصف دیگر پیدا شود و هر دو به هم ضمیمه شوند، آن وقت یک نماز خوانده می شود. بلی، اگر بیشتر پیدا شود و یا نصفی که سر میت با آن هست پیدا شود، می توانند نماز بخوانند و آن مقدار کمتر و یا بدون سر اگر پیدا شود، لازم نیست بر آن نماز بخوانند. (۳)

اما فقهای شافعیه و حنابله می گویند: اعضای انسان فرق نمی کند کم باشد یا زیاد، واجب است بر آنها نماز خواند؛ زیرا نماز یک سنت مسلمین است و احترام به انسان؛ و حرمت قلیل و کثیر اعضای انسان در نماز یکسان است. دیگر از جهت عمل ابی ایوب انصاری و ابی موسی اشعری که برپاهای مقطوعه انسان نماز خوانده اند و ابی عبیده جراح که بر سرهای بریده انسان نماز خوانده

ص: ۱۲۲

۱- همان ۳ / ۲۱۲.

۲- تذکره الفقهاء ۲ / ۳۳ - ۳۶. ذکری الشیعه / ۵۳ - ۵۴. جامع المقاصد ۱ / ۴۰۷ - ۴۰۸. شرایع الاسلام ۱ / ۳۷. جواهر الکلام ۴ / ۱۰۰ - ۱۰۴. المستمسک ۴ / ۲۱۵. تحریر الوسیله ۱ / ۷۰.

۳- . مبسوط السرخسی ۲ / ۵۴. بدایع الصنایع ۱ / ۳۰۲. المدونه الکبری ۱ / ۱۸۰.

است و اهل مکه بر دست بریده طلحه نماز خوانده اند. اگر عضوی بعد از دفن میت پیدا شد، غسل داده و کفن می شود و نماز بر آن خوانده می شود و در کنار قبر یا در گوشه قبر دفن می شود و نیاز به کشف جنازه نیست؛ زیرا ضرر کشف جنازه شرعاً بزرگ تر است از ضرر فاصله و تفرقه بین اعضا. (۱)

اما فقهای ظاهریه می گویند: اگر عضوی از اعضای میت مسلمان پیدا شود، واجب است بر آن نماز خواند؛ ولو یک سرانگشت و یا یک تار موی و بیشتر باشد. اگر غیر از اینها عضو دیگری پیدا شد، بر آن نیز نماز خوانده می شود و هکذا؛ و نماز بر آن اعضا را به قصد و نیت همه اعضا و جسد و روح آن میت می خوانند؛ و استدلال کرده اند بر مدعایشان به عمل ابی ایوب انصاری و ابی موسی اشعری که آن دو بر پای قطع شده انسان نماز خواندند و ابی عبیده جراح که بر سر قطع شده انسان نماز خواند.

بحث دوم در شرایط نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اتفاق نظر دارند بر شرط حضور جنازه عیناً یا حکماً نزد نمازگزار. بناً جایز نمی دانند نماز را بر میت غایب مطلقاً یعنی از شهر و بلاد غائب باشد و در شهر و بلاد دیگر باشد یا از مکان نمازگزار غایب باشد، زیرا قراردادن میت پیش روی نمازگزار در طرف قبله در حال نماز، شرط صحت نماز است نزد فقهای امامیه. در صورت غایب بودن میت شرط منتفی است و انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است. دوم اگر نماز بر میت غایب جایز بود، تمام مسلمانان بلاد اسلامی از قبیل مکه و امثالش بر جنازه نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» و بزرگان صحابه و علما و صلحا نماز می خواندند. اگر این عمل انجام می شد، یقیناً مشروعیتش اشتهار پیدا می کرد و سر زبان ها می افتاد و به ما می رسید. از اینکه به ما نرسیده و متواتر نشده است، پس آن عمل اصلاً واقع نشده است؛ و از اینکه واقع نشده، معلوم است که مشروعیت نداشته است. اما قضیه فوت نجاشی امپراتور حبشه و خارج شدن نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» از منزل و جمع شدن در مسجد همراه مسلمانان و نماز خواندن بر او در همان روز فوتش، حمل شده بر طی الأرض که به قدرت الهی جنازه نجاشی به حضور آن حضرت آورده شده و حضرت او را با چشم مشاهده کرده و بر او نماز خوانده است. یا نماز آن حضرت بر نجاشی حمل شده بر دعای آن حضرت همراه مسلمین برای نجاشی در روز فوتش. برای تأیید این حمل دوم روایتی از زراره و محمد بن مسلم از امام محمد

ص: ۱۲۳

۱- کتاب الام ۱/ ۳۰۶-۳۰۷. المجموع ۵/ ۲۵۴. المغنی ۲/ ۴۰۵. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۷-۳۵۸.

باقر «علیه السلام» نقل کرده اند که از آن حضرت درباره نماز خواندن نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» بر نجاشی سؤال شد که آیا برای نجاشی نماز میت خوانده است؟ «فقال: لا، بل دعا له؛ (۱) فرمود: خیر، بلکه دعا کرد برای او.»

از ائمه چهارگانه امام ابی حنیفه و مالک «رحمهما الله» و پیروانشان هم همین شرط را قبول کرده اند و چنین استدلال کرده اند. (۲)

اما امام شافعی و احمد بن حنبل «رحمهما الله» و پیروانشان حضور جنازه را نزد نماز گزار شرط نمی دانند. بناً نماز بر جنازه غایب را جایز می دانند مطلقاً، ولو آن شهر که جنازه در آنجا است، بر خلاف جهت قبله باشد و نماز گزار رو به طرف قبله ایستاده شود، کافی است. فقهای ظاهریه هم همین قول را قبول کرده اند، و آنها استدلال کرده اند به همان قضیه نجاشی که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در روز وفات نجاشی در مدینه منوره همراه مسلمین بر نجاشی نماز میت خواند و چهار تکبیر گفت. آنها می گویند: عمل پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» صحیح است و حجت؛ احدی نمی تواند براو اشکال کند و آنچه که برای توجیه عمل پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» ذکر کرده اند، نیست جز خیالات واهی. (۳)

شرط دوم، نماز میت باید بعد از غسل، کفن و حنوط باشد. بناً اگر میت را پیش از اینکه غسل دهند و کفن کنند، برایش نماز بخوانند، این نماز باطل است. ظاهراً این شرط متفق علیه بین فقهای تمام مذاهب اسلامی است، زیرا تطهیر میت و ترتیب بین اعمال طهارت شرط است برای جواز خواندن نماز بر میت. (۴) بناً اگر میت را بعد از غسل و کفن بدون نماز دفن کنند، باید بر قبر نماز بخوانند و نبش قبر برای بیرون آوردن میت جهت نماز حرام است. ولی فقها اختلاف کرده اند در مدت جواز صلات بر قبر.

اکثر فقهای مذاهب اسلامی مدت جواز را سه روز می دانند و بعد از گذشت سه روز از دفن

ص: ۱۲۴

۱- التهذیب ۳/ ۲۰۲- ۴۷۳. الاستبصار ۱/ ۴۸۳- ۱۸۷۳.

۲- مبسوط السرخسی ۲/ ۶۷. المجموع ۵/ ۲۵۳. فتح العزیز ۵/ ۱۹۱. المغنی ۲/ ۳۸۶. الموطأ ۱/ ۲۲۶. سبیل السلام ۲/ ۱۰۱. تذکره الفقهاء ۲/ ۲۷. الذکری ۵۵/ ۵۵. جامع المقاصد ۱/ ۴۰۷- ۴۰۸. السرائر ۱/ ۳۵۵- ۳۶۱. جواهر الکلام ۱۲/ ۵۵- ۵۹. البحر الرائق ۲/ ۳۱۴.

۳- المجموع ۵/ ۲۵۳. المغنی ۲/ ۳۸۶. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۴. المحلی ۵/ ۱۳۹. صحیح البخاری ۲/ ۷۱- ۹۱. شنن ابی داوود ۲/ ۸۰- ۸۱. صحیح مسلم ۳/ ۵۴.

۴- شرائع الاسلام ۱/ ۱۰۴- ۱۰۷. تذکره الفقهاء ۲/ ۴۷. جواهر الکلام ۱۲/ ۷۰. المجموع ۵/ ۲۴۹- ۲۵۰. کشاف القناع ۲/ ۱۳۹. بدایع الصنایع ۱/ ۳۱۵.

میت جایز نمی دانند نماز خواندن بر قبر میتی را که بدون نماز دفن شده است، و گفته اند: میت به سبب دفن از عالم دنیا خارج شده و در شمار مدفونین و معدومین است و در مدت سه روز از تحت حکم عموم معدومین با اجماع فقها خارج شده است و بعد از سه روز داخل در حکم معدومین است که عدم جواز باشد. دیگر اینکه نماز تشریح شده بر بدن میت و بعد از سه روز بدن سالم نمی ماند، زیرا پوسیده و متلاشی می شود. (۱)

دلیل دیگر از ائمه اهل البیت «علیهم السلام» و از امام کاظم «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرمود: «لا تصل علی المدفون»؛ (۲)

بر دفن شده ها نماز نخوان. بعضی از فقهای امامیه قائل شده اند به اینکه نماز بر میتی که بدون نماز دفن شده، یک شب و روز جایز است و بعد از گذشت یک شب و روز دیگر نماز خواندن بر قبر جایز نیست. (۳)

بنائاً اگر کسی از مسلمان ها فوت کند و بعضی مؤمنین فرصت نماز بر او را قبل از دفن درک نکنند، تمام فقها غیر از امام ابی حنیفه اتفاق دارند که می توانند در فرصتی که گذشت، بر قبرش نماز بخوانند بدون استثنا؛ ولی ابی حنیفه می گوید: فقط ولی میت اگر در وقت نماز غایب بود، می تواند بر قبر آن میت نماز بخواند نه عموم مؤمنین. استدلال کرده اند بر جواز به روایتی که نقل کرده اند نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» نماز خواند بر قبر یک زن مسلمان که در شب بدون اینکه آن حضرت را خبر کنند دفن کرده بودند. (۴)

همچنین مردی که بود و باشش در مسجد بود و فوت کرد، مسلمین بدون اینکه آن حضرت را خبر کنند، در شب غسل و کفن و دفنش کردند. حضرت بر قبرش نماز خواند. (۵) ابن عمر هم بر قبر برادرش عاصم و ام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها» بر قبر برادرش نماز خواندند. (۶)

بعضی فقهای امامیه این جواز را یک شب و روز می دانند. (۷)

اما احمد بن حنبل و پیروانش، فقهای زیدیه، ظاهریه و امام شافعی در یکی از وجوهش، جواز نماز بر قبر میت را تا یک ماه می دانند و استدلال کرده اند به عمل نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» که آن حضرت بر قبر براء بن معرور بعد از یک ماه نماز خواند و بر قبر

ص: ۱۲۵

۱- الخلاف / ۱ / ۷۲۶. المراسیم / ۸۰. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۱ - ۳۱۵. الهدایه / ۱ / ۹۲. شرح العنايه / ۲ / ۸۴. المجموع / ۵ / ۲۴۹.

۲- التهذیب / ۳ / ۴۷۱.

۳- شرائع الاسلام / ۱ / ۱۰۷. الروضه البهیه / ۱ / ۱۳۶ - ۱۴۴. جواهر الکلام / ۱۲ / ۱۲۶.

۴- سنن النسائی / ۴ / ۹۶. سنن البیهقی / ۴ / ۴۸.

۵- صحیح بخاری / ۲ / ۱۱۲ - ۱۱۳. سنن البیهقی / ۴ / ۴۷.

- ٦- كتاب الام /١ /٣٠٩-٣١٠. الشرح الكبير /٢ /٣٥٣. المغنى /٢ /٣٨٥. نيل الاوطار /٤ /٨٩-٩١. المحلى /٥ /١٣٩-١٤٢.
- ٧- المقنعه /٢٢٧-٢٣٢. اشارها لسبق /١٠٥. الوسيله /١٢٠. النهايه /١٤٣-١٤٧. الغنيه /١٠٥. السرائر /١ /٣٥٥-٣٦١. تذكره الفقهاء /٢ /٣١. الذكرى /٥٤-٥٦.

مادر سعد بن عباده بعد از يك ماه نماز خواند؛ اما بيشتر از يك ماه نقل نشده است. (۱)

اما شافعی ها در وجه ديگر گفته اند: نماز بر قبر ميت مادامي كه بدنش جزء خاك نشده، جايز است. (۲)

ولی اكثر فقهای اماميه، مالکيه و احناف جواز را به مدت سه شب و روز می دانند با همان استدلال كه گذشت. (۳)

بحث سوم در کسانی که نماز بر آنها جایز نیست از منظر فقهای مذاهب اسلامی

کسانی که ممنوع الصلوات هستند، دو صنفند: صنف اول کفارند به تمام اصنافشان؛ و مرتد، ملّی باشد یا فطری و قبل از توبه فوت کرده باشد. این صنف متفق علیه است بین تمام مسلمین (۴)

که به آیه شریفه «لاتصلّ علی احدٍ منهم مات ابدأ» (۵) نماز نخوان بر هیچ يك از آنها» استدلال کرده اند. اولاد کفار و مشرکین در این حکم به والدینشان ملحق می شوند، مگر اینکه یکی از والدینشان مسلمان شده باشد یا به تنهایی اسیر مسلمین شده باشند. در این صورت حکم مسلمان را دارند و بر آنان نماز ميت خوانده می شود؛ و اگر با یکی از والدین کافرشان اسیر شوند، در حکم والدینشان هستند نه در حکم مسلمان اسیرکننده. این حکم مورد اتفاق همه مسلمین است جز احمد بن حنبل که در فرد اخير مخالفت کرده و گفته تابع اسیرکننده مسلمان است و اگر فوت کند، بر او نماز خوانده می شود و تابع والدینش نیست و این صورت در حکم با آن صورت که به تنهایی اسیر می شود، هیچ فرقی ندارد. (۶)

صنف دوم از کسانی که ممنوع الصلوات هستند، کسانی هستند که به ظاهر مسلمان ولی چیزی را که از ضروریات دین مقدس اسلام است، منکرند. مانند طایفه خوارج، غلات، نواصب، سبّیه که پیروان عبدالله بن سبا یهودی هستند، (۷)

خطابیه که پیروان ابی الخطابند (۸)

و غیر اینها. این حکم

ص: ۱۲۶

۱- سنن البیهقی ۴/ ۴۹. أسد الغابه ۱/ ۱۷۴. کتاب الام ۱/ ۳۰۹ - ۳۱۰. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۳. نیل الاوطار ۴/ ۸۹ - ۹۱. کشف القناع ۲/ ۱۴۲ - ۱۴۳. المحلی ۵/ ۱۳۹ - ۱۴۲.

۲- المجموع ۵/ ۲۴۶ - ۲۵۰. سبل السلام ۲/ ۱۰۰.

۳- بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۱ - ۳۱۵. الهدایه ۱/ ۹۲. شرح العنايه ۲/ ۸۴. الخلاف ۱/ ۷۲۶. المراسيم ۷۸/ ۷۸ - ۸۰.

۴- [۴] المدونه الكبرى ۱/ ۱۸۰. المغنی ۲/ ۴۲۰. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۷. کشف القناع ۲/ ۱۳۹. البحر الرائق ۲/ ۳۱۴. کتاب الام ۱/ ۱۸۰.

تحفه الفقهاء ۱/ ۲۴۸. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۶. الوسيله ۱۱۸ - ۱۲۰. تذکره الفقهاء ۲/ ۲۱ - ۲۴. ذکرى الشيعه ۵۴/ جامع المقاصد ۱/ ۴۰۳ - ۴۰۶. الروضه البهيه ۱/ ۱۳۶. جواهر الکلام ۱۲/ ۲. المستمسک ۴/ ۲۱۱. تحرير الوسيله ۱/ ۲۱۱. السرائر ۱/ ۳۵۵ - ۳۶۱.

٥- سورة توبه / ٨١.

٦- المغنى / ٢ / ٤١٩. تذكره الفقهاء / ٢ / ٢٤-٢٧. الشرح الكبير / ٢ / ٣٥٦.

٧- كتاب عبدالله بن سبأ / ٢٢. الممل والنحل القسم الاول / ١٥٥.

٨- التبصره فى الدين / ١٢٦.

اتفاقی است بین فقهای امامیه (۱) همچنین بغات یعنی کسانی که در مقابل دولت قانونی قیام مسلحانه کرده اند، قطاع الطريق یعنی راهزنان، «من قتل علی متاع يأخذه» یعنی کسانی که قصد غارت مال را دارند، ولی صاحب مال آنها را می کشد، «المکاترون فی المصر بالسلاح» یعنی کسانی که در شهرها با کشیدن اسلحه زورگیری می کنند و مانند اینها نزد ابی حنیفه و ابی یوسف، اگر فوت کردند، بر آنها نماز میت نمی خوانند و برای اثبات مدعایشان ادعای اجماع صحابه را کرده اند. (۲)

همچنین مانند جهمیّه که یک طایفه از مسلمین هستند، و رافضه، واقفیه و اهل بدعت نزد احمد بن حنبل و مالک، جایز نیست بر جنازه آنها نماز میت خوانده شود. (۳)

بحث چهارم استحباب نماز بر کسانی از منظر فقهای اسلامی

اطفال مسلمین اگر زنده به دنیا بیایند و قبل از اینکه شش ساله شوند از دنیا بروند، فقهای امامیه غیر از ابن جنید اسکافی اتفاق دارند بر استحباب نماز میت بر آنها؛ (۴)

و اگر مرده به دنیا بیایند، ولو اینکه قبلاً روح در آنها حلول کرده باشد، نماز میت بر آنها جایز نیست. (۵)

ولی ابن جنید نماز را بر هر طفلی که زنده به دنیا بیاید و بعد بمیرد، واجب می داند. (۶)

اما رأی فقهای مذاهب چهارگانه؛ ابن منذر اجماع فقهای خلف و سلف را بر وجوب نماز میت بر اطفال مسلمین نقل کرده است؛ و در این مورد استدلال کرده اند به عموم امر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» به صلات بر همه مسلمانان و گفته اند نماز بر اطفال مسلمین داخل در عموم امر به صلات است و استثنا نشده است. (۷)

دلیل دیگر روایتی است که مغیره بن شعبه از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «الطفل یصلی علیه؛ (۸) بر اطفال نماز خوانده می شود.»

ص: ۱۲۷

۱- الوسیله / ۱۱۸ - ۱۲۰. تذکره الفقهاء ۲ / ۲۴ - ۲۷. الذکری / ۵۴. جامع المقاصد ۱ / ۴۰۳ - ۴۰۶.

۲- بدایع الصنایع ۱ / ۳۱۲. تحفه الفقهاء ۲ / ۲۴۸ - ۲۴۹.

۳- المغنی ۲ / ۴۱۹. الشرح الکبیر ۲ / ۳۵۶. المدونه الکبری ۱ / ۱۸۲.

۴- المقنعه / ۲۲۷ - ۲۳۲. النهایه / ۱۴۳ - ۱۴۷. المراسیم / ۷۸ - ۸۰. الوسیله / ۱۱۸. السرائر ۱ / ۳۵۵. شرایع الاسلام ۱ / ۱۰۴ - ۱۰۷. تذکره

الفقهاء ۲ / ۲۷ - ۳۸. ذکری الشیعه / ۵۴. جامع المقاصد ۱ / ۴۰۳ - ۴۰۶. جواهر الکلام ۱۲ / ۲ - ۱۰.

۵- الوسائل باب ۱۴ و ۱۵ از ابواب صلات الجنائز.

۶- الذکری / ۵۴.

۷- المجموع / ۵ / ۲۵۶. المدونه الکبری ۱ / ۱۷۹. القوانین الفقهیه / ۹۳. بدایه المجتهد ۱ / ۲۴۰. المغنی ۲ / ۳۹۳. عمدہ القاری ۸ / ۱۷۶.

المحلی ۵ / ۱۵۹. تحفه الفقهاء ۱ / ۲۴۷.

فقهای حنابله، سعید بن مسیب، ابن سیرین و اسحاق، نماز میت را بر طفل سقط شده هم واجب می دانند، به شرطی که در شکم مادر چهارماهگی را تکمیل کرده باشد. استدلالشان به حدیثی است که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: «السقط یصلی علیه؛ (۱) بر سقط شده ها نماز خوانده می شود.»

بحث پنجم در کسانی که در نماز بر آنها پنج تکبیر گفته می شود

اشاره

فقهای امامیه اتفاق دارند بر اینکه کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «علیه السلام» و یازده فرزند او مقرر هستند، اگر فوت کنند، در نماز بر آنها واجب است پنج تکبیر گفته شود و بین آن پنج تکبیر چهار دعا خوانده شود. (۲)

از فقهای جمهور ابن ابی لیلی، زید بن ارقم، ابن مسعود، حذیفه بن یمان، اصحاب معاذ بن جبل و صحابه ای مقیم شام بوده اند، فقهای امامیه را در این قول موافقت کرده اند. (۳)

زید بن ارقم زمانی بر میت نماز خواند و پنج تکبیر گفت. از او سؤال کردند: چرا پنج تکبیر گفتی؟ در جواب گفت: کان رسول الله «صلی الله علیه وآله» یکبیرها. (۴)

از حذیفه بن یمان نیز روایت شده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در نماز میت همین کار را کرد و پنج تکبیر گفت. (۵)

امام علی «علیه السلام» هم بر جنازه سهل بن حنیف پنج تکبیر گفت. (۶) از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» سخن امام باقر «علیه السلام» است که فرمود: «کان رسول الله «صلی الله علیه وآله» یکبیر خمساً.» (۷) از امام صادق «علیه السلام» درباره تکبیر در نماز میت سؤال شد، آن حضرت فرمود: «کان خمساً.» (۸)

شیخ صدوق روایت کرده که علت پنج تکبیر در نماز میت این است که خداوند متعال در شب و روز برای بندگانش پنج بار نماز واجب کرده و برای میت از هر نماز یک تکبیر جعل کرده است. در روایت دیگری آمده است که خداوند متعال جلّ جلاله پنج فریضه بر زنده ها جعل

ص: ۱۲۸

۱- نفس المصدر. سنن ابی داوود ۳/ ۲۰۵. سنن بیهقی ۴/ ۸.

۲- النهایه/ ۱۴۳- ۱۴۷. الغنیه/ ۱۰۳- ۱۰۵. المراسیم/ ۷۸- ۸۰. الوسیله/ ۱۱۸. السرائر/ ۱- ۳۵۵- ۳۶۱. المقنعه/ ۲۲۷. ناصریات/

۲۶۸- ۲۸۰. اشارها لسبق/ ۱۰۴. شرایع الاسلام/ ۱- ۱۰۴- ۱۰۷. تذکره الفقهاء/ ۲- ۶۷- ۷۲. ذکری الشیعه/ ۵۸- ۵۹. جامع المقاصد/ ۳

۳۳۹- ۳۴۳. الروضه البهیة/ ۱- ۱۳۶- ۱۴۴. جواهر الکلام/ ۱۲- ۳۱- ۳۲.

- ٣- المجموع ٥ / ٢٢٥ - ٢٣١. مصنف ابن ابي شيبة ٣ / ٣٠٣. سنن البيهقي ٤ / ٣٧. المحلى ٥ / ١٢٥ - ١٢٦.
- ٤- [٤] صحيح مسلم ٢ / ٦٥٩. سنن الترمذى ٣ / ٣٤٣. سنن ابن ماجه ١ / ٤٨٢. سنن ابي داوود ٣ / ٢١٠.
- ٥- مصنف ابن ابي شيبة ٣ / ٣٠٣. سنن الدارقطنى ٢ / ٧٣.
- ٦- المغنى ٢ / ٣٨٧. الشرح الكبير ٢ / ٣٤٩. الجوهر النقى ٤ / ٣٦.
- ٧- التهذيب ٣ / ٣١٥. الاستبصار ١ / ٤٧٤.
- ٨- الكافى ٣ / ١٨٤. التهذيب ٣ / ١٩١.

کرده است: صلوات، زکات، صوم، حج و ولایت. پس برای مرده ها از هر فریضه یک تکبیر قرار داده است. (۱)

از پنج تکبیر بیشتر هم جایز نیست، زیرا تکبیر عبادت است و متوقف است بر اذن شرع و بیش از پنج تکبیر اجازه از طرف شارع مقدس وارد نشده است.

اماروایتی که می گوید نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» بر حمزه سیدالشهدا در احد هفتاد تکبیر گفت یا هفت تکبیر یا شش تکبیر در غیر حمزه گفت و از امام علی «علیه السلام» نقل شده که بر جنازه سهل بن حنیف بیست و پنج تکبیر گفت، در نمازهای متعدد بود نه در یک نماز. مثلاً جنازه حمزه را پیش روی آن حضرت قرار داده بودند و جنازه شهدا را دسته دسته می آوردند و کنار جنازه حمزه می گذاشتند و حضرت بر آنها نماز می خواند. سپس جنازه های دیگر را بلند می کردند و جنازه های دیگر را می آوردند و نماز بر جنازه حمزه تکرار می شد. بر جنازه سهل بن حنیف هم وقتی نماز خواندند و به طرف قبرستان حرکت دادند، دسته هایی از مسلمان ها می آمدند و می گفتند یا علی ما بر جنازه سهل نماز نخوانده ایم. جنازه را بر زمین می گذاشتند و به امامت آن حضرت نماز می خواندند و این حالت پنج بار تکرار شد و در مجموع بیست و پنج تکبیر شد در پنج نماز نه یک نماز. (۲)

تکبیر در نماز میت نزد فقهای مذاهب چهارگانه

فقهای مذاهب چهارگانه، ثوری، اوزاعی، داوود و ابوالثور قائلند که تکبیر در نماز میت چهار تا است، نه زیاد و نه کم. این قول را از حسن بن علی «علیهما السلام» و برادرش محمد بن حنفیه، عمر، ابن عمر، زید بن ثابت، جابر، ابی هریره، براء بن عازب، عتب بن عامر و عطاء بن ابی رباح «رضی الله عنهم» نقل کرده اند؛ (۳) و استدلال کرده اند اول به فعل نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» که آن حضرت وقتی برنجاشی نماز خواند، چهار تکبیر گفت. (۴)

ولی بعضی از فقها از این استدلال جواب داده و گفته اند: آن نماز میت نبود، بلکه دعا و طلب مغفرت برای نجاشی بود. (۵)

دوم به روایتی که ابن منذر از سعید بن مسیب و بیهقی از ابی وائل نقل کرده اند، که میان صحابه اختلاف شد در عمل پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» در نماز

ص: ۱۲۹

۱- علل الشرایع ۳۰۲/ باب ۲۴۴ و ۳۰۳. جواهر الکلام ۱۲/ ۱۸-۳۱.

۲- الکافی ۳/ ۱۸۶. التهذیب ۳/ ۱۹۷. الفقیه ۱/ ۱۰۱.

۳- المجموع ۵/ ۲۳۰. المبسوط السرخسی ۲/ ۶۳. المغنی ۲/ ۳۸۴-۳۸۹. بلغه السالک ۱/ ۱۹۷. بدایه المجتهد ۱/ ۲۳۴. سبیل السلام ۲/ ۵۵۸. تحفه الفقهاء ۱/ ۲۴۹.

۴- صحیح بخاری ۲/ ۹۲. صحیح مسلم ۲/ ۶۵۶. سنن الترمذی ۳/ ۳۴۲.

۵- بدایع الصنایع ۱/ ۳۱۱. تذکره الفقهاء ۲/ ۲۷-۲۸. [۵]

میت. بعضی از صحابه چهار تکبیر، بعضی پنج تکبیر، برخی شش تکبیر، تعدادی هفت تکبیر، گروهی هشت تکبیر، بعضی نه تکبیر و بیشتر روایت کردند واصحاب در عصر آن حضرت در نماز میت از چهار تکبیر تا هفت تکبیر می گفتند. در عصر خلیفه دوم، صحابه را جمع کردند و درباره تعداد تکبیر در نماز میت مشورت کردند. صحابه هم هر کدام همان را که از آن حضرت دیده بود صحبت کرد. خلیفه دوم «رضی الله عنه» گفت: الان چند سال از فوت نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نمی گذرد و این قدر اختلاف شده است. اگر نسل های بعد از شما بیایند خدا می داند که اختلاف چند برابر می شود. پس ببینید بین شما کسی هست که آخرین نمازی را که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» بر جنازه خوانده، به یاد آورد؟ کسی حاضر شد و گفت: بلی من در خاطر دارم که آن حضرت آخرین بار بر جنازه فلان زن نماز میت خواند و چهار تکبیر گفت. خلیفه دوم همین قول را گرفت و گفت بیشترین فرائض از چهار رکعت بیشتر نیست و برای هر رکعت یک تکبیر کافی است و جایز نیست تکبیرات از این کمتر و بیشتر شود. بعد از عمل خلیفه دوم فقهای چهارگانه و پیروانشان این عمل را حمل بر اجماع صحابه کرده و گفته اند: این اجماع حجت است شرعاً. (۱)

اما فقهای ظاهریه و سلفیه به شدت انتقاد کرده اند به این اجماع و آن را از چند جهت رد کرده اند. اول از جهت ضعف خبر و گفته اند: خبر قابل اعتماد نیست. دوم از جهت عدم مناسبت با شأن خلیفه دوم که نعوذ بالله مشاوره کند با صحابه در احداث فریضه برخلاف آنچه که رسول مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» انجام داده است و یا منع کند بعضی اعمالی را که آن حضرت انجام داده و فوت کرده در حالی که حلال و جایز بوده، و خلیفه دوم آن را بعد از آن حضرت حرام کرده باشد؛ و هیچ جاهلی نسبت دادن این عمل را به خلیفه قبول نمی کند، تا چه رسد به عالم؛ و این نسبت به خلیفه دوم نیست مگر طعن بر سلف صالح. سوم اینکه گفته اند: أف برهراجماع صحابه که مانند علی بن ابی طالب «علیه السلام»، عبدالله بن مسعود، انس بن مالک، ابن عباس، صحابه و تابعین شام، ابن سیرین و جابر بن زید «رضوان الله تعالی علیهم» از آن خارج باشند و مخفی مانده باشد علم او بر آن بزرگان و فقهای صحابه، و مخالفت کرده اند با آن حکم؛ اما ابوحنیفه، مالک، شافعی، احمد بن حنبل و اصحابشان آن را شناخته باشند و به آن عمل کنند. پناه می بریم به خدا از این چنین اجماعی و امثال آن. (۲)

ص: ۱۳۰

۱- المغنی ۲/ ۲۹۲-۲۹۴. سبل السلام ۲/ ۱۰۳. کشاف القناع ۲/ ۱۳۹. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۲.

۲- المحلی ۵/ ۱۲۴-۱۲۸.

بحث ششم در کسانی که در نماز میت بر آنها چهار تکبیر گفته می شود

اکثر فقهای امامیه قائلند که هر کس به ولایت علی بن ابی طالب «علیه السلام» و یازده فرزند او قائل نیست یا قائل به ولایت هست، ولی منحرف از راه حق است و یا مستضعف است و هنوز راه حق و غیر حق را نتوانسته تشخیص دهد، اگر فوت کند، در نماز بر جنازه اش باید چهار تکبیر بگویند. (۱)

برای اثبات مدعایشان نیز استدلال کرده اند به روایت هشام بن سالم که از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «کان رسول الله صلی الله علیه وآله» یکبیر علی قوم خمساً و علی قوم اربعاً، فإذا کبر علی رجل اربعاً، اَتهم یعنی المیت فی دینه؛ نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در نماز میت بر بعضی ها پنج تکبیر می گفت و بر بعضی ها چهار تکبیر می گفت و بر هر کس که چهار تکبیر می گفت، آن کس متهم به عقیده اش می بود. «همچنین است روایت اسماعیل بن سعید اشعری از امام رضا «علیه السلام» که آن حضرت فرمود: «اما المؤمنین فخمس تکبیرات و اما المنافق فأربع»؛ (۲)

برای مؤمنین پنج تکبیر و برای منافقین چهار تکبیر است.»

بحث هفتم در حکم ادعیه بین تکبیرات است از نظر فقهای مذاهب اسلامی

اقرب به واقع و جوب دعاست بین تکبیرات در نماز میت، زیرا قصد از دعا بین تکبیرات در نماز میت، دعا برای میت است و نماز میت هم دعا و طلب مغفرت برای میت است؛ و اگر دعای بین تکبیرات واجب نباشد، پس نماز بر میت هم واجب نیست، حال آنکه نماز بر میت واجب است. پس دعای بین تکبیرات نیز واجب است. دلیل دیگر اقتدا به نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» است، زیرا آن حضرت این کار را همیشه انجام داده و در هیچ نمازی که آن حضرت بر میت خوانده، دعا را ترک نکرده است. از این اهمیت دادن آن حضرت به دعای بین تکبیرات، و جوب استفاده می شود. (۳) نیز از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» امام موسی کاظم «علیه السلام» از پدر بزرگوارش امام صادق «علیه السلام» روایت کرده که آن حضرت فرمود: «صلی رسول الله صلی الله علیه وآله» علی جنازه خمساً و صلی علی آخری فکبر اربعاً فالتی کبر علیها خمساً حمد الله و مجده فی الأولی و دعا فی الثانیة للنبی «صلی الله علیه وآله» و فی الثالثه للمؤمنین و المؤمنات و فی الزابعه للمیت و انصرف فی الخامسة، و التی کبر علیها اربعاً

ص: ۱۳۱

-
- ۱- [۱] الوسیله / ۱۱۸ - ۱۲۰. النقعه / ۲۲۷ - ۲۳۲. شرایع الاسلام / ۱۰۴ - ۱۰۵. الذکری / ۵۸ - ۷۹. الروضه البهیة / ۱ - ۱۳۶ - ۱۴۴.
 - جامع المقاصد / ۳ - ۳۳۹ - ۳۴۳. جواهر الکلام / ۱۲ - ۴۷ - ۵۱.
 - ۲- الکافی / ۳ - ۱۸۱. التهذیب / ۳ - ۱۹۷. الاستبصار / ۱ - ۴۷۵.
 - ۳- صحیح مسلم / ۲ - ۶۶۲. سنن ابی داود / ۳ - ۲۱۱. سنن ترمذی / ۳ - ۳۴۳ - ۳۴۵.

كبر الله و معجده و حمد الله و دعا في الثانيه لنفسه و اهله و دعا للمؤمنين و المؤمنات في الثالثه و انصرف في الرابعه و لم يدع له،
لأنه كان منافقاً» (۱)

فقهای جمهور در اصل و جوب دعا با فقهای امامیه موافقند؛ ولی در مقدار، کیفیت، محل و جای دعا مخالفت کرده اند. (۲)
همچنین فقهای جمهور بین خودشان در کمیت، کیفیت و محل دعا اختلاف دارند.

فقهای مالکیه می گویند: دعا پشت هر تکبیر واجب است، حتی تکبیر چهارم؛ و کمترینش این است که بگویند: «اللهم اغفر له»،
و مانند این از جملات دعائیه؛ و بهترین آن این است که دعا کنند به دعای ابی هریره و آن این است که بعد از حمد بر خدا و
درود بر خاتم انبیا «صلی الله علیه و آله» بگویند: «اللهم انه عبدك وابن عبدك وابن أمتك...».

فقهای احناف می گویند: دعا بعد از تکبیر سوم واجب است، ولی نه با صیغه خاص و جملات مخصوصه؛ بلکه دعا
در امور اخروی باشد، هر چه که باشد؛ و بهتر این است که از دعاهایی که در کتاب های دعا وارد شده است، مخصوصاً آنچه در
حدیث عوف بن مالک وارد شده است، باشد و آن این است که «اللهم اغفر له و ارحمها...» استفاده شود.

فقهای شافعیه می گویند: شرط دعا این است که بعد از تکبیر سوم باشد و طلب خیر و مغفرت برای میت باشد. اگر دعا برای
مؤمنین باشد نه مخصوص میت، کافی نیست، مگر اینکه میت طفل باشد. آن گاه دعا برای میت و والدینش کافی است. دیگر
اینکه مقصود از دعا طلب خیر و مغفرت اخروی برای میت باشد. البته نماز گزار مقید نیست که دعا را با صیغه و جملات
مخصوصه بخواند؛ ولی بهتر این است که دعای معروف و مشهور را بخواند و آن این است «اللهم هذا عبدك و ابن عبدك،
خرج من روح الدنيا و سعتها...».

فقهای حنابله می گویند: جای دعا بعد از تکبیر سوم است و بعد از تکبیر چهارم نیز جایز است و پس از غیر این دو تکبیر دعا
خواندن صحیح نیست. کمترین دعای واجب این است که نماز گزار در نماز میت کبیر بگوید: «اللهم اغفر له» و امثال آن، و
درباره میت صغیر بگوید: «اللهم اغفر لوالديه بسببه» و مانند آن؛ و سنت این است که دعایی که در کتاب های معروفه

ص: ۱۳۲

۱- التهذيب ۳/ ۳۱۷. الاستبصار ۱/ ۴۷۵. [۱]

۲- المقنعه ۲۲۷. اشارها لسبق ۱۰۴. النهايه ۱۴۳ - ۱۴۷. المراسيم ۷۸. الوسيله ۱۱۸ - ۱۲۰. السرائر ۱/ ۳۵۵ - ۳۶۱. تذکره
الفقهاء ۲/ ۶۷ - ۷۲. ذکرى الشيعه ۵۵ - ۵۹. جامع المقاصد ۳/ ۳۳۹ - ۳۴۳. الجواهر ۱۲/ ۸۸ - ۹۷. الروضه البهيه ۱/ ۱۳۶ - ۱۴۴.
المستمسك العروه ۴/ ۲۳۵ - ۲۴۲.

دعا در این موارد وارد شده خوانده شود. (۱)

ولی بعضی فقهای امامیه قائلند که دعا بعد از تکبیرات ندب است نه واجب. (۲)

اما دعایی به لفظ خاص، فقهای تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که تعیین نشده است و مراد و مقصود از روایاتی که درباره دعا در نماز میت وارد شده است، همان دعا هایی است که در کتاب های معروف و مشهور وارد شده است، زیرا ابن مسعود «رضی الله عنه» گفته: «ما وقت رسول الله صلى الله عليه وآله» في الأذعية قولاً ولا قرائه و قال: فكبر ما كبر الامام واختر من طيب القول ما شئت؛ (۳) نبی مکرم

اسلام «صلى الله عليه وآله» دعایی مخصوص در نماز میت تعیین نکرده است، بلکه فرموده: همان دعایی را که دوست دارید بخوانید. همچنین از طریق ائمه اهل البيت «عليهم السلام» سخن امام باقر «عليه السلام» را نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «ليس في الصلوات على الميت قرائه ولا دعاء مؤقت إلا أن تدعو بما بدا لك؛ (۴) در نماز میت قرائت و دعایی تعیین نشده است. هر دعایی را که دوست دارید، بخوانید.» در همین باره امام صادق «عليه السلام» نیز فرموده: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا صلى على ميت كبر و تشهد ثم كبر و صلى على الانبياء و دعا للمؤمنين ثم كبر الرابعه و دعا للميت ثم كبر وانصرف؛ (۵) هر وقت بر میت نماز می خواند، تکبیر می گفت و بعد شهادت را، سپس تکبیر می گفت و بعد درود بر انبیا و دعا برای مؤمنین را و بعد تکبیر چهارم و دعا برای میت را و بعد تکبیر گفته، منصرف می شد.»

بحث هشتم در حکم قرائت سوره فاتحه است در نماز میت از منظر فقهای اسلامی

فقها در جواز قرائت سوره فاتحه در نماز میت دچار اختلاف شده اند. فقهای امامیه اجماع دارند بر عدم جواز و همچنین از ائمه چهارگانه امام ابی حنیفه و مالک و از فقهای مستقل ثوری و اوزاعی «رحمهم الله» قائلند به عدم جواز؛ از جهت روایتی که از ابن مسعود نقل کرده اند: «قال

ص: ۱۳۳

۱- الموطأ / ۱ / ۲۲۹. المدونه الكبرى / ۱ / ۱۷۴ - ۱۷۶. رساله ابن ابی زید القروانی / ۲۷۸ - ۲۸۷. حاشیه الدسوقی / ۱ / ۴۱۲. تحفه الفقهاء / ۱ / ۲۴۹. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۳. الجوهر النقی / ۴ / ۳۹ - ۴۹. البحر الرائق / ۱ / ۴۹۳. کتاب الام / ۱ / ۳۰۸ - ۳۰۹. المجموع / ۵ / ۲۳۶ - ۲۳۷. المغنی / ۲ / ۳۷۱. الشرح الكبير / ۲ / ۳۴۷ - ۳۴۸. کشاف القناع / ۲ / ۱۳۳. المحلی / ۵ / ۱۳۰ - ۱۳۱. نیل الاوطار / ۴ / ۱۰۱ - ۱۰۴. سبیل السلام / ۲ / ۱۰۳ - ۱۰۵.

۲- شرایع الاسلام / ۱ / ۱۰۴ - ۱۰۷.

۳- سبیل السلام / ۲ / ۵۶۰. المغنی / ۲ / ۳۶۶.

۴- الکافی / ۳ / ۱۸۵. التهذیب / ۳ / ۱۹۳. الاستبصار / ۱ / ۴۷۶.

۵- الکافی / ۳ / ۱۸۱. الفقیه / ۱ / ۱۰۰. التهذیب / ۳ / ۱۸۹ - ۱۹۰.

النبي «صلى الله عليه وآله»: لم يؤت فيها قول ولا قرائه؛^(۱)

در نماز میت نه قرائت تعیین شده است و نه دعای مخصوص. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز از امام باقر «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «لیس فی الصلاه علی المیت قرائه ولا دعاء مؤقت الا ان تدعو بما بدا لک؛^(۲)

در نماز میت نه قرائت تعیین شده است و نه دعای مخصوص و هر دعایی که دوست داری، بخوان.» دلیل دیگر اینکه هر چه که در آن رکوع نیست، قرائت هم نیست؛ مانند سجده های واجب قرآن.^(۳)

اما فقهای شافعیه، حنابله، اسحاق و داوود قائلند به وجوب قرائت سوره فاتحه در نماز میت بعد از تکبیر اول. ظاهر عبارت اکثر این فقها این است که وجوب بنا بر شرطیت است؛ وجوب بر شرطیت را نیز از ابن عباس، ابن مسعود، ابن زبیر و حسن بصری روایت کرده اند. دلیل دیگر از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» است که آن حضرت در نماز میت بعد از تکبیر اول سوره فاتحه را قرائت می کرد.^(۴)

دیگر از جهت اینکه در نماز میت قیام واجب است، پس قرائت هم واجب است مانند نمازهای دیگر؛ همچنین از جهت استعمال نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» لفظ صلات را بر نماز میت آنجا که فرموده: «صلوا علی صاحبکم؛ نماز بخوانید بر همراهتان»، و در جای دیگر فرموده: «لا صلاه لمن لم یقرأ بأمر القرآن؛^(۵) نمازی نیست برای آن کسی که سوره حمد را در نمازش نخواند.»

عده ای از فقها از این استدلال جواب داده و گفته اند: فرق است بین هر دو صلات یعنی صلات میت و صلات یومیه؛ زیرا در صلات یومیه طهارت نماز گزار شرط است در صحت نماز برخلاف صلات میت که طهارت نماز گزار شرط نیست در صحت آن، چون که در نماز میت قصد، دعا و طلب مغفرت برای میت است نه عبادت مخصوصه و همین تفاوت باعث سقوط قرائت و عدم اشتراط طهارت شده است در آن؛ مانند سقوط رکوع و سجود. دیگر از جهت روایت ابن مسعود «ما وقت لنا رسول الله «صلى الله عليه وآله» فی صلاه الجنازه قولاً ولا قرائه، بل قال:

ص: ۱۳۴

۱- سبل السلام ۲/۵۶۰. المغنی ۲/۳۶۶.

۲- الکافی ۳/۱۸۵. التهذیب ۳/۱۹۳. الاستبصار ۱/۴۷۶.

۳- [۳] بدایه المجتهد ۱/۲۳۵. المبسوط ۲/۶۴. للسرخی. شرح فتح القدير ۲/۸۵. المجموع ۵/۲۲۲. المغنی ۲/۳۶۶. الشرح الكبير ۲/۳۴۴. المقنعه ۲/۲۲۷. الوسیله الی نیل الفضیله ۱۲۰. السرائر ۳۵۵-۳۶۱. تذکره الفقهاء ۲/۷۲-۷۴. الذکری ۶۰-۶۱. جامع المقاصد ۳/۳۳۹-۳۴۳. کتاب الموطاء ۱/۲۲۸. المدونه الکبری ۱/۱۷۴. بدایع الصنائع ۱/۳۱۳.

۴- سنن ابن ماجه ۱/۴۷۹. سنن بیهقی ۴/۳۹.

۵- کتاب الام ۱/۳۰۸-۳۰۹. المجموع ۵/۲۳۲-۲۳۳. مختصر المزنی ۱/۳۸. المغنی ۲/۳۶۶. الشرح الكبير ۲/۳۴۳. المحلی ۵/۱۲۹-۱۳۲. نیل الاوطار ۴/۱۰۱.

کبر ما کبر الامام و اختر من اطيب الکلام ما شئت.» بلی، کسانی که قائل به عدم جواز قرائت سوره فاتحه در نماز میت هستند، می گویند: اگر نماز گزار فاتحه الکتاب را در نماز میت به قصد دعا بخواند، جایز است؛ ولی مکروه. (۱)

بحث نهم در حکم صلوات بر نبی مکرم اسلام «ص» در نماز میت از منظر فقهای اسلام

اشاره

فقهای امامیه اتفاق دارند بر وجوب آن بعد از تکبیر دوم؛ و کمترین آن این است که بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛ و بهترین آن این است که بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالشَّهَدَاءِ وَالصَّيِّدِيْقِينَ؛ پرورد گارا، درود بفرست بر محمد و آل محمد، مبارک گردان بر محمد و آل محمد و رحمت کن محمد و آل محمد را همان گونه که درود فرستادی و مبارک گردانیدی و رحمت فرستادی بر ابراهیم و آل ابراهیم؛ و تو پسندیده بزرگی هستی و درود بفرست بر تمام پیامبران و فرستادگان الهی و شهدا و راستگویان.»

اما فقهای شافعیه و حنابله صلوات بر نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را در نماز میت علاوه بر اینکه واجب می دانند، رکنی از ارکان نماز میت هم می دانند.

امافقهای احناف صلوات بر نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را سنت می دانند بعد از تکبیر دوم، نه واجب و نه رکن. ولی فقهای مالکی صلوات بر نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و خاندانش را پشت سر همه تکبیرات قبل از شروع به دعا ندب می دانند نه واجب. (۲)

در اینجا چند فرع بیان می شود.

اول در کیفیت صلوات است

بزرگان از فقهای اسلام اتفاق دارند که صلوات بر نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و خاندان مطهرش، همچنین دعاها در نماز میت باید به صورت اخفات باشد. حتی کسانی که قرائت را در نماز میت واجب می دانند،

ص: ۱۳۵

- ۱- الخلاف ۱/۷۲۳. تذکره الفقهاء ۲/ ۷۲-۷۴. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۳. المنتقى ۲/ ۱۶. بدایه المجتهد ۱/ ۲۳۵. المجموع ۵/ ۲۴۲. الموطأ ۱/ ۲۲۸. شرح فتح القدير ۲/ ۸۵. البحر الرائق ۲/ ۳۲۰.
- ۲- . کتاب الام ۱/ ۳۰۸-۳۰۹. المجموع ۵/ ۲۳۴. المغنی ۲/ ۳۷۴. الشرح الكبير ۲/ ۳۴۵-۳۴۶. المدونه الكبرى ۱/ ۱۷۴. رساله ابن ابی زید القروانی/ ۲۷۷. مختصر خلیل/ ۴۵. سبل السلام ۲/ ۱۰۳. البحر الرائق ۲/ ۳۲۰. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۳. تحفه الفقهاء ۱/ ۲۴۹.

المقنعه/٢٢٧. اشارها لسبق/١٠٤-١٠٥. النهايه/١٤٣-١٤٧. الغنيه/١٠٣. المراسم/٧٨. الوسيله/١١٨-١٢٠. السرائر/٣٥٥-٣٦١.
تذكرها لفقهاء/٢/٧٢-٧٤. الذكرى/٥٨-٥٩. الروضه البهيه/١/١٣٦-١٤٤. الجواهر/١٢/٣٤-٤٧.

می گویند: قرائت با صدای آهسته باشد؛ زیرا انتظار قبولی در پیشگاه الهی در سرّ و خفا بیشتر و قریب تر است از اینکه جهر و آشکار بخوانند؛ از جهت دوربودن از ریا و سمعه. (۱)

دیگر از جهت روایتی که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» ابوهمام از امام رضا «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «دعوه العبد سرّاً دعوه واحده تعدل سبعین دعوه علانیه؛ (۲)

یک دعای پنهانی مؤمن در پیشگاه خداوند، برابر است با هفتاد دعای آشکار و علنی.»

دوم در حکم سلام در نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اتفاق دارند بر سقوط سلام در نماز میت و استدلال کرده اند، اول به اجماع فقهایشان. دوم به روایتی که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» حلی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده است: «لیس فی الصلاه علی المیت تسلیم؛ در نماز بر میت سلام نیست.» به علاوه اسماعیل بن سعید اشعری از امام رضا «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «لا سلام فیها؛ (۳)

سلام در آن نیست.» دیگر اینکه نماز میت نزد فقهای آن احترامی را که نمازهای یومیه دارند، ندارد؛ زیرا در نماز میت طهارت نماز گزار شرط نیست و قرائت هم نیست، پس تسلیم هم نیست. (۴)

اما فقهای شافعی می گویند: تردید و خلاف نیست در اینکه سلام در نماز میت رکن است و واجب و بدون سلام نماز میت اصلاً صحیح نیست. آنها استدلال کرده اند به عمل ابن ابی اوفی که در نمازی که برای دختر متوفای خود خواند، بعد از تکبیر چهارم اندکی مکث کرد، سپس به طرف راست و بعد به طرف چپ سلام کرد و منصرف شد و گفت: نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» اینچنین بر میت نماز می خواند و حدیث را حاکم و بیهقی هر دو نقل کرده اند. (۵) در کیفیت تسلیم دو قول عبارت از امام شافعی «رحمه الله» نقل شده که در یکی از آنها یک سلام و در دیگری دو سلام بیان شده است. (۶)

ص: ۱۳۶

-
- ۱- تذکره الفقهاء ۲/۷۴-۷۶. الذکری ۶۱/۶۳. المجموع ۵/۲۳۴. عمدہ القاری ۸/۱۴۰.
 - ۲- المغنی ۲/۳۶۶. المجموع ۵/۲۳۴. حلیه العلماء ۲/۲۹۵. تذکره الفقهاء ۲/۷۴-۷۶. الذکری ۶۱/۶۳.
 - ۳- الکافی ۳/۱۸۵. التهذیب ۳/۱۹۲. الاستصار ۱/۴۷۷.
 - ۴- اشارہ السبق ۱۰۴/۱۰۳-۱۰۵. السرائر ۳۵۵-۳۶۱. تذکره الفقهاء ۲/۷۴-۷۶. الذکری ۶۰-۶۶. الروضه البهیة ۱/۱۳۶-۱۴۴.
 - ۵- سنن البیهقی ۴۳/۴۳. المستدرک ۱/۳۶۰.
 - ۶- کتاب الام ۱/۳۰۹-۳۱۰. المجموع ۵/۲۳۹-۲۴۰.

اما فقهای مالکی وحنابله سلام را در نماز میت واجب می دانند؛ ولی یک سلام نه دو سلام. (۱)

آنها استدلال کرده اند به روایتی که عطاء بن سائب نقل کرده است که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» بر میت نماز خواند و یک سلام داد و این روایت را جوزجانی با سندش در کتاب خود ذکر کرده است.

اما فقهای احناف قائل به وجوب دو سلام شده اند؛ یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ و گفته اند: هر نماز تحریم دارد که با تکبیر شروع می شود و تحلیل دارد که با سلام می شود و استدلال کرده اند به اجماع فقها. (۲)

سوم در حکم بلند کردن دست هاست در تکبیرات نماز میت از منظر فقهای اسلام

فقهای تمامی مذاهب اسلامی اتفاق دارند که مستحب است نمازگزار هر دو دستش را تا مقابل صورتش در تکبیر اول بلند کند؛ اما در بقیه تکبیرات اختلاف شده است بین فقها. معظم فقهای امامیه، احناف، مالکیه، ظاهریه و زیدیه قائلند که غیر از تکبیر اول در باقی تکبیرات جایز نیست بلند کردن دست ها در تکبیرات نماز میت؛ زیرا برای این کار از ناحیه نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» و ائمه اهل البیت «علیهم السلام» کدام مجوز قابل اعتماد به ما نرسیده است و اقوال و افعال صحابه برای ما حجیت ندارند. پس سزاوار است در بلند کردن دست ها در تکبیرات نماز میت به همان تکبیر اول که تکبیرها الاحرام است، اکتفا شود نه غیر آن. (۳) از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» هم فرموده امام صادق «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «کان علی «علیه السلام» یرفع یدیه فی اول تکبیره ثم لایعود حتی ینصرف»؛ (۴)

امام علی «علیه السلام» در تکبیر اول دست هایش را بلند می کرد نه در همه تکبیرات.

ولی در طرف مقابل عده ای کثیر از فقهای مذاهب اسلامی قائلند به استحباب بلند کردن نمازگزار دست هایش را در همه تکبیرات نماز میت و از آن فقها هستند شافعی ها، حنابله، ابن عمر، سالم، عمر بن عبدالعزیز، زهری، عطاء، اسحاق، اوزاعی و غیره «رحمهم الله» و از فقهای امامیه

ص: ۱۳۷

۱- المغنی ۲/ ۳۷۳-۳۷۴. الشرح الکبیر ۲/ ۳۴۸. المدونه الکبری ۱/ ۱۸۹.

۲- تحفه الفقهاء ۱/ ۲۴۹. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۳.

۳- المقنعه ۲/ ۲۲۷. الناصریات ۲۶۸. النهایه ۱۴۳-۱۴۷. الغنیه ۱۰۳-۱۰۵. الوسیله ۱۱۸-۱۲۰. السرائر ۳۵۵-۳۶۱. الکافی فی

الفقه ۱۵۷. المذهب ۱/ ۱۳۰. المنتقی ۲/ ۱۲. القوانین الفقهیه ۹۳. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۴. تحفه الفقهاء ۱/ ۲۴۹. المدونه الکبری ۱/

۱۷۶. المحلی ۵/ ۱۲۴. نیل الاوطار ۴/ ۱۰۴.

۴- التهذیب ۳/ ۱۹۴. الاستبصار ۱/ ۴۷۸.

محقق حلی، علامه حلی، شهیدین، صاحب جواهر و غیره «رضوان الله تعالی علیهم» (۱).

اینان استدلال کرده اند به روایتی که ابن عمر «رضی الله عنه» از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده است که «کان رسول الله «صلی الله علیه وآله» یرفع یدیه فی کل تکبیره» (۲).

پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» دست هایش را در همه تکبیرات بلند می کرد. دیگر از جهت اینکه باقی تکبیرات در حال استقرار شبیه هستند به تکبیر اول. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» روایت شده است که عبدالله بن خالد و عبدالرحمن عزر می از فعل امام صادق «علیه السلام» نقل کرده اند که ما پشت سر آن حضرت بر جنازه نماز خواندیم و آن حضرت پنج تکبیر گفت و در همه تکبیرات دست های خود را تا مقابل صورت بلند کرد. (۳).

مطلب سوم در حکم نماز خوان بر میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

در اینجا چند بحث است:

بحث اول درباره کسانی است که از همه مردم اولی و سزاوارتر هستند برای نماز خواندن بر میت

فقهای امامیه اتفاق دارند که سزاوارترین مردم برای نماز بر میت و سایر احکام تجهیزات میت، سزاوارترین کس به میراث میت است که همان اولیای میت می باشند و با وجود آنها هیچ کس حق تقدم بر آنها را ندارد، مگر اینکه آنها اجازه دهند. زیرا اولیای میت همان اولوالارحام هستند که در قرآن کریم بر همه مقدم داشته شده اند: «اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله إِنَّ الله بکلّ شیء علیم» (۴).

خویشاوندان در کتاب خدا بعضیشان مقدم شده اند بر بعضی دیگر، زیرا خدا بر همه چیز داناست. «از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» هم سخن امام صادق «علیه السلام» است که آن حضرت فرموده: «یصلی علی الجنازه اولی الناس بها أو من یأمره الولی» (۵).

سزاوارترین مردم به جنازه بر او نمازی خواند یا کسی که اولیای میت اجازه دهند. این حکم در صورتی است که اولیای میت عالم به احکام نماز و سایر تجهیزات میت باشند و واجد کامل شرایط امامت باشند. اگر اولیای میت واجد شرایط امامت نیستند، غیر از اولیا هر که واجد

ص: ۱۳۸

۱- کتاب الامم / ۱ / ۳۰۹. المجموع / ۵ / ۲۳۱ - ۲۳۲. المغنی / ۲ / ۳۷۳. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۴۹. شرایع الاسلام / ۱ / ۱۰۴ - ۱۰۷.
تذکره الفقهاء / ۲ / ۷۶ - ۷۸. الذکری / ۶۱ - ۶۳. الجامع للشرایع / ۱۲۱. الروضه البهیة / ۱ / ۱۳۶ - ۱۴۴. جواهر الکلام / ۱۲ / ۸۵ - ۸۸.

٢- سنن دارقطنى ٢/٧٥ فى هامش مصنف ابن ابى شيبه ٣/٢٩٦. سنن البيهقى ٤/٤٤.

٣- التهذيب ٣/١٩٤. الاستبصار ١/٤٧٨.

٤- سورة انفال/٧٥.

٥- الكافى ٣/١٧٧ ح ٥١. التهذيب ٣/٢٠٤ ح ٤٨٣.

شرایط هست، مقدم است بر ولی برای نماز خواندن بر میت. بلکه جایز است در صورتی که اولیای میت واجد شرایط امامت هستند، غیر از خودشان را برای نماز بر میت مقدم بدارند، از جهت قاعده اصل که در این مورد وجود دارد؛ و دیگر مطلق بودن نصوص و عباراتی که از بزرگان دین در این مورد وارد شده است و اقتضای تخییر را دارند که ولی مخیر است خود بر میت نماز بخواند یا کسان دیگر را اجازه دهد. (۱)

اگر اولیای میت فراوان هستند، در صورتی که پدر وجود داشته باشد، مقدم است بر پسر و پسر پسر هر چه که پایین روند، و بر پدر پدر هر چه که بالا روند، و برادر و غیره؛ این مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. زیرا پدر شفقت و رقتش بیشتر است بر میت از پسر و مهربان تر است بر میت از پسر و دعای پدر برای پسر نزدیک تر است به قبول در پیشگاه خداوند از دعای پسر برای پدر؛ و جد پدری مقدم است از برادر آبوینی در نماز و سایر تجهیزات میت. (۲)

از فقهای مذاهب چهارگانه، شافعی ها، حنابله و قاضی ابی یوسف از فقهای احناف قائل به این قول می باشند؛ و مالکی ها می گویند: پسر مقدم است از پدر در نماز خواندن و سایر تجهیزات میت، زیرا عصیّت پسر قوی تر است از پدر در ارث؛ و برادر نزدیک تر است به میت از جد؛ زیرا برادر قریبش به واسطه پسر پدر میت است و جد قریبش به واسطه پدری بر پدر میت است، و پسر نزدیک آنها اولی و سزاوارتر است از ابوت. (۳) اما نزد فقهای امامیه پسر هر چه که پایین رود، مقدم است بر جد؛ گرچه ابی تنها باشد؛ زیرا پسر اولی است از جد به میراث؛ و از فقهای مذاهب چهارگانه مالکی ها قائل به این قول می باشند. (۴)

اما شافعی ها و حنابله می گویند: جد اولی است از پسر در نماز و سایر تجهیزات میت، از جهت اینکه پدر ارفق و اشفق است برای پسر، از پسر به پدر و دعای پدر برای پسر نزدیک تر است به قبول در پیشگاه خداوند متعال. (۵)

اما طبقه دوم اولی به ارث؛ برادر پدری و مادری مقدم است بر برادر پدری و یا مادری تنها و برادر پدری تنها مقدم است بر برادر مادری تنها؛ از جهت اینکه مادر حق ولایت بر اولاد را

ص: ۱۳۹

۱- المقنعه / ۲۳۲. النهایه / ۱۴۳. اشارها لسبق / ۱۰۴. الغنیه / ۱۰۳-۱۰۵. المراسیم / ۸۰. الوسیله / ۱۱۸-۱۲۰. السرائر / ۳۵۵-۳۶۱. شرایع الاسلام / ۱۰۴ / ۱۰۷. تذکره الفقهاء / ۲ / ۳۸-۴۱. الذکری / ۵۶-۵۷. جامع المقاصد / ۱ / ۴۰۸-۴۱۰. الجواهر / ۱۲ / ۱۰-۱۲. ۲- نفس المصادر.

۳- [۳] المدونها الکبری / ۱ / ۱۸۸. المجموع / ۵ / ۲۲۱. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۰۹.

۴- المدونه الکبری / ۱ / ۱۸۸. المنتقی / ۲ / ۱۹. تذکره الفقهاء / ۲ / ۴۲-۴۳. جواهر الکلام / ۱۲ / ۱۲-۱۸.

۵- کتاب الام / ۱ / ۲۷۵. فتح العزیز / ۵ / ۱۵۹. المغنی / ۲ / ۳۶۴. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۰۹.

ندارد، برخلاف پدر که حق ولایت بر اولاد را دارد. پس فرع این دو هم همان گونه است. و از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» هم برید کُناسی از امام باقر «علیه السلام» روایتی صحیح درباره غسل میت نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «أخوك لأبيك وأمك أولى بك من أخيك لأبيك وأخوك لأبيك أولى بك من أخيك وأمك؛ (۱)

برادر پدری و مادری شما سزاوارتر است برای شما از برادر پدری تنها و برادر پدری تنها سزاوارتر است از برادر مادری تنها. طبق دلالت صحیح برادر پدری و مادری مقدم است بر برادر پدری و یا مادری تنها، پس اولادشان هم همین طور می باشند. (۲)

فقههای حنابله در تقدیم برادر پدری و مادری بر برادر پدری تنها و یا تساوی آنها دو وجه بیان کرده اند که مبتنی است بر دو روایت درباره ولایت نکاح نزد آنها؛ و حکم عموها و اولاد آنها و اولاد برادر آنها همان حکم خودشان می باشد. (۳)

فقههای شافعی در مقدم داشتن برادر پدری و مادری و عموی پدری و مادری بر برادر و عموی پدری تنها یا تساوی آنها دو طریق بیان کرده اند که صحیح ترین آن دو طریق نزد امام شافعی «رحمه الله» که در اکثر کتاب های منسوب به شافعی ها به آن تصریح شده است، تقدیم برادر و عموی پدری و مادری است بر برادر و عموی پدری تنها، همان طور که در ارث می باشند. فرزندان آن دونیز همین طور می باشند. در طریق دوم دو قول بیان شده است؛ اول تساوی است بین برادر و عموی پدری و مادری با برادر و عموی پدری تنها. قول دوم مانند طریق اول تقدیم برادر و عموی پدری و مادری است بر برادر و عموی پدری تنها. (۴)

اگر میت زن باشد، فقههای امامیه اجماع دارند که شوهر از همه سزاوارتر است برای نماز و سایر تجهیزات او. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» هم ابی بصیر روایتی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «الزوج أحق من الأب والابن والأخ؛ شوهر سزاوارتر است در تجهیزات خانمش از پدر، پسر و برادر او. از فقههای شافعی، صاحب عدّه قائل به این قول شده است و گفته: زیرا میراث شوهر بیشتر است از میراث پدر و برادر.

اما سخن خلیفه دوم «رضی الله عنه» که برای اولیای زوجه اش گفت: شما از همه سزاوارتر هستید

ص: ۱۴۰

۱- الوسائل باب ۱۱ از ابواب موجبات الارث ح ۲.

۲- المبسوط ۱/ ۱۸۳. شرایع الاسلام ۱/ ۱۰۴-۱۰۷. تذکره الفقهاء ۲/ ۴۲-۴۳. جواهر الکلام ۱۲/ ۱۲-۱۸.

۳- الشرح الكبير ۲/ ۳۱۱. المغنی ۲/ ۳۶۸.

۴- [۴] کتاب الام ۱/ ۳۱۳-۳۱۴. المجموع ۵/ ۲۱۳-۲۱۹.

برای نماز و تجهیز میت، حجیت ندارد. به علاوه احتمال دارد که سخن خلیفه برای اولیای زوجه اش از باب ایثار از جانب خلیفه باشد نه حجیت. (۱)

ازائمه مذاهب چهارگانه ابی حنیفه «رحمه الله» قائل به این قول شده است، یعنی سزاوار بودن شوهر به تجهیز زوجه. احمد بن حنبل بنا بر یک روایت از جهت حدیث ابی بکره که ایشان بر جنازه زوجه اش نماز خواند، بدون آنکه از برادر زوجه اش که حاضر بود، اجازه بگیرد، قائل به همین قول است. همین روایت را از ابن عباس، شعبی، عطاء، عمر بن عبدالعزیز و اسحاق نیز نقل کرده اند. دیگری علت اینکه احقیقت و سزاوار بودن شوهر برای غسل دادن زوجه اش اتفاقی است، پس تقدم نماز خواندن شوهر بر جنازه زوجه اش از دیگران از باب حمل مورد اختلاف است بر مورد اتفاق. دیگر جهت اطلاع و آگاه بودن شوهر بر عورت زوجه برخلاف محارم زوجه که اطلاعی ندارند بر عورت او. (۲)

و از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»، از امام صادق «علیه السلام» سؤال شده است: «المرأه تموت من أحق الصلاه علیها؟ قال: زوجها. قلت: الزوج أحق من الأب والولد والاخ؟ قال: نعم؛ (۳)

خانم فوت می کند، چه کس سزاوارتر است برای نماز بر او؟ آن حضرت می فرماید: شوهرش. عرض کردم: شوهر سزاوارتر است از پدر، پسر و برادرش؟ فرمود: بلی. از فقهای مذاهب چهارگانه امام مالک، شافعی و احمد بن حنبل در یک روایت دیگر، و سعید بن مسیب و زهری می گویند: عصبات زن احق و سزاوارتر هستند برای نماز بر او از شوهرش، و استدلال کرده اند به سخن خلیفه دوم «رضی الله عنه» که به خانواده زوجه اش گفت: شما سزاوارتر هستید برای نماز بر او از من. دیگر اینکه زوجیت با مرگ زائل شده است و زوج به زوجه اجنبی شده است، برخلاف قرابت که زایل شدنی نیست. لذا اقربا مقدمند برای نماز و سایر تجهیزات. (۴)

بحث دوم در تقدم ولی میت است برای نماز از موصی الیه، از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اگر کسی در حین مرگ وصیت کند که فلانی بر جنازه ام نماز بخواند، آیا ولی مقدم است برای

ص: ۱۴۱

-
- ۱- النهایه/ ۱۴۳. اشاره السبق/ ۱۰۴. الوسیله/ ۱۱۸ - ۱۲۰. السرائر/ ۱ - ۳۵۵ - ۳۶۱. شرایع الاسلام/ ۱ - ۱۰۴ - ۱۰۷. تذکره الفقهاء/ ۲ - ۴۳. الذکری/ ۵۷ - ۵۸. جامع المقاصد/ ۱ - ۴۰۸ - ۴۱۰. جواهر الکلام/ ۱۲ - ۱۲ - ۱۸. الروضه البهیة/ ۱ - ۱۲۲. المجموع/ ۵ - ۲۲۰.
 - ۲- المغنی/ ۲ - ۳۶۸. تحفه الفقهاء/ ۱ - ۲۴۷. الشرح الکبیر/ ۲ - ۳۱۰. سنن البیهقی/ ۳ - ۳۹۷.
 - ۳- الکافی/ ۳ - ۱۷۷.
 - ۴- المدونه الکبری/ ۱ - ۱۸۸. المجموع/ ۵ - ۲۲۰. المغنی/ ۲ - ۳۶۸. الشرح الکبیر/ ۲ - ۳۱۱. بدایع الصنائع/ ۱ - ۳۱۷. شرح فتح القدر/ ۲ - ۸۳. مبسوط سرخسی/ ۲ - ۶۳. تحفه الفقهاء/ ۱ - ۲۵۲.

نماز خواندن بر آن میت یا موصی الیه؟ فقهای امامیه اتفاق دارند بر اینکه ولی میت مقدم است برای نماز خواندن بر میت از موصی الیه ازدو جهت؛ اول اینکه ولی احق است به میراث میت از موصی الیه و این احقیّت با آیه شریفه ثابت شده است: «أولوا الارحام بعضهم أولى ببعض» (۱)

بعضی خویشاوندان مقدمند بر بعضی دیگر». اما دوم از جهت روایتی است که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» از امام صادق «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «یصلّ علی الجنّزه أولى الناس بها» (۲). بر جنازه سزاوارترین مردم به اونماز می خوانند. از فقهای مذاهب چهارگانه، احناف، مالکی ها، شافعی ها و سفیان ثوری قائل به این قول شده اند، از جهت آیه شریفه که فرموده: «أولوا الارحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله» (۳)

برخی خویشاوندان مقدم شده اند بر بعضی دیگر در کتاب خدا. دیگر اینکه نماز خواندن بر میت یک نوع ولایت است بر میت؛ و در این ولایت ترتیب و درجه بندی است بین عصبات میت. بناً ولی سزاوارتر است از موصی الیه مانند ولایت بر نکاح. (۴)

فقهای حنابله می گویند: موصی الیه مقدم است برای نماز خواندن بر میت از ولی، زیرا فرض در نماز میت دعا و شفاعت است در پیشگاه خداوند متعال و میت برای این کار کسی را که ظاهرالصلاح است، انتخاب کرده است و احتمال اجابت دعایش قریب است به حسب ظاهر. دیگر اینکه این انتخاب حق میت است، زیرا طلب شفاعت برای اوست، پس وصیّت مقدم است بر حق ولایت، مانند وصیّت بر ثلث که مقدم است بر حق ورثه. انس بن مالک، زید بن ارقم، ام سلمه، ابن سیرین و اسحاق، و از فقهای امامیه ابوعلی اسکافی مشهور به ابن جنید همین قول را انتخاب کرده اند و استدلال کرده اند، اول به اطلاق ادله و وجوب وفای به وصیّت. (۵) دوم به عمل خلیفه اول که ایشان وصیّت کرد خلیفه دوم بر او نماز بخواند؛ و خلیفه دوم وصیّت کرد که صهیب رومی بر او نماز بخواند؛ و ام المؤمنین ام سلمه وصیّت کرد که سعید بن زید بر او نماز بخواند؛ و ابوبکره وصیّت کرد که ابوبرزه بر او نماز بخواند؛ و ام المؤمنین عایشه وصیّت

ص: ۱۴۲

- ۱- سوره انفال/۷۵.
- ۲- الکافی ۲/ ۱۷۷ ح ۱-۵. التهذیب ۳/ ۲۰۴م ۴۸۳. المقنعه/ ۲۳۲. اشارهالسبق/ ۱۰۴. النهایه/ ۱۴۳. الغنیه/ ۱۰۳- ۱۰۵. المراسیم/ ۸۰. الوسیله/ ۱۱۸- ۱۲۰. السرائر/ ۳۵۵- ۳۶۱. شرایع الاسلام/ ۱۰۴- ۱۰۷. تذکرهالفقهاء ۲/ ۳۸- ۴۱. الذکری/ ۵۷- ۵۸. جامع المقاصد ۱/ ۴۰۸- ۴۱۰. جواهرالکلام ۱۲/ ۱۱۸- ۳۱.
- ۳- سوره الانفال/ ۷۵.
- ۴- تحفه الفقهاء ۱/ ۲۵۲. بدایع الصنایع ۱/ ۳۱۷. المجموع ۵/ ۲۲۰- ۲۲۱. فتح العزیز ۵/ ۱۶۰. المغنی ۲/ ۳۶۶. اقرب المسالک/ ۳۶. بلغه السالک ۱/ ۱۹۸. الشرح الصغیر ۱/ ۱۹۸.
- ۵- المختلف ۱۲۰/ ۱ طبع قدیم.

کرد که ابوهریره بر او نماز بخواند؛ وابن مسعود وصیت کرد که زییر بر او نماز بخواند؛ و ابوسریحه وصیت کرد که زید بن ارقم بر او نماز بخواند. عمرو بن حرث والی کوفه آمد که بر او نماز بخواند، پسرش گفت: پدرم وصیت کرده که زید بن ارقم بر او نماز بخواند. سپس زید را مقدم داشت که نماز را بخواند. اینها قضایایی بودند که بین مردم واقع شدند و منتشر شدند و احدی بر آنها اعتراض و اشکال نکرده است. پس این حکم متفق علیه است. بلی اگر موصلی له فاسق باشد و یا بدعت گذار، وصیت باطل است، همان طور که اگر ذمی باشد. (۱)

ولی از آن قضایا جواب داده اند به اینکه آنها افعال صحابه بودند و افعال صحابه بدون مستند شرعی حجت نیست. به علاوه احتمال می دهند افعال آنها با اجازه اولیای میت صورت گرفته باشند و آن نه اینکه اشکال ندارد، بلکه خوب هم هست. (۲)

بحث سوم در تقدیم امام بر ولی میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اجماع دارند که در زمان حضور امام معصوم «علیه السلام»، امام از همه اولی و سزاوارتر است برای نماز بر میت، زیرا امام معصوم جانشین نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» است و نبی مکرم اسلام اولی بالنفوس است، پس امام معصوم هم همان طور است. دوم از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»، طلحه بن زید روایتی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «إذا حضر الامام الجنازه فهو أحق الناس بالصلاه علیها؛ (۳)

در هر جنازه که امام حاضر شود، از همه اولی و سزاوارتر است برای نماز بر میت.» ظاهر روایات و کلمات فقها نیز دلالت می کند که امام معصوم برای نماز نیاز به اجازه اولیای میت ندارد.

بر اولیای میت مستحب است که اگر هاشمی واجد شرایط امامت در جنازه حاضر شود، او را مقدم بدارند برای نماز بر میت، از جهت فرموده رسول مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله»: «قدّموا قریشاً ولا تقدّموها؛ (۴)

بر هاشمی واجد شرایط امامت پیشی نگیرید برای نماز بر میت.» و جایز نیست بدون اجازه اولیای میت کسی اقدام کند برای نماز بر میت، ولو اینکه اولیای میت واجد شرایط امامت نباشند؛ زیرا ولایت حق اولیای میت است و کسی حق مزاحمت ندارد. فقهای امامیه در این مسئله اجماع دارند. (۵)

ص: ۱۴۳

- ۱- المغنی ۲/ ۳۶۶-۳۶۷. الشرح الکبیر ۲/ ۳۰۹.
- ۲- تذکره الفقهاء ۲/ ۳۸-۴۱. الذکری ۵۷/ ۵۸.
- ۳- الکافی ۳/ ۱۷۷ ح ۳. التهذیب ۳/ ۲۰۶ ح ۴۸۹.
- ۴- الجامع الکبیر ۱/ ۶۰۵. الجامع الصغیر ۲/ ۲۵۳.
- ۵- المقنعه ۲۳۲. اشاره السبق ۱۰۴. النهایه ۱۴۳. الوسیله ۱۱۸-۱۲۰. شرایع الاسلام ۱/ ۱۰۴-۱۰۷. السرائر ۱/ ۳۵۵-۳۶۱. تذکره الفقهاء ۲/ ۴۳-۴۶. ذکری ۵۶-۵۷. جامع المقاصد ۱/ ۴۱۱-۴۱۳. الجواهر ۱۲/ ۱۱-۱۳.

فقهای امامیه اتفاق دارند بر تقدم ولی میت برای نماز بر والی. اول از جهت آیه شریفه «أولوالارحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله» (۱).

دوم از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»، قول امام صادق «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «یصلی علی الجنازه أولى الناس بها» (۲) بر جنازه سزاوارترین مردم به او نماز می خوانند. سوم از جهت اینکه صلوات بر میت یک نوع ولایت است که در آن ترتیب عصبات میت اعتبار شده است و بناً ولی مقدم است بر والی، مانند ولایت نکاح. از ائمه مذاهب چهارگانه امام شافعی «رحمه الله» در قول جدیدش قائل به این قول شده است (۳).

اما فقهای احناف، مالکی، حنابله، شافعی در قول قدیمش و ابن جنید از فقهای امامیه، می گویند: اگر سلطان در جنازه حاضر شود، مقدم است برای نماز خواندن بر میت از دیگران و اگر سلطان حاضر نبود، امیر و حاکم شهر اولی و سزاوار است برای نماز بر میت از دیگران و اگر حاکم حاضر نبود، امام جماعت مسجد ناحیه و محله اولی است برای نماز بر میت، و اگر امام جماعت مسجد محله هم حاضر نبود، پس یک نفر از اقربای میت نماز بخواند. زیرا با حضور سلطان او از همه اولی و سزاوارتر است برای نماز خواندن بر میت؛ چون او رهبر ملت است و در عدم حضور او قاضی و حاکم شهر اولی و سزاوارتر است برای نماز بر میت، چون نایب سلطان هستند در حقیقت، و در عدم حضور قاضی و حاکم، امام جماعت مسجد محل و ناحیه اولی و سزاوار است برای نماز بر میت، زیرا میت در حال حیات رضایت داشته به امامت او و این کشف می کند که بعد از مرگ نیز راضی به امامت او هست. از همین جهت است که اگر میت در حال حیات وصیت کند بعد از فوت فلانی نمازش را بخواند، موصی الیه مقدم است بر ولی در نماز خواندن بر او (۴).

دلیل دیگر از جهت روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت

ص: ۱۴۴

- ۱- [۱] سوره الانفال/۷۵.
- ۲- الکافی/۳/۱۷۷. التهذیب/۳/۲۰۴-۲۰۵.
- ۳- کتاب الام/۱/۳۱۳. المجموع/۵/۲۱۳-۲۱۸. النهایه/۱۴۳. المراسیم / ۸۰. السرائر/۱/۳۵۵-۳۶۱. شرایع الاسلام/۱/۱۰۴-۱۰۷. تذکره الفقهاء/۲/۳۸-۴۱. ذکری الشیعه/۵۶-۵۷. جامع المقاصد/۱/۴۱۱-۴۱۳. جواهر الکلام/۱۲/۱۸-۲۱.
- ۴- بدایع الصنایع/۱/۳۱۷. تحفه الفقهاء/۱/۲۵۰. المدونه الکبری/۱/۱۸۸. المنتقی/۲/۹. مبسوط سرخسی/۲/۶۲. المغنی/۲/۳۶۷-۳۶۸. الشرح الکبیر/۲/۳۱۰. مختلف الشیعه/۱۲۰ طبع قدیم.

فرموده: «لایوم الرجل فی سلطانه؛(۱) امامت نکن سلطان را در زمان قدرتش.» همین قول را از امام علی بن ابی طالب «علیه السلام» وعده ای از تابعین «رحمهم الله» نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «إذا حضر السلطان الجنازه فهو أحق بالصلاه علیها من ولیها؛(۲)»

اگر سلطان بر جنازه حاضر شود، سزاوارتر است برای نماز بر آن جنازه از ولی جنازه. دیگر اینکه مقدم داشتن سلطان بر ولی میت به صلاح میت و دفع ضرر از ولی میت است و سزاوار است که هر دو مراعات شود.(۳)

بحث پنجم در حکم امامت زن هاست در نماز میت برای زن ها از منظر فقهای مذاهب اسلامی

بحث پنجم در حکم امامت زن هاست در نماز میت برای زن ها از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اتفاق دارند که اگر مرد وجود نداشت، زن ها می توانند نماز بر میت را بخوانند و بر زن ها امامت کنند، به شرطی که امام از صف زن های مأوم جلوتر ایستاده نشود و بعضی از فقها ادعای اجماع کرده اند(۴).

از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز زراره بن اعین از امام باقر «علیه السلام» روایتی صحیح نقل کرده است که از آن حضرت سؤال شده: «ألمراه تؤم النساء؟ قال: لا إلا علی المیت إذا لم یکن أحد أولى منها. تقوم وسطهنّ معهنّ فی الصّف فتکبر و یکبرن؛ آیا زن ها می توانند امام جماعت زن ها شوند؟ آن حضرت فرمود: نه، نمی توانند؛ مگر در نماز میت در صورتی که مرد وجود نداشته باشد؛ به شرطی که در وسط صف زن ها ایستاده شود نه جلوتر از آنها.» در روایت دیگری که جابر از آن حضرت نقل کرده است، آن حضرت فرموده: «إذا لم یحضر الرجل تقدّمت إمرأه و وسطهنّ وقامت النساء عن یمینها و شمالها و هی و وسطهنّ. تکبّر حتّی تفرغ من الصلاه؛(۵) اگر مرد پیدا نشد، زن ها می توانند نماز میت را بخوانند و در وسط زن ها در صف ایستاده شوند و نماز را بخوانند.»

از فقهای مذاهب چهارگانه، احناف و حنابله قائل به این قول شده اند و گفته اند: زن ها از اهل جماعت هستند، پس می توانند مانند مردها جماعت بخوانند. همان طور که زوجات نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» بر سعد بن ابی وقاص نماز میت خواندند(۶).

که اصحاب صحاح و سنن

ص: ۱۴۵

۱- صحیح مسلم ۱/ ۴۶۵. سنن الترمذی ۱/ ۴۵۸-۴۵۹. سنن النسائی ۲/ ۷۶.

۲- التهذیب ۳/ ۳۰۶.

۳- تذکره الفقهاء ۲/ ۳۸-۴۱. الذکری ۵۶-۵۷.

۴- النهایه ۱۴۳-۱۴۷. شرایع الاسلام ۱/ ۱۰۴-۱۰۷. تذکره الفقهاء ۲/ ۳۸-۴۱. الجواهر ۱۲/ ۱۸-۳۱.

۵- [۵] وسایل باب ۲۵ از ابواب صلات جنازه ح ۱-۴.

٦- المغنى ٢ / ٣٦٩. الشرح الكبير ٢ / ٣١١. تحفه الفقهاء ٢ / ٢٥٢. بدايع الصنائع ١ / ٣١٤. كشاف القناع ٢ / ١٤٧.

حدیث آن را نقل کرده اند. (۱) اما فقهای شافعی و مالکی ها می گویند: نماز خواندن زن ها بر میت بهتر است فرادا باشد نه در جماعت، و اگر در جماعت خواندند، طوری ایستاده شوند که امام در وسط صف قرار گیرد نه مقدم بر صف. در این صورت اشکال ندارد. (۲)

بعضی فقها از این قول جواب داده اند و گفته اند: این یک نوع تحکم و زورگویی بدون دلیل است. ممکن نیست مگر اینکه نص یا اجماع وجود داشته باشد و هر دوی آنها منتفی است. (۳)

فرع: اگر زن ها همراه مردها در جماعت بر میت نماز بخوانند، باید طوری ایستاده شوند که صف زن ها پشت سر مردها واقع شود؛ برای اینکه از چشم مردها پوشیده بمانند. ولی بعضی فقها این قول و استدلال را رد کرده و گفته اند: حکم زن ها فرق دارد با حکم مردها در موضع ایستاده شدن برای سایر نمازها، پس جایز است که در نماز میت هم فرق داشته باشد. (۴)

برای اثبات این مدعا به روایتی از ائمه اهل البیت «علیهم السلام» استدلال کرده اند؛ سکونی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «قال رسول الله «صلى الله عليه وآله»: خير الصفوف في الصلاة المقدم وخير الصفوف في الجنائز المؤخر؛ قيل يا رسول الله: ولم؟ قال: صار ستره للنساء؛» (۵)

بهترین صف ها در نماز جماعت صف اول است و در نماز جنازه صف بعدی است. عرض شد: برای چه یا رسول الله؟ فرمود: برای اینکه یک نوع ستر و پوشش است برای زن ها از چشم مردها.

اگر میت مملوک باشد، مولا- و مالکش احق و سزاوارتر است از اقربایش برای نماز بر او، همان طور که مولا و صاحب در حال حیاتش مقدم بر ذوی الارحامش است. دیگر اینکه مملوک ارث ندارد که اولی به ارثش مقدم باشد در نماز بر او. (۶)

اگر جنازه های فراوان جمع شوند و اولیای آنها اختلاف کنند در تقدم و تأخر برای نماز بر آنها، باید مقدم بدانند از بین اولیا کسی را که از همه اولی و سزاوارتر است برای امامت جماعت در نمازهای واجبی؛ به دلیل فرمایش رسول گرامی اسلام «صلى الله عليه وآله»: «يؤمّ القوم أقرنهم

ص: ۱۴۶

۱- صحیح مسلم ۲/ ۶۶۸. سنن البیهقی ۴/ ۵۱.

۲- کتاب الام ۱/ ۳۱۳- ۳۱۴. المجموع ۵/ ۲۱۳- ۲۱۸. المدونه الکبری ۱/ ۱۸۸- ۱۸۹. مختصر خلیل ۴۷/ ۴۷.

۳- المغنی ۲/ ۳۶۹.

۴- تذکره الفقهاء ۲/ ۶۶. المغنی ۲/ ۳۹۴. الشرح الکبیر ۲/ ۳۴۴.

۵- الوسائل باب ۱۲۹ از ابواب صلوات الجنائز ح ۱.

۶- جواهر الکلام ۱۲/ ۱۲- ۱۵. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۷.

باید امامت کنند ملت را آگاه‌ترین آنها به کتاب خداوند. بعضی گفته‌اند: احتمال تقدم ولی اولین جنازه برای نماز نیز وجود دارد، زیرا او مستحق اول بوده برای نماز و همان استحقاقش را استصحاب کنند. ولی اگر ولی هر جنازه بخواهد برای جنازه اش به تنهایی نماز بخواند، جایز است. در این مسئله فقهای امامیه، شافعیه و حنابله اتفاق دارند. (۲)

مطلب چهارم در کیفیت نماز میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

در این مطلب چند مسئله بیان می‌شود:

مسئله اول در واجبات نماز میت است

و آن چند امر است: اول، نیت. جمع فراوانی از بزرگان فقهای امامیه قائلند به وجوب نیت که عبارت است از قصد انجام عمل بروجش از باب تقرب جستن به خدای عزوجل. زیرا نماز میت یک عمل عبادی است و داخل است تحت آیه شریفه «وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له

الدين حنفاء؛ (۳)

امر نشده اند مگر برای عبادت خالصانه خداوند که از جانب اوست دین معتدل و میانه؛ و دیگر «وانما الاعمال بالنيات؛ (۴)

عملی نیست مگر به قصد». همچنین از امام علی «عليه السلام» روایت شده: «لاعمل إلا بالنية؛ (۵)

عملی نیست مگر به قصد». زیرا امکان دارد اعمال و افعال انسان از جهات متعدده واقع شوند که بعضی آن جهات مراد و مقصود شارع مقدس نباشند. پس امتیاز وجدایی حاصل نمی‌شود مگر با قصد و نیت فاعل و انجام دهنده عمل؛ والا ترجیح بلامرجح لازم می‌آید.

در نیت شرط است که مقارن باشد با اولین تکبیر که شروع در نماز است و در باقی تکبیرات و دعاها قصد ادامه حکمی کافی است. (۶)

اما فقهای مذاهب چهارگانه اجماع دارند بر وجوب نیت در نماز میت، لکن اختلاف دارند در کیفیت نیت. فقهای مالکیه و شافعیه نیت را رکنی از ارکان نماز میت می‌دانند؛ ولی فقهای

ص: ۱۴۷

- ٢- تذكرة الفقهاء ٢/٤٧. الذكرى ٥٧-٥٨. جامع المقاصد ١/٤١٣. كتاب الام ١/٣١٤. المغنى ٢/٣٦٩. الشرح الكبير ٢/٣١١.
- ٣- سورة بينه ٥.
- ٤- الوسایل باب ٥ از ابواب وجوب النيه در عبادات واجبه ح ٧ و ٦ و ١٠.
- ٥- مستدرک الوسایل ١/ ص ٩٠ ح ٧.
- ٦- الوسيله ١١٨-١٢٠. شرايع الاسلام ١/١٠٤-١٠٧. ذكرى الشيعه ٥٧-٥٨. الروضه البهيه ١/١٣٦-١٤٤. جواهر الكلام ١٢/٥١-٥٥.

احناف وحنابله نیت را شرطی از شروط نماز میت می دانند. در هر دو صورت ناگزیریم از نیت در نماز میت مانند نمازهای واجبی دیگر. از باب توضیح عین عبارت فقها بیان می شود:

عبارت احناف: «یکفی أن ينوي في نفسه صلاة الجنازه وقال بعضهم: لا بد من أن ينوي الصلاة على رجل أو انثى أو صبي أو صبيته. ومن لم يعرف يقول: نويت أن أصلي الصلاة على الميت الذي يصلي عليه الامام وذلك لأن الميت سبب الصلاة ولا بد من تعيين السبب وهذا هو الاحوط؛ (۱) نماز گزار کافی است در قلب خود نیت نماز میت کند. بعضی ها گفته اند: نماز گزار ناگزیر است که نیت نماز بر مرد کند، اگر میت مرد است؛ یا زن اگر میت زن است، یا پسر بچه و یا دختر بچه، اگر میت طفل است؛ و اگر میت را شخصاً نمی شناسد، نیت کند که نماز می خوانم بر میتی که امام بر او نماز می خواند، زیرا میت سبب نماز است و احتیاط اقتضای تعیین سبب را دارد.»

عبارت مالکی ها: «یکفی فی التیة أن یقصد الصلاة علی هذا الميت ولا یضر عدم معرفت کونه ذکراً أو انثى ولو اعتقد أنها ذکر فبانثى أو بالعکس فإنه لا یضر ولا یلزم أن ینوی الفریضه؛ (۲) نماز گزار کافی است قصد کند در نماز بر میت، میت پیش رو را و ندانستن مرد یا زن بودن میت ضرر ندارد بر صحت نماز. حتی اگر نیت مرد کند، بعد معلوم شود که زن بوده یا برعکس، اشکال ندارد و لازم نیست قصد فریضه کند در نماز بر میت.»

عبارت شافعی ها: «لا بد فی التیة من أن یقصد صلاة الجنازه ویقصد أداء فرض صلاتها وإن لم یصرح بفرض الکفایه ولا یشرط تعیین الميت الحاضر فإن عینه وظهر غیره لم تصح؛ (۳)

نماز گزار ناگزیر است که قصد کند در نماز جنازه ادای فرض را، گرچه کفایی بودنش را به زبان نیاورد و تعیین میت حاضر را شرط نیست؛ ولی اگر مشخص کرد و بعد کشف خلاف شد، مثلاً نماز گزار به قصد احمد نماز خواند، بعد معلوم شد که احمد نبوده و تقی بوده، نماز باطل است.»

عبارت حنابله: «صفه التیة هاهنا هی أن ینوی الصلاة علی هذا الميت أو هؤلاء الموتی إن كانوا جماعه سواء عرف عددهم أولاً؛ (۴) چگونگی نیت در نماز میت این است که نماز گزار قصد کند

ص: ۱۴۸

۱- بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۵. البحر الرائق / ۱ / ۴۸۴ - ۴۹۳. ج ۲ / ۳۱۵. هامش الفقه علی مذاهب الابعه / ۱ / ۵۱۸.

۲- مختصر خلیل / ۴۳. و هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۱۸.

۳- المجموع / ۵ / ۲۲۵ - ۲۳۱. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۱۸.

۴- الشرح الکبیر / ۲ / ۳۵۰. و کشاف القناع / ۲ / ۱۳۳. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۱۸.

نماز بر این جنازه حاضر را یا چند جنازه را، و فرق نمی کند تعدادشان را به طور معین می داند یا خیر.»

در نیت لازم نیست نمازگزار اشاره به کفایی بودن فرض نماز کند، بلکه صرف نیت فرض کافی است، چون تمییز به همین مقدار حاصل می شود؛ ولی مأمومین باید نیت اقتدا به امام را کنند، پس بنائاً اصل وجوب نیت در نماز میت اتفاقی است بین فقهای مذاهب اسلامی و کیفیتش اختلافی شده بین فقهای مذاهب اسلامی. (۱)

دوم از واجبات نماز میت، قیام است که نمازگزار در صورت امکان باید ایستاده نماز بخواند. این مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی؛ (۲)

از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» و ائمه اهل البیت «علیهم السلام» و صحابه کرام «رضی الله عنهم» و تابعین «رحمهم الله» که همه آن بزرگواران در نماز میت ایستاده می شدند. تأسی در خصوص نماز میت واجب است، از جهت فرموده رسول مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله»: «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلُّ»؛ (۳)

نماز بخوانید همان طور که من نماز می خوانم.» دیگر از جهت اینکه اشتغال ذمه یقینی، برائت ذمه یقینی می خواهد و نماز خوان یقین به برائت ذمه اش پیدا نمی کند، مگر اینکه نماز را ایستاده بخواند. اگر کسی برای نمازی که قدرت بر ایستاده شدن دارد وجود نداشت، هر طور که ممکن هست و قدرت دارند، نماز را بخوانند، مانند باقی نمازهای واجب یومیه. (۴)

اگر بدون عذر نماز میت را نشسته یا در حال سواری بر چیزی بخوانند، باطل است؛ به علت خللی که در یکی از ارکان نماز واقع شده است، یعنی قیام.

سوم از واجبات نماز میت، استقبال به قبله است که نمازخوان باید رو به قبله ایستاده شود. ظاهراً مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی، زیرا کیفیت عبادت توقیفی است و باید از طرف شارع مقدس بیان شود. آنچه که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» و ائمه اهل البیت «علیهم السلام» و صحابه و تابعین «رضی الله عنهم» نقل شده است، نماز با استقبال به

ص: ۱۴۹

-
- ۱- ذکر الشیعه / ۵۸- ۵۹. الروضه البهیة ۱/۱۳۶- ۱۴۴. بدایع الصنائع / ۱/ ۳۱۵. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱/ ۵۱۸.
 - ۲- تذکره الفقهاء / ۲/ ۵۹- ۶۰. ذکر الشیعه / ۵۸- ۵۹. الروضه البهیة / ۱/ ۱۳۶- ۱۴۴. جواهر الکلام / ۱۲/ ۵۱- ۵۵. کتاب الام / ۱/ ۳۰۹- ۳۱۰. المجموع / ۵/ ۲۲۱- ۲۲۳. تحفه الفقهاء / ۱/ ۲۵۲. بدایع الصنائع / ۱/ ۳۱۵. المغنی / ۲/ ۳۷۴. الشرح الکبیر / ۲/ ۳۵۰. فتح العزیز / ۵/ ۱۷۴. کفایه الاخبار / ۱/ ۱۰۳. السراج الوهاج / ۱۰۷. مغنی المحتاج / ۱/ ۳۴۲.
 - ۳- فتح الباری / ۲/ ۳۳۶ بن حجر.. صحیح بخاری / ۱/ ۱۶۲- ۱۶۳. سنن الدارمی / ۱/ ۲۸۶. مسند احمد / ۵/ ۵۳.
 - ۴- تذکره الفقهاء / ۲/ ۵۹- ۶۰. ذکر الشیعه / ۵۸- ۵۹.

قبله نقل شده است، پس خواندن نماز برخلاف جهت قبله تشریح است و حرام. (۱)

چهارم از واجبات نماز میت، ایستاده شدن نمازخوان است پشت جنازه و نزدیک به آن، نه خیلی دور از جنازه؛ و جایز نیست ایستادن نمازخوان پیش از جنازه از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» که آن حضرت همیشه پشت جنازه ایستاده می شد. (۲)

فقهای امامیه در این مسئله اجماع دارند. (۳)

اکثر فقهای مذاهب چهارگانه قائل به همین قول می باشند، مگر عده ای از فقهای مالکی که تقدم جنازه را بر نمازخوان مندوب می دانند نه واجب، و ایستاده شدن نمازخوان را در طرف راست و چپ جنازه جایز می دانند، قیاساً به جنازه غایب. (۴)

پنجم از واجبات نماز میت، ستر عورت نمازخوان است. فقهای تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که نمازخوان در صورت امکان، واجب است که ساتر عورت داشته باشد؛ زیرا نماز جنازه در حکم ملحق است به باقی نمازهای واجب و دیگر از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» که آن حضرت هر وقت نماز بر جنازه ای می خواند، با ساتر عورت بود. در صورت تعذر از ستر عورت، واجب ساقط می شود؛ ولی نمازخوان باید در وسط صف ایستاده شود نه جلوی صف، زیرا در این حال نزدیک تر به ستر است. (۵)

ششم از واجبات نماز میت، پاک بودن بدن میت است؛ زیرا پاک بودن بدن میت شرط صحت نماز بر میت است. این مسئله هم اتفاقی بین تمام فقهای مذاهب اسلامی است، زیرا جنازه به منزله امام است و باید پاک باشد. اگر بر جنازه قبل از غسل و کفن نماز بخوانند، نماز باطل است و باید اعاده شود. (۶)

هفتم از واجبات نماز میت، طهارت نمازخوان است. آیا طهارت نمازخوان از حدث وخبث

ص: ۱۵۰

۱- شرایع الاسلام / ۱ / ۱۰۴ - ۱۰۷. تذکره الفقهاء / ۲ / ۶۲-۶۶. ذکر الشیعه / ۶۰ - ۶۱. الروضه البهیة / ۱ / ۱۳۶ - ۱۴۴. جامع المقاصد / ۱ / ۳۳۴ - ۳۴۳. جواهر الکلام / ۱۲ / ۵۱ - ۵۵. کتاب الام / ۱ / ۳۰۹ - ۳۱۰. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۵. المغنی / ۲ / ۳۷۴. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۵۰. کشف القناع / ۲ / ۱۳۸. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۲۲.

۲- سنن ابن ماجه / ۱ / ۴۷۹ و ۱۴۹۳ و ۱۴۹۴.

۳- شرایع الاسلام / ۱ / ۱۰۴ - ۱۰۷. النهایه / ۱۴۳ - ۱۴۷. اشارها لسبق / ۱۰۴ - ۱۰۵. الغنیه / ۱۰۳ - ۱۰۵. الوسيله / ۱۱۸ - ۱۲۰. تذکره الفقهاء / ۲ / ۶۶. ذکر الشیعه / ۶۱. جامع المقاصد / ۳ / ۳۳۹ - ۳۴۳. الروضه البهیة / ۱ / ۱۳۶. جواهر الکلام / ۱۲ / ۵۵ - ۵۹.

۴- المجموع / ۵ / ۲۲۸. البحر الرائق / ۲ / ۲۱۴ - ۱۱۵. کشف القناع / ۲ / ۱۳۸ - ۱۳۹. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۲۲.

۵- النهایه / ۱۴۷. السرائر / ۳۶۱. الذکر / ۵۸ - ۵۹. الکشف القناع / ۲ / ۱۳۸. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۶. المغنی / ۲ / ۳۷۴. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۵۰. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۲۲.

٦- شرايع الاسلام / ١٠٤-١٠٧. تذكره الفقهاء / ٥٩-٦٠. الجواهر / ١٢-٦٦-٧٠. المجموع / ٥-٢٢١-٢٢٣. الكشاف القناع / ٢-١٢٨.
البحر الرائق / ٢-٢٩٨. الفقه على المذاهب الاربعه / ١-٥٢٢.

در صحت نماز میت شرط است یا خیر؟ فقهای امامیه اجماع دارند که طهارت نمازخوان از حدث و خبث، شرط صحت نماز میت نیست؛ اول از جهت اینکه مورد محل اجرای اصل عدم شرطیت است. دوم از جهت وجود اجماعات منقوله بلکه محصّیله بر عدم اشتراط طهارت از حدث و خبث. سوم از جهت اخباری که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نقل شده اند که تجویز کرده اند با وجود آب و خاک و تمکن بر طهارت، نمازخواندن محدث و جنب و حائض را بر میت با احتمال خالی نبودن محدث و جنب و حائض در غالب اوقات از نجاست. دیگر از جهت ارشاد تعلیل خبر یونس بن یعقوب به این عدم اشتراط طهارت؛ زمانی که سؤال شد از امام صادق «علیه السلام» از جنازه: «أیصلی علیها علی غیر الوضوء؟ فقال: نعم إنّما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل، کما تکبّر و تسبیح فی بیتک علی غیر وضوء»؛ (۱)

آیا بدون وضو نماز بر میت جایز است؟ آن حضرت فرمود: بلی که جایز است، زیرا نماز همان تکبیر گفتن و منزه دانستن خداوند و ستایش خداوند و اقرار به الوهیت خداوند است و همین ها را مگر در خانه خود بدون وضو انجام نمی دهی؟» از فقهای پیرو مذاهب چهارگانه، شعبی و محمد بن جریر طبری قائل به این قول شده و گفته اند: قصد از نماز بر میت دعا و طلب استغفار برای میت است و دعا که نیاز به طهارت ندارد. (۲)

البته فقهای امامیه طهارت نمازخوان را ولو طهارت ترابی باشد با وجود آب، مستحب می دانند؛ (۳)

طبق روایتی که عبدالحمید از امام موسی کاظم «علیه السلام» نقل کرده است که از آن حضرت سؤال شد: «أیجزینی أن أصل علی المیت وأنا علی غیر الوضوء؟ فقال: تکون علی طهر أحب إلیّ»؛ (۴)

آیا جایز است برایم بدون وضو بر میت نماز بخوانم؟ فرمود: نزد من بهتر این است که با وضو باشی.»

اما فقهای مذاهب چهارگانه اتفاق دارند بر اشتراط طهارت برای نمازخوان و می گویند: اگر امام بدون طهارت نماز میت را بخواند، ولو مأمومین با طهارت باشند، باید نماز را اعاده کنند؛ زیرا بطلان نماز امام مستلزم بطلان نماز مأمومین هست. برخلاف عکس، یعنی امام با طهارت بوده

ص: ۱۵۱

-
- ۱- الوسائل باب ۲۱ از ابواب صلاه الجناهه ح ۳.
 - ۲- المجموع ۵/ ۲۲۳. بدایه المجتهد ونهایه المقتصد ۱/ ۲۴۳.
 - ۳- النهایه/ ۱۴۷. الغنیه/ ۱۰۳ - ۱۰۵. المراسم/ ۷۸ - ۸۰. الوسیله/ ۱۲۰. السرائر ۱/ ۳۵۵ - ۳۶۱. المقنعه/ ۲۲۷ - ۲۳۲. تذکره الفقهاء ۲/ ۶۰ - ۶۲. الذکری/ ۶۰ - ۶۲. جامع المقاصد ۳/ ۳۳۹ - ۳۴۳. الروضه البهیة ۱/ ۱۳۶ - ۱۴۳. الجواهر ۱۲/ ۴۳ - ۶۶.
 - ۴- الکافی ۳/ ۱۷۸. التهذیب ۳/ ۲۰۳.

و مأمومین بدون طهارت، نماز مأمومین باطل است و اعاده لازم نیست، زیرا نماز امام جای همه را می گیرد؛ و استدلال کرده اند بر اشراط طهارت نمازخوان در نماز میت به آیه شریفه «ولاتصل علی أحد منهم مات أبدا»؛ (۱)

هیچ وقت بر مرده هیچ یک از کفار نماز نخوان». در آیه شریفه خداوند متعال لفظ صلات را بر نماز میت استعمال کرده است؛ و استعمال علامت حقیقت است، پس نماز میت حقیقتاً نماز است و در نماز حقیقی طهارت شرط است. پس در نماز میت طهارت شرط است. همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت فرموده: «صلوا علی صاحبکم»؛ (۲) بر همراهتان نماز بخوانید؛ و احادیث دیگر. در آیه شریفه دیگر هم آمده: «إذا قمتم الی الصلاه... فتمموا صعيداً طيباً»؛ (۳)

هروقت اراده نماز کردید، وضو بگیرید و اگر آب وجود نداشت، تیمم کنید. آیه شریفه عمومیت دارد و نماز بر میت را نیز شامل می شود و اختصاصش به نماز غیر میت اثبات نشده است. پس مراد از طیب یعنی طهارت برای همه نمازها شرط است. (۴)

هشتم از واجبات نماز میت، ترک کردن نمازخوان است هرچه را که در نمازهای واجب دارای رکوع ترک می کنند. فقهای امامیه اتفاق دارند بر اینکه بهتر است در نماز میت ترک کنند هرچه را که در نماز دارای رکوع ترک می کرده اند، و باطل می شود نماز میت با هرچه که نماز دارای رکوع را باطل می کند، به غیر از طهارت حدیثیه و خبیثه که تعلق به نمازخوان دارد.

اما فقهای حنابله و شافعیه می گویند: «تبطل صلاه الجنازه بما تبطل به صلاه ذات الركوع»؛ نماز جنازه را باطل می کند هرچه که نماز دارای رکوع را باطل می کند. ولی طهارت نمازخوان را شرط می دانند در صحت نماز میت و می گویند: «یشترط فیها ما یشرط فی ذات الركوع خلا الوقت والركوع والسجود، لأنها إستثنت بدلیل خاص؛ و شرط است در صحت نماز میت هرچه که شرط است در صحت نماز دارای رکوع غیر از وقت، رکوع و سجده که به دلیل خاصی استثنا شده اند. (۵)

ص: ۱۵۲

۱- سوره التوبه / ۸۴.

۲- مسند احمد ۱/۱۰۱ و ج ۵۰، ۱۴، ۷/۴. سنن الدارمی ۲/۲۶۲. صحیح البخاری ۲/۸۹ و ج ۳/۵۶.

۳- سوره نساء / ۴۳.

۴- بدایع الصنایع ۱/۲۲۵. المجموع ۵/۲۲۱-۲۲۳. کتاب الام ۱/۳۱۳-۳۱۴. المغنی ۲/۳۷۴. الشرح الكبير ۲/۳۵۰. البحر الرائق ۲/۳۱۴-۳۱۵. کشاف القناع ۲/۱۳۸-۱۳۹.

۵- ذکری الشیعه ۶۱. جامع المقاصد ۳/۳۳۹-۳۴۳. الجواهر ۱۲/۳۴-۶۶. کتاب الام ۱/۳۰۸-۳۱۸. المجموع ۳/۱۳۱، ج ۴/۱۷۱-۱۷۲، ج ۵/۲۱-۲۱۳ و ص ۲۲۱/۲۲۳. کشاف القناع ۲/۱۳۷-۱۳۹. المغنی ۲/۳۷۳-۳۷۴. بدایع الصنایع ۱/۳۱۵.

اما فقهای احناف می گویند: هرچه که در صحت سایر نمازها اعتبار شده است، از طهارت حقیقی و حکمی و استقبال قبله و ستر عورت و نیت، در صحت نماز میت اعتبار شده است؛ همچنین در رکعت. ولی فقهای احناف اشاره ای به مبطلات نماز میت نکرده اند. (۱)

مسئله دوم در سنن نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

و آن چند امر استامراول، فراوان بودن جمعیت نماز گزار است به امید آنکه شاید بین آنها مستجاب الدعوه وجود داشته باشد. زیرا در روایات صحیحه که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نقل شده اند، آمده است که آن حضرت فرموده: «ما من مسلم يموت فيقوم على جنازته اربعون رجلاً لا يشركون بالله شيئاً إلا شفعهم الله؛» (۲)

هر مسلمان که فوت کند و به تعداد چهل نفر از کسانی که در عمر خود شریک برای خدا قائل نشده اند، بر جنازه او حاضر شوند و از پیشگاه خداوند برای او طلب بخشش کنند، خداوند شفاعت آنها را درباره او قبول می کند. «عمر بن یزید هم از امام صادق «عليه السلام» روایت کرده است: «إذا مات المؤمن فحضر جنازته أربعون رجلاً من المؤمنين فقالوا: اللهم إنا لانعلم منه إلا خيراً وأنت أعلم به منا قال الله تعالى: قد أخبرت شهادتكم و غفرت له ما علمت مما لا تعلمون؛» (۳) هر

وقت مؤمن فوت کند و چهل نفر مؤمن بر جنازه او حاضر شوند و شهادت دهند که ما از او جز نیکی و خوبی ندیده ایم، خدایا خودت از همه آگاه تری به حال او؛ خداوند متعال می فرماید: دانستم شهادت شما را و بخشیدم گناهان او را هرچه را که می دانستم و شما نمی دانستید.»

تعداد نماز گزار هرچه بیشتر شود، بهتر است. اگر به صد نفر برسند، قبولی دعا و شفاعتشان رساتر و سزاوارتر می باشد در پیشگاه خداوند، از جهت روایت صحیحه ای که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» روایت شده است که آن حضرت فرموده: «ما من ميت مؤمن يصلِّي عليه أمه من المسلمين يبلغون مأه، كلهم يشفعون له إلا شفعوا فيه؛» (۴)

نیست میت مؤمنی که نماز گزارانش به صد نفر برسند و همه برای او طلب شفاعت و آمرزش کنند، مگر اینکه خداوند شفاعت آنان را درباره او قبول می کند. «کمترین عدد از حیث فضیلت دو نفر است از جهت حدیث صحیح که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نقل شده است که آن حضرت فرمود: «أئما مؤمن شهد له أربعة بخير أدخله الله الجنة. قلنا: وثلاثة؟ قال: وثلاثة. قلنا: وإثنان؟»

ص: ۱۵۳

۱- بدایع الصنایع / ۱ / ۳۱۵.

۲- [۲] مستدرک الوسایل / ۲ / ۴۷۱، ۲۹۲. سنن الکبری / ۳ / ۱۸۰ - ۱۸۱.

۳- روضه الواعظین / ۴۸۷. الوسایل باب ۹ من ابواب شهادت اربعین للمؤمن بالخير ح ۱. مسند احمد / ۱ / ۲۷۷.

۴- صحیح مسلم / ۳ / ۵۳. سنن الکبری / ۴ / ۳۰.

قال: وإثان. ثم لم نسئله عن الواحد؛^(۱) هر میت مؤمن که چهار نفر به خوبی او شهادت دهند، وارد بهشت می شود. عرض کردیم: اگر سه نفر شهادت دهند؟ فرمود: بلی، این هم درست است. عرض کردیم: اگر دو نفر شهادت دهند؟ فرمود: بلی، درست است. ولی از شهادت یک نفر سؤال نکردیم.» از نظر فقهای امامیه این مسئله اتفاقی است.^(۲)

فقهای شافعی می گویند: طبق مقتضای روایات صحیحه که به ما رسیده اند، مانند اعلان نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» مرگ نجاشی را به اصحابش در مدینه در روز فوت او؛ و اعلان شهادت سه نفر از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ مؤته (جعفر بن ابی طالب، عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه «رضوان الله تعالی علیهم») در مدینه، اگر قصد از این کار بیشتر جمع شدن مسلمین برای نماز و طلب استغفار برای میت باشد، این کار مستحب است و اگر قصد ذکر مفاخر و مآثر میت و گردش بین مردم باشد، عمل دوران جاهلیت است و مکروه.^(۳)

همچنین فقهای حنابله و مالکیه و امام سحنون از فقهای مالکی روایتی نقل کرده اند از انس بن عیاض و از اسماعیل بن رافع مدنی که از مردی نقل کرده اند که از ابراهیم نخعی شنیدم که می گفت: ابن مسعود هر وقت بر جنازه حاضر می شد، رو به حاضرین کرده، می گفت: من از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» شنیدم که می فرمود: «کَلِّمًا مَّاءَ أُمَّه وَلَنْ تَجْتَمِعَ مَاءَ لَمِيتٍ فَيَجْتَهُدُوا لَهُ بِالْدَعَاءِ إِلَّا وَهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَنْبَهُ لَهُمْ وَأَنْتُمْ جِئْتُمْ شَفْعَاءَ لِأَخِيكُمْ فَاجْتَهُدُوا لَهُ فِي الدَّعَاءِ؛^(۴) هر زمان صد نفر از ملت مسلمان- هرگز به صد نفر نمی رسند- بر میت جمع شوند و کوشش کنند به دعا و استغفار برای او، نیست مگر اینکه خداوند بزرگ گناهان او را به خاطر آنها می بخشد. پس شمایی که بر این جنازه جهت شفاعت جمع شده اید، کوشش کنید در دعا و طلب رحمت برای او.»

امر دوم از مستحبات نماز میت این است که نماز میت به جماعت خوانده شود؛ ولی به جماعت خواندن شرط قبولی نیست. این مسئله اجماعی است بین فقهای مذاهب اسلامی؛ زیرا از عصر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» تا الآن خواندن نماز میت به جماعت انجام می شده است؛ ولی خواندن تنها هم جایز و بی اشکال است، زیرا صحابه «رضی الله عنهم» بر نبی مکرم

ص: ۱۵۴

-
- ۱- [۱] مسند احمد ۱/ ۲۲-۳۰. صحیح بخاری ۲/ ۱۰۱. ج ۳/ ۱۴۹. سنن الکبری ۴/ ۷۵.
 - ۲- تذکره الفقهاء ۲/ ۶۰-۶۲. ذکری الشیعه / ۶۱. الروضه البهیة ۱/ ۱۳۶-۱۴۴. الجواهر ۱۲/ ۹۷-۱۰۰.
 - ۳- المجموع ۵/ ۲۱۳-۲۱۸. کتاب الموطأ ۱/ ۲۲۶-۲۲۷. المدونه الکبری ۱/ ۱۷۵. المغنی ۲/ ۳۷۴. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۰. سبیل السلام ۲/ ۱۰۱.
 - ۴- الموطأ ۱/ ۲۲۶-۲۲۷. المدونه الکبری ۱/ ۱۷۵.

اسلام «صلی الله علیه وآله» فرادا نماز خواندند و قاعده اصل در این مورد هم اقتضای عدم وجوب جماعت را دارد. (۱)

امرسوم از مستحبات نماز میت، تصفیة صفوف از نظر جایگاه نماز گزاران است، مانند نمازهای واجب دیگر که به جماعت خوانده می شوند؛ و کمتر از حیث فضیلت سه صف است. هرچه صفوف بیشتر شوند، فضیلت نماز بیشتر می شود؛ از جهت روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل شده است: «من صلی علیه ثلاثه صفوف فقد اوجب له الجنة»؛ (۲)

میتی که برای نمازش سه صف از مؤمنین تشکیل شود، بهشت برایش واجب می شود. «بهترین صف ها از نظر جایگاه در نماز میت ایستاده شدن در صف آخر هست، برعکس نمازهای واجب دیگر؛ از جهت فرمایش امام صادق «علیه السلام»: «قال رسول الله «صلی الله علیه وآله»: خیر الصفوف فی الصلاه المقدم وفي الجنائز المؤخر»؛ (۳) رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» فرموده: بهترین صف ها که نماز گزار در نماز میت ایستاده می شود، صف آخر است.» این مسئله ظاهراً بین فقهای اسلام مخالف ندارد جز عطاء. (۴)

امر چهارم از مستحبات نماز میت از نظر فقهای امامیه این است که نماز گزار خیل دور از جنازه ایستاده نشود. فرق نمی کند نماز گزار امام باشد یا مأوم، یا فرادا غیر از صفوف نماز گزاران و یا جنازه هایی که جمع شده اند، فاصله اندک باشد و ملاک تشخیص عرف است. همین طور است پستی و بلندی بین میت و نماز گزار. (۵)

از فقهای مذاهب چهارگانه، فقهای احناف هم قائل به این قول می باشند مطلقاً و حنابله، مالکی ها و شافعی ها در صورت که جنازه حاضر باشد؛ زیرا جنازه به منزله امام جماعت است و باید فاصله نداشته باشد. (۶)

ص: ۱۵۵

۱- السرائر / ۱ / ۳۵۵ - ۳۶۱. تذکره الفقهاء / ۲ / ۴۷. الذکری / ۶۱. جواهر الکلام / ۱۲ / ۹۷ - ۱۰۰. کتاب الام / ۱ / ۳۱۳ - ۳۱۴. المجموع / ۵ / ۲۱۱ - ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸. کشف القناع / ۲ / ۱۲۹. تحفه الفقهاء / ۱ / ۲۵۲. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۵. المغنی / ۲ / ۳۶۷. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۴۴. المحلی / ۵ / ۱۲۳.

۲- سنن الترمذی / ۳ / ۳۴۷. سنن ابن ماجه / ۱ / ۴۷۸.

۳- الکافی / ۳ / ۱۷۶. التهذیب / ۳ / ۳۱۹ - ۳۲۰.

۴- المغنی / ۲ / ۳۷۵. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۵۰. تذکره الفقهاء / ۲ / ۶۶. الذکری / ۶۱ - ۶۳. کشف القناع / ۲ / ۱۳۱.

۵- تذکره الفقهاء / ۲ / ۶۶. الذکری / ۶۱ - ۶۳. جواهر / ۱۲ / ۶۶ - ۷۰. النهایه للطوسی / ۱۴۳ - ۱۴۷. السرائر / ۱ / ۳۵۵ - ۳۶۱. الشرایع / ۱ / ۱۰۴ - ۱۰۷.

۶- تحفه الفقهاء / ۱ / ۲۵۰. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۲. البحر الرائق / ۲ / ۲۹۸. کشف القناع / ۲ / ۱۳۰ - ۱۳۹.

امرینجم از مستحبات نماز میت این است که نمازگزار کفش هایش را در حال نماز از پاهایش بیرون کند، مگر اینکه در پای نمازگزار چکمه باشد که اشکال ندارد در حال نماز، از جهت اینکه در برهنه بودن پاها یک نوع حالت وعظ و خشوع هست. دیگر روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت کرده اند: «من أغبرت قدماه فی سبیل الله حرّمها الله علی النار؛ (۱) کسی که پاهایش را در راه خداوند غبارآلود کند، خداوند آن پاها را به آتش جهنم حرام می کند. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز سیف بن عمیره از امام صادق «علیه السلام» روایت کرده است: «لا یصلی علی الجنّاه بحذاء ولا بأس بالخف؛ (۲) نماز بر جنازه با کفش خوانده نمی شود و با چکمه اشکال ندارد.» ظاهراً مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. (۳)

امر ششم از مستحبات نماز میت؛ معظم فقهای امامیه قائلند نمازگزار فرق نمی کند امام جماعت باشد یا منفرد، نزدیک وسط جنازه مرد و صدر جنازه زن ایستاده شود؛ از جهت روایتی که از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده اند: «قال أمير المؤمنين «علیه السلام»: من صلی علی امرأه فلا یقیم فی وسطها ویکون ممایلی صدرها و إذا صلی علی الرّجل فلیقیم علی وسطه؛ (۴) کسی که بر زن نماز می خواند، در وسط جنازه ایستاده نشود؛ بلکه طرف سینه میت ایستاده شود و اگر بر مرد نماز می خواند، در وسط جنازه ایستاده شود.» از جهت اینکه کنار سینه دورتر است از محل حرمت زن ها و سزاوارتر است برای ایستاده شدن نمازگزار. (۵)

از فقهای مذاهب چهارگانه مالکی ها قائل به این قول شده اند و در زن ها به جای صدر میت، منکب میت گفته اند. (۶)

از فقهای شافعی ابوعلی طبری، امام الحرمین جوینی، ابو حامد غزالی و سرخسی قائل به این قول شده اند؛ ولی صیدلانی گفته است این قول مختار ائمه ماست و باقی فقهای شافعی قائلند که نمازگزار در میت مرد در کنار سر میت و در میت زن و خنثی در کنار عجز آن ایستاده شود. (۷)

ص: ۱۵۶

-
- ۱- [۱] صحیح بخاری ۲/ ۹۹ ج ۴ / ۲۵. سنن الترمذی ۴/ ۱۷۰. سنن النسائی ۶/ ۱۴.
 - ۲- الکافی ۳/ ۱۷۶. تهذیب الاحکام ۳/ ۲۰۶. الوسایل باب ۱۲۶ از ابواب کراهیت صلات الجنّاه بالحذاء ح ۱.
 - ۳- اشاره السبق / ۱۰۴ - ۱۰۵. النهایه / ۱۴۳ - ۱۴۷. الغنیه / ۱۰۳ - ۱۰۵. السرائر / ۱ - ۳۵۵ - ۳۶۱. الشراعی / ۱ - ۱۰۴ - ۱۰۷. تذکره الفقهاء ۲/ ۶۶. الذکری / ۶۱ - ۶۳. الجواهر ۱۲/ ۸۴.
 - ۴- الکافی ۳/ ۱۷۶. التهذیب ۳/ ۱۹۰. الاستبصار / ۱ - ۴۷۰ - ۴۷۱.
 - ۵- المقنعه / ۲۲۷. اشار هالسبق / ۱۰۴. النهایه / ۱۴۳. الغنیه / ۱۰۳. السرائر / ۱ - ۳۵۵ - ۳۶۱. الشراعی / ۱ - ۱۰۴ - ۱۰۷. تذکره الفقهاء ۲/ ۶۶. الذکری / ۶۱ - ۶۳. الروضه البهیة / ۱ - ۱۳۶ - ۱۴۴. الجواهر ۱۲/ ۷۳ - ۸۳. سبل السلام ۲/ ۱۰۲.
 - ۶- المدونه الکبری / ۱ - ۱۷۵. رساله ابن ابی زید القروانی / ۲۷۹. مختصر خلیل / ۴۵. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/ ۵۲۳.
 - ۷- المجموع / ۵ - ۲۲۴ - ۲۲۵. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/ ۵۲۳.

امام احمد «رحمه الله» در یک روایت قول فقهای امامیه را قبول کرده است (۱).

و در روایت دیگر گفته است اگر میت مرد است، نماز گزار در کنار صدر او و اگر زن است، در وسط جنازه ایستاده شود؛ (۲) و

استدلال کرده است به روایت سمره بن جندب: «قال: صَلَّيت خلف رسول الله «صَلَّى الله عليه وآله» يوم صَلَّى على ام كعب فوقف عند وسطها؛ (۳)

پشت سر پیامبر گرامی اسلام «صَلَّى الله عليه وآله» بر مادر کعب نماز جنازه خواندیم. آن حضرت در وسط جنازه ایستاده شد.» از فقهای احناف حسن و ابی لیلی قائل به قول فقهای امامیه شده اند. (۴)

ابویوسف و محمد از فقهای احناف و شیخ طوسی از فقهای امامیه می گویند: نماز گزار باید در میت مرد در کنار سر میت و در میت زن در وسط جنازه ایستاده شود. (۵)

استدلال آنان به عمل انس بن مالک خادم رسول الله «صَلَّى الله عليه وآله» است که بر جنازه مردی نماز خواند و در برابر سر او ایستاد و بر جنازه زن نماز خواند، در برابر کمر او ایستاد. علاء بن زیاد از او سؤال کرد: آیا دیده ای که نبی مکرم اسلام «صَلَّى الله عليه وآله» چنین نماز خوانده باشد؟ گفت: بلی همین روش نماز را به خاطر بسپارید و حفظ کنید. ترمذی هم حدیث را تصحیح کرده است. (۶) دیگر از جهت اینکه زن ها فرق دارند با مردها در جای ایستاده شدن در نمازها، پس جایز است در اینجا هم فرق داشته باشند. به علاوه ایستاده شدن نماز گزار در وسط جنازه جهت محفوظ بودن و مستور ماندن جنازه است، لذا سزاوار است. ولی بعضی فقها از این قول جواب داده و گفته اند قول و فعل صحابی اگر مستند به تأیید نبی مکرم اسلام «صلی الله عليه وآله» نباشد، حجیت ندارد. (۷)

اکثر فقهای احناف می گویند: نماز گزار باید در کنار صدر میت ایستاده شود. فرق نمی کند میت مرد باشد یا زن، صغیر باشد یا کبیر؛ از جهت اینکه زن و مرد مساوی هستند در سنن و مستحبات نماز؛ و از جهت اینکه سر و پاهای میت جزء اطراف گفته می شوند و اعتبار ندارند؛ پس باقی می ماند بدن میت از عجزه (کپل) تا گردن. پس صدر میت می شود وسط بدن میت و ایستادن در برابر وسط میت اولی و سزاوار است تا هر دو طرف میت برابر شود در استفاده و

ص: ۱۵۷

۱- نفس المصدر ۵/ ۲۲۵.

۲- [۲] المجموع ۵/ ۲۲۴ - ۲۲۵. المغنی ۲/ ۳۹۴ - ۳۹۵. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/ ۵۲۳.

۳- صحیح مسلم ۲/ ۶۶۲. سنن النسائی ۱/ ۱۹۵. صحیح بخاری ۱/ ۹۰.

۴- بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۲.

۵- الشرح الکبیر ۲/ ۳۴۴. المغنی ۲/ ۳۹۵. عمدہ القاری ۸/ ۱۳۶. المجموع ۵/ ۲۲۴ - ۲۲۵. بدایه المجتهد ۱/ ۲۳۶. الخلاف ۱/ ۷۳۱.

کشاف القناع ۲/ ۱۳۱. المحلی ۵/ ۱۲۳.

٦- سنن ابن ماجه ١ / ٤٧٩. سنن البيهقي ٤ / ٣٣.

٧- تذكره الفقهاء ٢ / ٦٦.

بهره از نماز. دیگر از جهت اینکه قلب در صدر است و قلب معدن علم، حکمت و اعتقادات میت است و شرافت دارد بر سایر اعضا و سزاوار است که نماز گزار در مقابل آن ایستاده شود. (۱)

امر هفتم از مستحبات نماز میت این است که نماز میت را در همان جاهایی که برای نماز تعیین شده اند، بخوانند؛ از جهت تبرک آن مواضع به علت فراوان خوانده شدن نماز و دعا و طلب استغفار مؤمنین در آن مواضع و دیگر از جهت اینکه هر کس اطلاع پیدا کند از فوت کسی از اهالی قریه و محل، همان جا حاضر می شود. اگر نماز میت را در مساجد بخوانند، جایز است؛ گرچه بعضی فقها مکروه می دانند. برای جواز استدلال کرده اند اول به قاعده اصل که اصالة الاباحه است در این مورد، اقتضای جواز را دارد. دوم به روایتی که نقل کرده اند که نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» بر ابن بیضاء در مسجد نماز خواند. صحابه «رضی الله عنهم» هم در مسجد بر خلیفه اول و دوم «رضی الله عنهما» نماز خواندند. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» هم بقباک خبری از امام صادق «علیه السلام» روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شده است: «هل یصلی علی المیت فی المساجد؟ قال: نعم؛ (۲) آیا در مساجد جایز است نماز خواندن بر میت؟ آن حضرت فرمود: بلی، جایز است.»

امر هشتم از مستحبات نماز میت این است که نماز خوان از جای خود حرکت نکند تا اینکه مردم میت را از جایش بلند کنند؛ از جهت روایتی که حفص بن غیاث از ابی جعفر امام باقر «علیه السلام» از پدرانش، از امیر مؤمنان علی «علیه السلام» نقل کرده است: «أنه کان إذا صلَّى علی جنازه لم یبرح من مکانه حتّی یراها علی أیدی الرّجال؛ (۳)

آن حضرت زمانی که بر جنازه نماز می خواند، از جایش حرکت نمی کرد تا وقتی که مردم آن جنازه را حرکت می دادند.» ظاهراً این مسئله مورد اتفاق همه فقهای مذاهب اسلامی است. (۴)

مسئله سوم در اوقات نماز میت

فقهای امامیه اتفاق دارند بر جواز نماز میت در تمام اوقات پنج گانه، از جهت روایتی که از

ص: ۱۵۸

۱- تحفه الفقهاء / ۱ / ۲۵۰. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۲. مبسوط السرخسی / ۲ / ۶۵. الهدایه / ۱ / ۹۲. شرح العنايه / ۲ / ۸۹. عمده القاری / ۸ / ۱۳۶.

۲- الوسایل باب ۳۰ از ابواب صلاه الجنازه ح ۱.

۳- همان، باب ۱۱ ح ۱.

۴- المقنعه / ۲۲۷. النهایه / ۱۴۳ - ۱۴۷. الغنیه / ۱۰۳ - ۱۰۵. السرائر / ۱ / ۳۵۵. الشرايع / ۱ / ۱۰۶ - ۱۰۷. تذکره الفقهاء / ۲ / ۷۶ - ۷۸.

الذکری / ۶۳ - ۶۴. الجواهر / ۱۲ / ۹۷ - ۱۰۰. کتاب الموطأ / ۱ / ۲۲۹. المدونه الکبری / ۱ / ۱۷۷. المجموع / ۵ / ۲۱۳. المغنی / ۲ / ۳۷۵.

کشاف القناع / ۲ / ۱۳۶.

امام باقر «علیه السلام» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «یصلی علی الجنازه فی کلّ ساعه» (۱)

نماز خواننده می شود بر میت در تمام ساعات شب و روز. دیگر اینکه نماز میت دارای رکوع و سجود نیست تا به وقت دون وقت اختصاص پیدا کند، زیرا نماز میت یک عبادت واجب است مانند نمازهای یومیه. زمانی که وقتش رسید، امتثالش واجب می شود و کراهتی در کار نیست. وقت و سبب نماز میت هم حضور جنازه است که هر زمان این سبب حاضر شد، فرق نمی کند در شب حاضر شود یا روز، خواندن نماز بر آن واجب می شود. علاوه بر آن نماز میت دعای محض است و کراهت ندارد؛ مانند دعاها دیگر اختصاص به زمان خاصی ندارد. (۲)

اما از فقهای مذاهب چهارگانه نیز شافعی ها و احمد بن حنبل در یک روایت قائل به این قول شده اند و گفته اند: «یصلی علی الجنازه أیّ ساعه شاء من لیلٍ أو نهارٍ و كذلك یدفن فی أیّ ساعه شاء من لیلٍ أو نهارٍ وقد دفنت فی عهد رسول الله «صلی الله علیه و آله» مسکینه لیلًا فلم ینکر؛ و دفن ابوبکر «رضی الله عنه» لیلًا و دفن المسلمون بعد لیلًا؛ لما روی الشافعی قال: أخبرنا الثقة من أهل المدینه أنه صلّی علی عقیل بن أبی طالب و الشمس مصفره قبل المغیب قلیلاً و لم ینتظر به مغیب الشمس؛ (۳)

نماز خواننده می شود بر جنازه در هر ساعت از روز و شب؛ و همین طور دفن می شود میت در هر ساعت از روز و شب و اختصاص به وقتی دون وقت ندارد. این عمل در عصر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» صورت گرفته؛ زنی فوت می کند در مدینه و مسلمانان او را در شب دفن می کنند و آن حضرت اعتراضی نکرده است. همین طور خلیفه اول «رضی الله عنه» در شب دفن شده است و بعد از آن مسلمین این کار را انجام می داده اند. دیگر از جهت روایتی که امام شافعی روایت کرده است و گفته: یک نفر مورد اعتماد از اهل مدینه به من خبر داد که بر جنازه عقیل بن ابی طالب «رضی الله عنهما» نماز خواندند و دفنش کردند، در حالی که آفتاب زرد شده بود و چند دقیقه بیشتر به غروب نمانده بود. اصلاً کسی انتظار غروب را نکشید. ابن منذر گفته است مسلمین اجماع دارند بر جواز نماز جنازه بعد از صبح تا طلوع خورشید و بعد از عصر تا مایل شدن شمس به غروب.

اما قائلین به قول دیگر می گویند: نماز میت و دفن میت در سه وقت جایز نیست و مکروه است.

ص: ۱۵۹

۱- [۱] الکافی ۳ / ۱۸۰. التهذیب ۳ / ۳۲۱ / ۹۹۸. الاستبصار ۱ / ۴۷۰ / ۱۸۱۴.

۲- المقنعه / ۲۲۷-۲۳۲. النهایه / ۱۴۳-۱۴۷. المراسیم / ۸۰. السرائر / ۱-۳۵۵-۳۶۱. الشرایع / ۱-۱۰۶-۱۰۷. تذکره الفقهاء ۲ / ۸۰-۸۲. الذکری / ۶۱-۶۳. الجواهر ۱۲ / ۱۰۵-۱۲۶.

۳- کتاب الام / ۱ / ۳۱۸. المجموع / ۵ / ۱۷۱-۱۷۲. بدایه المجتهد / ۱ / ۲۴۲. عمدہ القاری / ۸ / ۱۲۴. المغنی / ۲ / ۷۴۹. سنن البیهقی / ۴ / ۳۲.

آن سه وقت: اول زمان طلوع خورشید تا هنگامی که بالا آمده، قرار گیرد. دو هنگامی که جرم خورشید به دایره نصف النهار رسیده، ولی هنوز به طرف مغرب عبور نکرده است (یعنی سر ظهر). سه هنگام غروب. آنان به حدیث عقبه بن عامر استدلال کرده اند؛ همین قول از مالک بن انس، نخعی، ثوری، احمد بن حنبل در روایتی دیگر، اسحاق، عبدالله بن عمر، عطاء واصحاب رأی نیز نقل شده است از جهت همین روایت. عقبه بن عامر گفته است: «ثلاث ساعات كان رسول الله «صلى الله عليه وآله» ينهانا عن الصلاة فيهنّ وأن نقبر فيهنّ موتانا؛(۱)

سه وقت را نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» منع کرده است ما را از نماز خواندن بر میت در همان اوقات و از دفن میت در همان اوقات. دیگر از جهت اینکه نماز میت غیر از نمازهای واجب یومیه است و شبیه نمازهای نوافل است و خواندن نوافل در آن اوقات سه گانه مکروه است، پس خواندن نماز میت در آن اوقات نیز مکروه است. اما اینکه جایز شده خواندن نماز میت بعد از صبح و عصر، از جهت طولانی بودن مدت آن دو است زیرا صبر کردن در آن مدت باعث وارد شدن ضرر بر میت می شود؛ برخلاف اوقات سه گانه که مدتش کم و زودگذر است و صبر در آن مدت باعث وارد شدن کدام ضرری بر میت نمی شود.(۲)

مسئله چهارم در مکروهات نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اکثر فقهای امامیه تکرار نماز را از یک نمازخوان، فرق نمی کنند امام باشد یا منفرد بر میت عادی، مکروه می دانند؛ بلکه بعضی هایشان ادعای اجماع کرده اند از جهت روایتی که از وهب بن وهب از امام صادق «عليه السلام» و آن حضرت از پدران خود نقل کرده اند:

«إن رسول الله «صلى الله عليه وآله» صلى على جنازة؛ فلما فرغ جاء قوم فقالوا: يا رسول الله، لم ندرک الصلاة. فقال: لا يصلى على جنازة مرتين ولكن أدعوا لها؛(۳)

نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» بر جنازه ای نماز خواند. بعد از ختم نماز عده ای آمدند و عرض کردند: یا رسول الله، ما نماز را درک نکردیم. آن حضرت فرمود: بریک جنازه دو بار نماز خوانده نمی شود؛ ولی برایش دعا کنید. ولی همان فقها تقویت کرده اند عدم کراهت تکرار نماز را بر میت صاحب فضیلت و شرف اخروی. وعدم کراهت ظاهر و آشکارتر می شود از

ص: ۱۶۰

۱- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۸۶-۴۸۷/ ح ۱۵۱۹. سنن البيهقي ۴/ ۳۲.

۲- المغني ۲/ ۴۱۶-۴۱۷. الشرح الكبير ۱/ ۷۹۹. المدونه الكبرى ۱/ ۱۹۰. المنتقى ۲/ ۱۷. بدایه المجتهد ۱/ ۲۴۲. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۶-۳۱۷.

۳- الوسایل باب ۶ از ابواب صلاه الجنازه ح ۲۴، ۲۳، ۱۳.

روایات و عباراتی که درباره تکرار نماز صحابه «رضی الله عنهم» بر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله»، همچنین نماز بر حمزه سیدالشهداء، سهل بن حنیف و فاطمه بنت اسد «رضی الله عنهم» وارد شده است. اما کراهت در غیر اینها سر جای خود باقی است. (۱)

اما از فقهای مذاهب چهارگانه، امام شافعی «رحمه الله» گفته: محبوب ترین نماز نزد من یک نماز است بر میت و همین را مشاهده کردم از مردم؛ وقتی بر جنازه نماز می خوانند، دیگر منتظر نمی ماندند برای کسانی که نماز را درک نکرده اند. بلی، اگر ولی میت نماز را درک نکرده است و انتظار باعث ایجاد خطر برای جنازه نمی شود، باکی نیست صبر کنند تا ولی میت نماز بخواند؛ و اگر انتظار موجب ایجاد خطر برای جنازه می شود، میت را دفن کنند و کسانی که نماز بر میت نخوانده اند، بعد از دفن بر قبر نماز بخوانند. (۲)

اما فقهای احناف و مالکی ها می گویند: تکرار نماز بر میت جایز نیست، نه جماعت و نه فرادا، بلکه مکروه است. مگر اینکه نماز اول را بدون اجازه اولیای میت خوانده باشند، بعد ولی میت حاضر شده است و می خواهند نماز بخوانند یا اینکه نماز اول فرادا بوده و تکرار در جماعت است. در این صورت ندب است تکرار نماز. (۳)

اما حنبله می گویند: برای کسانی که اول بار نماز خوانده اند بر میت، تکرار نماز جایز نیست و کسانی که نماز اول را درک نکرده اند، تا وقت دفن می توانند نماز بر میت را تکرار کنند. اگر تا وقت دفن نتوانستند نماز بخوانند، بعد از دفن تا یک ماه می توانند نماز را بر قبر بخوانند. این نظر اهل علم از صحابه می باشد و از ابوموسی اشعری، عبدالله بن عمر، ام المؤمنین عایشه و اوزاعی «رضی الله عنهم» روایت شده است. (۴)

ص: ۱۶۱

-
- ۱- النهایه / ۱۴۳ - ۱۴۷. الغنیه / ۱۰۵. السرائر / ۳۵۵ - ۳۶۱. تذکره الفقهاء / ۷۹ - ۸۰. الذکری / ۵۶ - ۵۷. الجواهر / ۱۲ / ۱۰۰ - ۱۰۴.
 - ۲- کتاب الام / ۱ / ۳۱۳ - ۳۱۴. المجموع / ۵ / ۲۴۴ - ۲۴۵. کشف القناع / ۲ / ۱۴۴. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۲۷.
 - ۳- المدونه الکبری / ۱ / ۱۸۱ - ۱۸۲. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۱۳. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۲۷.
 - ۴- المغنی / ۲ / ۳۹۱. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۵۳ - ۳۵۴. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۲۷.

فصل پنجم در احکام دفن میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی و در این فصل چند مطلب بیان می شود.

مطلب اول در تعریف دفن است

کلمه دفن در لغت مصدر متعدی از باب دفن یدفن دفناً می باشد. گفته می شود: دفنت الشییء ای سترته یعنی پنهان کردم شیء را و دفنت المیت یعنی به خاک سپردم جنازه را، فهو مدفون ای مستور یعنی شیء پنهان شده. دفن و دفین به معنای مدفون و پنهان شده می باشند. جمع دفن برادفان و دفناء می آید. دفن میت یعنی پنهان کردن جنازه در خاک، و ادفن الشییء به معنای افتعل ای ستر و پنهان کردن آمده است، و داء دفین یعنی درد پنهان و دانسته نشده. التدافن یعنی تکاتم و پنهان کردن؛ و سخن بزرگان است: ادفنوا کلامه تحت اقدامکم یعنی پنهان کنید سخن او را زیر قدم هایتان و آشکار نکنید. در حدیث شریف آمده: «قم عن الشمس فإنها تظهر الداء الدفین؛ زیر آفتاب ننشینید، زیرا مرض های پنهانی را آشکار می کند.» در اصطلاح، فقها کلمه دفن را به همان معنای لغوی اش استعمال کرده اند، لکن با یک سلسله قیود و شرایط خاص (۱).

مطلب دوم در مقدمات دفن میت است

اشاره

مطلب دوم در مقدمات دفن میت است؛ و آن چند امر مستحب و سنتی است که پیش از دفن و در حین دفن و بعد از دفن انجام می شوند؛ اما پیش از دفن: اول تشییع میت و جنازه است و در تشییع چند امر بیان می شود.

اول تعریف تشییع

اشاره

تشییع مصدر متعدی از باب شیع یشیع تشییعاً یا شایع یشایع شیاعاً و مشایعه می باشد. شیعه اسم مصدر است و شیعه به مردمی گفته می شود که بر امری اجتماع کرده باشند؛ و استعمال می شود به یک لفظ و معنای واحد بر مفرد، تشبیه، جمع، مذکر و مؤنث. جمعش بر شیعی و أشیاع می آید. در اصل شیعه از مشایعه گرفته شده است و مشایعه یعنی متابعت و مطاوعت: دنباله روی و پیروی. گفته می شود: شایع شیاعاً و شیعه یعنی پیروی کرد او را. ابواسحاق گفته: معنای شیعت فلاناً یعنی پیروی کردم فلانی را در رأی و اندیشه اش؛ و شایعه کلاهما یعنی تقویت کرد و پیروی کرد او را هریک این دو. از این قبیل است معنای حدیث شریف صفوان؛ «إني لأرى موضع الشهادة لو تشایعنی نفسی؛ من جایگاه شهادتم را می بینم، اگر نفسم مرا پیروی کند.» این در صورتی است که یای کلمه «شیع» کسره داده شود و اگر به فتحه خوانده شود، «شیع» به

ص: ۱۶۳

۱- فرهنگ معین حرف (د). صحاح اللغه ماده (دفن). لسان العرب ماده (دفن). مجمع البحرین ماده (دفن). نهاییه ابن اثیر (دفن).
(

کسی گفته می شود که دیگران او را همراهی می کنند.

فقهادر اصطلاح آن را به همان معنای لغوی اش استعمال کرده اند و گفته اند: «ینبغی لمن شیّع جنازه أن یمشی خلفها و بین جنیبتها ولا یمشی أمامها فإنّ الجنازه متبوعه ولیست تابعه؛(۱)

برای کسی که تشیع می کند جنازه را سزاوار است از پشت جنازه یا از دو طرف جنازه راه رود نه از جلوی جنازه؛ زیرا جنازه دنبال شده است نه دنبال رونده. «از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» روایتی از امام صادق «علیه السلام» ذکر شده است: «أنّ المؤمن إذا دخل قبره، ینادی: ألا- إنّ أوّل حباتك الجنّه وأوّل حباء من تبعك المغفره؛(۲) مؤمن هر زمان که داخل قبرش گذاشته شود، ندایی از طرف خداوند می رسد که آگاه باش اولین بخشش از طرف خداوند برای تو بهشت و برای کسانی که تو را تشیع کرده اند، مغفرت می باشد.»

«قال «علیه السلام»: إتبعوا الجنازه ولا تتبعکم فإنّه من عمل المجوس؛(۳)

آن حضرت فرمود: شما دنبال جنازه روید نه اینکه جنازه را پشت سر شما نقل دهند، زیرا این کار از کردار مجوسی هاست. «از امام علی «علیه السلام» روایت شده که آن حضرت فرمود: «فضل الماشی خلف الجنازه علی الماشی أمامها کفضل المکتوبه علی التطوّع، سمعته عن رسول الله «صلی الله علیه وآله»؛(۴) برتری کسی که پشت سر جنازه راه می رود، بر کسی که پیش روی جنازه راه می رود، مانند برتری عمل واجب بر عمل ندبی است.» این بود نظر فقهای امامیه. اما فقهای مذاهب چهارگانه در اصل استحباب تشیع جنازه موافقت با فقهای امامیه و همین طور ثوری و اوزاعی و غیر آنها ادعای اجماع کرده اند بر آن؛ ولی مخالفت کرده اند با فقهای امامیه در کیفیت تشیع که در ضمن مسائل آینده بیان می شود.(۵)

امر دوم در احکام تشیع از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای تمامی مذاهب اسلامی اتفاق دارند بر استحباب تشیع جنازه میت مؤمن و تصریح کرده اند:

ص: ۱۶۴

۱- لسان العرب ماده (شیع) .. صحاح اللغه باب الشین مع الیاء .. نهاییه ابن الاثیر باب الشین مع الیاء ..

۲- الفقیه ۱/ ۹۹/ ۷. الکافی ۳/ ۱۷۲/ ۱.

۳- المقنع / ۱۹.

۴- [۴] کنز العمال ۱۵/ ۷۲۲/ ۴۲۸۷۹. العلل المتناهیة ۲/ ۸۹۹/ ۱۵۰۲.

۵- تذکره الفقهاء ۲/ ۵۱- ۵۲. المجموع ۵/ ۲۷۰ و ۲۱۶. المواهب الجلیل ۳/ ۳۴. المبسوط السرخسی ۲/ ۵۶- ۵۷. تحفه الفقهاء ۱/

۲۴۴. بدایع الصنایع ۱/ ۳۰۹. الجوهر النقی ۴/ ۲۴- ۲۵. البحر الرائق ۲/ ۳۳۶. المغنی ۲/ ۳۶۱- ۳۶۲. الشرح الکبیر ۲/ ۳۶۰- ۳۶۱.

کشاف القناع ۲/ ۱۴۹. المحلی ۵/ ۱۶۴- ۱۶۵. بدایه المجتهد ۱/ ۱۸۷. سبل السلام ۲/ ۱۰۷- ۱۰۸. نیل الاوطار ۴/ ۱۱۵- ۱۱۶.

«ينبغي أن يؤذن المؤمنون بموت المؤمن إذا لم يعلموا؛ ليتوفروا على تشييعه وإتباع جنازته ويصلون عليه ويستغفرون له فيكتب لهم الأجر وللमित للإستغفار؛

سزاوار است که از فوت مؤمن مؤمنین خبر شوند تا جمع شوند برای تشييع جنازه، نماز و طلب مغفرت برای او، و خداوند عزوجل واجب می کند اجر و ثواب را برای مؤمنین و مغفرت را برای میت.»

لكن اختلاف کرده اند در «نداء ونعي» یعنی اعلان فوت و اطلاع رسانی. فقهای امامیه، احناف، حنابله و مالکیه می گویند: در «نداء ونعي» اشکالی نیست اگر مشتمل بر دروغ و فخر و ایثار دوران جاهلیت نباشد؛ زیرا «نداء ونعي» باخبر کردن مؤمنین است از فوت مؤمن، تا جمع شوند برای تشييع او و نماز و طلب مغفرت برای او و خداوند هم طبق وعده ای که داده است، مغفرت می کند میت را و اجر و ثواب می نویسد برای تشييع کننده ها. (۱)

همچنین از جهت روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت شده است که آن حضرت فرموده:

«لا يموت منكم أحد إلا أذيتموني؛ (۲)

هیچ مرده تان را بدون اطلاع من دفن نمی کنید.» از عبدالله عمر «رضی الله عنهما» نیز نقل کرده اند که وقتی خبر فوت رافع بن خدیج را به او دادند، رو کرد به اولیای میت و گفت: چه تصمیم دارید؟ گفتند: جنازه را نگاه می داریم و به اطراف مدینه، قباء، قریه ها و روستاها اطلاع رسانی می کنیم تا مؤمنین جمع شوند، بعد دفن می کنیم. عبدالله گفت: بلی، کار خوبی است. (۳) از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز حسن بن محبوب و عبدالله بن سنان روایتی از امام صادق «علیه السلام» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «ينبغي لاولياء الميت أن يؤذنوا إخوان الميت بموته فيشهدون جنازته ويصلون عليه ويستغفرون له فيكتب لهم الأجر وللमित الاستغفار ويكتسب هو الأجر بما اكتسب لهم؛ (۴) سزاوار است که اولیای میت برادران مؤمن میت را خبر

ص: ۱۶۵

۱- فقه الرضا / ۱۷۰ / المقنعه / ۷۹ / النهايه / ۳۷ / الغنيه / ۱۰۵ / المعبر / ۲۶۲ / تذکره الفقهاء / ۲ / ۵۰-۵۱. الدروس الشرعيه / ۱ / ۱۱۱. جامع المقاصد / ۱ / ۴۱۴. مدارك الاحكام / ۲ / ۱۲۲. كشف اللثام / ۲ / ۳۲۵. رياض المسائل / ۲ / ۱۰۰. جواهر الكلام / ۴ / ۲۶۳. المستمسك / ۴ / ۲۰۷. كتاب الطهاره / ۸ / ۲۵۱-۲۵۳. مسند زيد بن علي / ۱۷۴. كتاب الامم / ۱ / ۳۰۷. كتاب الموطأ / ۱ / ۲۲۵-۲۲۶. مبسوط سرخسی / ۲ / ۵۶-۶۷. تحفه الفقهاء / ۱ / ۲۴۴. بدایع الصنائع / ۱ / ۳۰۹. الجوهر النقی / ۴ / ۲۴-۲۵. المغنی / ۲ / ۳۶۰-۳۶۱. الشرح الكبير / ۲ / ۴۳۲-۴۳۳. نيل الاوطار / ۴ / ۹۶-۹۷. المجموع / ۵ / ۲۷۷.

۲- مسند احمد / ۴ / ۳۸۸.

۳- الشرح الكبير / ۲ / ۴۳۲-۴۳۳.

۴- الكافي / ۳ / ۱۶۶ / ح ۱. التهذيب / ۱ / ۴۵۲ ح ۱۴۷۰.

دهند از فوت او تا آنها حاضر شوند بر جنازه و نماز بخوانند بر آن و طلب استغفار و بخشش کنند برای او، و نوشته شود از جانب خداوند اجر و ثواب برای آنها و مغفرت و رحمت برای میت.» دیگر از جهت روایتی که نقل شده است نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» در روز فوت نجاشی فوت او را برای صحابه اعلام کرد و همه را جمع کرد در مصلى و برای او نماز خواند. همین طور خبر شهادت جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه سه تن از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ مؤته را به اهالی مدینه اعلام کرد. (۱)

اما فقهای شافعی «نداء و نعی» را ولو مشتمل بر حرام نباشد، مکروه می دانند و خبر کردن اهل و عیال میت و دوستان و بستگان میت اشکال ندارد. (۲) برای کراهت نعی استدلال کرده اند به روایتی که ترمذی از حدیث نقل کرده است که ایشان در وقت فوتش وصیت کرد: «إِذَا مِتَّ فَلَا تُؤْذِنُوا بِي أَحَدًا إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ نَعِيًّا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» يَنْهَى عَنِ النَّعْيِ؛ (۳) زمانی که فوت کردم، احدی را خبر نکنید، زیرا می ترسم از نعی؛ چون از پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» شنیدم که منع می کرد از نعی.»

امر سوم در چگونگی تشییع میت از منظر فقهای تمام مذاهب اسلامی

فقهای امامیه، زیدیه و ظاهریه و از فقهای مستقل اوزاعی و اسحاق اتفاق دارند که در حال اختیار راه رفتن مشیع پشت جنازه یا از راست و چپ جنازه افضل است از راه رفتن پیش از جنازه. از فقهای مذاهب چهارگانه فقهای احناف نیز قائل به همین قول هستند، به شرط اینکه در پشت جنازه اختلاط بین زن و مرد حاصل نشود و یا نوحه سرایی نکنند؛ و اگر یکی از این دو عمل صورت بگیرد، راه رفتن پیش از جنازه افضل است. استدلال شده برای افضلیت راه رفتن مشیع پشت جنازه به روایتی که عمر بن حریث از امام علی «علیه السلام» روایت کرده است که من به امام عرض کردم: چه می فرمایید درباره راه رفتن مشیع پیش از جنازه؟ آن حضرت فرمود:

«المشی خلفها افضل من المشی أمامها کفضل المکتوبه علی التطوع. قلت: فَإِنِّي رأيت أبا بكر وعمر «رضی الله عنهما» یمشیان أمامها. قال: إِنَّهُمَا یکرهان أن یحرجا الناس؛ (۴)

راه رفتن مشیع پشت جنازه افضل است از راه رفتن مشیع پیش از جنازه مانند فضیلت امر واجب

ص: ۱۶۶

۱- المجموع ۵/ ۲۱۵-۲۱۶.

۲- همان

۳- الشرح الكبير ۲/ ۴۳۲.

۴- کنز العمال ۱۵/ ۷۲۲ / ۴۲۸۷۹. العلل المتتاهی ۲/ ۸۹۹ / ۱۵۰۲. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۲.

برمستحب. گفتم: من ابابکر و عمر را دیدم که پیش از جنازه راه می رفتند. فرمود: راه رفتن آن دو پشت جنازه باعث ایجاد عسرو حرج برای مشیّعین می شد؛ لذا دوست نداشتند که مردم را به عسرو حرج اندازند و برای پرهیز از این کار پیش از جنازه راه می رفتند.» ولی آثار و روایاتی که درباره راه رفتن مشیّعین پیش از جنازه وارد شده اند، با کثرتی که دارند، در هیچ یک از آنها به افضلیت راه رفتن مشیّعین پیش از جنازه تصریح نشده است. لذا همه آنها حمل بر اباحه و جواز شده است نه افضلیت. همچنین حمل شده بر جواز فعل نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» و صحابه «رضی الله عنهم» و تابعین «رحمهم الله» در جاهایی که پیش از جنازه راه رفته اند. (۱) دیگر اینکه راه رفتن پشت جنازه نزدیک تر است برای پند گرفتن و اندرز پذیری مشیّعین از راه رفتن پیش از جنازه، زیرا مشیّعین جنازه را با چشم می بینند و به خود می آیند و خود را برای این روز آماده می کنند؛ لذا بهتر است.

امام فقهای شافعیه، حنابله و مالکیه می گویند: راه رفتن مشیّعین پیش از جنازه افضل است از راه رفتن مشیّعین پشت جنازه؛ و استدلال کرده اند به روایت عبد الله عمر «رضی الله عنهما» که من نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» و ابابکر و عمر را دیدم که پیش از جنازه راه می رفتند. (۲) دیگر اینکه مشیّعین به منزله شفیع هستند برای میت و شفیع مقدم است بر مشفوع له؛ و مشیّعین باید نزدیک باشند به جنازه، هر چه نزدیک تر باشند، فضیلتشان بیشتر است. (۳)

امر چهارم در اموری که از منظر فقهای مذاهب اسلامی انجام آنها در تشیع مستحب و مندوب است

و آن چند امر است. امر اول، مشیّعین هر وقت که چشمشان به جنازه افتاد، بگویند:

ص: ۱۶۷

-
- ۱- الجوهر النقی ۴ / ۲۴ - ۳۵. البحر الرائق ۲ / ۳۳۶. مبسوط السرخسی ۲ / ۵۶. بدایع الصنایع ۲ / ۳۰۹. المحلی ۵ / ۱۶۵ - ۱۶۶. نیل الاوطار ۴ / ۱۱۴ - ۱۱۵. المقنعه ۷۹ / ۷۹. النهایه ۳۶ - ۳۷. المهدب ۱ / ۶۲. الغنیه ۱۰۵ / ۱۰۵. السرائر ۱ / ۱۶۴. المعبر ۱ / ۲۹۳. تذکره الفقهاء ۲ / ۵۱ - ۵۲. الدروس ۱ / ۱۱۱. جامع المقاصد ۱ / ۴۱۵. مدارک الاحکام ۲ / ۱۲۲. الریاض ۲ / ۲۱۲. جواهر الکلام ۴ / ۲۶۷. المستمسک ۴ / ۲۰۸. تحریر الوسيله ۱ / ۶۹. کتاب الطهاره ۸ / ۴۵۱ - ۴۵۲.
 - ۲- سنن ابی داوود ۳ / ۲۰۵ / ۳۱۷۹. سنن الترمذی ۳ / ۳۲۹ - ۳۲۱ / ۱۰۰۷ - ۱۰۱۰. سنن النسائی ۴ / ۵۶.
 - ۳- المجموع ۵ / ۲۷۸ - ۲۷۹. فتح العزیر ۵ / ۱۴۲. مختصر المزنی ۳۷ / ۳۷. کتاب الموطأ ۱ / ۲۲۵ - ۲۲۶. مواهب الجلیل ۳ / ۳۴۱. المغنی ۲ / ۳۶۱ - ۳۶۲. الشرح الکبیر ۲ / ۳۶۰ - ۳۶۲.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَاللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. أَللَّهُمَّ زِدْنَا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالمَوْتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ السَّوَادِ المَخْتَرَمِ؛(۱)

هستی ما از خداوند است و برگشت ما هم به سوی اوست و خداوند بزرگ است و این مردن وعده الهی و رسول اوست که هر دو راست گفته اند. پروردگارا، اعتقاد ما را به خودت و تسلیم بودن ما را در مقابل قضا و قدرت بیفزای. حمد و ستایش مخصوص خداست که معزز و محترم است به علت قدرت و غلبه بر سرنوشت بندگانش به سبب مرگ؛ و حمد و ستایش مر خدای را که مرا جزء بی سوادان کوردل قرار نداده است.»(۲)

ظاهراً این امر مورد اتفاق همه مسلمین است.

امردوم، حمل جنازه است توسط مشیعین و این مسئله نیز مورد اتفاق بین مسلمین است. زیرا حمل جنازه نه یک عمل زشت و پست است و نه باعث از بین رفتن مروّت می شود؛ بلکه یک عمل نیکو و احترام به میت است و نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» و صحابه «رضوان الله تعالی علیهم» و تابعین «رحمهم الله» در صدر اسلام این کار را می کردند. لکن فقها اختلاف کرده اند در کیفیت و چگونگی حمل جنازه و برایش دو روش را نقل کرده اند.

اول، تثلیث یعنی حمل سه نفره و معنایش این است که یک نفر هر دو عمود بلند چوبی جلوی تابوت را روی شانه های خود بگذارد و چوبی را که در عرض تابوت بین آن دو نصب است، روی کتف خود بگذارد. دنبال تابوت را هم دو نفر، یکی طرف راست و دیگری طرف چپ تابوت را حمل کنند. کسانی که می خواهند تبرک به حمل جنازه از چهار طرفش بجویند، باید شروع کنند از دنباله تابوت با حمل دسته چپ تابوت روی شانه راستشان؛ بعد رهایش کنند برای دیگری و از همان دنباله تابوت دسته راست آن را روی شانه چپ حمل کنند؛ بعد رهایش کنند برای دیگری و پیش روی جنازه آمده، دسته راست تابوت را بگیرند و روی شانه چپ خود حمل کنند؛ سپس رهایش کنند و دسته چپ جلوی تابوت را گرفته، روی شانه راست حمل

ص: ۱۶۸

۱- الوسایل باب ۹ از ابواب دفن المیت ح ۳، ۲، ۱.

۲- المذهب ۱ / ۶۲. شرایع الاسلام ۱ / ۳۴. تذکره الفقهاء ۲ / ۵۹. الدروس ۱ / ۱۱۱. جامع المقاصد ۱۶ / ۱. مدارک الاحکام ۲ / ۱۲۸. جواهر الکلام ۴ / ۲۷۹ - ۲۸۰. المستمسک ۴ / ۲۰۸. کتاب الطهاره ۸ / ۴۵۲. المجموع ۵ / ۲۸۱. المغنی ۲ / ۳۶۳. الشرح الکبیر ۲ / ۳۶۴.

کنند. اکثر فقهای شافعی قائل به افضلیت این روش هستند. (۱)

دوم روش تربیع است که تفصیلش می آید.

فقهای امامیه درحمله جنازه دو روش را نقل کرده اند: اول روش تثلیث که کیفیتش گذشت.

دوم روش تربیع است و این روش نزد فقهای امامیه، زیدیه و ظاهریه از روش اول افضل است؛ با این کیفیت که دو نفر طرف مقدم تابوت را حمل می کنند؛ یکی عمود راست جلوی تابوت را روی شانه چپ خود می گذارد و دیگری عمود چپ جلوی تابوت را روی شانه راست خود می گذارد. همچنین دو نفر که طرف مؤخر تابوت را حمل می کنند، یکی عمود طرف راست مؤخر تابوت را روی شانه چپ و دیگری عمود چپ مؤخر تابوت را روی شانه راست خود می گذارد و با این هیئت جنازه را چهارنفره حمل می کنند. این روش از ابن مسعود نقل شده است. (۲)

این روش در تمام اعصار و امصار از صدر اسلام تا عصر حاضر بین مسلمین معروف و مشهور بوده و هست و آسان ترین روشی هست برای کسانی که جنازه را حمل می کنند و بعیدتر است از شبیه شدن حمل جنازه به حمل اجناس ثقیله.

از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز علاء بن سیّاب روایتی از امام صادق «علیه السلام» روایت کرده که آن حضرت فرموده: «یبدأ فی حمل الجنّازة من جانب الایمن ثم یمرّ علیها من خلفها إلى جانب الآخر حتّی یرجع إلى المقدم کذلک دور الرحاء؛ (۳)

درحمله جنازه از طرف راست جلوی تابوت شروع کنند، بعد دور بزنند از پشت، طرف چپ جنازه تا جلوی جنازه مانند دورزدن آسیاب. کسانی که می خواهند سنت را کامل کنند، از هر گوشه ده قدم جنازه را حمل کنند تا چهل قدم کامل شود؛ از جهت روایتی که فرموده: «من حمل الجنّازة اربعین خطوه، کفّرت له الاربعون کبیره؛ (۴) کسی که جنازه را چهل قدم حمل کند، خداوند چهل گناه کبیره اش را می بخشد.»

فقهای مالکی و از فقهای مستقل اوزاعی می گویند: برای حمل جنازه حدی تعیین نشده است

ص: ۱۶۹

۱- کتاب الام / ۱ / ۳۷۰. مختصر المزنی / ۳۷. فتح العزیز / ۵ / ۱۳۹ - ۱۴۱. المجموع / ۵ / ۲۶۹. کشاف القناع / ۲۴ / ۱۴۹.

۲- سنن البیهقی / ۴ / ۲۰. مصنف ابن ابی شیبہ / ۳ / ۲۸۳.

۳- التهذیب / ۴۵۳ / ۱ / ۱۴۷۴. الکافی / ۳ / ۱۶۹ ح ۴.

۴- فقه الرضاء / ۱۶۹ - ۱۷۰. الخلاف / ۱ / ۷۱۷. المعتمد / ۱ / ۲۹۴. مختلف الشیعه / ۲ / ۳۱۸. الدروس / ۱ / ۱۱۱. جامع المقاصد / ۱۵ / ۴۱۵ -

۴۱۶. مدارک الاحکام / ۲ / ۱۲۵. کشف اللثام / ۲ / ۳۲۷ - ۳۲۸. الریاض / ۲ / ۱۰۰. الجواهر / ۴ / ۲۷۳ - ۲۷۴. المستمسک / ۴ / ۲۰۸ - ۲۰۹.

کتاب الطهاره / ۸ / ۴۵۳. المحلی / ۵ / ۱۶۸. نیل الاوطار / ۴ / ۱۱۳.

و جایز است چهار نفر یا سه نفر یا دو نفر جنازه را حمل کنند و اینکه از کدام گوشه تابوت شروع کنند، تعیین نشده است. از هر گوشه که می خواهند شروع کنند و کسانی که ادعای تعیین می کنند، بدعت است؛ و ندب است حمل جنازه اطفال بدون تابوت و حمل با تابوت مکروه است از جهت تفاخر؛ و ندب است ستر تابوت جنازه زن ها؛ ولی فرش کردن زیر تابوت مکروه است؛ اما ستر روی تابوت با حریر اشکال ندارد، به شرط اینکه رنگی نباشد و الا مکروه است. (۱)

اما عده دیگری از فقهای شافعی می گویند: برای حمل جنازه دو روش در نظر گرفته شده است و به هر کدام که حمل کنند، نیکوست. روش اول تثلیث است، یعنی جنازه را سه نفر حمل کنند. نفر اول جلوی تابوت را حمل می کند یعنی دو قائمه جلوی تابوت را روی هر دو شانه خود می گذارد، طوری که سر او بین هر دو قائمه قرار گیرد؛ و دو نفر دیگر مؤخر تابوت را حمل می کنند و هر کدام یک گوشه تابوت را روی گردن خود می گذارند. این روش افضل است از روش دوم که تربیع باشد، یعنی چهار نفر از چهار گوش تابوت می گیرند. دو نفر دو گوش مقدم تابوت را و دو نفر دیگر دو گوش مؤخر تابوت را روی شانه هایشان حمل می کنند. دو نفر طرف راست تابوت را روی شانه های چپشان و دو نفر طرف چپ تابوت را روی شانه های راستشان جنازه را حمل می کنند؛ و واجب است که نحوه حمل طوری باشد که موجب توهین و تحقیر به میت نشود؛ و الا حرام است؛ و سنت است که روی تابوت زن ها ستر شود و اگر پارچه ساتر حریر باشد، اشکال ندارد. ولی در تابوت مردها ستر با حریر جایز نیست و این روش را از فعل عثمان، سعد بن مالک، ابن عمر، ابی هریره، ابن زبیر، ابوالثور و ابن المنذر «رضی الله عنهم» نقل کرده اند و آنها عملشان را به فعل نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» در تشییع جنازه سعد بن معاذ «رضی الله عنه» مستند کرده اند. (۲)

فقهای احناف می گویند: اصل سنت حمل جنازه با چهار نفر از چهار گوش تابوت به طور تناوب و تعاقب هر کدام ده قدم حاصل می شود؛ و اگر بخواهند سنت به طور کامل مراعات شود، افضل این است که مشیع شروع کند به حمل از طرف راست جلوی تابوت و آن را ده قدم روی شانه راست خود حمل کند. بعد منتقل شود به طرف راست پشت تابوت و آن را نیز ده قدم روی

ص: ۱۷۰

۱- المدونه الکبری ۱/ ۱۷۶. الشرح الکبیر ۲/ ۳۵۹. المجموع ۵/ ۲۹۰. خلاف الشیخ الطوسی ۱/ ۷۱۷. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۱.

۲- کتاب الام ۱/ ۳۷۰. مختصر المزنی ۳۷/ فتح العزیز ۵/ ۱۳۹- ۱۴۱. المجموع ۵/ ۲۶۹. کشف القناع ۲/ ۱۴۹. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۱.

شانه راست خود حمل کند. بعد منتقل شود به طرف جلوی چپ تابوت و آن را ده قدم روی شانه چپ خود حمل کند. بعد منتقل شود به طرف چپ پشت تابوت و آن را ده قدم روی شانه چپ خود حمل کند. حمل دونفری جنازه هم مکروه است، همین طور حمل جنازه با وسیله نقلیه مکروه است، مگر از جهت ضرورت؛ ومستحب است به حمل جنازه سرعت ببخشند، نه خیلی شدید که موجب لرزش جنازه در تابوت شود. همچنین مستحب است جنازه زن ها را ستر کنند، همان طور که روی قبرش را در هنگام گذاشتن جنازه در لحد ستر می کنند.

کیفیت حمل جنازه اطفال؛ یک نفر به طور متناوب روی هر دو دست حمل کند و اگر انسان سوار روی دست خود حمل کند، اشکال ندارد. برای اثبات مدعیان استدلال کرده اند به روایتی که از ابن مسعود نقل کرده اند که او گفته: «إِذَا تَبِعَ أَحَدُكُمْ جَنَازَةً فَلْيَأْخُذْ بِجَوَانِبِ السَّرِيرِ الْأَرْبَعَةِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ بَعْدَ أَوْلَادِرِ فَإِنَّهُ السَّنَّةُ» (۱).

هر زمان که جنازه را تشییع کردید، سنت است که شروع کنید از اطراف چهارگانه تابوتش بعد می خواهید ادامه دهید یا رها کنید. دیگر اینکه این روش معروف و مشهور است بین مسلمین در تمام اعصار و امصار از صدر اسلام تا هنوز و آسان تر است برای حمل جنازه و دورتر است از شباهت داشتن حمل جنازه به حمل اجناس دیگر. (۲)

فقهایی حنبله می گویند: سنت این است که جنازه را چهار نفر حمل کنند؛ هر کدام یک گوشه تابوت را بگیرند. فرد اول ابتدا از گوشه چپ مقدم تابوت شروع کند و گوشه چپ را روی شانه راست خود حمل کند. سپس برای غیرش رها کند و گوشه چپ مؤخر تابوت را نیز با شانه راست خود حمل کند. پس از آن برای غیرش رها کند و گوشه راست مقدم تابوت را با شانه چپ خود حمل کند. بعد آن را برای غیر خود رها کند و گوشه راست مؤخر تابوت را با شانه چپ خود حمل کند. حمل تابوت بین قائمتین اشکال ندارد و همین طور حمل جنازه با وسیله نقلیه از جهت ضرورت اشکال ندارد؛ همین طور حمل جنازه اطفال بدون تابوت؛ و سنت است که روی تابوت جنازه زن ها ستر شود. (۳)

امرسوم از مستحبات تشییع این است که حمل کنندگان جنازه بگویند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مَلَّةٍ

ص: ۱۷۱

۱- سنن البیهقی ۴ / ۲۰. مصنف ابن ابی شیبہ ۳ / ۲۸۳.

۲- مبسوط السرخسی ۲ / ۵۶۱. تحفه الفقهاء السمرقندی ۱ / ۲۴۴. بدایع الصنایع ابی بکر الکاسانی ۱ / ۳۰۹. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱ / ۵۳۰.

۳- المغنی ۲ / ۳۶۵. الشرح الکبیر ۲ / ۳۵۹. کشاف القناع ۲ / ۱۴۹. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱ / ۵۳۱.

رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ». ظاهراً این مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی. (۱)

امر چهارم از مستحبات تشیع این است که مشیعیان در حالت خشوع و پند گرفتن از مرگ و تفکر درباره جایگاه انسان بعد از مرگ باشند و از خبرهای دنیایی، خنده، شوخی و لهو و لعب پرهیز کنند؛ از جهت روایتی که عجلان ابوصالح روایت کرده است: «قال الصادق (عليه السلام): يا اباصالح إذا أتت حملت جنازة فاذا ذكر كأنك المحمول. ثم قال: عجيب لقوم حبس أولهم عن آخرهم ثم نودي فيهم بالرحيل وهم يلعبون» (۲)

گفت: امام صادق (عليه السلام) به من فرمود: هر وقت جنازه ای حمل کردی، به یاد بیاور که تو گویا همان جنازه حمل شده هستی. بعد فرمود: تعجب می کنم از قومی که حساب اول و آخر دنیایشان بسته شده است و برایشان اعلان مرگ شده؛ ولی هنوز در حال بازی با امور دنیایی هستند. ظاهراً مسئله مورد توافق همه فقهای مذاهب اسلامی است و مخالفی دیده نمی شود. (۳)

امر پنجم در مکروهات تشیع از منظر فقهای مذاهب اسلامی

و آن چند امر است که به مهم ترین آنها اشاره می شود.

امراول، روشن کردن آتش است پشت سر جنازه و یا بردن مجمره آتش پشت سر جنازه؛ بنابر روایتی که هشام بن عروه از اسماء بنت ابی بکر (رضی الله عنها) نقل کرده است که به اهل بیتش وصیت کرد: «لا تتبعونی بنار؛ دنبال جنازه من آتش نیاورید». همین طورازابی هریره و غیر او نقل شده است. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز روایتی از امام صادق (عليه السلام) نقل شده است که آن حضرت فرمود: «أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَهَى أَنْ تَتَّبِعَ الْجَنَازَةَ بِمَجْمَرَةٍ» (۴) نبی مکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) منع کرد از دنبال کردن جنازه با ظرف آتش بخور. ظاهراً مسئله اتفاقی است بین فقهای مذاهب اسلامی. (۵)

ص: ۱۷۲

-
- ۱- فقه الرضاء / ۱۸۰. تذکره الفقهاء / ۲ / ۵۴. جواهر الکلام / ۴ / ۱۸۰. المستمسک / ۴ / ۲۰۸. المغنی / ۲ / ۳۶۳. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۶۴.
 - ۲- الوسایل باب ۵۹ از ابواب دفن میت ح ۱.
 - ۳- تذکره الفقهاء / ۲ / ۵۴. الذکری / ۵۲ / مدارک الاحکام / ۲ / ۱۲۴. جواهر الکلام / ۴ / ۲۷۰. المستمسک / ۴ / ۲۰۸ - ۲۰۹. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۶۱. المغنی / ۲ / ۳۶۱. کشاف القناع / ۲ / ۱۵۳. البحر الرائق / ۲ / ۳۳۶. بدایع الصنایع / ۱ / ۳۱۰.
 - ۴- الکافی / ۳ / ۱۴۷ ح ۴. التهذیب / ۱ / ۲۹۵ ح ۸۶۴. الاستبصار / ۱ / ۲۰۹ ح ۷۳۶.
 - ۵- تذکره الفقهاء / ۲ / ۵۴. المستمسک / ۴ / ۲۰۹. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۶۴. المغنی / ۲ / ۳۶۴. مصنف ابن ابی شیبہ / ۳ / ۲۷۱. نیل الاوطار / ۴ / ۱۱۸. مبسوط السرخسی / ۲ / ۶۱. کشاف القناع / ۲ / ۱۵۲. بدایع الصنایع / ۱ / ۳۱۰. المدونه الکبری / ۱ / ۱۸۰. رسالت ابن ابی زید القروانی / ۲۷۳.

امردوم، سواربودن مشیعیان در حال تشییع است؛ از جهت روایتی که ثوبان روایت کرده: «وخرجنا مع النبی «صلی الله علیه وآله» فی جنازه فرأی ناساً راکباً فقال:

ألا تستحيون إن ملائكة الله علی اقدامهم وأنتم علی ظهور الدواب؟(۱)

با نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در تشییع جنازه حاضر شدیم و چشم آن حضرت به عده ای افتاد که سواره بودند. فرمود: خجالت نمی کشید ملائکه الهی پیاده هستند و شما سواره؟» همین طور از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» سخنی از امام صادق «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «خرج رسول الله «صلی الله علیه وآله» فی جنازه یمشی فقال له بعض أصحابه: ألا ترکب؟ فقال: إني أكره أن أركب و الملائكة یمشون؛(۲)

پیا مبر اسلام «صلی الله علیه وآله» در تشییع جنازه پیاده راه می رفت. بعضی اصحاب عرض کردند: یا رسول الله آیا دوست ندارید که سوار شوید؟ فرمود: دوست ندارم که من سوار باشم، ولی ملائکه الهی پیاده باشند. این کراهت در صورت است که مشیعیان احتیاج به سوار شدن نداشته باشد، و اگر به وسیله سواری احتیاج پیدا کرد، کراهت زایل می شود. ظاهراً مسئله اجماعی است بین فقهای مذاهب اسلامی. دیگر اینکه کراهت در حال تشییع است و در حال برگشت به طرف خانه سواربودن اشکال ندارد؛ از جهت روایت که از امام باقر «علیه السلام» نقل شده است که «امام علی «علیه السلام» سواربودن مشیعیان را بدون عذر در حال تشییع کراهت داشت؛ اما در حال برگشت می فرمود: سواربودن اشکال ندارد.»(۳)

مسئله اتفافی است بین فقهای اسلامی.(۴)

امرسوم از مکروهات تشییع، سروصدا راه انداختن و بلند کردن صدا پشت سر جنازه است؛ مثل اینکه با صدای بلند بگویند: «استغفروا له؛ طلب مغفرت کنید از خداوند برای میت»، «وسلموا له یرحمکم الله؛ درود بفرستید برای میت. خداوند شما را رحمت کند»، «وإرفقوا به؛ با میت مدارا کنید»، «وترحموا علیه؛ طلب رحمت کنید از خداوند برای میت». یا اینکه با دست هایشان بر سر و صورت و سینه وران هایشان بزنند و نوحه سرایی کنند. اگر مشیعیان هر یک از این اعمال را انجام دهند، علاوه بر اینکه مکروه است، اجر و ثواب تشییعشان باطل می شود. این مسئله

ص: ۱۷۳

۱- [۱] سنن ابن ماجه ۱/ ۴۷۵ / ۱۴۸۰. سنن الترمذی ۳/ ۳۳۳ / ۱۰۱۲. مستدرک الحاکم ۱/ ۳۵۶.

۲- الکافی ۳/ ۱۷۰ - ۱۷۱ ح ۲. الفقه ۱/ ۱۲۲ / ۵۸۸. التهذیب ۱/ ۳۱۲ / ۹۰۶.

۳- التهذیب ۱/ ۱۵۱۸ / ۶۴۶.

۴- المعتمد ۱/ ۲۹۴ / ۱. تذکره الفقهاء ۲/ ۵۳. الدروس ۱/ ۱۱۱. الجواهر ۴/ ۲۶۵. المستمسک ۴/ ۲۰۸. المغنی ۲/ ۳۶۲. الشرح الکبیر ۲/ ۳۶۲.

نیل الاوطار ۴/ ۱۱۷ / ۴. کشاف القناع ۲/ ۱۵۲. المجموع ۵/ ۲۷۸. بدایع الصنایع ۱/ ۳۱۰.

بین فقهای مذاهب اسلامی اتفاقی است، (۱) از جهت نهی نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» از سروصدای بلند در اطراف جنازه. (۲)

امر چهارم، آوردن ظرف پراز آتش به دنبال جنازه است. این مسئله مورد اتفاق بین فقهای امامیه، احناف، شافعیه و مالکیه است. پخش بخار و به خصوص بوی خوش رادر هنگام غسل دادن میت، فقهای امامیه مکروه می دانند، واستدلال کرده اند به حدیثی که از امام باقر «علیه السلام» نقل کرده اند: «لا تقربوا موتاکم النار یعنی الدخنه؛ (۳)

نزدیک مرده هایتان دود و آتش روشن نکنید.» ولی فقهای مذاهب چهارگانه پخش دود و به خصوص بوی خوش را در هنگام غسل دادن میت مستحب می دانند؛ بلکه شافعی ها واجب می دانند. (۴)

امر پنجم از مکروهات تشیع

سرعت بخشیدن به نحوه حمل جنازه است به حدی که خلاف مدارا با میت باشد؛ مانند دویدن وامثال آن، و این در صورت است که خوف و ترس برای میت از ناحیه ای پیش نیاید. اگر احتمال خوف و ترس برای میت از ناحیه ای وجود داشته باشد، سرعت بخشیدن به نحوه حمل جنازه بلکه دفن میت جایز است، بلاخلاف از منظر فقهای امامیه. (۵)

اما فقهای بقیه مذاهب اسلامی اتفاق دارند براستجاب سرعت در تشیع و حمل جنازه؛ از جهت روایتی که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «أسرعوا بالجنازه فإن تکن صالحه فخيراً تقدّمها إليه وإن تکن شرّاً فشرّاً تضعونه عن رقابکم؛ (۶)

سرعت ببخشید به تشیع جنازه، زیرا جنازه اگر از صلحا و سعادت مندان است و خیر و سعادت در انتظارش هست، پس زودتر او را به سعادت می رسانید و اگر شریر و شقاوت مند است و عذاب و عقاب در کمینش هست، پس یک شر را از گردن هایتان کنار گذاشته اید.» اما در حد و اندازه سرعت

ص: ۱۷۴

۱- المعتمر ۱/ ۲۹۴. تذکره الفقهاء ۲/ ۵۴. الدرر ۱/ ۱۱۱. الجواهر ۴/ ۳۷۰ - ۳۷۱. المستمسک ۴/ ۲۰۹. المغنی ۲/ ۳۶۳. الشرح الکبیر ۳/ ۳۹۴. بدایع الصنائع ۱/ ۳۱۰. الجوهر النقی ۳/ ۳۹۴.

۲- [۲] سنن ابی داود ۳/ ۲۰۳ / ۳۱۷۱. مصنف ابن ابی شیبہ ۳/ ۲۷۴. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۳.

۳- الوسائل باب ۱۶ از ابواب کفن ح ۱۲.

۴- کتاب الام ۱/ ۳۰۲ - ۳۰۳. المدونه الکبری ۱/ ۱۸۱. المغنی ۲/ ۳۱۸ - ۳۲۰. المعتمر ۱/ ۲۷۴. الخلاف ۳/ ۶۹۷ - ۶۹۸. تذکره الفقهاء ۱/ ۳۹۰ - ۳۹۱. ذکری الشیعه ۱/ ۳۴۸ - ۳۵۲.

۵- الخلاف ۱/ ۷۱۸. المختلف ۲/ ۳۱۰. تذکره الفقهاء ۲/ ۴۹ - ۵۰. الذکری ۲/ ۵۲ - ۵۳. الجواهر ۴/ ۲۷۳. المستمسک ۴/ ۲۰۹.

۶- صحیح بخاری ۲/ ۱۰۸. صحیح مسلم ۲/ ۶۵۲ / ۹۴۴. سنن ابی داود ۳/ ۲۰۵ / ۲۱۸۱. سنن الترمذی ۳/ ۳۳۵ / ۱۰۱۵. سنن

نسائی ۴/۴۲. سنن ابن ماجہ ۱/۴۷۴/۱۴۷۷.

اختلاف کرده اند. فقهای شافعیه، زیدیه، حنابله و مالکیه می گویند: سرعت به حدی باشد که از راه رفتن عادی تندتر و از دویدن (خب) یعنی هروله کندتر باشد؛ و استدلال کرده اند به روایت ابن مسعود که گفته: از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» از نحوه حمل جنازه سؤال کردیم. آن حضرت فرمود: «مادون الخب؛ (۱)»

بالاتر از راه رفتن عادی و پایین تر از هروله باشد.»

احناف و اصحاب رأی می گویند: حمل جنازه در حد «یخب ویرمل» باشد، یعنی دویدن و هروله به حدی باشد که میت داخل تابوت به لرزه نیفتد؛ و استناد کرده اند به قول عبدالرحمن که گفته: ما در تشییع جنازه عثمان بن ابی العاص بودیم و آهسته آهسته حرکت می کردیم که ابوبکر به ما رسید و نحوه راه رفتن ما را که مشاهده کرد، تازیانه اش را بلند کرد و شروع کرد به زدن و گفت: ما با نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در تشییع جنازه بودیم، «نرمل رملاً؛ (۲)»

یعنی هروله می کردیم و می دویدیم.»

امرینجم شرکت زنها در تشییع جنازه از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه و شافعیه و حنابله می گویند: اگر شرکت زن ها در تشییع جنازه موجب خوف و وقوع در فتنه و فساد نمی شود، جایز است و مکروه و اگر خوف و وقوع در فتنه و فساد وجود داشته باشد، جایز نیست و شرکت حرام است؛ از جهت روایت که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند: آن حضرت در تشییع جنازه حاضر شد و زن هایی را مشاهده کرد که نشسته اند. حضرت سؤال کرد: برای چه نشسته اید؟ عرض کردند: به خاطر جنازه. فرمود: برای غسل دادن جنازه؟ عرض کردند: نه، بلکه برای تشییعش. فرمود: برگردید به خانه هایتان «مأزورات غیر مأجورات؛ (۳)» با باری از گناه بدون اجر و ثواب. دیگر اینکه حضور زن ها در تشییع جنازه منافی است با دستور اسلام درباره آنها که خفا و مستور بودن آنها باشد. علاوه بر آن از جهت سخن ام عطیه که گفته: نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» زن ها را از شرکت در تشییع منع کرده است. (۴)

مگر اینکه ابودرداء، زهری و ربیع از فقهای مستقل شرکت زن ها را در تشییع جنازه جایز

ص: ۱۷۵

۱- سنن الترمذی ۳/۳۳۲/۱۰۱۱. سنن ابی داود ۳/۲۰۶/۳۱-۸۴. الترغیب والترهیب ۴/۳۴۵/۳. مسند زید بن علی ۱۷۴/۱. نیل الاوطار ۴/۱۱۴. مختصر المزمی ۳۷/۳۷. فتح العزیز ۵/۱۳۹. المجموع ۵/۲۷۱. مبسوط سرخسی ۲/۵۶. المغنی ۲/۳۶۰. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/۵۳۲.

۲- سنن ابی داود ۳/۲۰۵/۳۱۸۲. سنن نسائی ۴/۴۳. الترغیب والترهیب ۴/۳۴۵/۲. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/۵۳۱

۳- سنن البیهقی ۴/کتاب الجنائز/۷۷. سنن ابن ماجه ۱/۵۰۲/۱۵۷۸.

۴- صحیح بخاری ۲/۹۹. سنن ابن ماجه ۱/۵۰۲/۱۵۷۷. صحیح مسلم ۲/۶۴۶/۹۳۸.

می دانند بدون کراهت. (۱)

اما فقهای مالکیه زن هارا از جهت شرکت در تشییع جنازه به سه دسته تقسیم کرده اند: «المتجأله» یعنی زن های سن گذشته؛ جایز است برای آنها شرکت در تشییع جنازه پشت سر مردها. فرق نمی کند جنازه اجنبی باشد یا از اقاربشان. «الشابه» زن های جوان که حضورشان در تشییع موجب خوف و وقوع در فتنه و فساد نمی شود. جایز است در تشییع جنازه اقاربشان مانند پدر، مادر، پسر، برادر، خواهر و شوهرشان شرکت کنند و در راه رفتن پشت سر مردها باشند. «الرائعه» زن های جوان که حضورشان در تشییع جنازه موجب خوف و وقوع در فتنه و فساد می شود. جایز نیست حضورشان در تشییع مطلقاً. (۲)

اما فقهای احناف شرکت زن ها را در تشییع جنازه کراهت تحریمی می دانند مطلقاً، چه خوف و وقوع در فتنه و فساد باشد یا نباشد. (۳) اما فقهای ظاهریه و سلفیه شرکت زن ها را در تشییع جنازه جایز می دانند بدون کراهت مطلقاً. (۴)

امر ششم انتقال جنازه است

از شهر محل فوتش به شهردیگر جهت دفن. مسئله ظاهراً اتفاقی است بین فقهای مذاهب اسلامی از جهت فرموده رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله»: «عجلوهم الی مضاجعهم»؛ (۵)

سرعت ببخشید مردگان را به سوی آرامگاه ابدیشان. ظاهر فرموده پیامبر اسلام این است که میت را هرچه زودتر در مکان های محل فوتش که برای دفن اموات تعیین شده است، دفن کنند؛ مگر اینکه فقهای مذاهب اسلامی چند مورد را استثنا کرده اند. بعضی ها انتقال به آن موارد را مستحب و ندب و بعضی ها مباح و جایز می دانند.

فقهای امامیه انتقال میت را از محل فوتش جهت دفن به مشاهد مشرفه و عتبات مقدسه مانند مکه، مدینه منوره، بیت المقدس، کربلا و نجف اشرف و امثال آن مستحب می دانند و استدلال کرده اند به سیره مستمره عملی از عصرائمه معصومین «علیهم السلام» الی الآن بین طائفه شان

ص: ۱۷۶

۱- المعتبر ۱/ ۳۳۴. تذکره الفقهاء ۲/ ۴۶-۴۷. الذکری ۵۳/ ۲۷. الجواهر ۴/ ۲۷. المستمسک ۴/ ۲۰۹. البحر الرائق ۲/ ۳۳۷. المغنی ۲/ ۳۴۶. الشرح الکبیر ۲/ ۳۶۴-۳۶۵.

۲- مواهب الجلیل ۳/ ۴۶. المجموع ۵/ ۲۷۷-۲۷۸. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۲.

۳- البحر الرائق ۲/ ۳۳۷. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۳.

۴- المحلی ۵/ ۱۹۰.

۵- مجمع الزوائد ۳/ ۴۳. کنز العمال ۴/ ۴۲۸. ۱۱۲۴۹.

وهیچ یک از ائمه در عصر خود این عمل را منع نکرده است. (۱)

فقهای مالکی می گویند: انتقال میت از محل فوتش جهت دفن به مکان دیگر، قبل از دفن و بعد از دفن جایز است به سه شرط: اول خوف متلاشی شدن جنازه مطرح نباشد. دوم نقل و انتقال سبب توهین و تحقیر میت نشود. سوم این نقل و انتقال جهت غرض صحیح و عقلایی باشد؛ مثل اینکه ماندن میت در اینجا سبب از بین رفتن میت می شود یا مکان دوم صاحب شرافت و مزیت مذهبی و اخروی می باشد یا نزدیک خانواده میت است که هر وقت بخواهند، دسترسی به زیارتش دارند. اگر یکی از این شرایط منتفی شود، انتقال میت از محل فوتش حرام است. (۲)

فقهای احناف می گویند: دفن میت در شهری که فوت کرده، مستحب است؛ اما انتقالش به شهر دیگر جهت دفن، پیش از دفن اشکال ندارد؛ به شرط اینکه جنازه متعفن نشده باشد و اخراج از قبر و انتقال بعد از دفن حرام است، مگر اینکه محل دفن غصبی باشد که در این صورت اشکال ندارد. (۳)

فقهای شافعی می گویند: انتقال میت برای دفن در مکان دیگر پیش از غسل، کفن و نماز در محل فوت، حرام است مطلقاً؛ و بعد از غسل، کفن و نماز در محل فوت نیز حرام است، مگر اینکه سیره عملی بین آن مردم بر انتقال جنازه باشد یا آن مکان دیگر صاحب شرافت و مزیت باشد، مانند مکه، مدینه منوره و بیت المقدس و یا محل دفن صلحا و مؤمنین باشد. در این صورت انتقال جنازه مستحب است، به شرط اینکه خوف از متعفن شدن جنازه نباشد؛ والا حرام است. همین طور اخراج و انتقال بعد از دفن حرام است، مگر از جهت ضرورت که اشکال ندارد. (۴)

فقهای حنابله می گویند: انتقال جنازه از محل فوتش به مکان دیگر جهت دفن چه قبل از دفن و چه بعد از آن اشکال ندارد، به دو شرط: اول جنازه متعفن نشده باشد. دوم این انتقال از جهت یک غرض صحیح و عقلایی باشد، مثل اینکه مکان دوم صاحب شرافت و مزیت اخروی باشد یا محل دفن صلحا و مؤمنین باشد. (۵)

دوم از مقدمات دفن میت

اگر جنازه مرد باشد، مستحب است به فاصله دو یا سه ذراع یا بیشتر

ص: ۱۷۷

- ۱- النهایه / ۴۴ لشیخ الطوسی. المعتمر ۱/ ۳۰۷. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۰۲. الذکری / ۶۴. الجواهر ۴/ ۲۴۳.
- ۲- کشاف القناع ۲/ ۱۶۵. المجموع ۵/ ۲۸۳. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۷.
- ۳- البحر الرائق ۲/ ۳۴۲. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۷.
- ۴- المجموع ۵/ ۲۸۳. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۷.
- ۵- هامش الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۷.

از طرف پایین پای قبر، آهسته به زمین بگذارند. بعد دومرتبه از زمین بلند کنند و نزدیک تر بگذارند. در مرتبه سوم با سرداخل قبر کنند، همان طور که انسان با سرازشکم مادر به دنیا می آید. اگر جنازه زن هست، در طرف قبله قبر به زمین بگذارند. دوباره حرکت دهند و به زمین بگذارند. در مرتبه سوم با عرضش وارد قبر کنند. طبق روایت که محمد بن عجلان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «لا یقدح بقبره ولكن ضعه دون قبره بذراعین أو ثلاثة ودعه حتى يتأهب للقبر؛ فوراً داخل قبر نکنند میت را، بلکه دو یا سه ذراع نزدیک به پایین قبرش به زمین بگذارند تا آماده شود برای گذاشتن در قبر. در خبر دیگری از آن حضرت نقل شده است: «لا تقدح میتك بالقبر ولكن ضعه أسفل منه بذراعین أو ثلاثة ودعه حتى يأخذ أهبة؛ (۱) میت را فوراً داخل قبر نکن، بلکه دو یا سه ذراع پایین تر از قبر به زمین بگذار تا آماده شود برای گذاشتن در قبر.» از احادیث و روایاتی که در موضوع قبر وارد شده است، فهمیده می شود که هر چیزی دروازه ای دارد و دروازه قبر هم پایین پایش می باشد. (۲) مسئله اجمالاً مورد توافق اکثر فقهای اسلامی است. (۳)

اما عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس «رضی الله عنهما» درباره دفن پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند که «سَلَّ النَّبِيُّ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» مِنْ قَبْلِ رَأْسِهِ سَلًّا؛ (۴) داخل قبر کردند نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» را از جانب بالای قبر.» مگر اینکه فقهای احناف می گویند: سنت این است که میت را در جانب قبله قبر به زمین بگذارند و بلند کنند و از همان جهت داخل قبر بگذارند. استدلال آنها به روایتی از ابراهیم نخعی است که گفته نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» از جانب قبله قبرش داخل قبر گذاشته شده است. این حدیث از ابن عمر و ابن عباس نیز روایت شده که در آن تصریح شده است میت را باید از جهت قبله قبر داخل قبر گذاشت، زیرا جهت قبله عظمت و شرافت دارد بر سایر جوانب. مگر نمی بینید که انسان در حال اختیار در زندگی خود رو به قبله می نشیند؟ زیرا نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله»

ص: ۱۷۸

-
- ۱- الوسایل باب ۱۱۶ از ابواب دفن میت ح ۱- ۶.
 - ۲- الکافی ۳/ ۱۹۳ ح ۵. التهذیب ۱/ ۳۱۶ / ۹۱۸.
 - ۳- المقنعه / ۷۹. النهایه / ۳۷. المهدب / ۱ / ۶۲ / الغنیه / ۱۰۵. السرائر / ۱ / ۱۶۴. اشاره السبق / ۷۸. شرایع الاسلام / ۱ / ۳۴. تذکره الفقهاء / ۲ / ۹۱. الذکری / ۶۵. جامع المقاصد / ۱ / ۲۳۶. الروضه البهیة / ۱ / ۴۳۸. الرياض / ۲ / ۱۰۰. المدارک / ۲ / ۱۲۹. جواهر الکلام / ۴ / ۲۸۱. المستمسک / ۴ / ۲۵۴. کتاب الطهاره / ۹ / ۱۹۴. مسند زید بن علی / ۲ / ۱۷. کتاب الام / ۱ / ۳۱۵. مختصر المزنی / ۳۹. فتح العزیز / ۲۰۰. المجموع / ۵ / ۲۹۲. مواهب الجلیل / ۳ / ۴۳. المغنی / ۲ / ۳۷۷. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۷۷. کشف القناع / ۲ / ۱۵۴. سبل السلام / ۲ / ۱۰۹. نیل الاوطار / ۴ / ۱۲۸.
 - ۴- المغنی / ۲ / ۳۷۷. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۷۷.

فرموده: «خیرالمجالس ما استقبلت به القبله؛ بهترین نشستن ها نشستن رو به قبله هست.» پس همین طور بعد از مرگ گذاشتن میت داخل قبر از جانب قبله قبرش، انتخاب می شود. (۱)

اما فقهای ظاهری و سلفی می گویند: داخل کردن میت در قبر جهت معین ندارد. از هر جانی که باشد اشکال ندارد، چون هیچ نصّ قابل اعتمادی در تعیین جوانب قبر به ما نرسیده است. (۲)

فقهای جمهور در این مسئله فرقی بین جنازه مرد و زن نگذاشته اند؛ ولی فقهای امامیه بین جنازه مرد و زن فرق گذاشته اند.

سوم از مقدمات دفن میت

فقهای امامیه وزیدیه مستحب می دانند افراد جهت گذاشتن میت داخل لحد، داخل قبر شوند، در حالی که گره های ردهایشان بازوسر و پاهایشان برهنه باشند. اگر میت مرد است، مکروه است که آن افراد از اقربای میت باشند و اگر میت زن است، باید آن افراد از محارم میت باشند، و شوهرش از همه سزاوارتر است. اگر شوهر نداشت، باید محارمش کسانی باشند که در حیاتش با او رفت و آمد داشته اند؛ از جهت روایت که ابو یعفر از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است: «لاینبغی لأحد أن یدخل القبر فی نعین ولاخفین ولاعمامه ولارداء ولاقلنسوه؛ سزاوار نیست برای هیچ کس که با کفش، موزه، عمامه، کلاه و رداء، داخل قبر شود. همچنین است خبر حضرمی از آن حضرت: «لاتنزل فی القبر وعلیک العمامه ولا القلنسوه ولارداء ولاحذاء وحلّل إزارک. قال: قلت: فالخف؟ قال: لا بأس بالخف وقت الضروره ولیجتهد فی ذلک جهده؛ در حالی که عمامه و کلاه برسر دارید و رداء و کمر بند در تن دارید، قبر را داخل نشوید و بندهای بالاپوشتان را بازکنید. عرض کردم: پوشیدن موزه چیست حکمش؟ فرمود در وقت ضرورت اشکال ندارد و تمام تلاشت را در این باره انجام بده.» خبر علی بن یقظین نیز مانند این است. (۳)

واینکه در جنازه زن باید اقرارش باشند، طبق روایت است که اسحاق بن عمار از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است: «الزوج أحق بامرأته حتی یضعها فی قبرها؛ (۴)

شوهر از همه سزاوارتر است به خانمش تا بگذارد او را در قبرش.» اگر شوهر و محرم وجود نداشت، باید

ص: ۱۷۹

۱- مبسوط السرخسی ۲/ ۶۱. بدایع الصنایع ۱/ ۳۱۸. البحر الرائق ۲/ ۳۳۸.

۲- المحلی ۵/ ۱۷۷.

۳- الوسایل باب ۱۸ از ابواب دفن میت ح ۳ و ۴.

۴- الوسایل باب ۲۶ از ابواب دفن میت ح ۲ و ۱.

زن ها این کار را انجام دهند و اگر زن وجود نداشت، مردهای صالح اجنبی این کار را انجام دهند و پیر مردها بهترند از غیرشان. افرادی که وارد قبر می شوند، باید به حد نیاز باشند. اگر دو نفر نیاز است، دو نفر وارد قبر شوند؛ اگر سه نفر نیاز است، باید سه نفر وارد قبر شوند و هكذا. (۱)

اما فقهای شافعی می گویند: مستحب است افرادی که وارد قبر می شوند، وتر باشند (یعنی یک، سه یا پنج نفر و...) و در نبود شوهر در جنازه زن ها ورود زن ها در قبر مقدم است از محارم مرد. (۲)

اما فقهای احناف، مالکیه و حنابله همان قول شافعی ها را می گویند در عدد افرادی که داخل قبر می شوند و تقدم زن ها بر مردهای محارم در جنازه زن ها نه در باقی احکام. (۳)

چهارم از مقدمات دفن

مستحب است وقتی که چشم مشیعون به قبر آماده شده برای میت افتاد، بگویند: «اللهم اجعلها روضه من رياض الجنة ولا تجعلها حفرة من حفر النيران؛ پروردگارا! قرار ده آن قبر را برای این میت باغی از باغ های بهشت نه گودی از گودی های آتش جهنم.» افرادی هم که وارد قبر می شوند، مستحب است زمانی که میت را گرفتند، بگویند: «بسم الله وبالله وفي سبيل الله و على ملة رسول الله» «صلی الله علیه وآله»؛ به نام خدا و به یاد خدا و در راه خدا و بر طریقه رسول خدا که درود خداوند بر آن رسول و خاندان مطهرش باد. اللهم إيماناً بك وتصديقاً بكتابتك. هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله. اللهم زدنا إيماناً وتسلماً؛ پروردگارا! ایمان داریم به تو و تصدیق کرده ایم کتاب تو را و این مردن چیزی است که خدا و رسول راستگویی به ما وعده داده اند. پروردگارا! به ایمان ما و تسلیم ما در مقابل اراده ات بیفزای.» زمانی که میت را داخل لحدش گذاشتند، بگویند: «بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله» «صلی الله علیه وآله»؛ به نام خدا و در راه خدا و بر طریقه رسول خدا که درود خداوند بر آن رسول و خاندان پاکش باد. اللهم عبدك وابن عبدك وأنت خير منزل؛ پروردگارا! این بنده تو و فرزند بنده و کنیز توبه تو وارد شده است و تو بهترین وارد شده ها هستی. اللهم إفسح له في قبره وألحقه بنبيه؛

ص: ۱۸۰

۱- المقنعه/ ۸۰. النهاية/ ۳۷. المهذب/ ۱ / ۶۲۱. الغنية/ ۱۰۵. السرائر/ ۱ / ۱۶۴. المعتمر/ ۱ / ۲۹۶. التذکره/ ۲ / ۹۱ - ۹۴. الدرر/ ۱۱۵. جامع المقاصد/ ۱ / ۲۳۷. الروضة البهية/ ۱ / ۲۳۹. الرياض/ ۲ / ۱۰۰. مدارك الاحكام/ ۲ / ۱۳۱. الجواهر/ ۴ / ۲۸۴. المستمسک/ ۴ / ۲۵۵. كتاب الطهارة/ ۹ / ۱۹۵. مسند زيد بن علي/ ۱۷۲.

۲- كتاب الام/ ۱ / ۳۱۵. مختصر المزنی/ ۳۸. فتح العزيز/ ۵ / ۲۰۰. المجموع/ ۵ / ۲۸۸.

۳- مواهب الجليل/ ۳ / ۴۴. المغنی/ ۲ / ۳۸۲. الشرح الكبير/ ۲ / ۳۸۲. كشاف القناع/ ۲ / ۱۵۴. بدایع الصنائع/ ۱ / ۳۲۰. البحر الرائق/ ۲ / ۳۳۹.

پروردگارا! قبرش را وسعت بخش وبه پیامرش ملحق کن. اللَّهُمَّ إِنَّا لَنَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا. وإن كان محسنًا فرد فی حسناته وإن كان مسیئًا فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه؛ پروردگارا! ما جز خیر چیزی از او نمی دانیم وتو دانایتر هستی از ما به او. اگر جزء محسنین است، به احسانش بیفزای و اگر از گناهکاران است، بیخش و از گناهانش بگذر و مشمول عفو و رحمت واسعه خود قرار ده. این دعا را بعد از قرائت سوره های حمد، اخلاص، معوذتین و آیه الکرسی می خوانند؛ بنا بر خبر محمد بن عجلان از امام صادق «علیه السلام» که قبلاً گذشت.

پنجم از مقدمات دفن، تلقین میت

فقههای امامیه می گویند: بعد از گذاشتن میت در لحد و پیش از پوشاندن لحد، مستحب است میت را تلقین دهند، با این کیفیت که یک نفر دست راست خود را روی شانه راست میت و دست چپ خود را روی شانه چپ میت بگذارد و دهان خود را نزدیک گوش میت برده، دست های خود را حرکت دهد و سه مرتبه بگوید: اِسْمِعْ و اِفْهَمْ یا فلان بن فلان، و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را ذکر کند. سپس بگوید: «هل أنت على العهد المذی فارتقتنا علیه من شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأنّ محمداً «صلى الله عليه وآله» عبده ورسوله، سيّد النبيين وخاتم المرسلين وأنّ علياً «عليه السلام» أمير المؤمنين وسيّد الوصيين وإمام إفتراض الله طاعته على العالمين، وأنّ الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجّة بن الحسن القائم المهدي المنتظر» صلوا الله عليهم أجمعين» أئمة المؤمنين وحجج الله على الخلق أجمعين، أئمتك أئمة هدى أبرار. یا فلان بن فلان (به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را ذکر کنند) إذا أتاك الملكان المقربان رسولين من عند الله تبارك وتعالى وسئلاك عن ربك وعن نبيك وعن دينك وعن كتابك وعن قبلتك وعن أئمتك فلا تخف ولا تحزن وقل في جوابهما: الله جلّ جلاله ربّي، ومحمد «صلى الله عليه وآله» نبيّي، والاسلام ديني، والقرآن كتابي، والكعبة قبلتي، وأمير المؤمنين علي بن أبي طالب «عليه السلام» إمامي، والحسن بن علي المجتبي إمامي، والحسين بن علي الشهيد بكر بلا- إمامي، وعلي زين العابدين إمامي؛ ومحمد الباقر إمامي؛ وجعفر الصادق إمامي؛ وموسى الكاظم إمامي؛ وعلي الرضا إمامي؛ ومحمد الجواد إمامي؛ وعلي الهادي إمامي؛ والحسن العسكري إمامي؛ والحجّة القائم المنتظر إمامي؛ هؤلاء «صلوا الله عليهم أجمعين» أئمتي وسادتي وقادتي وشفعائي. بهم أتولّي ومن أعدائهم أتبرأ في الدنيا والآخرة. ثم أعلم يا فلان بن فلان (به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را ذکر کنند) إنّ الله تبارك وتعالى نعم الرّب وأنّ ما جاء به محمد «صلى الله عليه وآله» حقّ؛ وأنّ الموت حقّ؛ وسؤال

منكر ونكير فى القبر حَقٌّ؛ والبعث حَقٌّ؛ والنشور حَقٌّ؛ والصراط حَقٌّ؛ والميزان حَقٌّ؛ وتطائر الكتب حَقٌّ؛ وأنَّ الجنَّة حَقٌّ؛ والنار حَقٌّ؛ وأنَّ السَّيِّاعه آتیه لا ريب فيها وأنَّ الله يبعث من فى القبور وإليه النشور. سپس بگوید: أفهمت يا فلان بن فلان؟ (و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را ذکر کند) تَبَّتْكَ اللهُ بالقول الثابت لديه و هداك الله إلى صراط مستقیم؛ و عَرَّفَ اللهُ بينك و بين أوليائك فى مستقرِّ من رحمته. أَللَّهُمَّ جاف الأرض عن جنبيه وأصعد بروحه إليك ولقَّه منك برهاناً. أَللَّهُمَّ عفوَك عفوَك. «بهرتر است به زبان عربی باشد و به زبان میت نیز جایز است، اگر غیر عربی است و ضمیرهای تذکیر و تأنیث را در این تلقین برطبق جنسیت میت مراعات کند. (۱)»

فقهای مذاهب چهارگانه توافق دارند دراصل دعا؛ ولكن اختلاف دارند در کمیت و کیفیت دعا. ابوحنیفه «رحمه الله» گفته است: کسی که میت را درلحد می گذارد، بگوید: «بسم الله وفى سبيل الله وعلى مله رسول الله «صلى الله عليه وآله»؛ به نام خدا و در راه خدا و بر دین رسول خدا که درود خداوند بر آن رسول و خاندان پاک و مطهرش. «زیرا عبدالله بن عمر «رضی الله عنهما» این دعا را از نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» روایت کرده است. (۲)»

مالک «رحمه الله» گفته است: زمانی که میت درلحد به پهلوى راستش قرار داده شد و رویش خشت نصب شد، بگویند: «أَللَّهُمَّ إِنَّ صاحبنا قد نزل بك وخلف الدنيا وراء ظهره وافتقر إلى ما عندك؛ پروردگارا! این رفیق ما در حالی که پشت سر گذاشت دنیا و آنچه را که در دنیا هست، وارد شد به شما و محتاج است به آنچه که نزد شما است. أَللَّهُمَّ ثبت عند المسئلة منطقه ولا تبتهله فى قبره بما لا طاقه له به وألحقه بنبيه محمد «صلى الله عليه وآله»؛ پروردگارا! ثابت و درست بدار سخنانش را در وقت سؤال و جواب و مبتلا نکن او را درقبر به چیزهایی که توانش را ندارد و او را به پیامبرش محمد بن عبدالله «صلى الله عليه وآله» ملحق فرما. «عبدالرحمن جزیری به مالکی ها نسبت داده که ندب می دانند برای کسی که میت را درقبر می گذارد، بعد از آنکه درقبر گذاشت، دست راستش را روی میت گذاشته، بگوید: «أَللَّهُمَّ تقبله بأحسن قبول؛ (۳)»

ص: ۱۸۲

-
- ۱- المقنعه/۸۰. النهاية/۳۸. الغنيه/۱۰۶. السرائر/۱۶۵. المعتمر/۱/۲۹۹. تذکره الفقهاء/۲/۹۴. الدروس/۱/۱۱۶. جامع المقاصد/۱/۴۴۱. الرياض/۲/۲۱۹. مدارك الاحكام/۲/۱۳۲. الجواهر/۴/۲۸۹ و ۳۰۵. المستمسك/۴/۲۵۵. كتاب الطهاره/۹/۱۹۵.
 - ۲- المقنعه/۸۰. النهاية/۳۸. الغنيه/۱۰۶. السرائر/۱/۱۶۵. المعتمر/۱/۲۹۹. تذکره الفقهاء/۲/۹۴. الدروس/۱/۱۱۶. جامع المقاصد/۱/۴۴۱. الرياض/۲/۲۱۹. مدارك الاحكام/۲/۱۳۲. الجواهر/۴/۲۸۹ و ۳۰۵. المستمسك/۴/۲۵۵. كتاب الطهاره/۹/۱۹۵.
 - ۳- رساله ابن ابى زيد القروانى/۲۷۳. مواهب الجليل/۱/۳۸۴. الفقه على المذاهب الاربعه/۱/۵۳۵.

پروردگارا! او را به بهترین وجه قبول بفرما.»

امام شافعی «رحمه الله» گفته است: کسی که میت را در قبر می گذارد، سنت است بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم وعلى مله رسول الله «صلى الله عليه وآله»؛ من دوست دارم که بگوید: **اللهم أسلمه إليك الأشحاء من ولده وأهله وقربته وإخوانه وفارق من كان يحب قربه وخرج من سعه الدار والحياه إلى ظلمه القبر وضيقه ونزل بك وأنت خير منزل به إن عاقبته فعاقبه بذنبه وإن عفوته فأنت أهل العفو. اللهم أنت غنى عن عذابه وهو فقير إلى رحمتك. اللهم أشكر حسنته وتجاوز عن سيئاته وشفع جمعنا فيه واغفر ذنبه وافسح له فى قبره وأعدده من عذاب القبر وأدخل عليه الأمان والزوح فى قبره؛** پروردگارا! فرزندان واهل و عيال و خاندان و برادرانش به سختی او رابه شما تسليم کرده اند، و او کسانی را مفارقت کرده که دوست داشت نزدیکی آنان را، و از خانه و کاشانه وسیع و روشن به طرف قبر تاریک و تنگ خارج شده، و وارد شده به شما و شما بهترین میزبان هستید. اگر مجازات کردید، به علت گناهانش مجازات می کنید؛ اگر بخشیدید، شما بهترین و سزاوارترین بخشنده هستید. پروردگارا! شما بی نیاز هستید از عذاب و عقاب آن شخص و او محتاج و فقیر است به رحمت شما. پروردگارا! قبول کن خوبی های او را و بگذر از بدی های او و شفاعت ما را درباره او قبول بفرما و گناهانش را بیامرز و قبرش را وسیع گردان و از عذاب قبر محفوظش دار و امنیت و راحتی را شامل حالش گردان.»

بعضی فقهای شافعی این جملات را اضافه کرده اند: «**اللهم إجعل له برحمتك الأمان من عذابك وأكفه كل هول دون الجنة. اللهم فأخلفه فى تركته فى الغابرين وارفعه فى عليين وعد عليه بفضل رحمتك يا أرحم الراحمين. اللهم إفتح أبواب السماء لروحه وأكرم نزهه و وسع مدخله و وسع له فى قبره؛** (۱)

پروردگارا! به سبب رحمت و اسعه ات قرار ده برای او امنیت از عذابت را و باز بدار از او همه ترس و هراس را غیر از بهشت. پروردگارا! جایگزین شو در باقیمانده او در آینده و بالا-ببر روح او را و برگردان بر او رحمت و اسعه ات را و باز کن به روی روحش دروازه های آسمان را و اکرام کن منزلتش را و توسعه بده قبرش را.»

فقهای حنابله می گویند: کسی که میت را داخل قبر می گذارد، دعایی را که ابن عمر «رضی الله عنه» از نبی مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» روایت کرده است، بخواند و آن این است: «بسم الله وعلى مله رسول الله» و بعضی ها به جای ملت، «سنه رسول الله» گفته اند؛ و بعضی ها گفته اند زمانی که شروع کرد به نصب خشت در لحد، بگوید: «**اللهم أجرها من الشيطان ومن عذاب القبر وألهم**

ص: ۱۸۳

جاف الأرض عن جنبيها وصعد روحها ولقها منك رضواناً؛ پروردگارا! اورا از شر شیطان و عذاب قبر در پناهت حفظ کن و پروردگارا! زمین را گشاد کن از دو طرفش و بالا ببر روحش را به بهشت رضوانت. از عمر «رضی الله عنه» روایت شده است که می گفت: «اللهم أسلم إليك الأهل والمال والعشيره، وذنبه عظیم فاغفر له؛(۱)

پروردگارا! تحویل تو داده است اهل و عیال و خانواده اش را، و گناهانش بزرگ است و ببخش برای او.»

مطلب سوم در احکام خاکسپاری میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

احکام خاکسپاری سه قسمند: واجبات، سنن و مکروهات.

اما واجبات چند امر هستند.

اول، پنهان کردن میت

در حال قدرت و اختیار در زمین به اندازه ای که جثه میت از حیوانات درنده محفوظ بماند و از نشربوی تعفنش بین مردم جلوگیری شود؛ زیرا فایده دفن کامل نمی شود مگر با حصول همین دو وصف و هر یک از این دو وصف که حاصل شود، مستلزم دیگری اش است؛ و استدلال کرده اند: اول به سنت مستمره از عصر آدم ابوالبشر «علیه السلام» و را هنمایی خداوند متعال به پسر اوقابیل زمانی که برادرش هابیل را کشت، با فرستادن مرغی که آن مرغ زمین را گود کرد و نشان داد که چگونه جنازه برادرش را در زمین دفن کند.

دوم به آیات شریفه: «ألم نجعل الأرض كفاتاً أحياءً وأمواتاً؛(۲)

آیا زمین را محل جمع شدن زنده ها و مرده های شما قرار ندادیم؟» یعنی جمع کننده است زنده ها را روی خود از حیث مسکن و مرده ها را در شکم خود به سبب دفن و خاکسپاری. و آیه دیگر: «ثم أماته فأقبره؛(۳)

سپس می میراند و بعد دفنش می کند.» ابن عباس گفته: معنایش این است که آن گاه که می میراند، پس با دفنش احترامش کن. آیه دیگر: «منها خلقناکم وفيها نعیدکم؛(۴) شما را از خاک آفریدیم و با دفن به همان خاک برمی گردانیم.»

سوم به امر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» و فعل آن حضرت و صحابه «رضی الله عنهم»

ص: ۱۸۴

۱- المغنی ۲/ ۳۸۰. الشرح الكبير ۲/ ۳۸۰. کشاف القناع ۲/ ۱۵۷. نیل الاوطار ۴/ ۱۲۶.

۲- سوره المرسلات / ۲۵ و ۲۶.

۳- سوره عبس / ۲۱.

۴- سوره طه / ۵۵.

وتابعین «رحمهم الله» از عصر آن حضرت در تمام اعصار و امصار الی زمان حاضر. (۱)

چهارم به آنچه که در علل الشرایع، فضل بن شاذان از امام رضا «علیه السلام» روایت کرده که فرموده: «إنه یدفن المیت لثلاً یظهر الناس علی فساد جسده و قبح منظره و تغیر ریحه و لایتأذی به الأحياء بریحه و بما یدخل علیه من الآفه والدنس والفساد ولیکون مستوراً عن الأولیاء والأعداء فلا یثمت عدو ولا یحزن صدیق»؛ (۲)

ناگزیر میت دفن می شود تا مردم نبینند فاسد شدن جثه، زشت شدن منظره و متعفن شدن بوی او را؛ وزنده ها اذیت نشوند از بوی او و به سبب آنچه که وارد می شود براو از آفت ها و پوسیده شدن جثه و متلاشی شدن او. باید پنهان بماند از چشم دوست و دشمن تا جلو گیری شود از خوشحالی دشمن و غم و اندوه دوست. مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی و نقل خلاف یافت نشده است از کسی بین همه کسانی که متدین به دین ابراهیمی هستند. (۳)

امر دوم از واجبات دفن، گذاشتن میت است به پهلو راستش رو به جانب قبله داخل قبر؛ از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» که آن حضرت را به پهلو راستش داخل قبر گذاشتند. همین گذاشتن میت داخل قبر به پهلو راستش سیره مستمره عملی بوده بین اصحاب «رضی الله عنهم» و تابعین «رحمهم الله» از عصر پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» الی زمان حاضر (۴) و در هیچ حدیث و خبری منع از آن وارد نشده است. پس دانسته می شود همین کیفیت که شرع مقدس اسلام در دفن میت اعتبار کرده است، همان کیفیت معموله بین متدینین و عقلائی متقدمین است. به علاوه روایت معاویه بن عمار از امام صادق «علیه السلام» بر همین کیفیت دلالت می کند: «کان البراء بن معرور الانصاری بالمدينة و رسول الله «صلی الله علیه و آله» بالمکه و کان رسول الله «صلی الله علیه و آله» والمسلمون یصلون الی بیت المقدس فأوصی البراء حین حضره الموت بثلاث ماله لرسول الله «صلی الله علیه و آله» وأن یجعل وجهه الی رسول الله «صلی الله علیه و آله» و الی الکعبه فی القبر فأوصی الشارع المقدس وصیته فنزل بها

ص: ۱۸۵

- ۱- سنن ابی داود ۳/ ۲۱۴. ۳۲۱۵.
- ۲- علل الشرایع ۱/ ۲۶۸. الوسایل باب ۱ از ابواب دفن ح ۱.
- ۳- شرایع الاسلام ۱/ ۳۵. المعبر ۱/ ۲۹۵. تذکره الفقهاء ۲/ ۸۸. الدرر ۱/ ۱۱۵. الذکری ۶۴/ ۶۴. جامع المقاصد ۱/ ۴۳۵. الروضه البهیة ۱/ ۴۳۸. مدارک الاحکام ۲/ ۱۳۳. الریاض ۲/ ۲۰۸. الجواهر ۴/ ۲۹۸. المستمسک ۴/ ۲۵۰. کتاب الطهاره ۹/ ۱۵۹. کشف القناع ۲/ ۱۵۴. المجموع ۵/ ۲۸۱. فتح العزیز ۵/ ۱۹۹. کتاب الام ۱/ ۳۱۵. نیل الاوطار ۴/ ۱۲۴. بدایع الصنایع ۱/ ۳۱۸.
- ۴- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۹۵/ ۱۵۵۴. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۵.

براء بن معرور انصاری در زمانی که پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» در مکه با مسلمین به طرف بیت المقدس نماز می خواند. او در هنگام فوتش ثلث مالش را برای پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» وصیت کرد و اینکه در قبر صورتش را به سمت پیامبر اسلام و کعبه قرار دهند. شارع مقدس اسلام وصیتش را امضا کرد و آیه شریفه «فولّوا وجوهکم شطره»(۲)

نازل شد و سنت معموله بین مسلمین قرار گرفت.» مسئله اتفاقی است بین فقهای اسلامی.(۳)

مگر اینکه جزیری به احناف، حنابله و شافعی ها نسبت داده که تنها استقبال به قبله را واجب می دانند و گذاشتن به پهلو راست را سنت می دانند نه واجب.(۴)

فقهای مالکی، ظاهری، سلفی، قاضی ابوالطیب از فقهای شافعی و ابن حمزه طوسی از فقهای امامیه می گویند: استقبال به قبله واجب نیست، بلکه مستحب است و اگر نتوانستند میت را روبه قبله دفن کنند، اشکال ندارد؛(۵) از جهت آیه شریفه «أینما تولّوا فثمّ وجه الله؛(۶) به هر طرف رو بگردانید، همان طرف خدا هست» و از جهت روایت جابر که گفته: از شعبی سؤال کردم آیا میت در قبر رو به قبله گذاشته می شود؟ گفت: اگر خواستی رو به قبله بگذار و اگر نخواستی نه؛ لکن از جهت تأسیی به قبر پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» قبر را رو به قبله قرار بده.(۷)

البته فقها استثنا کرده اند از وجوب استقبال به قبله، جنازه زن غیرمسلمان را که حامله از مرد مسلمان فوت کرده باشد و گفته اند پشت به قبله به پهلو چپش در قبر گذاشته می شود تا طفل مسلمان در شکم او به پهلو راستش روبه قبله قرار گیرد. مسئله اتفاقی است بین فقهای اسلامی.(۸)

دوم مسئله فرعی: اول، اگر استقبال به قبله متعذر شد، مثل اینکه قبله اشتباه شود یا کسی در چاه

ص: ۱۸۶

۱- [۱] الوسایل باب ۶۱ از ابواب دفن ح ۱.

۲- سوره بقره / ۱۴۴.

۳- المقنعه / ۸۰. النهایه / ۳۸. المهدب / ۱ / ۶۳. الغنیه / ۱۰۵. إشارهالسبق / ۷۸. شرایع الاسلام / ۱ / ۳۵. تذکره الفقهاء / ۲ / ۸۸. الذکری /

۶۴. جامع المقاصد / ۱ / ۴۳۵. مدارک الاحکام / ۲ / ۱۳۶. الرياض / ۲ / ۲۰۸. الجواهر / ۴ / ۲۹۶. المستمسک / ۴ / ۲۵۱. کتاب الطهاره / ۹ /

۱۶۳. المجموع / ۵ / ۲۹۹. فتح العزیز / ۵ / ۲۱۵. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۸۱. المغنی / ۲ / ۳۷۹. بدایع الصنایع / ۱ / ۳۱۹. البحر الرائق / ۲ / ۳۳۹. رساله

ابن ابی زید القروانی / ۲۷۳. کشف القناع / ۲ / ۱۶۰. کتاب الام / ۱ / ۳۱۵. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۳۵.

۴- فتح العزیز / ۵ / ۲۱۸. المجموع / ۵ / ۲۹۳. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۳۵.

۵- المحلی / ۵ / ۱۷۳. المجموع / ۵ / ۲۹۳. الوسیله الی نیل الفضیله / ۶۸. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۳۵.

۶- سوره البقره / ۱۱۵.

٧- المحلى ١٧٣/٥.

٨- التهذيب ١ / ٣٣٤-٣٣٥ / ٩٨٠. النهايه / ٤٢. شرايع الاسلام ١ / ٣٥. تذكره الفقهاء ١٠٩/٢. الدروس ١ / ١١٥. جامع المقاصد / ٤٤٨. رياض المسائل ٢ / ٢١٠. جواهرالكلام ٤ / ٢٩٧. المجموع ٥ / ٢٨٥. المغنى ٢ / ٤٢٣. المحلى ٥ / ١٤٢. فتح العزيز ٥ / ٢١٦.

فوت کند که خارج کردنش ممکن نیست، مگر اینکه قطعه قطعه اش کنند، وجوب استقبال به قبله ساقط می شود؛ چون در آوردنش بدون قطعه قطعه کردن امکان و قطعه قطعه کردن میت جایز نیست، از جهت فرموده نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله»: «حرمه مرأ المسلم میتاً کحرمته وهو حی سواء؛ (۱) احترام مسلمان در مردگی و زندگی اش یکسان است.» در این حالت سرچاه بسته می شود و آن چاه قبر اوست. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» سخن امام صادق «علیه السلام» است که فرموده: «تجعل قبراً؛ (۲)

آن چاه قبر آن میت قرار داده می شود.» مسئله اتفافی است بین فقهای اسلامی و هیچ خلافتی از کسی نقل نشده است. (۳)

دوم، حکم انسانی که در آب فوت می کند- در کشتی یا غیر کشتی- و امکان رساندنش به خشکی برای دفن وجود ندارد، این است که میت را غسل دهند، حنوط و کفن کنند و نماز براخوانده، شیئی سنگین براو بسته، روبه قبله به آب اندازند تا در قعر آب رود. یا دربشکه و امثالش بگذارند، در آن را بسته، در آب اندازند. زیرا غرض از دفن پنهان کردن جنازه است و با همین کار حاصل می شود. (۴) بر این حکم به روایتی که از امام صادق «علیه السلام» نقل شده است، استدلال کرده اند: «یغسل و یکفن ویصلی علیه و یتقل و یرمی فی البحر؛ (۵) غسل دهند، کفن کنند، بر جنازه نماز بخوانند و شیئی سنگین بر جنازه بسته، در آب اندازند.» در روایت دیگری از حضرت آمده: «یوضع فی خایه و یوکی رأسها و یطرح فی الماء؛ (۶) جنازه داخل بشکه گذاشته شود و دربشکه را بسته، در آب اندازند.» فقهای امامیه و حنابله اتفاق دارند که جنازه را روبه قبله در آب اندازند؛ مگر اینکه احمد بن حنبل «رحمه الله» می گوید: در صورتی که خوف فاسد شدن جنازه نباشد، این کار را بعد از یک شبانه روز یا دو شبانه روز صبر انجام دهند، و الاً فوراً انجام دهند. (۷)

فقهای شافعی می گویند: جنازه را به تخته چوب بسته، در آب رها کنند تا موج آب او را در

ص: ۱۸۷

۱- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۸۵ / ۱۵۱۵. سنن البیهقی ۴/ ۱۴. مسند احمد ۱/ ۲۴. سنن ابی داود ۳/ ۱۹۵ / ۱۳۳۴.

۲- التهذیب ۱/ ۴۱۹ / ۱۳۲۴.

۳- المعتمر ۱/ ۳۳۷. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۱۰. المستمسک ۴/ ۲۵۲-۲۵۳. کشف القناع ۲/ ۱۵۵.

۴- الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۴.

۵- الکافی ۳/ ۲۱۴ / ۲. التهذیب ۱/ ۳۳۹ / ۹۹۳. الاستبصار ۱/ ۲۱۵ / ۷۵۹.

۶- من لایحضره الفقیه ۱/ ۹۶ / ۴۴۲. التهذیب ۱/ ۳۴۰ / ۹۹۶ .. الاستبصار ۱/ ۲۱۵ / ۷۶۲. [۶]

۷- النهایه ۴۴. السرائر ۱/ ۱۶۹. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۰۹. الذکری ۶۴. جامع المقاصد ۱/ ۴۴۷. ریاض المسائل ۲/ ۲۱۰. مدارک

الاحکام ۲/ ۱۳۴. جواهر الکلام ۴/ ۲۹۲. المستمسک ۴/ ۲۵۱. کتاب الطهاره ۹/ ۱۶۵. المغنی ۲/ ۳۸۱. الشرح الکبیر ۲/ ۳۸۱. کشف

القناع ۲/ ۱۵۵.

ساحل ببرد؛ شاید کسی او را دفن کند. این در صورتی هست که ساکنین ساحل مسلمان باشند. اگر ساکنین ساحل مسلمان نیستند، این کار جایز نیست. (۱)

ولی این گفته شافعی ها رابعضی فقهای اسلامی رد کرده و گفته اند: این کار در معرض هتک آشکار قرار دادن میت است به علت یک امر موهوم و جایز نیست، بلکه حرام است. (۲)

امرسوم از واجبات دفن بودن زمین قبر است و یا اجازه تصرف داشتن از مالک زمین و خالی بودن زمین از جنازه دیگر؛ زیرا نبش قبر مسلمان حرام است. پس دفن در مکان های غضبی حرام است و همین طور در زمین های وقفی که برای غرض های دیگر غیر از دفن اموات وقف شده باشند؛ مانند زمین های مساجد و مدارس و امثال اینها. همین طور جایز نیست دفن در مکان هایی که موجب توهین به میت شود، مانند مزبله ها، بالوعه خانه ها و امثال آنها؛ مسئله متسالم علیه بین مسلمین است و اختلافی از کسی نقل نشده است. (۳)

مستحبات قبر از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اجماع دارند بر مستحب بودن عمق قبر تا گردن و یا قد انسان متوسط الخلقه؛ زیرا غرض از دفن باهمین مقدار حاصل می شود و بیشتر از آن زحمت است و مکروه؛ (۴)

بنا بر فرموده امام صادق «علیه السلام»: «حد القبر الی الترقوه؛ (۵) اندازه گودی قبر تا گردن است.»

امام شافعی و احمد بن حنبل «رحمهما الله» فرموده اند: واجبی قبر از جهت عمق، اندازه ای باشد که از انتشار بوی تعفنش و نبش حیوانات درنده جلوگیری شود. «احمد بن حنبل در یک روایت گفته: گودی قبر از نظر سنت حد معین ندارد. شافعی نیز گفته: سنت است به اندازه یک قامت انسان متوسط الخلقه که دست ها یش را به طرف آسمان بسط داده، باشد و این مقدار را به چهار ذراع و نصف تخمین زده است. (۶)

استدلالش بر مدعایش به روایتی است که از نبی مکرم

ص: ۱۸۸

-
- ۱- المجموع ۵/ ۲۸۵. کتاب الام ۱/ ۲۶۶.
 - ۲- الشرح الكبير ۲/ ۳۸۱. المغنی ۲/ ۳۸۰. ذکرى الشيعة ۶۴. مدارك الاحكام ۲/ ۱۳۴.
 - ۳- المهذب ۱/ ۶۵. المعتمد ۱/ ۳۰۶. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۰۳. الدروس ۱/ ۱۱۵. جامع المقاصد ۱/ ۴۳۶. الجواهر ۴/ ۳۴۲. المستمسک ۴/ ۲۵۳. کتاب الطهاره ۹/ ۱۷۸. البحر الرائق ۲/ ۳۴۱. المغنی ۲/ ۳۹۱. الشرح الكبير ۲/ ۳۹۱. کشاف القناع ۲/ ۱۶۷-۱۶۹. کتاب الام ۱/ ۳۱۶. فتح العزيز ۵/ ۲۰۰-۲۰۱ و ۲۴۶. المجموع ۵/ ۲۸۳-۲۸۴. مواهب الجليل ۳/ ۵۳.
 - ۴- النهایه ۴۴. المهذب ۱/ ۶۳. الغنيه ۱۰۶. السرائر ۱/ ۱۷۰. شرايع الاسلام ۱/ ۳۵. تذکره الفقهاء ۲/ ۸۸. الذکری ۶۵. المهذب البارع ۱/ ۱۸۲. الروضه البهيه ۱/ ۴۳۷. مدارك الاحكام ۲/ ۱۳۷. جواهر الکلام ۴/ ۲۹۹.

٥- الكافي ٣ / ١٦٥ / ١. من لا يحضره الفقيه ١ / ١٠٧ / ٤٩٨.

٦- هامش الفقه على المذاهب الاربعه ١ / ٥٣٤.

اسلام « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » نقل کرده اند که آن حضرت در دفن شهدای اُحد فرمود: «إحفروا و أوسعوا وأعمقوا!» (۱) هر چه می توانید حفر کنید و توسعه دهید.» همچنین به آنچه که از عمر «رضی الله عنه» نقل کرده اند که هنگام فوتش وصیت کرد: «أن يعمق قبره قدر قامه وبسطه!» (۲) قبرش را به اندازه قامت انسان و وسعت دست هایش گود کنند.» بعضی فقهای اسلامی این قول را رد کرده اند و گفته اند: حدیث شریف نبوی دلالت بر مدعایشان ندارد، زیرا فرموده آن حضرت درباره قبر دسته جمعی شهدای اُحد است، نه فردی و گفته خلیفه دوم حجیت ندارد. (۳)

ابن حنبل در روایت دیگر و از فقهای مستقل حسن بصری و ابن سیرین گفته اند: گودی قبر تا سینه انسان باشد و زن و مرد در این حکم یکسان هستند. (۴)

امام مالک «رحمه الله» گفته است: گودی قبر حد معین ندارد، بلکه واجب است مقداری گود شود که از نشر بوی جنازه و نبش حیوانات درنده جلوگیری شود و بیشتر از آن مکروه است. (۵)

احناف گفته اند: اقل گودی قبر باید تا نصف قامت انسان متوسط باشد و اگر بیشتر از آن شد، افضل است. (۶) عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی گفته است: گودی قبر تا حد کمر انسان باشد نه بیشتر، زیرا روی زمین بهتر است از زیر زمین. (۷)

امردوم از مستحبات و سنت قبر این است که برای قبر لحد قرار دهند. لحد در زمین های سخت و سفت این است که در انتهای قبر در سمت قبله به اندازه ای

که میت جا شود، از دیوار قبر حفر می کنند و این افضل است از شق کردن زمین مانند جوی در انتهای قبر در زمین های نرم و سُست. استدلال بر این حکم به قول ابن عباس «رضی الله عنه» است که گفته: نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرموده: «اللحد لنا والشقُّ لغيرنا!» (۸)

لحد برای ماست و شق کردن زمین برای غیر ما.» از طریق ائمه اهل البیت «عليهم السلام» هم قول امام صادق «عليه السلام» است که آن

ص: ۱۸۹

۱- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۹۷ / ۱۵۶۰. سنن ابی داود ۳/ ۲۱۴ / ۳۲۱۶.

۲- مصنف ابن ابی شيبه ۳/ ۳۲۶. كتاب الام ۱/ ۲۷۶. المجموع ۵/ ۲۸۷. فتح العزيز ۵/ ۱۹۹. الشرح الكبير ۲/ ۳۷۷. الوجيز ۱/ ۷۷. فتح الوهاج ۱/ ۹۸.

۳- تذکره الفقهاء ۲/ ۸۸. الشرح الكبير ۲/ ۳۷۷.

۴- المغنی ۲/ ۳۷۷. الشرح الكبير ۲/ ۳۷۷.

۵- المنتقى ۲/ ۲۲. المجموع ۵/ ۲۸۷. هامش الفقه على المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۴.

۶- هامش همان.

٧- المجموع ٢٨٨ / ٥. الشرح الكبير ٣٧٨ / ٢.

٨- سنن ابن ماجه ١ / ٤٩٦ / ١٥٥٤. سنن الترمذى ٣ / ٣٦٣ / ١٠٤٥. سنن النسائى ٤ / ١٠٨. سنن البيهقى ٣ / ٤٠٨.

حضرت فرموده: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» لُحِدَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ الْانصَارِيُّ؛(۱)

برای پیامبر مکرم اسلام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» ابوطلحه انصاری لحد کننده است.

اما در زمین های نرم که خوف ریزش خاک وجود دارد، شق افضل است از لحد. مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای اسلامی و نقل خلاف از کسی نشده است.(۲)

امرسوم از مستحبات و سنت قبر این است که یک عدد خشت و یا به اندازه آن از خاک قبر جمع کنند و سر میت را روی آن بگذارند؛ همان گونه که انسان زنده در وقت خواب زیر سرش بالش می گذارد، و میت را از طرف صورت نزدیک دیوار قبر گذارند تا میت با صورت نیفتد و از طرف پشت میت هم خشتی یا مقداری خاک بگذارند تا میت به پشت برنگردد. سزاوار نیست بالشی از پارچه و امثالش زیر سر میت گذاشته شود، زیرا در این کار علاوه بر اینکه اتلاف مال است، دلیلی بر آن از ناحیه شرع مقدس وارد نشده است. روایتی هم که نقل شده است که زیر سر مبارک پیامبر اسلام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» یک پارچه سرخ رنگ گذاشته اند، تصحیح نشده و کسی از فقها به آن عمل نکرده است.(۳)

فقهای امامیه، احناف و شافعیه در این مسئله اتفاق دارند. عبدالرحمن جزیری گفته است علاوه بر سر میت، زیر پاهای میت نیز خشت یا مقداری خاک گذارند.(۴) در کتاب های فقهی حنابله و مالکی هایی که دسترسی داشتیم، کدام تصریحی برخلاف آن دیده نشده است.

امر چهارم از مستحبات دفن، باز کردن تمام گره های کفن است بعد از گذاشتن میت در قبر؛ زیرا غرض از گره زدن جلوگیری از پراکنده شدن پارچه های کفن و عریان شدن بدن میت است که حاصل شد. دیگر گذاشتن صورت میت روی خاک قبر است. مسئله اتفاقی است بین فقهای

ص: ۱۹۰

۱- الکافی ۳/۱۶۶/۳. التهذیب ۱/۴۵۱/۱۴۶۷.

۲- النهایه ۴۴/ الغنیه ۱۰۶/ السرائر ۱/۱۶۴. المعتبر ۱/۲۹۶. تذکره الفقهاء ۲/۸۹. الدرر ۱/۱۱۵. جامع المقاصد ۱/۴۳۹. ریاض المسائل ۲/۲۱۸. مدارک الاحکام ۲/۱۳۸. جواهر الکلام ۴/۳۰۳. المستمسک ۴/۲۵۴. المغنی ۲/۳۷۹. کشف القناع ۲/۱۵۶. الشرح الكبير ۲/۳۷۹. مبسوط سرخسی ۲/۶۱. بحر الرائق ۲/۳۳۸. کتاب الام ۱/۳۱۵. فتح العزیز ۵/۲۰۰. المجموع ۵/۲۸۶. کتاب الموطأ ۱/۲۳۱. رساله ابن ابی زید القروانی ۲۷۵. نیل الاوطار ۴/۱۲۴. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/۵۳۴.

۳- من لایحضره الفقیه ۱/۱۰۸/۵۰۰. صحیح مسلم ۲/۶۶۵/۹۶۷. سنن نسائی ۴/۸۱. مسند احمد ۱/۳۲۸.

۴- المعتبر ۱/۲۹۶. تذکره الفقهاء ۲/۹۰. الدرر ۱/۱۱۶. جامع المقاصد ۱/۴۴۰. المستمسک ۴/۲۵۶. المغنی ۲/۳۷۹. الشرح الكبير ۲/۳۸۱. کشف القناع ۲/۱۶۰. کتاب الام ۱/۳۱۵. فتح العزیز ۵/۲۱۳. المجموع ۵/۲۹۱. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/۵۳۵.

امرینجم از مستحبات دفن، محکم بستن در لحد با خشت است تا از ریزش خاک روی میت جلوگیری شود. بهتر است این کار را از جانب سر میت شروع کنند و خوب است فاصله خشت ها را با گل محکم کنند. مستحب است کسی که خشت ها را می گذارد، این دعا را بگوید: «اللهم صل وحدته و آنس وحشته وارحم غربته واسکن إليه من رحمتك رحمه يستغني بها عن رحمه من سواك واحشره مع من كان يتولاه؛ پروردگارا! تنها بودنش را چاره کن و ترسش را برطرف کن و بیگانه بودنش را مهربان کن و آرامشی ببخش او را طوری که از آرامش غیر تو بی نیاز شود و او را با کسانی که دوستش دارند، محشور کن؛ و بعد از پایان بستن در لحد، از پایین پای میت از قبر خارج شود؛ زیرا پایین پای میت در حکم دروازه قبر است، از جهت روایت که از امام باقر «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرمود: «من دخل القبر فلا يخرج منه إلا من قبل الرّجلين؛ (۳)

کسی که وارد قبر می شود، خارج نشود مگر از پایین پای قبر.» مسئله اتفاقی است بین فقهای امامیه. (۴)

اما فقهای احناف، شافعی ها و حنابله قائل به این قول هستند فی الجمله نه بالجمله، مگر اینکه حنابله برای بستن در لحد به جای خشت، قصب (یعنی نی) را بهتر می دانند، از باب تأسیی به قبر پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله»: «حيث قال الشعبي: جعل على لحد النبي «صلی الله علیه وآله» طنّ من القصب؛ (۵)

برای بستن در لحد نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» یک طن نی مصرف شد.

امر ششم از مستحبات قبر شروع به ریختن خاک بر قبر با پشت دست است و گفتن کلمه استرجاع (إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) زیرا امام موسی کاظم «علیه السلام» همین کار را انجام داده است. (۶)

امام صادق «علیه السلام» فرموده: «إِذَا حُتُّوا التراب على الميت فقل: اللَّهُمَّ إِيْمَانًا بِكَ وَتَصَدِيقًا بِكِتَابِكَ؛

ص: ۱۹۱

۱- المقنعه / ۸۰. النهايه / ۳۸. الغنيه / ۱۰۶. السرائر / ۱۶۵. المعتمر / ۳۰۰. تذکره الفقهاء / ۲ / ۹۴. الدروس / ۱ / ۱۱۶. جامع المقاصد / ۱

۴۳۹. رياض المسائل / ۲ / ۲۲۵. جواهر الكلام / ۴ / ۳۰۳. المستمسك / ۴ / ۲۵۶. المغنی / ۲ / ۳۹۱. كشاف القناع / ۲ / ۱۵۶. بدايع الصنایع / ۱

۳۱۹. فتح العزيز / ۵ / ۲۱۳. كتاب الام / ۱ / ۳۱۵. المجموع / ۵ / ۲۹۳.

۲- جواهر الكلام / ۴ / ۳۴. رياض المسائل / ۲ / ۲۳۸. مدارك الاحكام / ۲ / ۱۵۰. جامع المقاصد / ۱ / ۴۵۰. ذكرى الشيعة / ۶۹.

۳- التهذيب / ۱ / ۳۱۶ / ۹۱۷. الكافي / ۳ / ۱۹۳ / ۴.

۴- المقنعه / ۸۰. النهايه / ۳۸. السرائر / ۱ / ۱۶۵. شرايع الاسلام / ۱ / ۳۵. تذکره الفقهاء / ۲ / ۹۵. الذکری / ۶۶.

۵- الشرح الكبير / ۲ / ۳۸۱. المغنی / ۲ / ۳۷۹. كشاف القناع / ۲ / ۱۵۷. بدايع الصنایع / ۱ / ۳۱۸. مبسوط سرخسی / ۲ / ۶۲. بحر الرائق / ۲ / ۳۳۹.

۶- التهذيب / ۱ / ۳۱۸ / ۹۲۵.

هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله» (۱)

مکروه است ذوی الارحام میت بر میت ذی رحم خود خاک بریزند، از جهت روایت که عبید بن زرارہ نقل کرده است: امام صادق «علیه السلام» شخصی را دید که روی جنازه فرزندش خاک می ریزد. حضرت دستش را گرفت و فرمود: «لاتطرح علیه التراب ومن كان منه ذارحم فلا يطرح عليه التراب. ثم قال: أنهاكم أن تطرحوا التراب على ذوی الارحام فإن ذلك یورث القسوه فی القلب ومن قسى قلبه بعد من ربّه» (۲)

خاک نیز وهر کس را که ذی رحم میت است، از ریختن خاک بر آن منع می کنم، چون این کار موجب قساوت قلب می شود و قسی القلب از رحمت خداوند دور است.» مسئله بین فقهای امامیه اتفاقی است. (۳)

فقهای حنابلہ نیز قائل به این قول هستند، بنا بر روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت بر جنازه ای نماز خواند و بعد از بسته شدن در لحد به طرف سرقبر آمد و سه مرتبه با پشت دست بر قبر خاک ریخت. (۴) اما فقهای احناف و شافعی ها فی الجمله قائل به این قول شده اند نه بالجمله؛ ولی عبدالرحمن جزیری مستحب دانسته است برای کسانی که حاضرند، بعد از بستن در لحد با هر دو دستشان سه مرتبه خاک را از طرف سر میت داخل قبر بریزند. در مرتبه اول بگویند: «منها خلقناکم»، در مرتبه دوم بگویند: «وفیها نعیدکم» و در مرتبه سوم بگویند: «ومنها نخرجکم تاره آخری». بعد همه خاک را بریزند و قبر را پر کنند. مالکیه و حنابلہ می گویند: در هنگام ریختن خاک نباید چیزی از قرآن قرائت کنند. (۵)

امرهفتم از مستحبات قبر ریختن خاک خود قبر است در قبر نه خاک دیگر غیر از خاک قبر؛ به علت روایتی از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» که نقل کرده اند آن حضرت نهی کرده است از اضافه کردن خاک دیگر بر خاک قبر: «وقال: لا یجعل فی القبر من التراب أكثر مما خرج منه» (۶) در قبر خاکی بیشتر از خاک خودش اضافه نشود.» از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»

ص: ۱۹۲

۱- الکافی ۳/ ۱۹۸ / ۲. التهذیب ۱/ ۳۱۹ / ۹۲۶.

۲- الکافی ۳/ ۱۹۹ / ۵. التهذیب ۱/ ۳۱۹ / ۹۲۸. علل الشرایع / ۳۰۴ باب ۲۴۷.

۳- المقنعه / ۸۰- ۸۱. النهایه / ۳۹. المهذب / ۶۳. شرایع الاسلام / ۳۵ / ۱. تذکره الفقهاء / ۲ / ۹۶. الذکری / ۶۶. جامع المقاصد / ۱ / ۴۴۲. الریاض / ۲ / ۲۳۰. الروضه البهیة / ۱ / ۴۴۰. مدارک الاحکام / ۲ / ۱۴۲. جواهر الکلم / ۴ / ۳۱۰. المستمسک / ۴ / ۲۵۹. کتاب الطهاره / ۹ / ۲۰۰.

۴- المغنی ۲/ ۳۷۹. الشرح الکبیر ۲/ ۳۸۲. کشاف القنّاع ۲/ ۱۶۱.

۵- البحر الرائق ۲/ ۳۴۰. کتاب الام / ۱ / ۳۱۵. فتح العزیز / ۵ / ۲۱۳. المجموع / ۵ / ۲۹۱. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۳۵.

۶- سنن البیهقی ۳ / ۴۱۰.

نیز فرمایش امام صادق «علیه السلام» است که فرموده: «لا تطینوا القبر من غیر طینه»؛ (۱)

قبر را از خاک غیر خودش پر نکنید. مسئله بین همه فقهای مذاهب اسلامی اتفافی است و از علما، کسی که به حرفش اعتماد شود، نقل خلاف نشده است. (۲)

امر هشتم از مستحبات دفن بلند کردن قبر به اندازه چهار انگشت از زمین و چهار گوش کردن قبر است تا فهمیده شود که قبر انسان است و احترامش کنند و برای صاحبش فاتحه بخوانند و برای آن طلب مغفرت کنند؛ برای تأسی به قبر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» که به اندازه یک وجب از زمین بلندتر است. (۳)

همچنین از جهت فرموده آن حضرت به امام علی «علیه السلام»: «یا علی لا تدع تمثالاً إلّا طمسته ولا قبراً مشرفاً إلّا سوتته»؛ (۴)

یا علی، مجسمه ای نگذار، مگر اینکه پاکش کنی و قبری بلند نگذار، مگر اینکه با زمین یکسانش کنی. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق «علیهما السلام» روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: «ویلزق الارض بالقبر إلّا قدر أربع أصابع مفرجات»؛ (۵)

قبر چسپیده به زمین ساخته شود، فقط به اندازه چهار انگشت باز بلندتر از زمین باشد. مسئله اتفافی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی. (۶)

لکن فقها در مسطح بودن قبر و مستم (شبه کوهان شتر) بودن آن اختلاف کرده اند. فقهای احناف، مالکی، حنبله و ثوری می گویند: سنت مستم بودن قبر است. اول برای تأسی به قبر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله»، زیرا ابراهیم نخعی گفته است: کسانی که قبر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» و خلیفه اول و دوم «رضی الله عنهما» را مشاهده کرده اند، به من گفتند که قبور آنها مستم بودند. دوم از جهت اینکه تسطیح شبیه ساختمان اهل دنیا است. سوم زیرا تسطیح شعار و علامت اهل بدعت و رافضی هاست، لذا مکروه است. پسرابی هریره گفته است: در این زمان بهترین است که عدول کنیم از مسطح بودن قبر به مستم بودن آن، زیرا تسطیح قبر در این زمان شعار رافضی هاست. پس سزاوار است با آنها مخالفت کنیم. همان طور که سنت جهر به

ص: ۱۹۳

۱- الکافی ۳/ ۲۰۱/ ۱، التهذیب ۱/ ۴۶۰ / ۱۴۹۹.

۲- المقنعه / ۸۱. النهایه / ۳۹. السرائر / ۱۶۵. المعتمر / ۳۰۱. تذکره الفقهاء / ۹۶. الذکری / ۶۷. الریاض / ۲۳۲ / ۲. المغنی / ۲ / ۳۸۴.

الشرح الکبیر ۲/ ۳۸۳. بدایع الصنایع / ۱ / ۳۲۰. بحر الرائق / ۲ / ۳۴۰. کتاب الام / ۱ / ۳۱۶. فتح العزیز / ۵ / ۲۲۴. المجموع / ۵ / ۲۹۶.

۳- فتح العزیز / ۵ / ۲۲۴. سنن البیهقی / ۳ / ۴۱۰ - ۴۱۱. الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۳۵.

۴- صحیح مسلم / ۲ / ۶۶۶ / ۹۶۹. سنن ابی داود / ۳ / ۲۱۵ / ۳۲۱۸. سنن بیهقی / ۴ / ۳. سنن ترمذی / ۳ / ۱۰۴۹ / ۳۶۶.

۵- الکافی ۳ / ۱۹۵ / ۳. التهذیب ۳ / ۱۹۵ / ۹۱۶.

بسم الله در نمازهای واجب یومیه است. وقتی که جهر خواندن بسم الله در نمازها شعار رافضی ها شد، به علت مخالفت با آنها مستحب است مخفی خواندن بسم الله در نمازهای یومیه. (۱)

اما فقهای امامیه، زیدیه و شافعی ها می گویند: مسطح ساختن قبر افضل است از مسننه ساختن آن به دلیل فعل نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» زیرا آن حضرت قبر فرزندش ابراهیم را مسطح درست کرد. دوم از جهت روایت قاسم بن محمد بن ابی بکر «رضی الله عنهم» که گفته: من قبر پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله»، ابی بکر و عمر «رضی الله عنهما» را با چشم خود دیدم؛ مسطحه و فرش شده باریک های سرخ رنگ بودند. (۲) از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» روایت محمد بن مسلم است از امام باقر یا امام صادق «علیهما السلام»: «و سطح قبره»؛ (۳)

و قبر آن حضرت را مسطح درست کرد. سوم مسطح بودن قبرهای مهاجرین و انصار در مدینه منوره دلالت می کند که تسطیح قبر سنت معموله بوده از عصر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» تا به حال. (۴)

بعضی فقهای اسلامی به خصوص شافعی ها قول پسرابی هریره و کسانی را که قائل به مقوله او هستند، رد کرده و گفته اند: اگر موافقت رافضی ها با ما در حکمی از احکام دین مقدس اسلام سبب شود که ما آن حکم را تغییر دهیم، پس باید خیلی از احکام واجب و مستحب اسلامی را تغییر دهیم؛ زیرا رافضی ها در اکثر احکام با ما موافق هستند و تعجب می کنیم از کسانی که خود را معتقد به اسلام می دانند، ولی ملتزم به این قول هستند. از جهت پریزاز موافقت با اهل بدعت ادعایی، بدعت حقیقی و یقینی را مرتکب می شوند. (۵)

امر نهم از مستحبات قبر پاشیدن آب روی قبر از چهار جانب آن است، با این کیفیت که روبه قبله از جانب سر قبر شروع کنند به پاشیدن آب و اطراف قبر را دور بزنند و به همان جایی که شروع کرده بودند، ختم کنند و اضافه آب را در وسط قبر بریزند. (۶)

ظاهراً مسئله اتفاقی است بین

ص: ۱۹۴

۱- مبسوط سرخسی ۲/ ۶۲. بدایع الصنائع ۱/ ۳۲۰. بحر الرائق ۲/ ۳۴. مواهب الجلیل ۳/ ۵۹. المغنی ۲/ ۳۸۵. الشرح الکبیر ۲/ ۳۸۳.

کشاف القناع ۲/ ۱۶۲. الهدایه ۱/ ۹۴. اللباب ۱/ ۱۳۲. المنتقی ۲/ ۲۲. الکفایه ۲/ ۱۰۱. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۵.

۲- سنن ابی داود ۳/ ۲۱۵ / ۳۲۲۰. مستدرک حاکم ۱/ ۳۶۹. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۵.

۳- الکافی ۳/ ۱۶۵ / ۳. التهذیب ۱/ ۲۵۸ / ۱۴۹۴.

۴- المقنعه ۸۱/ ۳۹. الغنیه ۱۰۶/ ۱۰۶. السرائر ۱/ ۱۶۵. المعبر ۱/ ۳۰۱. تذکره الفقهاء ۲/ ۹۷. الذکری ۶۷/ ۶۷. جامع المقاصد ۱/ ۴۳۳.

الروضه البهیة ۱/ ۴۴۰. الرياض ۲/ ۲۳۲. مدارک الاحکام ۲/ ۱۴۳. جواهر الکلام ۴/ ۳۱۲. المستمسک ۴/ ۲۵۹. کتاب

الطهاره ۹/ ۲۰۰. مسند زید بن علی ۱۷۳. کتاب الام ۱/ ۲۷۳. المجموع ۵/ ۲۹۶. فتح العزیز ۵/ ۲۲۹.

۵- فتح العزیز ۵/ ۲۲۹. المجموع ۵/ ۲۹۶. تذکره الفقهاء ۲/ ۹۷.

۶- التهذیب ۱/ ۳۲۰ / ۹۳۱.

فقهای اسلامی واز میان فقها کسانی که به قولشان اعتماد شود، نقل خلاف نشده است.(۱)

مردمهم از مستحبات قبر، علامت گذاری قبر است با گذاشتن قطعه سنگی و یا چوبی روی قبر تا معلوم باشد برای خانواده اش و برایش فاتحه بخوانند و طلب آمرزش کنند؛ از جهت عمل پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» با عثمان بن مظعون در وقت فوتش که قطعه سنگی در طرف سر قبر گذاشت و فرمود: تا قبرش دانسته شود و کسانی که از خانواده اش فوت کنند، در کنارش دفن شوند.(۲) از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» روایت یونس بن یعقوب است که گفته: زمانی که امام موسی کاظم «علیه السلام» از بغداد به مدینه برگشت، دختری از ایشان فوت کرد و بعد از دفن به بعضی از دوستانشان فرمود: اسم میت را بر لوحه ای نوشته، روی قبرش بگذارند.(۳)

مسئله اتفافی است بین فقهای امامیه و شافعیه.(۴) عبدالرحمن جزیری حرمت گذاشتن سنگ و یا چوب یا غیر آن را روی قبر در صورتی که غرض از آن تفاخر و خودنمایی باشد، به فقهای احناف، حنابله و مالکیه نسبت داده است؛ ولی اگر برای شناسایی و علامت باشد، اشکال ندارد. اما نوشتن روی قبر، اگر قرآن باشد، نزد مالکیه حرام است؛ و اگر اسم و تاریخ تولد و فوت میت باشد، مکروه است. نزد احناف نوشتن بر قبر کراهت تحریمی دارد مطلقاً، هر چه که باشد، فقط برای حفظ آثار قبر اشکال ندارد.(۵)

نزد شافعیه کتابت بر قبور مکروه است، فرق نمی کند قرآن باشد یا غیر قرآن؛ مگر اینکه قبر از اولیا، صلحا و علما باشد که نوشتن اسم و چیزهایی که موجب شناسایی او شود، ندب است. نزد حنابله کتابت در قبور مطلقاً مکروه است؛ قبر عالم باشد یا غیر عالم.(۶)

امریازدهم از مستحبات و سنت های قبر گذاشتن حاضرین است بعد از ختم پاشیدن آب دست هایشان را با انگشت های باز روی قبر و گفتن: «بسم الله ختمتک من الشیطان أن یدخلک». پس از آن هفت بار بگویند «إنا أنزلناه...» را و بعد از آن بگویند: «اللهم جاف الأرض عن جنیبه

ص: ۱۹۵

۱- المقنعه / ۸۱. النهایه / ۳۰. الغنیه / ۱۰۶. السرائر / ۱۶۵. المعبر / ۳۰۲. تذکره الفقهاء / ۹۸. الدروس / ۱۱۶. المهذب / ۱۸۲. جامع الفاصد / ۴۳۳. مدارک الاحکام / ۱۴۴. جواهر الکلام / ۳۱۶. المستمسک / ۲۵۹. بدایع الصنائع / ۳۲۰. الشرح الکبیر / ۳۸۴. المغنی / ۳۸۴. المجموع / ۵ / ۲۹۵. فتح العزیز / ۲۷۱.

۲- سنن ابی داوود / ۳ / ۲۱۲ / ۳۲۰۶. سنن البیهقی / ۳ / ۴۱۲.

۳- الکافی / ۳ / ۲۰۲ / ۳. التهذیب / ۱ / ۴۶۱. الاستبصار / ۱ / ۲۱۷. ۷۶۸.

۴- النهایه / ۳۹. تذکره الفقهاء / ۱۰۰. ذکری / ۶۷. المستمسک / ۲۵۹. المغنی / ۳۸۵. المجموع / ۵ / ۲۹۶. کشف القناع / ۱۶۲. فتح العزیز / ۵ / ۲۲۸. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۳۶.

۵- بدایع الصنائع / ۱ / ۳۲۰. بحر الرائق / ۲ / ۳۴۰ - ۳۴۱.

۶- هامش الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱ / ۵۳۵ - ۵۳۶.

وأصعد إليك روحه ولقّه منك رضواناً واسكن قبره من رحمتك ما تغنيه به عن رحمه من سواك». این مورد اتفاقی است بین فقهای امامیه، وفقهای مذاهب چهارگانه موافقت کرده اند اجمالاً نه تفصیلاً. (۱)

امردوازدهم از مستحبات و سنن دفن، تلقین آخر است برای میت. ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، بعد از اینکه حاضرین پراکنده شدند، در جانب سرمیت دست هایش را روی خاک قبر گذاشته، روبه قبله با صدای بلند بگوید: یا فلان بن فلان و یا فلانه بنت فلان هل أنت علی العهد الذی فارقتنا علیه؛ همان تلقینی را که قبلاً گذاشت، بگوید. زیرا این تلقین سبب می شود نکیر و منکر با یکدیگر بگویند: منصرف شویم از نزد کسی که بر او حجّتش تلقین شده است. مسئله بین فقهای امامیه اتفاقی است. (۲)

در این باره به روایتی از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» استدلال کرده است که امام صادق «علیه السلام» فرمود: «ما علی أهل المیت منکم أن یدروا عن میتهم لقاء منکر و نکیر؟ قلت: کیف یصنع؟ قال: إذا أفرّد المیت فلیتخلّف عنده أولى الناس به فالیضع فمه عند رأسه ثم ینادی بأعلى صوته یا فلان بن فلان و یا فلانه بنت فلان هل أنت علی العهد الذی فارقتنا علیه... (تا آخر آنچه که گذاشت از تلقین) فیقول منکرلنکیر: إنصرف بنا عن هذا فقد لُقّن حجته؛ (۳)

چيست براهل میت شما که دفع نمی کنند سؤال منکرو نکیر را از میتشان؟ عرض کردم: چگونه دفع کنند؟ فرمود: وقتی حاضرین پراکنده شدند، سزاوارترین فرد به میت بماند و در طرف سرمیت روی قبر با صدای بلند تلقین بخواند. در این وقت منکر به نکیر می گوید: منصرف شویم از نزد کسی که حجّتش بر او تلقین شده است. فقهای مذاهب چهارگانه در اصل تلقین با فقهای امامیه موافق هستند؛ لکن در کمیّت و کیفیت آن مخالفت کرده اند و برای اثبات مدعایشان به حدیث ابی امامه از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» استدلال کرده اند که آن حضرت فرمود: «إذا مات أحدکم فسویتم علیه التراب فلیقم أحدکم عند رأس قبره. ثم لیقل: یا فلان بن فلان. فإنّه یسمع ولا یحیب. ثم لیقل: یا فلان بن فلان. فیسئوی قاعداً. ثم لیقل: یا فلان بن فلان. فإنّه یقول: أُرشدنا یرحمک الله ولكن لا تسمعون. فلیقل: أذکر ما خرجت علیه من الدنیا، شهادة أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمداً عبده ورسوله وأنّ

ص: ۱۹۶

۱- النهایه / ۳۹. السرائر / ۱ / ۱۶۵. شرایع الاسلام / ۱ / ۶۳. تذکره الفقهاء / ۲ / ۹۸. الدروس / ۱ / ۱۱۶. جامع المقاصد / ۱ / ۴۴۴. الروضه البهیة / ۱ / ۴۴۱. مدارک الاحکام / ۲ / ۱۴۵. ریاض المسائل / ۲ / ۲۳۳. جواهر الکلام / ۴ / ۳۱۸. المستمسک / ۴ / ۲۵۹. المغنی / ۲ / ۳۸۵. فتح العزیز / ۵ / ۲۳۹. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۸۵. کشاف القناع / ۲ / ۱۵۸.

۲- المقنعه / ۸۲. النهایه / ۳۹. المذهب / ۱ / ۶۴. السرائر / ۱ / ۱۰۶. المعبر / ۱ / ۳۰۳. تذکره الفقهاء / ۲ / ۹۸. الذکری / ۶۸. جامع المقاصد / ۱ / ۴۴۴. الروضه البهیة / ۱ / ۴۴۲. مدارک الاحکام / ۲ / ۱۴۵.

۳- الکافی / ۳ / ۲۰۱ / ۱۱. الفقیه / ۱ / ۱۰۹ / ۵۰۱. التهذیب / ۱ / ۳۲۱ / ۹۳۵.

الجَنَّةِ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّكَ رَضِيْتَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نَبِيًّا وَبِالْقُرْآنِ إِمَامًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانًا» وَبَعْضَى هَا «رَبِّي اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» رَا إِضَافَةَ كَرْدِه اَنْد. دَر اَيْن حَال نَكِير وَنَكْر دَسْت هَمْدِيْگَر رَا گَرَفْتِه، مَنصَرَف مِي شَوْنَد وَمِي گُوَيْنَد: مَا رَا بَا كَسِي كِه حَجَّتَش تَلْقِين شَدِه اَسْت، كَارِي نِيَسْت. فَهْهَا گَفْتِه اَنْد: اِگَر تَلْقِين دَهْنْدِه اَسْم مَادَر مِيْت رَا نَمِي دَانَد، بِه مَادَرِشَر حَضْرَت حَوْاء «سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا» نَسْبَت دَهْد وَبِگُوِيْد: يَا فُلَان بِن حَوْاء. (۱) اَيْن تَلْقِين رَا اَكْثَر فَهْهَائِي مَذَاهِب چَهَار گَانِه ذَكْر كَرْدِه اَنْد. (۲)

اَمْرَسِيْز دَهْم اَز مَسْتَحَبَات وَسَنَن دَفْن، دَفْن مِيْت اَسْت دَر قَبْرَسْتَان هَائِي مَسْلَمِيْن. دَفْن دَر قَبْرَسْتَان هَائِي مَسْلَمِيْن اَز دَفْن مِيْت دَر مَنَازِل وَامْتَال اَن اَفْضَل اَسْت؛ زِيْرَا دَفْن دَر مَقَابِر مَسْلَمِيْن اَز حَيْث ضَرَر بَر زَنْدِه هَائِي وَرْثِه كَمْتَر اَسْت. دِيْگَر اَنَكِه قَبْرَسْتَان مَسْلَمِيْن اَشْبِه اَسْت بِه جَايْگَاه اَخْرَت اَز مَنَازِل وَامْتَالِش وَبِيَسْتَر اَسْت اَز حَيْث دَعَا وَطَلَب مَغْفَرَت بَرَاي مِيْت اَز مَنَازِل وَمانند اَن. سَوْم بَرَاي اِقْتِدا وَتَأْسِي بِه صَحَابِه «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» وَپَس اَز اَنْهَآ تَابِعِيْن «رَحِمَهُمُ اللَّهُ» كِه هَمِيْشِه مَرْدِه هَايْشَان رَا دَر بِيَابَان دَفْن مِي كَرْدَنْد. نَبِي مَكْرَم اِسْلَام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نِيْز بِيَابَان رَا بَرَاي مَرْدِه هَائِي اَصْحَاب اِخْتِيَار كَرْدِه بُوْد؛ لَذَا مَرْدِه هَا رَا دَر بِيْرُون مَدِيْنِه دَر بَقِيْعِ الْغَرْقَدِ دَفْن مِي كَرْدَنْد. بِنَائًا مَسْتَحَب اَسْت بَهْتَرِيْن مَكَان هَا وَشَرِيْف تَرِيْن مَكَان هَا رَا بَرَاي دَفْن اَمَوَات اِنْتِخَاب كَنْنَد؛ وَاِگَر اِمَكَان دَاشْت، قَبْرَسْتَان مَكِه يَا مَدِيْنِه بَقِيْعِ يَا مَشَاهِد مَشْرَفِه ائِمِه مَعْصُومِيْن «عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» وَيَا قَبْرَسْتَان هَائِي رَا كِه عِلْمَا، صِلْحَا، شَهِيْدَا وَمُؤْمِنِيْن بَسِيْآرِي دَر اَنْجَا دَفْن هَسْتَنْد، اِنْتِخَاب كَنْنَد تَا مَشْمُول بَرَكْت اَنْهَآ شَوْنَد. هَمِيْن طَوْر اَفْضَل اَسْت بَقَاع شَرِيْفِه وَمَتَبَرَكِه رَا بَرَاي دَفْن اِنْتِخَاب كَنْنَد؛ لَذَا حَضْرَت مُوسَى كَلِيْمُ اللَّهِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» وَوَقْتِي اِجْلَش رَسِيْد، اَز خَدَاوَنْد جَلَّ وَعَلَى خَوَاشِش كَرْد كِه اُو رَا نَزْدِيْكَ كَنْد بِه سَرزَمِيْن مَقْدَس كِه قَدَس شَرِيْف اَسْت، وَلَوْ بِه اَنْدَازِه پَرْتَاب يِكْ سَنَگْ بَاشَد. غَيْرَاز شَهِيْد كِه سَزَاوَار اَسْت دَر هَمَان جَائِي كِه بِه شَهَادَت رَسِيْدِه اَسْت، دَفْن شُوْد؛ بِنَا بَر فَرْمُودِه نَبِي مَكْرَم اِسْلَام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «إِدْفِنُوا الْقَتْلَى فِي مِصْرَعِهِمْ»؛ (۳)

شَهِيْدَا رَا دَر مَحَل شَهَادَتِشَان دَفْن كَنْيَد.»

اَمَا دَفْن نَبِي مَكْرَم اِسْلَام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» دَر مَنزَلِش چَنْد تَوْجِيِه دَارَد. اَوَّل اَيْنَكِه بَر خِي گَفْتِه اَنْد:

ص: ۱۹۷

۱- مجمع الزوائد ۲/ ۳۲۴.

۲- المجموع ۵/ ۳۰۳. فتح العزيز ۵/ ۲۴۲. سبل السلام ۲/ ۱۱۳. مواهب الجليل ۳/ ۲۳. الشرح الكبير ۲/ ۳۸۵. كشاف القناع ۲/ ۱۵۸. نيل الاوطار ۴/ ۱۳۹. المغني ۲/ ۳۸۵.

۳- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۸۶/ ۱۵۱۶. موارد الظمان ۱۹۶/ ۷۷۴ و ۷۷۵.

«شرافه المكان بالمکین؛ شرافت بقعه ها از کسی است که این مکان ها به او منتسب است و منزل نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» منتسب به آن حضرت است. همان گونه که خود حضرت افضل مخلوقات است، پس منزلش بهترین بقاع روی زمین است و حضرت در بهترین بقاع دفن شده است. (۱) دوم، بعضی ها گفته اند: انبیا مانند شهدا مکان دفنشان همان مکان فوتشان تعیین شده است. (۲)

سوم، انبیا در منازلشان دفن می شوند تا فرق باشد بین انبیا و غیرشان. مسئله متسالم علیها بین ملت اسلامی است و از کسی تصریح برخلافش دیده نشده است. (۳)

مکروهات دفن میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

امراول، دفن دویا چند میت ابتدائاً بدون ضرورت در یک قبر است؛ و اگر ضرورت بود، اشکال ندارد و سزاوار است حائلی بین جنازه ها قرار دهند. (۴)

مردوم، فرش کردن قبر است با پارچه و یا غیر پارچه مثل صندوق و امثال آن به دلیل اتلاف مال بدون غرض صحیح عقلایی. مگر از جهت حاجت و ضرورت مانند رطوبت زمین و شل بودن آن که در این صورت اشکال ندارد. دلیل آن روایت محمد بن محمد از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» است «قال: کتب علی بن بلال أنه ربما مات عندنا میت فتکون الأرض نديه فنفرش القبر بالساج أو نطبق علیه. فهل يجوز؟ فکتب «علیه السلام»: ذلك جائز؛ (۵)

علی بن بلال به امام صادق «علیه السلام» نوشت: کسی فوت کرده و زمین قبر مرطوب است. می توانیم قبر را با تخته سنگ و یا چوب و امثالش فرش کنیم؟ آن حضرت در جواب نوشت: اشکال ندارد، جایز است. « مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. (۶)

امر سوم از مکروهات دفن، تجسیص قبر (سیمان کاری) یا تطین (کاهگل کردن) آن است بدون ضرورت و نیاز به آن، از جهت روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت شده

ص: ۱۹۸

۱- دلایل النبوه / ۷ / ۲۵۹. طبقات ابن سعد ۲ / ۲۹۳. الخصائص الكبرى ۲ / ۲۷۸.

۲- سنن ابن ماجه ۱ / ۵۲۱ ذیل ح ۱۶۲۸. سنن الترمذی ۳ / ۳۳۸ / ۱۰۱۸. الموطأ ۱ / ۲۳۱ / ۲۷. طبقات ابن سعد ۲ / ۲۹۲.

۳- النهایه / ۴۴. المذهب ۱ / ۶۵. المعبر ۱ / ۳۰۷. تذکره الفقهاء ۲ / ۱۰۰. الذکری / ۶۴. جامع المقاصد ۱ / ۴۵۰. ریاض المسائل ۲ / ۲۴۱.

جواهر الکلام ۴ / ۳۴۲. کتاب الطهاره ۹ / ۲۱۵. فتح العزیز ۵ / ۲۰۰ - ۲۰۱. المجموع ۵ / ۲۸۱. البحر الرائق ۲ / ۳۴۲. المغنی ۲ / ۳۸۸ - ۳۸۹.

الشرح الكبير ۲ / ۳۸۹. کشف القناع ۲۱۶۵ - ۱۶۶. کتاب الأم ۱ / ۳۱۵.

۴- همان والسرائر ۱ / ۱۷۰. شرایع الاسلام ۱ / ۳۶. الدروس ۱ / ۱۱۵. مواهب الجلیل ۳ / ۴۸. مبسوط سرخسی ۲ / ۶۵. تحفه الفقهاء ۱ / ۲۵۶.

بدایع الصنایع ۱ / ۳۱۹. نیل الاطراف ۴ / ۱۲۴.

٥- التهذيب ١/٤٥٦ /١٤٨٨.

٦- نفس مصا در شماره /٤ بانديك تغيير در صفحات. الفقه على المذاهب الاربعه ١/٥٣٥.

است که آن حضرت نهی کرده است از تجسیص قبور. (۱)

از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» هم فرمایش امام موسی کاظم «علیه السلام» است: «لا یصلح البناء علیه ولا الجلوس ولا تجسیصه ولا تطیننه ولأنه من زینه الدنیا فلاحاجه للمیت إلیه؛ (۲)

شایسته نیست ساختن قبر، نشستن روی قبر، سیمان کاری قبر و یا کاهگل کردن قبر، زیرا اینها از وسایل زینتی دنیا هستند و میت نیاز به آنها ندارد.» مسئله متسالم علیهاست بین فقها، مگر تطین قبر که بعضی فقها از ابتدا تجویز کرده اند. (۳)

امر چهارم از مکروهات دفن، تازه کردن و ساختن قبر است بعد از کهنه و مندرس شدن و مسجد قرار دادن آن و بود و باش در مقبره است؛ از جهت نهی نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» از تجسیص قبور و ساختن روی آنها و نوشتن بر آنها، (۴)

زیرا آنها وسایل زینت دنیایی هستند و میت به آنها نیاز ندارد. همچنین از جهت فرموده امام علی «علیه السلام»: «من جدّد قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام؛ (۵)

کسی که قبر کهنه را تازه کند یا مجسمه ای را درست کند، به یقین از اسلام خارج شده است.» علاوه بر روایتی که از امام موسی کاظم «علیه السلام» قبلاً گذشت که آن حضرت فرموده بود: «لا یصلح البناء علیه...»؛ و از جهت روایتی که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» ذکر شده است که آن حضرت فرمود: «قاتل الله اليهود والنصارى لما إتخذوا قبوراً أنبیائهم مساجد. لایقی دینان بارض العرب؛ خداوند یهود و نصارا را زمانی که قبور انبیایشان را مسجد قرار دادند، هلاک کرد؛ و دو طریقه در سرزمین عرب ها باقی نمی ماند.» این مسئله اتفافی است بین فقهای مذاهب اسلامی؛ و این در صورتی است که آن کارها برای فخر و مباهات نباشد و زمین قبر اختصاص به قبرستان نیافته باشد و یا وقف قبرستان نشده باشد. اگر این دو حالت را داشته باشد، تعمیر و ساختن بنا و غیر ذلک حرام است از نظر فقهای احناف،

ص: ۱۹۹

۱- صحیح مسلم ۲/۶۶۷/۹۷۰. سنن ابن ماجه ۱/۹۴۸/۱۵۶۲. سنن الترمذی ۳/۳۶۸/۱۰۵۲. سنن نسائی ۴/۹۸.

۲- التهذیب ۱/۴۶۱/۱۵۰۳. الاستبصار ۱/۲۱۷/۷۶۷.

۳- النهایه ۴۴/المهذب/۶۵. المعتمر ۱/۳۰۴. تذکره الفقهاء ۲/۱۰۵. الذکری ۶۹/جامع المقاصد ۱/۴۴۹. مدارک الاحکام ۲/۱۴۹. جواهر الکلام ۴/۳۳۴. المستمسک ۴/۲۶۴. کتاب الام ۱/۳۱۶. فتح العزیز ۵/۲۲۳. المجموع ۵/۲۹۸. رساله ابن ابی زید القروانی ۲۷۵/مواهب الجلیل ۳/۵۹. مبسوط سرخسی ۲/۶۲. بدایع الصنایع ۱/۳۲. بحر الرائق ۲/۳۴۰. المغنی ۲/۳۸۷. الشرح الکبیر ۲/۳۸۶-۳۸۷. کشاف القناع ۲/۱۶۲.

۴- النهایه ۴۴/المهذب ۱/۶۵. السرائر ۱/۱۷۰. شرایع الاسلام ۱/۳۶. المعتمر ۱/۳۰۵. تذکره الفقهاء ۲/۱۰۴. الدروس ۱/۱۱۵. ریاض المسائل ۲/۲۹۳. جواهر الکلام ۴/۳۴۱. المستمسک ۴/۲۶۴. کتاب الام ۱/۳۱۵-۳۱۶. فتح العزیز ۵/۲۴۳-۲۴۶. المجموع ۵/۲۸۴. مواهب الجلیل ۳/۴۸. مبسوط سرخسی ۲/۶۵. تحفه الفقهاء ۱/۲۵۶. بدایع الصنایع ۱/۳۱۹. البحر الرائق ۲/۳۴۱. الشرح الکبیر ۲/۳۹۶-۴۰۶. کشاف القناع ۲/۱۶۷. نیل الاوطار ۴/۱۲۴.

٥- من لا يحضره الفقيه ١/ ١٢٠ / ٥٧٩. التهذيب ١/ ٤٥٩. المحاسن ١٢/ ٣٣.

البته فقهای امامیه قبور انبیا «علیهم السلام» و اوصیای آنها را قبور علما، شهدا و صلحا را از حکم مذکور استثنا کرده اند و گفته اند: جایز است تجدید قبور آنها و ساختن و رفت و آمد در آن قبور برای زیارت، نماز، دعا و عبادت خداوند متعال؛ بلکه آن کارها برای تعظیم شعایر اسلامی و به دست آوردن مصالح فراوان دینی و اخروی مستحب است؛ همچنین توافق داشتن ملت بر تجدید، تعمیر و ساخت قبور آنان بدون منع و انکار عقلای آنان، از زمان آدم ابوالبشر تا عصر حاضر مثل ساختن قبر ابراهیم خلیل «علیه السلام» در شهر الخلیل و قبر بقیه انبیای بنی اسرائیل «علیهم السلام» و غیر آنها این استحباب را نشان می دهد؛ به علاوه روایات مستفیضه در این زمینه که تشویق و ترغیب می کنند به همین کارها که در باب تعمیر قبور مفصلاً بیان خواهد شد، ان شاء الله.

به پایان رسید بخش اول کتاب به یاری خداوند متعال در ۱۱ ذی قعدة ۱۳۹۵ هجری قمری.

ص: ۲۰۰

-
- ۱- کتاب الام ۱/۳۱۶. فتح العزیز ۵/۲۲۶. المجموع ۵/۲۹۸. رساله ابن ابی زید ۲۷۳. بدایع الصنائع ۱/۲۲. البحر الرائق ۲/۳۴. المغنی ۲/۳۸۷. الشرح الكبير ۲/۳۸۷. کشاف القناع ۲/۱۶۲ - ۱۶۵. النهایه ۴۴/۴۴. المعتمر ۱/۳۰۴. مختلف الشیعه ۲/۳۱۵. تذکره الفقهاء ۲/۱۰۵. الذکری ۶۸/۶۸. جامع المقاصد ۱/۴۴۹. مدارک الاحکام ۲/۱۴۹. ریاض المسائل ۲/۲۳۷. جواهر الکلام ۴/۳۳۵. الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/۵۳۶.

بخش دوم: ملحقات یعنی سنن و مندوبات که به نحوی از انحاء ارتباطی به اموات دارند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

ص: ۲۰۱

بخش دوم کتاب در بیان ملحقات یعنی سنن و مندوبات است که به نحوی از انحاء ارتباطی به اموات دارند، از منظر فقهای مذاهب اسلامی.

تعزیه و تسلیت

امراول در حکم تعزیه و تسلیت گفتن است به اولیای میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی. در این امر چند بحث است. بحث اول در تعریف تعزیه است:

تعزیه لغتاً مصدر است از باب عَزَا، یعزّی، تعزیه به معنای طلب صبر. تسلی یعنی طلب صبر از صاحب مصیبت و نسبت دادن امر و حادثه را به مشیت و حکمت الهی و بیان آنچه را که خداوند به صابران وعده داده است و دعا و طلب مغفرت و آمرزش برای میت تازه گذشته.

بحث دوم در حکم تعزیه است. تعزیه و تسلیت گفتن به صاحبان مصیبت مستحب است و مندوب؛ پیش از دفن میت باشد و یا بعد از دفن؛ ولی اگر بعد از دفن باشد، بهتر است. برای تعزیه گفتن ظاهراً الفاظی خاص در شرع مقدس اسلام وارد نشده است، مگر اینکه فقهای احناف می گویند: مستحب این است که به صاحب مصیبت گفته شود: «غفر الله تعالی لمیتک و تجاوز عنه و تغمده بر حتمه و رزقک الصبر علی مصیبه و آجرک علی موته؛ خداوند متعال میت شما را بیامرزد و از گناهان او بگذرد و مشمول رحمت و اسعه الهی قرار گیرد و صبر بر مصیبت او را رزق شما گرداند و بر مصیبت او به شما اجر دهد»؛ و گفته اند: بهتر است جملات پیامبر اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» به آن اضافه شود: «إِنَّ لَهٗ مَا أَخَذَ، وَلَهُ مَا أُعْطِيَ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مَّسْمُومٍ»^(۱) از برای

خداوند است هر چه که گرفته و در اختیار اوست هر چه که می بخشد و همه چیز نزد او وقت معین دارد.»

مرجع تعزیه و تسلیت، عرف و سنت جاری بین مردم است. بهتر است اهل مصیبت را به انبیای گذشته و ائمه معصومین «علیهم السلام» تسلیت دهند که آنها در قبال حوادث چگونه از خودشان صبر، تحمل و بردباری نشان می دادند؛ به یاد بیاورند برای صاحبان مصیبت اجر و ثواب صبر بر مصیبت را و اینکه شما هم به میت ملحق می شوید.

فقهای امامیه اتفاق دارند بر استحباب تعزیه و تسلیت به اهل میت با همان کیفیت که گذشت؛ جز اینکه بعضی از فقهای امامیه مستحب دانسته اند که آنچه را امام صادق «علیه السلام» از پدرانش روایت کرده است بگویند: «قال: لما توفی رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَجَاءتِ التَّعْزِيَةُ، سَمِعُوا

ص: ۲۰۲

قائلاً يقول: إِنَّ اللَّهَ عَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَخَلْفٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَدَرْكٌ مِنْ كُلِّ فَائِتٍ فَبِاللَّهِ فَتَقُوا وَإِيَاهُ فَارْجُوا فَإِنَّ الْمَصَابَ مِنْ حَرَمِ الثَّوَابِ؛ (۱)

فرمود: زمانی که پیامبر اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فوت کرد و تعزیه دهندگان حاضر شدند، شنیدند که گوینده ای می گفت: خداوند تعزیه دهنده است هر صاحب مصیبت را و جانشین است هر هلاک شده را و تدارک کننده است هر ازبین رفته را و به خدا اعتماد کنید و به رحمت و پاداش او امیدوار باشید، زیرا مصیبت زده کسی است که از اجرو پا داش الهی محروم است. همچنین امام صادق «علیه السلام» قوم صاحب مصیبت را چنین تسلیت گفت: «جَبَّرَ اللهُ وَهَنَكُمْ وَأَحْسَنَ عَزَائِكُمْ وَرَحِمَ مَتَوَفَّاءَكُمْ. ثم انصرف؛ (۲) خداوند ضعف شما را جبران کند و مصیبت شما را نیکوگرداند و میت شما را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار دهد. بعد خدا حافظی کرد و رفت.»

در این باره استدلال به روایتی شده که از امام صادق «علیه السلام» نقل شده است که «آن حضرت شخصی را که پسرش فوت کرده بود، تعزیه گفت و فرمود: خداوند بهتر است برای پسر از تو؛ و اجرو ثواب خداوندی برایت بهتر است از پسر. بعداً گریه و ناله و فغان آن مرد را شنید و دوباره آمد و فرمود: پیامبر خدا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فوت کرد؛ اهل بیتش صبر کردند و تو از آنها چیزی یاد نگرفتی؟ آن مرد عرض کرد: پسرم نوجوان بود. حضرت در جوابش فرمود:

پیش روی پسر سه خصال گذاشته شده است: اول، شهادت ان لا اله الا الله. دوم، رحمها الله تعالى. سوم، شفاعت رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ و اگر یکی آنها نصیبش شود، به سعادت نائل شده است.» (۳)

مقدار تعزیت

بحث سوم در حد و مقدار زمان تعزیه است و کمترین چیزی که در تحصیل ثواب تعزیه کفایت می کند، نشان دادن خود به صاحبان مصیبت است؛ بنابر فرمایش امام صادق «علیه السلام»:

«كفاك من التعزیه أن یراک صاحب المصیبه؛ (۴)

در تعزیه همان قدر کافی است که صاحب مصیبت شما را ببیند.»

ص: ۲۰۳

۱- ترتیب مسند امام شافعی ۱/ ۲۱۶ / ۶۰۰.

۲- من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۱۰ / ح ۵۲۷.

۳- الکافی ۳/ ۲۰۴ / ح ۷. من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۱۰ / ح ۵۰۸. التهذیب ۱/ ۴۶۸ / ح ۱۵۳۷. ثواب الاعمال / ۲۳۵ - ۲۳۶.

۴- من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۱۰ / ح ۵۰۵.

از نظر زمان حدی برای تعزیه تعیین نشده است؛ گرچه فقهای مذاهب چهارگانه به مدت سه روز از زمان فوت می دانند و بعد از آن را مکروه دانسته اند؛ مگر اینکه تعزیه دهند یا صاحبان مصیبت غایب باشند که در این صورت تعزیه گفتن بعد از سه روز کراهت ندارد. (۱)

ولی در حقیقت اگر اقامه تعزیه به قصد ختم قرآن و طلب رحمت و مغفرت برای میت باشد، بعید نیست که ادامه تعزیه رجحان داشته باشد؛ و اگر قصد از ادامه تعزیه تازه کردن غم و اندوه فراموش شده باشد، ترکش افضل و اولی است. ثوری از فقهای مستقل گفته است: اقامه تعزیه بعد از دفن استحباب ندارد که هیچ، بلکه معنا ندارد؛ زیرا دفن پایان کار میت است. (۲)

مسئله با همین اختلاف در جزئیاتش مورد توافق فقهاست؛ از جهت فرمایش نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «من عَزَّى مَصَاباً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ» (۳) کسی که به صاحب مصیبت تسلیت بگوید، اجرش مانند صاحب مصیبت است.

در این موضوع همچنین فرمایش نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نیز هست که فرمود: «من عَزَّى حَزِيناً كَسَى فِي الْوَقْتِ حَلَّةً يَحْبِرُهَا» (۴) کسی که غم رسیده را تعزیت بگوید، فوراً حله ای پوشانده می شود که باعث نجاتش از جهنم شود. همچنین فرمایش دیگر آن حضرت: «ما من مؤمن يعزِّي أخاه بمصيبة إلا كساه الله من حلل الكرامه يوم القيامة» (۵)

مؤمنی نیست که برادر مؤمنش را در مصیبت تعزیت بگوید، مگر اینکه خداوند عزوجل در روز قیامت از لباس های بزرگواری به او می پوشاند. این دو فرمایش رسول گرامی اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» عمومیت دارند و پیش از دفن و بعد از دفن را شامل می شوند. و از طریق ائمه اهل البیت «عليهم السلام» هشام بن حکم روایتی از امام موسی کاظم «عليه السلام» نقل کرده است: «رَأَيْتُ الْكَاطِمَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» يَعزِّي قَبْلَ الدَّفْنِ وَبَعْدَهُ» (۶)

امام کاظم «عليه السلام» را دیدم پیش از دفن و بعد از دفن تعزیه می گفت.

اهل تعزیت

بحث چهارم درباره کسانی است که به آنها تعزیه گفته می شود. مستحب است تعزیه گفتن به

ص: ۲۰۴

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۹.

۲- المجموع ۵/ ۳۰۷. المغنی ۲/ ۴۲۷. الشرح الكبير ۲/ ۴۲۷.

۳- سنن الترمذی ۳/ ۳۸۵ / ۱۰۷۳. سنن ابن ماجه ۱/ ۵۱۱ / ۱۶۰۲.

۴- الکافی ۳/ ۲۰۵ / ح ۱. ثواب الاعمال / ۲۳۵ / ح ۲.

۵- سنن ابن ماجه ۱/ ۵۱۱ / ۱۶۰۱. الجامع الصغير ۲/ ۵۲۲ / ۸۰۹۲.

۶- الکافی ۳/ ۲۰۵ / ح ۹. من لایحضره الفقیه ۱/ ۵۰۳. تهذیب الاحکام ۱/ ۴۶۳ / ۱۵۱۶.

تمامی اهل مصیبت از کوچک و بزرگ و مرد و زن، مخصوصاً کسانی که تحمل مصیبت برایشان سنگین است؛ طبق روایتی که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» روایت شده است که آن حضرت فرمود: «مَنْ عَزَى ثَكْلِي، كَسَى بَرْدًا فِي الْجَنَّةِ»؛ (۱)

کسی که پسرمرده را تعزیت بگوید، خداوند او را حله بهشتی می پوشاند.» اما تسلیت گفتن مردان به خانم های جوان مکروه است از جهت خوف وقوع درفتنه. (۲)

امردوم از اموری که ارتباط با اموات دارند، حکم گریه و نوحه سرایی برای اموات است از منظر فقهای مذاهب اسلامی. در این امر نیز چند بحث است. اول از منظر فقهای امامیه.

فقهای امامیه بر جواز گریه بر اموات قبل از خروج روح از بدن میت باشد یا بعد از خروج روح از بدن، اجماع دارند؛ به شرط اینکه فعل حرام با گریه ضمیمه نشود؛ مانند سیلی زدن بر سر و صورت و بقیه اعضای بدن، خراش دادن صورت، کندن موی سر و صورت، پاره کردن لباس، گفتن سخنان خلاف شرع و امثال اینها و استدلال کرده اند؛ اول، به قاعده اصالها لا باحه که در محل جاری است. دوم به اخبار و روایات که از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» وارد شده است. البته به حدتواتر لفظی نمی رسند؛ اما از تواتر معنوی کمتر نیستند. از جمله فرمایش امام صادق «علیه السلام» است در این باره: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» حین جائته وفات جعفر بن ابي طالب وزید بن حارثه کان إذا دخل بیته، کثر بکائه علیهما جداً وقال: کانا یحدثانی ویؤنسانی فذهبا جمیعاً؛ (۳)

پیامبر اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» زمانی که خبر شهادت جعفر بن ابي طالب وزید بن حارثه در جنگ موته به اورسید، هروقت وارد خانه اش می شد، برای آنها فراوان گریه می کرد و می فرمود: هر دو مونس و هم صحبت من بودند که رفتند.»

همچنین حدیث حارث بن یعلی که از پدرش واو از جدش نقل کرده است:

«قبض رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فستر بثوب وعلی «علیه السلام» اخذ طرف الثوب قد وضع خده علی أخیه والناس فی المسجد یتحنون ویبکون؛ (۴)

وقتی نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فوت کرد، پارچه ای روی آن حضرت انداختند و امام علی «علیه السلام» گوشه پارچه را گرفت و صورت خود را روی بدن آن حضرت گذاشته، گریه و نوحه می کرد؛ در حالی که مسجد مملو

ص: ۲۰۵

۱- مسکن الفؤاد/ ۱۱۶. سنن الترمذی/ ۲/ ۲۶۹ ح ۱۰۸۲.

۲- الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۳۹.

۳- من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۱۲ ح ۵۲۷.

۴- بحار الانوار ۲۲/ ۵۴۱ ح ۵۳.

از مردمی بود که در حال گریه و نوحه بودند.»

نیز روایتی که محمد بن حسن واسطی از امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است: «و قال: إنَّ ابراهیم خلیل الرحمن «علیه السلام» سأل ربّه أن یرزقه إبنه تبکیه بعدموته؛^(۱)

ابراهیم خلیل «علیه السلام» از خداوندخواست به اودختری دهد که بعد از فوتش برایش گریه کند.» از درخواست پیامبر الهی جواز گریه بر اموات استفاده می شود.» دیگر اینکه در گریه یک نوع کاستن از غم و آرامش از سوزش قلب است، و اصل جواز است.

گریه بر میت

بحث دوم در حکم گریه بر میت است از منظر فقهای مذاهب چهارگانه. حنا بله مانند فقهای امامیه قائل به جواز گریه بر اموات شده اند و گفته اند: گریه به تنهایی در هیچ حالت از حالات برای اموات کراهت ندارد. استدلالشان بر مدعایشان به روایتی است که انس بن مالک خادم رسول الله «صلی الله علیه وآله» روایت کرده است: «شهدنا فاطمه بنت رسول الله «صلی علیه وآله» علی جنازه اختها و رسول الله جالس علی القبر فرأیت عینها تدمعان؛ فاطمه «سلام الله علیها» را بر جنازه خواهرش مشاهده کردیم که در حضور پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» اشک می ریخت؛ و مشاهده کردیم پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» عثمان بن مظعون را بعد از فوتش می بوسید، در حالی که چشم های مبارک پر از اشک بود.»^(۲)

ام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها» هم گفته است: ابوبکر «رضی الله عنه» بعد از فوت نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» وارد منزل آن حضرت شد و پارچه را از صورت آن حضرت برداشت و بوسه کرد، سپس گریه کرد.^(۳)

همه اینها احادیث صحیحه هستند که دلالت می کنند بر جواز گریه بر اموات. در روایت دیگر آمده است که پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله» برای عیادت وارد بر سعد بن عباده انصاری شد و دید که در حال بیهوشی است. از مشاهده این حال، آن حضرت گریه کرد و از گریه آن حضرت همه اصحاب حاضر در مکان گریه کردند. سپس فرمود: «ألا تسمعون إنَّ الله لا یعدّب بدمع العین ولا بحزن القلب ولكن یعدّب بهذا (اشاره به زبان کرد) أو یرحم؛^(۴)

مگر نمی شنوید که خداوند کسی را به دلیل اشک چشم و اندوه قلب عذاب نمی کند، بلکه عذاب به سبب زبان است.» ظاهراً مسئله

ص: ۲۰۶

۱- الوسائل باب ۷۰ از ابواب دفن ح ۱.

۲- سنن ابن ماجه ۱/ ۴۶۸ / ۱۴۵۶. سنن الترمذی ۳/ ۳۱۴ / ۹۶۸. سنن البیهقی ۳/ ۴۰۷. مستدرک الحاکم ۱/ ۳۶۱.

۳- مسند احمد ۶/ ۱۱۷.

۴- [۴] من لا یحضره الفقیه ۱/ ۱۱۳ ح ۵۲۷. التاج الجامع للأصول ۱/ کتاب الصلاه / ۳۴۶.

اتفاقی است.

جابر روایت کرده است که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» فرزندش ابراهیم را درحین فوتش در بغل گرفت و گریه کرد. عبدالرحمن بن عوف به عنوان اعتراض عرض کرد: آیا شما هم گریه می کنید ای فرستاده خدا؟ مگر منع نشده اید از گریه؟ فرمود: خیر. (۱)

بلکه منع شده ام ازدو صدای احمق و فاجر که عبارت است از کشیدن صدا در هنگام وارد شدن مصیبت و خراش دادن سروصورت و پاره کردن گریبان و لباس، و ناله شیطانی. فقهای حنابله گفته اند: این روایات دلالت می کند که از مطلق گریه براموات منع نشده است، بلکه منع از گریه ای شده است که موصوف به آن صفات گذشته باشد. (۲) فقهای زیدیه نیز قائل به همان قول فقهای امامیه شده اند. (۳)

اما امام شافعی «رحمه الله» گفته است:

گریه براموات پیش از فوت هیچ اشکالی ندارد و جایز است؛ ولی بعد از فوت مکروه است. استدلالش به روایت عبدالله بن عتیک است که گفته است: نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» برای عیادت عبدالله بن ثابت وارد منزل آن شد و دید که فوت کرده است. صدا زد، ولی جواب نشنید. پس کلمه استرجاع را بر زبان جاری کرده، فرمود: «غلبنا علیک یا أبا الرِّبیع؛ مغلوب شدیم ما به سبب تو ای اباربیع». در همین حال صدای زن ها به گریه بلند شد و ابن عتیک شروع کرد به آرام کردن زن ها. حضرت به ابن عتیک فرمود: «دعهنَّ فإذا أوجب فلا تبکینَّ باکیه یعنی إذا مات؛ (۴)

وقتی کسی فوت کرد، بعد از فوتش گریه نمی کنند. اما فقها گریه ای را که در لسان روایات نهی شده است، حمل کرده اند بر گریه با صدای بلند و مشتمل بر ندبه و نوحه و امثال آنها. (۵)

اما فقهای احناف و مالکیه مانند فقهای حنابله قائلند و استدلال کرده اند به فعل نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در فوت فرزندش ابراهیم: «وبکی علی ابنه ابراهیم وقال: العین تدمع والقلب یخشع ولا ینقول مایسخط الربّ وانا علیک یا ابراهیم لمحزونون؛ (۶)

آن حضرت بر فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: چشم اشک می ریزد و قلب ناله می کند و چیزی نمی گوئیم که موجب غضب پروردگار شود؛ ولی ما به سبب درگذشتت ای ابراهیم غمگین و اندوهناک

ص: ۲۰۷

۱- مصنف ابن ابی شیبه ۳/ ۳۹۳. سنن الترمذی ۳/ ۳۲۸ / ۱۰۰۵.

۲- الشرح الکبیر ۲/ ۴۲۹. کشاف القناع ۲/ ۱۸۸. المحرر فی الفقه ۱/ ۲۰۷. المغنی ۲/ ۴۱۰.

۳- نیل الاوطار ۴/ ۱۴۹.

۴- سنن نسائی ۴/ ۱۳.

٥- كتاب الام ١/٣١٨. المجموع ٥/٣٠٧. الشرح الكبير ٢/٤٢٩.

٦- مواهب الجليل ٣/٤٧. بدايع الصنائع ١/٣١٠. الجوهر النقي ٤/٦٨. البحر الرائق ٢/٣٣٧.

اما ندب عبارت است از شمردن خوبی های میت؛ و نیاچه عبارت است از گفتن خوبی های میت به لفظ ندبه، مانند وارجله: ای یگانه مرد روز گارم؛ واجبله: ای یگانه تکیه گاه روز گارم؛ و انقطع ظهراه: آه کرم شکست و امیدم قطع شد و امثال اینها. (۱)

فقه‌های امامیه بر جواز شمردن فضایل و خوبی های میت اتفاق دارند، به شرط اینکه مشتمل بر دروغ، مظلوم نمایی، خشم و نفرت پراکنی نباشد. دلیلشان بر جواز، روایتی است که نوحه سرایی فاطمه زهرا «سلام الله علیها» را بر فوت نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» حکایت کرده است: «یا أبتاه من ربّه ما أدناه. یا أبتاه إلی جبریل أنعاه. یا أبتاه أجاب رباً دعاه؛ (۲) ای پدر بزرگوار چه زود نزد خدایت شتافتی. ای پدر بزرگوار به جبرئیل گویم این را.

ای پدر بزرگوار چه زود اجابت کردی دعوت پروردگارت را.» نیز روایت شده که آن علیا مخدّره مشتی از خاک قبر مبارک را برداشت و بر چشمانش کشید و فرمود: «ماذا علی المشتّم من تربه أحمد؛ أن لایشمّ مدی الزّمان غوالیا؛ صبّت علی مصائب لو أنّها؛ صبّت علی الأیام صرن لیالیاً؛ (۳) چیست آنچه بر استشمام کنندگان تربت احمد است؟ اینکه دچار نمی شود در روز گاربه مصیبتی، در حالی که بر من مصیبت هایی وارد شدند که اگر بر روزگار وارد می شدند شب می گردید.» روایت شده است که واثله بن اسقع و ابواثل هر دو نوحه سرایی آن علیا مخدّره را گوش می دادند و گریه می کردند؛ و از هیچ یک از صحابه «رضی الله عنهم» نقل نشده است که این دو صحابی جلیل القدرانکار کرده باشند و اشکال گرفته باشند بر عمل فاطمه زهرا «سلام الله علیها». (۴)

همچنین روایت شده است که وقتی نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» از جنگ احد به مدینه منوره برگشت؛ دید از تمام خانه هایی که شهید داده اند، صدای گریه و نوحه شنیده می شود، جزاز خانه عمّ بزرگوارش حمزه سیدالشهدا، فرمود: «لکن حمزه لا بواکی له». پس از این فرمایش پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» اهل مدینه در هر مصیبتی اول در خانه حمزه سیدالشهدا جمع می شدند و بر او گریه و نوحه سرایی می کردند، بعد برای شهدای خودشان. (۵)

همچنین از طریق

ص: ۲۰۸

۱- سنن نسائی ۴/۱۳. سنن ابن ماجه ۱/۵۲۲ / ۱۶۳۰.

۲- بحار الانوار ۷۹/۱۰۶. الشرح الکبیر ۲/۴۳۰.

۳- المعتمر ۱/۳۴۴. الشرح الکبیر ۲/۴۳۰.

۴- من لایحضره الفقیه ۱/۱۱۶ / ۵۵۳. بحار الانوار ۷۹/ کتاب الطهاره ح ۲۶.

۵- الوسایل باب ۷۱/ از ابواب دفن ح ۱-۲.

ائمه اهل البيت «عليهم السلام»، روایت ابو حمزه از امام باقر «عليه السلام» است که آن حضرت فرموده است: پسر مغیره پسر عم ام المؤمنین ام سلمه «رضی الله عنها» فوت کرد و ام سلمه از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» اجازه خواست که در مجلس گریه و نوحه سرایی او شرکت کند. حضرت نیز اجازه داد و ام سلمه در محضر آن حضرت برای پسر عموی خود ندبه کرد و گفت: «أُنْعَى الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَخَا الْوَلِيدِ؛ فَتَى الْعَشِيرَةِ؛ حَامِيَ الْحَقِيقَةِ؛ مَا جَدًّا يَسْمُوا إِلَى طَلَبِ الْوَتِيرَةِ؛ قَدْ كَانَ غِيثًا لِلْسَّنِينِ وَ جَعْفَرًا غَدَقًا وَمِيرَةً.» نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» بر این ندبه ام سلمه نه عیب گرفت و نه چیزی به او گفت. پس معلوم می شود که جایز است. (۱)

یونس بن یعقوب از امام صادق «عليه السلام» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پدرم امام باقر «عليه السلام» به من فرمود: از مال خودم فلان و فلان چیز را وقف کن برای کسانی که به مدت ده سال در منی در موسم حج برایم نوحه سرایی کنند.» (۲)

فقهایی امامیه با توجه به ورود این همه روایات از طریق ائمه اهل البيت «عليهم السلام» مبنی بر اباحه ندب و نوحه، آن گونه نوحه سرایی را که تنها مشتمل باشد بر ذکر فضایل و خوبی های میت حقیقتاً و از روی صداقت و راستی، و حکایت کننده تأثر و تألم عمیق نوحه کننده از فقدان شخص متوفی باشد، تجویز کرده اند؛ نه آن گونه نوحه سرایی را که مشتمل باشد بر فریاد و ناله و خشم و سخنان باطل و دروغ.

حرب از امام احمد بن حنبل «رحمه الله»، خلال، واثله بن اسقع و ابو وائل، اباحه نوح و ندب را که بر دروغ، مظلوم نمایی و خشم مشتمل نباشد، نقل کرده است: «وقالوا: إذا ذكرت المرأة مثل ما حكى عن فاطمة الزهراء «سلام الله عليها» في مثل الدعاء لا بأس به؛» (۳)

آنها گفته اند: اگر زن ها مثل آنچه که فاطمه زهرا «سلام الله عليها» درباره پیامبر مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» فرموده است، بگویند، هیچ اشکالی ندارد.

اما جمهور فقهای مذاهب چهارگانه تصریح کرده اند بر تحریم ندب و نوحه. البته در بعضی عبارات برخی از آنها از جمله امام شافعی «رحمه الله» در کتاب ام، لفظ کراهت ذکر شده است، لکن بر کراهت تحریمی حمل شده است. آنان برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند: اول به اجماع. ثانیاً به قول خداوند متعال: «ولا يعصينك في معروف.» (۴)

امام احمد «رحمه الله» گفته است:

ص: ۲۰۹

۱- همان باب ۸۳ / از ابواب دفن ح ۱.

۲- همان باب ۷۱ / از ابواب ما یکتسب به ح ۱-۲.

۳- الشرح الكبير ۲ / ۴۳۰. المغنی ۲ / ۴۱۱ .. کشف القناع ۲ / ۱۸۹.

مراد از معروف نوحه است. ثالثاً به حدیث جابر از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در فوت فرزندش: «قال: يا ابراهيم إنَّ لَانغني عنك من الله شيئاً، ثم ذرفت عيناه. فقال عبد الرحمن بن عوف: يا رسول الله أتبكي أولم تنه عن البكاء؟ قال: لا ولكن نهيت عن النوح؛(۱)

فرمود: ای ابراهیم، بدون اذن الهی چیزی از دست ما ساخته نیست و چشم های مبارکش پر از اشک شد. عبد الرحمن بن عوف با دیدن این حال گفت: گریه می کنی یا رسول الله؟ مگر از گریه براموات منع نشده ای؟ حضرت فرمود: خیر، از گریه منع نشده ام؛ بلکه از نوحه سرایی منع شده ام. رابعاً از جهت لعن نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» بر نائحه و مستمعه.(۲)

فقه های امامیه نیز قائل به همین قول می باشند، در صورتی که ندب و نیاحه مشتمل بر جزع، مظلوم نمایی، خشم، کینه و سخنان باطل باشد؛ و بر حرمت آن ادعای اجماع کرده اند.(۳)

دیگر از جهت روایتی که نقل شده است: «أَنَّ أَهْلَ الْمَيْتِ إِذَا دَعُوا بِالْوَيْلِ وَالشُّبُورِ وَقَفَ مَلِكُ الْمَوْتِ فِي عَتَبَةِ الْبَابِ وَقَالَ: إِنَّ كَانَتْ صِيحَتِكُمْ عَلَيَّ فَإِنِّي مَأْمُورٌ وَإِنْ كَانَتْ عَلَيَّ مَيِّتِكُمْ فَإِنَّهُ مَقْبُورٌ وَإِنْ كَانَتْ عَلَيَّ رَبُّكُمْ فَالْوَيْلُ لَكُمْ وَالشُّبُورُ وَإِنِّي لِي فِيكُمْ عَوْدَاتٌ ثُمَّ عَوْدَاتٌ؛(۴)

اگر اهل میت شروع به ناله و داد و فریاد و ناراحتی کنند، ملک الموت بردراتاق ایستاده می شود و رو به اهل میت کرده، می گوید: این ناله و سرو صدای شما برای چیست؟ اگر برضد من است، که من مأمورم (المأمرور معذور)؛ اگر به خاطر میتان است که او «مقبور» (از دست رفته است)؛ و اگر علیه پروردگارتان هست، پس خودتان راهلاک کنید؛ من باز خواهم آمد و باز خواهم آمد.»

اما ناله و بی تابگی با صدای بلند، لطمه زدن به سرو صورت و سینه، کندن موی سر و پاره کردن گریبان و لباس، از نظر فقهای تمام مذاهب اسلامی حرام است، بنا بر قول خداوند متعال: «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ؛(۵) و معروف تفسیر شده است به پاره نکردن لباس و نزدن لطمه به سرو صورت و ناله و فریاد نکردن برای مرده ها. دلیل دیگر وصیت نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» به دخترش فاطمه زهرا «سلام الله علیها» است: «إِذَا مِتُّ فَلَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا... فَلَا

ص: ۲۱۰

۱- مصنف ابن ابی شیبه ۳/ ۳۹۳. سنن الترمذی ۳/ ۳۲۸.

۲- سنن ابی داود ۲/ ۶۵ / ۳۱۲۸.

۳- السرائر ۱/ ۱۷۳. المعتمر ۱/ ۳۴۴ - ۳۴۵. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۱۸ - ۱۲۱. الذکری ۷۲ / جواهر الکلام ۴/ ۳۴۶. المستمسک ۴/ ۲۶۷. کتاب الطهاره ۹/ ۲۲۹.

۴- المغنی ۲/ ۴۱۱.

۵- سوره الممتحنه / ۱۲.

زمانی که از دنیا رفتیم، صورتت را خراش نده و صدایت به ناله و جزع و فریاد بلند نشود.» علاوه بر آن، فرمایش پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» به فاطمه زهرا «سلام الله علیها» در شهادت جعفر بن ابی طالب «رضی الله عنهما» نیز هست: «لاتدعی بذل ولا نکل...»؛ (۲)

نگویید چیزی که موجب ذلت و خواری و یا عذاب و عقاب الهی شود.» همچنین از جهت لعن نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در بعضی روایات بر کسانی که اهل میت را وادار می کنند به ویل و ثبور یعنی جزع و ناله، مانند روایت ابی امامه که نبی گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله»: «لعن الخامشه وجهها والشَّاقه جیبها والدَّاعیه بالویل والثبور»؛ (۳) پیامبر اسلام «صلی الله علیه وآله»

لعن کرده است کسانی را که به صورتشان لطمه می زنند و گریبانشان را پاره می کنند و با فریاد و ناله سخن می گویند.»

این مسئله بین تمام فقهای اسلام اتفاق است؛ (۴)

جز اینکه عدّه ای از فقهای امامیه پاره کردن لباس را برای فوت پدر و برادر، بدون فرق بین زن و مرد، از حکم مذکور استثنا کرده اند و قائل شده اند به جواز آن و استدلال کرده اند بر مدعایشان به عمل امام حسن عسکری «علیه السلام» در فوت امام علی الهادی «علیه السلام» و عمل فاطمیات بر شهادت امام حسین «علیه السلام»؛ نیز به روایت احمد بن داود از خالد بن سدید از امام صادق «علیه السلام»: «سأله عن شقِّ الرَّجُلِ ثوبه علی أیه و أمه و أخیه و علی قریب له؟ فقال: لا بأس بشقِّ الجیوب فقد شقَّ موسی بن عمران علی أخیه هارون و لا یشقُّ الوالد علی ولده و لا الزَّوج علی امرأته و شقُّ المرأه علی زوجها»؛ (۵)

از آن حضرت سؤال شد از پاره کردن لباس برای فوت پدر و مادر و برادر یا یکی از نزدیکان؟ در جواب فرمود: در پاره کردن لباس باکی نیست زیرا حضرت موسی بن عمران «علیه السلام» در فوت برادرش هارون لباسش را پاره کرده است؛ ولی جایز نیست برای پدر پاره کردن لباس در فوت پسر و نه شوهر در فوت خانمش. بلی، برای خانم جایز است لباسش را در فوت شوهر پاره کند.»

ص: ۲۱۱

۱- الوسایل باب ۸۳ از ابواب دفن ح ۵.

۲- همان ح ۴.

۳- [۳] مستدرک الوسایل باب ۱۷۱ از ابواب احکام دفن ح ۱۳.

۴- نیل الاوطار ۴/ ۱۵۵. سبل السلام ۲/ ۱۱۵. کشف القناع ۲/ ۱۸۹. الشرح الكبير ۲/ ۴۳۰. فتح العزیز ۵/ ۲۵۹. المجموع ۵/ ۳۰۷.

مواهب الجلیل ۳/ ۴۸. مسند زید بن علی ۱۷۵/ ۱. السرائر ۱/ ۱۷۳. المعتمر ۱/ ۳۴۵. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۲۰. الذکری ۷۲/ ۷۲.

جواهر الکلام ۴/ ۳۶۷. المستمسک ۴/ ۲۶۷. کتاب الطهاره ۹/ ۲۳۱.

٥- الذكري/٧٢. نهايه الاحكام/١/٢٩٠. مدارك الاحكام/٢/١٥٥. جواهرالكلام/٤/٣٦٧. المستمسك/٤/٢٦٧. كتاب الطهاره/٩

.٢٣٤

اماروایت که در اکثر صحاح و مسانید از خلیفه دوم عمر بن الخطاب و پسرش عبدالله «رضی الله عنهما» نقل شده است: «المیت لیعدّب فی القبر بیکاء أهله علیه» (۱)

میت در قبر به علت گریه اهلس برای او عذاب می شود؛ فقهای مذاهب اسلامی این روایت را رد کرده اند، به دلایلی: اول، از جهت ضعف سندش، زیرا غیر از خلیفه دوم و پسرش هیچ یک از صحابه این حدیث را روایت نکرده اند. دوم، از جهت مخالفتش با عقل، زیرا عقلاً از عدالت الهی بعید است که کسی را به علت ارتکاب فعل حرام از شخص دیگر عذاب و عقاب کند؛ ولو اینکه آن فعل از اعظم محرمات الهی باشد. ابو یعلی هم از ابی هریره روایت کرده است که ابی هریره به خدا قسم خورد و گفت: از عدل الهی بعید است که یک مجاهد فی سبیل الله شهید شود و خانمش از روی جهل و نادانی و یا سهواً برای او گریه کند و خداوند عزوجل آن شهید را به سبب گریه این خانم عذاب و عقاب کند. (۲)

سوم، از ام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها» نقل شده است که وقتی به او خبر دادند که عبدالله بن عمر «رضی الله عنهما» می گوید: «المیت لیعدّب بیکاء الحی؛ میت در قبر به سبب گریه زنده ها بر او عذاب می شود»، گفت: «خدا ابی عبدالرحمن را رحمت کند. ایشان دروغ نمی گوید، بلکه حدیث را فراموش کرده یا در نقل حدیث اشتباه کرده؛ زیرا حدیث از این قرار است که رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» گذرش به قبرزن یهودی تازه از دنیا رفته افتاد و دید که بازماندگانش برای او گریه می کنند. حضرت روبه اصحاب کرده، فرمود: اینها برای او گریه می کنند در حالی که او در قبر عذاب می شود به دلیل اعمالش در دنیا.»

چهارم، از جهت مخالفت صریح روایت با کتاب الله العزیز: «لاتزر وازره وزر آخری» (۳)

گناه هیچ کسی از کس دیگر سؤال نمی شود.» روایت هم عذاب را با عمل دیگران برای کسی که مرتکب گناه نشده است، اثبات می کند. پس باید به علت مخالفتش با قرآن دور انداخته شود.

پنجم، بعضی از فقها روایت را توجیه کرده اند. اول، گفته اند: مقصود از روایت کسی است که وصیت کرده است به اهل و عیالش که بعد از مرگش برایش گریه و نوحه سرایی کنند. اهل و عیالش هم وصیت او را عملی کرده اند. چنین وصیتی در عصر جاهلیت بین مردم بسیار رایج

ص: ۲۱۲

۱- صحیح البخاری ۱/ ۱۹۵. صحیح مسلم ۱/ ۳۴۴.

۲- نیل الاوطار ۴/ ۱۵۵ - ۱۵۶. جواهر الکلام ۴/ ۳۶۵. المستمسک ۴/ ۲۶۶. کتاب الطهاره ۹/ ۲۲۸. المجموع ۵/ ۳۰۸. سبل السلام ۲/ ۱۱۶.

۳- سوره الاعراف ۱۶۴.

و عملی بود؛ و میت در قبر به دلیل این گریه که حسب وصیت برایش انجام شده است، عذاب می شود. اما اگر اهالی میت بدون وصیت برای میت گریه کنند، خداوند میت را به علت این گریه عذاب و عقاب نمی کند، از جهت قول خداوند متعال: «لا تزر وازره وزر آخری» (۱).

دوم، توجیه شده که مقصود از روایت کسانی هستند که در نوحه و ندبه برای میت اوصاف و فضائل می شمارند که در عقیده شان میت واجد آن اوصاف و فضائل هست؛ حال آنکه در حقیقت آن اوصاف و شمائل، شرعاً اوصاف قبیحه و مذمومه هستند. مانند: «یا مرءل النسوان و مؤتیم الولدان و مخرب العمران و مفرق الأخوان؛ ای بیوه کننده زن ها و یتیم کننده اولادها و تخریب کننده آبادی ها و پراکنده کننده اجتماع ها» که در نظر بعضی ها شجاعت و فخر است؛ ولی در حقیقت کار خلاف شرع است و ملائکه موکل میت او را عذاب می کنند و می گویند: آیا تو اینچنین بودی؟ سوم، توجیه شده روایت که همان طور که میت عذاب می شود از گریه و ناله و فغان اهلش در حال حیاتش؛ عذاب ورنج می کشد از گریه و فغان اهلش بعد از مرگش؛ نه اینکه از جانب خداوند عذاب شود به سبب گریه اهلش برای او. (۲)

امر سوم حکم زیارت قبور اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

نزد تمام فقهای مذاهب اسلامی زیارت قبور انبیا، اولیا، ائمه معصومین، شهدا، علما و مؤمنین «رضوان الله تعالی علیهم اجمعین» مستحب است فی نفسه و با آن مخالفت دیده نمی شود. خصوصاً این استحباب تأکید شده است در روز دوشنبه، عصر پنجشنبه و صبح روز شنبه برای مردها از جهت فرمایش نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله»: «كنت نهیتکم عن زیارة القبور. ألا فزوروا فإنها تذکرکم الموت» (۳)

شما را از زیارت اهل قبور نهی کرده بودم. آگاه باشید و زیارت کنید آنها را، زیرا زیارت اموات شما را به یاد مرگ می اندازند.

همچنین ابی هریره از رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله» روایت کرده: «زار رسول الله «صلی الله علیه و آله» قبرامه فبکی و أبکی من حوله، ثم قال: إني استأذنت ربِّي عزَّ وجل أن أستغفر لها فلم يأذن لي وإستأذنته في أن أزور قبرها فأذن لي فزوروا القبور فإنها تذکرکم الموت» (۴) گفت: پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» قبر مادرش را زیارت کرد گریه کرد. اطرافیان آن حضرت نیز گریه کردند. بعد فرمود: از خداوند خواستم اجازه دهد برای مادرم از

ص: ۲۱۳

۱- همان

۲- همان یعنی = نفس مصادر قبلی.

۳- صحیح مسلم ۲/ ۶۷۲ / ۹۷۷. سنن ابی داود ۳/ ۲۳۳۵؛ ۲۱۸. سنن الترمذی ۳/ ۳۷۰ / ۱۰۵۴. مستدرک الحاکم ۱/ ۳۷۵.

۴- سنن ابن ماجه ۱/ ۵۰۱ / ۱۵۷۲. سنن النسائی ۴/ ۹۰.

پیشگامش طلب رحمت و مغفرت کنم، اجازه نداد. خواستم اجازه دهد قبرش را زیارت کنم، اجازه داد. پس زیارت کنید قبور را زیرا که زیارت قبور شما را به یاد مرگ می اندازد.»

دیگر از جهت عمل ائمه معصومین « علیهم السلام » از عصر پیامبر اسلام « صلی الله علیه وآله » تا زمان حاضر در تمام شهرها و دیارها.

و از طریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام » نیز فرمایش امام رضا « علیه السلام » است: « من اتی اخیه المؤمن من ای ناحیه یضع یده؛ وقرأ إنا أنزلناه سبع مرات؛ أمن من الفرع الاکبر؛ (۱) »

کسی به زیارت قبر برادر مؤمنش آید و دستش را روی قبر گذاشته، هفت مرتبه سوره إنا أنزلناه را بخواند، امنیت می یابد از ترس و بیم بزرگ.»

ولی فقها در حکم زیارت قبور درباره خانم ها اختلاف کرده اند. اکثر فقهای امامیه، زیدیه و احناف، و رویانی از فقهای شافعی، قائلند که رخصت و جواز برای مرد و زن بدون کراهت ثابت است، به شرط اینکه خوف وقوع در فتنه وجود نداشته باشد؛ بنا بر روایت ابن ابی ملیکه که از ام المؤمنین عایشه « رضی الله عنها » پرسید از کجا آمده اید و او پاسخ داد: « قالت: من قبر اخی عبدالرحمن. قلت: قد نهی رسول الله « صلی الله علیه وآله » عن زیاره القبور. قالت: نعم ثم أمر به زیارتها والنساء داخلات فی الرُّخصه؛ (۲) »

در جوابم گفت: از زیارت قبر برادرم عبدالرحمن آمده ام. گفتم: مگر رسول گرامی اسلام « صلی الله علیه وآله » از زیارت قبور منع نکرده است؟ گفت: بلی، منع کرده بود؛ ولی بعداً اجازه داد و اجازه اش شامل زن و مرد می شود.»

همچنین از طریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام » هشام بن سالم روایتی از امام صادق « علیه السلام » نقل کرده است که آن حضرت فرموده: « عاشت فاطمه « علیها السلام » بعد فوت آبها خمس و سبعین يوماً؛ لم تر کاشره ولا ضاحکه؛ تأتي قبور الشهداء فی کلّ غداه الی بیت فتأتی قبر حمزه فترحم علیه وتستغفر له؛ فاطمه زهرا « سلام الله علیها » بعد از فوت نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله » هفتاد و پنج روز زندگی کرد و در این مدت خندان و سرحال دیده نشد. صبح هر شب به زیارت قبور شهدای احد می رفت، مخصوصاً قبر حمزه سیدالشهدا، و برای آنها طلب آمرزش می کرد. رفتار فاطمه زهرا « سلام الله علیها » بزرگ ترین دلیل بر جواز زیارت قبور بدون کراهت برای زن هاست؛ زیرا نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله » در حق آن علیا مخدّره فرموده است: « الفاطمه بضعه منی؛ فاطمه پاره تن من هست؛ و کسی که این شأنیت را نزد

ص: ۲۱۴

۱- الکافی ۳/ ۲۲۹/ ۹. التهذیب ۶/ ۱۰۴/ ۱۸۲.

۲- سنن البیهقی ۴/ کتاب الجنائز ۷۸/ المغنی ۲/ ۳۹۰.

پیامبر اسلام داشته باشد، هرگز مرتکب عمل مکروه شرعی نمی شود. اما جمهور فقهای مذاهب چهارگانه و محقق حلی از فقهای امامیه قائلند به منع زیارت قبور برای خانم ها مطلقاً و یا کراهت زیارت قبور برای زن ها و استدلال کرده اند بر مدعیان به روایتی که از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» روایت کرده است که آن حضرت فرموده:

«لعن الله زوّارات القبور؛ (۱)»

لعنت کند خداوند زن هایی را که به زیارت قبور می روند. ولی فقهایی که قائل به جواز هستند، حمل کرده اند روایت را به زیارت زن هایی که از جهت ضعف تحمل و صبرشان زیارت آنها به جزع و ناله و اظهار خشم در مقابل قضا و قدر و مشیت الهی منجر می شود. (۲)

موارد استحباب در زیارت اهل قبور

اما بحث در چیزهایی است که مستحب است در زیارت اهل قبور انجام شود. مستحب است برای زائر که در ابتدای ورودش به قبرستان بگوید:

«السلام علیکم یا أهل الدّیّار من المؤمنین والمسلمین. رحم الله المستقدمین والمستأخرین. وإنا إن شاء الله بکم لاحقون؛ درود بر شما ای اهل سکنه از مؤمنین و مسلمین و رحمت کند خداوند پیشی گرفتگان شما را و پشت سرآیندگان شما را و ما هم هر وقت خداوند بخواهد، به شما ملحق می شویم.» بعد آنچه را که ابوالمقدام از امام باقر «علیه السلام» نقل کرده است، بگویند: آن حضرت در بقیع روی قبر یکی از مؤمنین ایستاد و فرمود: «اللّهُمَّ إرحم غربته وصلّ وحدته وآنس وحشته واسکن إلیه من رحمتک رحمه یستغنی بها عن رحمه من سواک. ألحقه بمن کان یتولّاه ثم قرأ القدر سبعاً؛ (۳)»

پروردگارا! به حال غریبی اش رحم کن و تنهابودنش را چاره کن و ترسش را برطرف کن و رحمت واسعه خود را شامل حالش کن، آن اندازه که از غیر تو بی نیاز شود و ملحق کن به کسانی که دوستشان دارد. بعد هفت بار سوره قدر را تلاوت کرد. در کتاب من لایحضره الفقیه از محمد بن مسلم روایت شده که ایشان گفته: به امام صادق «علیه السلام» عرض کردم: آیا شما به زیارت اموات می روید؟ حضرت فرمود: بلی. بعد عرض کردم: آیا

ص: ۲۱۵

۱- سنن الترمذی ۲/ ۲۵۹ / ۱۰۶۱. مستدرک الحاکم ۱/ ۳۷۴. سنن ابن ماجه ۱/ ۵۰۲ / ۱۵۷۶.

۲- المعتمر ۱/ ۳۳۹. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۲۸. الذکری ۷۳/ ۴. الجواهر ۴/ ۳۲۲. المستمسک ۴/ ۲۶۱. کتاب الطهاره ۹/ ۲۰۴. کتاب الام ۱/ ۳۱۷. فتح العزیز ۵/ ۲۴۷. المجموع ۵/ ۳۰۹. بدایع الصنائع ۱/ ۳۲۰. البحر الرائق ۲/ ۳۴۲. الشرح الکبیر ۲/ ۴۲۴. کشف القناع ۲/ ۱۷۱. مواهب الجلیل ۳/ ۵۰. المحلی ۵/ ۱۶۰. سبل السلام ۲/ ۱۱۴.

۳- التهذیب ۶/ ۱۰۵ / ۱۸۳. الوسایل باب ۳۴ از ابواب استحباب القیام علی القبر ۲.

اموات می دانند که ما به زیارتشان آمده ایم؟ آن حضرت فرمود: بلی، به خدا قسم که می دانند و خوشحال می شوند و با شما انس پیدا می کنند. عرض کردم: پس ما وقتی به زیارت اهل قبور رفتیم، چه بگوییم؟ آن حضرت فرمود: هر وقت به زیارت اهل قبور رفتید بگویید:

«اللَّهُمَّ جاف الأرض عن جنوبهم وصاعد إليك أرواحهم ولقهم منك رضوانا وأسكن إليهم من رحمتك ما تصل به وحدتهم وتونس به وحشتهم إنك على كل شيء قدير؛(۱)»

پروردگارا! توسعه بده زمین را در اطرافشان و بالا ببر نزد خودت ارواحشان را و ببخش برایشان رحمت و رضوانت را و جاه بده از رحمت و توسعه ات آنچه را که بر طرف کند تنهایی و ترس آنها را، زیرا بر همه چیز توانایی داری.»

مسلم از سلیمان بن بریده روایت کرده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» آنها را تعلیم می داد که هر وقت به زیارت اهل قبور رفتید، بگویید:

«السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون؛»

درود بر شما ای اهل دیار از مؤمنین و مسلمین و ما هم هر گاه خداوند بخواهد، به شما ملحق می شویم.»

ترمذی هم از ابن عباس روایت کرده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» بر قبرستانی در مدینه گذر کرد و در مقابل قبرستان ایستاد و رو به طرف آنها کرده، گفت:

«السلام عليكم يا أهل القبور؛ يغفر الله لنا ولكم؛ أنتم سلفنا ونحن بالآثر؛(۲)»

درود بر شما ای اهل قبرستان و مغفرت کند خداوند شما و ما را؛ شما پیشی گرفته اید و ما پشت سر شما هستیم.»

مستحب است برای زائر قرائت قرآن در وقت زیارت قبور از جهت روایتی که پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» فرموده: «من دخل المقابر فقراً سورة ياسين خفف عنهم يومئذ، وكان له بعدد ما فيه حسنات؛(۳) کسانی که وارد قبرستان می شوند، سوره یاسین را قرائت کنند. خداوند عذاب اهالی آن قبرستان را تخفیف می دهد و برای قرائت کننده به تعداد مرده ها حسنات نوشته می شود.»

ص: ۲۱۶

۱- [۱] من لا يحضره الفقيه ۱/ ۱۸۱ / ۵۴۰. وسایل الشیعه باب ۵۴ من الابواب استحباب زیاره القبور ح ۲.

۲- سنن الترمذی ۲/ ۲۵۸ / ۱۰۵۹.

۳- تحفه الآحودی ۳/ ۲۵۷.

«أخبرنا الشيخ الامام شرف الدين أبو عبد الرحمن عيسى، قال: أخبرنا الوالد الامام محي الدين أبو محمد عبد القادر بن أبي صالح، قال: أخبرنا أبو الحسين المبارك بن عبد الجبار الصيرفي، قال: أخبرنا أبو إسحاق البرمكي، قال: أخبرنا أبو بكر عبد العزيز بن جعفر الفقيه، قال: أخبرنا أبو بكر أحمد بن محمد الخلال، قال: أخبرنا العباس بن محمد الدوري، قال: حدثنا يحيى بن معين، قال: حدثنا بشر الحلبي، قال: حدثنا عبد الرحمن بن العلاء بن الحلاج عن أبيه، قال: إني إذا أتتُ فضعتني في اللحد وقل: بسم الله وعلى مله رسول الله «صلى الله عليه وآله» و سن عليّ التراب سنّاً وإقرأ عند رأسي بفاتحة الكتاب وأول البقره وخاتمتها؛ فإني سمعت عبد الله بن عمر «رحمهما الله» يقول: ذلك. قال الدوري: سئلت احمد بن حنبل: تحفظ في القرائه على القبور شيئاً؟ فقال: لا و سألت يحيى بن معين فحدثني بهذا الحديث؛(1)

خبر داد ما را شيخ امام شرف الدين ابو عبد الرحمن عيسى، گفت: به ما خبر داد پدر امام محي الدين ابو محمد عبد القادر بن ابى صالح، گفت: خبر داد ما را ابو الحسين مبارك بن عبد الجبار صيرفي، گفت: به ما خبر داد ابو اسحاق برمكي، گفت: خبر داد ما را ابو بكر عبد العزيز پسر جعفر فقيه، گفت: خبر داد ما را ابو بكر احمد بن محمد خلال، گفت: خبر داد ما را عباس پسر محمد دوري، گفت: حديث کرد برای ما يحيى بن معين، گفت: حديث کرد ما را بشر حلبي، گفت: برای ما حديث کرد عبد الرحمن پسر علاء از حلاج از پدرش، گفت: من هر زمان فوت کردم، وقتی در لحدم گذاشتی، بگو: بسم الله وعلى مله رسول الله «صلى الله عليه وآله» و خاک قبر را بر من بریز، سپس کنار سر من فاتحه الكتاب اول و آخر سوره بقره را بخوان، زیرا از عبدالله عمر این را شنیده بودم. دوري گفته: از احمد بن حنبل «رحمه الله» سؤال کردم: برای قرائت سرقبرها چیزی معين را می دانی؟ گفت: نه؛ از يحيى بن معين سؤال کردم، همین حديث را برایم خواند. نیز برای میت دعا کنید، زیرا دعا بعد از قرائت قرآن قریب به اجابت است و نفع به میت می رساند و مسئله اتفافی است بین فقهای مسلمین.(2)

ساخت و ساز و تعمیر قبور

امر چهارم از اموری که مرتبط است با اموات، حکم پخته کاری قبر اموات و نوسازی قبرهای

ص: ۲۱۷

۱- القرائه عند القبور/۲ لابی بکر بن خلال.

۲- المعتمر ۱/ ۳۳۹. تذکره الفقهاء ۲/ ۱۲۸. الذکری ۷۳/ ۴. جواهر الکلام ۴/ ۳۲۲. المستمسک ۴/ ۲۶۲. کتاب الطهاره ۹/ ۲۰۴. بدایع الصنائع ۱/ ۳۲۰. المجموع ۵/ ۳۰۹. فتح العزیز ۵/ ۲۴۶. کتاب الام ۱/ ۳۱۷. الشرح الکبیر ۲/ ۴۲۴. البحر الرائق ۲/ ۳۴۲. کشاف القناع ۲/ ۱۷۱. المحلی ۵/ ۱۶۰. مواهب الجلیل ۳/ ۵۰.

کهنه شده اموات و ساختن اتاق روی قبر و رفت و آمد در آن و نماز خواندن و عبادت در آن است، از منظر فقهای مذاهب اسلامی. فقهای امامیه و جمهور فقهای اسلامی اتفاق دارند بر کراهت کارهای ذکر شده و مسئله مجمع علیهاست بین تمام فقهای اسلامی؛ و استدلال کرده اند به روایتی که جابر از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» روایت کرده است:

« نهي النبي « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » أَنْ يَجْصَصَ الْقُبُورَ وَأَنْ يَبْنِيَ عَلَيْهِ وَأَنْ يَقْعُدَ عَلَيْهِ وَأَنْ يَكْتَبَ عَلَيْهِ؛(۱)»

پیامبر مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» منع کرده است از پخته کاری قبرها و ساختن روی قبرها و نشستن بر قبرها و نوشتن بر قبرها. حتی بعضی فقها خیمه زدن روی قبرها و سایه بان درست کردن روی قبرها را نیز جایز نمی دانند؛ زیرا همه آن کارها از امور زینتی دنیایی محسوب می شوند و میت نیاز به آنها ندارد.

اما از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» در این باره فرمایش امام موسی بن جعفر «علیه السلام» موجود است که آن حضرت فرموده:

«لا يصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تجصيصه ولا تطيينه؛(۲)»

شایسته نیست ساختن ساختمان روی قبر و نشستن روی قبر و پخته کاری قبر و کاه گل کاری قبر. به علاوه امام علی «علیه السلام» در این باره فرموده: «من جدد قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام؛(۳) کسانی که قبرهای کهنه را تجدید بنا کنند یا مجسمه بسازند، از اسلام خارج شده اند.»

نشستن روی قبر، تکیه دادن به قبر و راه رفتن روی قبر در حال اختیار، از نظر فقهای اسلامی مکروه است، از جهت نهی نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» از نشستن روی قبر؛(۴)

ولی اگر مضطرب باشد، اشکال ندارد. قال «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: «لأن أظأ على جمره أوسيف أحبُّ إليَّ من أن أظأ على قبر مسلم؛(۵) هر آینه راه رفتن روی ظرف پراز آتش و یا دم شمشیر بر آن دوست

ص: ۲۱۸

۱- صحیح مسلم ۲/۶۶۷/۹۷۰. سنن ابن ماجه ۱/۴۹۸/۱۵۶۲. سنن النسائي ۴/۸۷. سنن الترمذی ۳/۳۶۸/۱۰۵۲.

۲- التهذيب ۱/۴۶۱/۱۵۰۳. الاستبصار ۱/۲۱۷/۷۶۷.

۳- من لا يحضره الفقيه ۱/۱۲۰/۵۷۹. التهذيب ۱/۴۵۹/۱۴۹۷. المحاسن ۱۲/۳۳.

۴- صحیح مسلم ۲/۶۸۸/۹۷۲. سنن ابی داود ۳/۲۱۷/۳۲۲۹. سنن الترمذی ۳/۳۶۷/۱۰۵۰. سنن النسائي ۲/۶۷/۴۹/۸۸.

۵- سنن ابن ماجه ۱/۴۹۹/۱۰۶۷.

داشتنی تر است برای من از راه رفتن روی قبر مسلمانی، از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» فرمایش امام موسی بن جعفر «علیه السلام» است: «ولا الجلوس علیه» (۱). زیارد نشستن روی قبر و اعمال ذکر شده دیگر، یک نوع توهین به قبور مسلمین است.

دیگر از مکروهات، نشستن و ادرار کردن روی قبر و بین قبور مسلمین است، به دلیل اینکه آثارش موجب اذیت و آزار زائرین می شود و پیامبر مکرم

اسلام «صلی الله علیه وآله» از این عمل نهی کرده است: «لأبالی وسط القبور قضیت حاجتی أو وسط السوق» (۲).

فرقی نمی بینم در زشتی بین قضای حاجت در بازار و یابین قبور مسلمین. ولی امام مالک «رحمه الله» گفته: اگر قصد از نشستن بین قبور نجاست کردن باشد، مکروه است و اگر قصد از نشستن نجاست نباشد، اشکالی ندارد. (۳)

دیگر از مکروهات، سکنی گزیدن در قبرستان هاست؛ زیرا بود و باش در مقبره ها یا از جهت عدم رضایت به قضا و قدر الهی است یا از جهت اعراض و دوری جستن از مصالح دینی و اخروی است، یا از جهت پند نگرفتن از مردن و مردگان. (۴)

دیگر از مکروهات، مسجد و محل عبادت و نماز قرار دادن مقبره هاست، بنا بر فرمایش نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله»: «لعن الله اليهود إتخذوا قبور أنبيائهم المساجد» (۵).

لعن و نفرین کرد خداوند متعال یهود و نصارا را زمانی که قبور انبیایشان را محل عبادت و نماز قرار دادند. همچنین از جهت شباهت تعظیم قبور به تعظیم اصنام. ام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها» گفته است: علّت بلند نساختن قبر مطهر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» این بود که محل عبادت، نماز و سجده قرار نگیرد؛ زیرا عبادت اصنام و بت پرستی از احترام به عکس و صورت اموات، بوسیدن آنها و نماز خواندن به سوی آنها شروع شده است. (۶)

ص: ۲۱۹

۱- التهذیب / ۱ / ۴۶۱ / ۱۵۰۳. الاستبصار / ۱ / ۲۱۷ / ۷۶۷.

۲- سنن ابن ماجه / ۱ / ۴۹۹ / ۱۵۶۷.

۳- بدایه المجتهد ونهایه المقتصد / ۱ / ۲۴۴. المغنی / ۲ / ۳۸۲.

۴- المعبر / ۱ / ۳۰۴. النهایه / ۴۴. مبسوط الشیخ / ۱ / ۱۸۷. تذکره الفقهاء / ۲ / ۱۰۴. مختلف الشیعه / ۲ / ۳۱۵. الذکری / ۶۸. جامع

المقاصد / ۱ / ۴۴۹. جواهر الکلام / ۴ / ۳۳۴. بدایع الصنایع / ۱ / ۳۲۰. المجموع / ۵ / ۲۹۸. فتح العزیز / ۵ / ۲۲۷. تلخیص الحبیر / ۵ / ۲۲۶.

المغنی / ۲ / ۳۸۶. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۸۶. کشاف القناع / ۲ / ۱۶۲. البحر الرائق / ۲ / ۳۴۰. مواهب الجلیل / ۳ / ۵۸. کتاب الام / ۱ / ۳۱۶. نیل

الاو طار / ۴ / ۱۳۳.

۵- صحیح البخاری / ۲ / ۳۸۸. سنن النسائی / ۴ / ۹۶. سنن البیهقی / ۴ / ۸۰.

۶- [۶] المغنی / ۲ / ۳۸۸. الشرح الکبیر / ۲ / ۳۸۸. تذکره الفقهاء / ۲ / ۱۰۷. الذکری / ۶۸. احکام الجنائز / ۲۱۰.

خلاصه کسانی که قائل به تحریم بنای قبور و یا کراهت تعمیر قبور شده اند، علاوه بر روایات گذشته استدلال کرده اند، اول به روایتی از امام علی «علیه السلام»: «عن علی «علیه السلام» قال: کان رسول الله «صلی الله علیه وآله» فی جنازه، فقال: أئیکم تنطلق إلى المدینه فلا یدع بها وثناً إلا کسره ولا قبراً إلا سواه ولا صوره إلا لطحها؟ فقال رجل: أنا یارسول الله فانطلق فهاب أهل المدینه فرجع. فقال علی «علیه السلام»: أنا أنطلق یارسول الله. قال: فانطلق. فانطلق ثم رجع. فقال: یا رسول الله «صلی الله علیه وآله» لم أَدع بها وثناً إلا کسرتہ ولا قبراً إلا سوّیتہ ولا صوره إلا لطحتها؛ (۱) از امام علی «علیه السلام» نقل شده است که فرمود: با نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در تشییع جنازه بودیم. آن حضرت رو به اصحاب کرده فرمود: کدام یک از شما حاضرید به شهر مدینه رفته، تمام بت ها را شکسته و تمام قبرها را با خاک یکسان نموده و تمام عکس و صورت ها را محو کرده، برگردد؟ مردی عرض کرد: من می روم یا رسول الله. آن مرد رفت اما از اهل مدینه ترسید و بدون اینکه کار را انجام دهد، برگشت. پس از آن امام علی «علیه السلام» آمادگی خود را برای رفتن به مدینه و انجام مأموریت اعلام کرد و نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نیز با رفتن امام علی «علیه السلام» موافقت کرد. امام علی «علیه السلام» پس از برگشت عرض می کند: یا رسول الله، وثنی را نگذاشتم، مگر اینکه شکستم و قبری نگذاشتم، مگر اینکه با زمین یکسان کردم و عکس و صورتی نگذاشتم، مگر اینکه محو کردم.»

دوم، از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت شده است: «أَنَّهُ قَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثْنًا. لَعَنَ اللَّهُ قَوْمًا اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛ (۲)

آن حضرت فرمود: پروردگارا! قبر مرا محل پرستش قرار نده. خداوند لعنت کند طایفه ای را که قبور انبیایشان را مسجد و محل پرستش خداوند قرار داده اند.» در روایت دیگری حضرت قومی را که قبور انبیایشان را مسجد قرار داده اند، مشخص کرده و فرموده: «قاتل الله الیهود. اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛ (۳) خداوند طایفه یهود را لعنت کند، زیرا قبور پیامبرانشان را محل عبادت و پرستش قرار داده است.»

سوم، به دلیل آنچه که سنن ابن ماجه و ترمذی و ابی داوود به اسنادشان از ابی هریره، حسان بن ثابت و ابن عباس از نبی نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» زن ها را از زیارت اهل قبور روایت کرده اند:

ص: ۲۲۰

۱- مسند احمد ۱/۷۷ و ۸۹ و ۹۶ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۲۸ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۵ و ۱۵۰ و مسند طیالسی ح ۹۶ و ۱۵۰ ..

۲- مسند احمد ۲/ ۲۴۶ ..

۳- همان ۲/ ۲۸۶ ..

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» لعن زَوَارَاتِ الْقُبُورِ؛ (۱)

پیامبر خدا لعنت کرده زن هایی را که به زیارت اهل قبور می روند.

امادرباره روایت اول گفته اند: بعد از اینکه عدّه ای از اهل مدینه اسلام آوردند، نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» ابتدا مصعب بن عمیر را فرستاد تا به تازه مسلمان ها احکام نازل شده اسلام را یاد دهد و زمانی که آنها به موسم حج مشرف شدند و شبانگاه به صورت پنهانی با نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در عقبه ملاقات و بیعت کردند، از حضرت دعوت کردند که به مدینه هجرت کنند و حضرت دعوت آنها را پذیرفته، به مدینه هجرت کردند و پشت سرش به فاصله چند روز امام علی «علیه السلام» و سپس سایر مسلمین یکی پس از دیگری وارد مدینه شدند و اسلام تقویت شد و نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» دولت تشکیل داد و پیمان هایی با طوایف یهود مدینه (بنی قریظه، بنی النظیر و بنی قینقاع) بستند. کم کم اسلام را بر تمامی اهالی مدینه و نواحی آن گسترش دادند و در این مدت در هیچ کتاب و منبعی نه دیده شده و نه هم نقل شده است که امام علی «علیه السلام» را فرستاده باشد به مدینه و طبق فرمان آن حضرت آن کارها را بلامنازع انجام داده باشد. آن هم هنگامی که حضرت در تشییع جنازه بوده، فردی را فرستاده. اودر مأموریتش شکست خورد و برگشت، بعد از او امام علی «علیه السلام» را فرستاد و حضرت کماکان در تشییع جنازه بود. لذا این روایت خیلی عقلا پسند به نظر نمی رسد. ثانیاً در دنباله روایت آمده است که امام علی «علیه السلام» به ابی الهیّاج اسدی گفت: من تو را می فرستم برای انجام کاری که آن حضرت مرا امر کرده است. جای سؤال است آیا فرستادن ابی الهیّاج اسدی در چه زمانی بود؟ در زمان خلافت آن حضرت بود و یا پیش از آن در عصر خلفای راشدین بود؟ یا در عصر نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و طبق مقتضای صدر روایت که باید در عصر پیامبر باشد؟ و به کدام شهر و بلدی فرستاده شده؟ آیا برای تخریب قبور مسلمین فرستاده شده یا برای تخریب قبور مشرکین؟ و در شهر و بلد مسلمین بوده یا در شهر و بلد مشرکین؟ و چه ربطی به مسلمین دارد که قبور آنها را تخریب کند؟ لذا مفاد روایت مبهم و محل تردید و فاقد حجّیت و اعتبار است.

اما روایت دوم که راجع به قبور انبیای بنی اسرائیل (یهود) است، طبق آنچه که در اصحاح ۲۵

ص: ۲۲۱

۱- سنن ابن ماجه؛ کتاب الجنائز باب ماجاء فی النهی عن زیاره النساء للقبور ۵۰۲ / ۱ ح ۱۵۷۶. سنن ابی داوود؛ کتاب الجنائز زیاره النساء للقبور ۲۰۸ / ۳ ح ۳۹۳۲. مسند احمد الباب الثالث ۳۳۷ / ۲ ح ۳۵۶. سنن الترمذی ابواب الجنائز باب ماجاء فی کراهیّت زیاره القبور للنساء ۲۷۶ / ۲.

از سفر تکوین تورات آمده، این است: وقتی ابراهیم خلیل «علیه السلام» فوت کرد، حضرت اسماعیل و اسحاق جنازه اش را در سرداب مکفیله در حقل عفرون بن صوحه الحثی امام ممرا دفن کردند و حضرت ساره نیز همان جا دفن شده است. در اصحاح ۳۵ از سفر تکوین تورات آمده: وقتی که حضرت اسحاق نبی «علیه السلام» فوت کرد، فرزندانش عیسو و یعقوب جنازه اش را در ممرا که امروزه در عبری به نام حبرون یاد می شود، دفن کردند. در اصحاح ۵۰ از سفر تکوین تورات آمده: وقتی که حضرت یعقوب در مصرفوت کرد، حضرت یوسف جنازه اش را آورده، در سرداب مکفیله در کنار پدر و جدش دفن کرد. در اصحاح ۱۰ از سفر عدد تورات آمده: زمانی که هارون فوت کرد، حضرت موسی «علیه السلام» جنازه اش را بر سر کوه هور دفن کرد. در اصحاح ۳۴ از سفر تثنیه تورات آمده است: حضرت موسی «علیه السلام» در سرزمین مواب فوت کرد و در حواء مقابل خانه فغور دفن شده است، و امروزه کسی قبر حضرت موسی «علیه السلام» را نمی داند. در اصحاح ۲۴ از سفر یوشع تورات آمده که حضرت یوشع در کوه افرایم دفن شده است و استخوان های حضرت یوسف در شکیم دفن شده است و محل دفن داوود نبی و سلیمان در کتاب تورات بیان نشده است. در کتاب «قاموس الکتاب المقدس» در ترجمه کلمه «صهیون» آمده که محل دفن سلیمان و داوود معلوم نیست. یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان در ماده خلیل آورده است که خلیل اسم شهری است دارای حصون و عمارات و بازار، نزدیک بیت المقدس و در آن است قبر ابراهیم خلیل «علیه السلام» در سردابی که دارای زوآر، مراجعین، بارگاه، ضیافت و بناهای مسکونی است و به همین مناسبت شهر به نام الخلیل یاد می شود؛ در حالی که اسم اصلی شهر حبرون یا حبری است.

در تورات اسمی از بقیه انبیای بنی اسرائیل و محل دفن آنها آورده نشده است. این بود خلاصه ای از اخبار قبور انبیای بنی اسرائیل (یهود)؛ و در هیچ جا دیده نشده و در هیچ کتابی نوشته نشده و از کسی شنیده نشده که گفته باشد: یهود قبور انبیای خود را سجد می کنند و بت قرار داده، پرستش می کنند. مانند اینکه ما مسلمان ها کعبه را قبله قرار می دهیم؛ اما احترام به قبور انبیا و زیارت آنها شرعاً و عرفاً و ثن و بت پرستی گفته نمی شود. جالب اینجاست که محل عبادت یهود و بنی اسرائیل نامش «خیمه الاجتماع» است و در آن خیمه تابوت عهد می باشد و در اصحاح ۲۵ - ۲۸ سفر خروج تورات آمده که حضرت موسی «علیه السلام» به امر خداوند متعال خیمه اجتماع و تابوت عهد را برای محل عبادت یهود بنی اسرائیل ساخت. در اصحاح ۲۶ - ۳۰ همان تورات آمده که خداوند چگونه بنی اسرائیل را در صحرای سینا امر کرد به عبادت در خیمه اجتماع و تابوت عهد و بنی اسرائیل این دو را در هنگام کوچ و مسافرت با خود حمل می کردند تا

اینکه به ارض موعود یعنی سرزمین فلسطین رسیدند و داوود نبی برای نصب خیمه اجتماع و تابوت عهد در آن ساختمانی را بنا نهاد و حضرت سلیمان آن ساختمان را به پایان رساند. (۱)

آن ساختمان راهیکل سلیمان نامگذاری کردند و خیمه اجتماع و تابوت عهد را به آنجا منتقل کردند که تا عصر حاضر به همان نام یاد می شود.

این بود اخبار مقابر انبیای بنی اسرائیل یهود که اصولاً جای شک و تردید نیست در اینکه بنی اسرائیل یهود مقابر انبیای خود را بتخانه قرار نداده است.

اما اخباری که از نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» در نهی از زیارت قبور وارد شده اند و در نفس احادیث آن حضرت جای شک و تردید نیست؛ بلکه بحث و تردید و اشکال در افرادی است که این احادیث را نقل کرده اند، و در بعضی جملات و کلماتی که در این احادیث به کار رفته اند و از آن دو جهت مورد قبول علما و محققین نیستند. (۲)

اما کسانی که تعمیر قبور انبیا، اولیا و شهدا را جایز می دانند و دعا، عبادت و پرستش خداوند متعال را در آنها جایز بلکه مستحب می دانند، اول استدلال کرده اند به آیه مبارکه: «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ؛ (۳) جایگاه ابراهیم «علیه السلام» را محل نماز خواندن و عبادت قرار دهید.» دوم به آنچه که خبر داده اند از قصه اصحاب کهف در قرآن کریم:

«وَقَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلٰی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا؛ (۴)

آنها که آگاهی پیدا کردند بر حال آنها، گفتند: برجایگاه آنان مسجدی می سازیم برای عبادت و پرستش خداوند متعال.»

اما ماجرای آیه اول را بخاری در صحیحش نقل کرده است: در هنگام که ابراهیم و اسماعیل «علیهما السلام» خانه کعبه را می ساختند، اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم می ساخت. وقتی دیوار خانه به قدر قامت حضرت ابراهیم بلند شد، اسماعیل سنگی زیر پای حضرت ابراهیم گذاشت که روی آن ایستاده شده، به کار خود ادامه داد. این سنگ همان مقام حضرت ابراهیم «علیه السلام» است که مادر قرآن عظیم الشأن امر شده ایم به نماز خواندن و عبادت نزد

ص: ۲۲۳

۱- مراجعه شود به سفر خروج تورات اصحاح ۳۵ / ۳۸۴۰ و سفر اعداد اصحاح ۴۱۳ / ۶۳۸.

۲- مراجعه شود به کتاب؛ البناء علی قبور الأنبياء والأولياء وإتخاذ مساجد واماکن للعباده / ۱ - للعسکری السید مرتضی.

۳- سوره بقره / ۱۲۵ ..

۴- سوره کهف / ۲۱ ..

روایت دوم در تفاسیر آمده که مجموعه ای از جوانان در زمان دقیانوس پادشاه مقتدر روم شرقی که ادعای خدایی می کرد؛ ایمان به خدای حقیقی آوردند و از ترس جانشان از شهر فرار کرده، به یک غار در کوهی پناه بردند و به اراده و مشیت الهی مدت سیصد سال واندی به خواب رفتند. بعد که بیدار شدند یکی را همراه پولی که با خود داشتند، به شهر فرستادند تا غذایی برای خوردن تهیه کنند و مردم شهر در این زمان همه مؤمنین و خداپرست بودند و قصه آنها را از نیاکان خود شنیده بودند و از پول شان شناختن که اینها همان جوانان مؤمن فراری از پادشاه ظالم ستمگرمی باشند و غار محل خوابشان را نیز شناسای کردند و به طرف آنها هجوم آوردند ولی آنها از جهت عدم رضایت از برگشت به شهر و دیارشان از خداوند خواستند که دو مرتبه به همان حالت قبلی برگردانده شوند و اهالی شهر درباره شان تصمیم گرفتند که در محلشان مسجدی برای عبادت و پرستش خداوند بسازند؛ نتیجه در آیه اول امر شدیم که در آن مقام نماز بخوانیم و عبادت کنیم و کجای این شرک و بت پرستی است؟ بلکه عین توحید و خلوص عبودیت و طاعت الهی است. و در آیه دوم خداوند متعال خبر داده است که مردم مؤمن شهر تصمیم گرفتند جای خواب جوانان مؤمن فراری را مسجد و محل عبادت و پرستش الهی قرار دهند و خداوند متعال این کارشان را مدح و ستایش کرده است نه اینکه مذمت کرده و گفته باشد این کار آنها شرک است و بت پرستی (۲).

دوم این گروه استدلال کرده اند اول- به سنت رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که آن حضرت امر کرده است به زیارت اهل قبور بعد از آنکه نهی کرده بود از زیارت اهل قبور؛ همانطوری که مسلم در صحیحش و نسائی و ابن ماجه و ترمذی در سنن شان و مالک در موطأ از بریده و از پدرش روایت کرده است «قال رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزَوُّوْهَا» (۳) نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرموده است: شمارا از زیارت اهل قبور منع کرده بودم آگاه باشید بعد از این زیارت کنید اهل قبور را و در آخر حدیث در سنن ابی داوود آمده است «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِهَا تَذْكَرَهُ» زیرا در زیارت اهل قبور یاد آوری قیامت است؛ و در سنن ابن ماجه از ابن مسعود نقل کرده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» قَالَ: كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزَوُّوْهَا

ص: ۲۲۴

۱- صحیح بخاری / کتاب الانبیاء باب یزفون النسلان فی المشی / ۱۵۸ / ۲ و ۱۵۹.

۲- مراجعه شود بتفسیر طبری ۱۳۲ / ۱۵ / ۱۴۹. و تفسیر قرطبی ۳۷۹ / ۱۰. و تفسیر ابن کثیر ۱۲۱ / ۱۲۸۵.

۳- صحیح مسلم کتاب الجنائز باب زیاره القبور ۶۷۲ / ۲ ح ۹۷۷. سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب ماجاء فی زیاره القبور ۵۰۰ / و

۵۰۱. سنن النسائی کتاب الجنائز باب زیاره القبور ۸۹ / ۴. سنن الترمذی باب الجنائز ۲۷۴ / ۴. سنن ابی داوود کتاب الجنائز باب فی

زیاره القبور ۲۱۸ / ۳ ح ۳۲۳۵. موطأ مالک عن ابی سعید الخدری کتاب الضحایا باب ادخار لحوم الاضاحی ۲ / ۴۸۵.

مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» فرموده: شمارا از زیارت اهل قبور منع کرده بودم و الآن اجازه دادم زیارت کنید آنهارا زیرا در زیارت آنها پرهیز از لذایذ و زرق و برق دنیا و بیاد آوردن نعمتهای آخرت است.

دوم - به آنچه که ساری و جاری است نسبت بقبور انبیاء «علیهم السلام» در مکه و مدینه از زمان حضرت اسماعیل «علیه السلام» تا زمان پیغمبر خاتم «صلی الله علیه وآله» مشاهده می کنید همان طور که حُجَّاج بیت الله الحرام دور کعبه طواف می کنند دور حجر اسماعیل نیز طواف می کنند و همان طور که حُجَّاج در حین طواف دیوار کعبه را لمس می کنند دیوار حجر انبیز لمس می کنند و به اجماع علماء اسلام قبر حضرت اسماعیل و مادرش هاجر در حجر است؛ در سیره ابن هشام متوفی / ۲۱۸ ه و تاریخ طبری متوفی / ۳۱۰ ه و تاریخ ابن اثیر متوفی ۶۳۰ ه و تاریخ ابن کثیر متوفی ۷۷۴ ه و لفظ از ابن هشام است «دفن اسماعیل فی الحجر مع امه هاجر» حضرت اسماعیل همراه مادرش در حجر دفن شده است و در تاریخ ابن اثیر آمده: «أوصی اسماعیل أن یدفن عند قبر امه فی الحجر» (۲) حضرت

اسماعیل وصیت کرد که نزد قبر مادرش در حجر دفن شود. و در طبقات ابن سعد آمده وقت اسماعیل بیست ساله شد مادرش هاجر در سن نود سالگی فوت کرد و او را در حجر دفن کرد وقت حضرت اسماعیل: بعد از پدرش حضرت ابراهیم فوت کرد او را نیز در حجر نزدیک دیوار کعبه در کنار مادرش دفن کردند و در اکتفای کلاعی آمده است: که هاجر و اسماعیل و پسرش نابت در حجر دفن است (۳). و بعلاوه دختران حضرت اسماعیل نیز در حجر مدفون هستند و می بینیم که در طول تاریخ مکه معظمه صحن حجر مخصوصاً زیر ناودان طلا مملو از نماز گزار و زوار در حال عبادت و پرستش خدای واحد بوده و هستند و تا هنوز دیده و شنیده نشده است که کسی آنها را مشرک و بت پرست و عملشان را شرک و بت پرستی گفته باشد؛ اما خواندن دو رکعت نماز برای خداوند واحد در غار حراء محل اولین نزول وحی الهی بر نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» شرک و بدعت دانسته می شود و خواننده آن مشرک خطاب می شود و یاللعجب پشت پرده چه خبر است؟! و همین طور خواندن دو رکعت نماز در منزلی که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» در آن متولد شده است و اولین بار جلد بدن مبارک زمین آن خانه را لمس کرده است؛ شرک و بدعت دانسته شده و منزل

ص: ۲۲۵

۱- سنن ابن ماجه كتاب الجنائز باب ماجاء فی زیاره القبور ۵۰۱ / ۱ ح ۱۵۷۱.

۲- مراجعه شود ذکر خبر اسماعیل و اولادش در هر یک از سیره ابن هشام ۱ / ۶. و تاریخ طبری ۱ / ۳۵۲ طبع اروپا. و تاریخ ابن اثیر ۱ / ۸۹ طبع اروپا. و تاریخ ابن کثیر ۳ / ۱۹۱. و ما ده حجر از معجم البلدان یاقوت حموی.

۳- الاکتفاء فی مغاز المصطفی والثلاثه الخلفاء / ۱۱۹.

تخریب می شود ویا عجباً ویا للمسلمین چه خیر است؟!.

واین قبر آمنه بنت وهب مادر مکرمه نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است در آبواء ودر طبقات ابن سعد آمده است که نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در عمره حدیبیه گذرش بقبر مادر مکرمه اش افتاد او را مرمت کرد و در کنار قبرنشسته گریه کرد که از گریه آن حضرت همه کسانی که حاضر بودند گریه کردند واین خبر را تمامی سیره نویسان اسلامی نقل کرده اند (۱).

اما قبر ام المؤمنین خدیجه کبری (سلام الله علیها) اولین بانوی فداکاری نبی مکرم اسلام و اولین فرد که اسلام را طوعاً اختیار کرده است و قبری عبدالمطلب جدی بزرگوار پیامبر و اَبی طالب عمی آن حضرت آن دو مرتباً و متولیان و حامیان نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در مکه معظمه در جَنَّةِ الْمُعَلَّى تخریب و با خاک یکسان می شوند و زیارت قبور آنها شرک و بت پرستی دانسته می شوند ویا عجباً ویا للا سلام!!!؛ صبرنا فی العین قذا و فی الحلق شجی.

واین قبر نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است در مدینه در خانه خود آن حضرت و در همان غرفه که از دنیا رفته است و بعداً خلیفه اول و دوم را نیز همانجا دفن کردند و بعداً روی غرفه قُبَّه سبز رنگی بنا کردند و این خبر را ابن هشام در سیره خود و ابن سعد در طبقات خود مفصل آورده اند (۲).

اما ثواب زیارت قبر نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» دارقطنی در سنن خود و طبرانی در معجم خود و فاکهی در اخبار مکه به سند شان از ابن عمر «رضی الله عنه» نوشته اند «قال رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: من حجَّ فزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیاتی» (۳) پیامبر

اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرمود: کسانی که حج می کنند و قبری مرا بعد از مرگم زیارت می کنند مانند کسانی هستند که مراد حال حیاتم زیارت کرده هست. و طایلسی از عمر «رضی الله عنه» نقل کرده است که گفته: «سمعت رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» یقول: من زار قبری أو من زارنی کنت له

ص: ۲۲۶

۱- [۱]. طبقات ابن سعد ۱/ ۱۱۶ چاپ بیروت / ۱۳۷۶ هـ. سنن النسائی کتاب الجنائز باب زیاره قبرالمشرك ۱/ ۲۶۷. سنن ابی داوود کتاب الجنائز باب زیاره القبور ۳/ ۲۱۸ ح ۳۲۳۴. سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب ماجاء فی زیاره قبورالمشركین ۱/ ۵۰۱ ح ۱۵۷۲

۲- طبقات ابن سعد ۲/ ۲۹۲ - ۲۹۴. سیره ابن هشام ۴/ ۳۴۳.

۳- السنن الکبری ۵/ ۲۴۶. سنن الدارقطنی ۲/ ۲۷۸. اتحاف الساده المتقین ۴/ ۴۱۶ للزبیدی. ترواء الغلیل ۴/ ۳۳۵ للبانی. کنز العمال ۵/ ۷۰ چاپ حیدرآباد دکن. مجمع الزوائد ۲/ ۴ للهیتمی. الدر المنثور ۱/ ۲۳۷ للسیوطی. المعجم الکبیر ۱۲/ ۴۰۷ للطبرانی.

شفيعاً أوشهيداً» (۱) شنيدم نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» می فرمود: کسانی که قبرم یا خودم را زیارت کنند در قیامت برایش شفیع یا شاهد هستم.

اما کسانی که از اهل بیت «عليهم السلام» یا از صحابه «رضوان الله تعالى عليهم» قبر مطهر آن حضرت را زیارت کرده است؛ اول دختر بزرگوارش فاطمه زهراء «سلام الله عليها» است ابن جوزی به سند خود از امام علی «عليه السلام» نقل کرده است وقت دفن نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» تمام شد؛ فاطمه اطهر «سلام الله عليها» اولین کسی بود که آمد و قبضه از خاک قبر برداشت بر چشمان مبارک گذاشت و گریه کرده فرمود: ماذا علی من شَمَّ تربه أحمد؛ أن لا يشمَّ مدى الزمان غواليا؛ صَبَّتْ عَلَيَّ مصایب لوأنها؛ صَبَّتْ عَلَيَّ الأيَّام صرن لياليا (۲) چنان است استشمام کننده گان تربت احمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که هر گیز استشمام نکنند در روز گاربدی را؛ مصیبت‌های که بر من وارد شد؛ اگر بر روزگار وارد می شد؛ مانند شب تیره و تار می گردید. دوم از کسانی که به زیارت قبر مطهر آمد؛ صحابی جلیل القدر ابویوب انصاری «رضی الله عنه» بود و پیشانی‌اش را بر قبر گذاشت گریه کرد؛ احمد در مسند خود و حاکم در مستدرک خود و در مجمع الزوائد بسند شان و لفظ از احمد و حاکم است؛ روزی مروان بن حکم آمد سری قبری مطهر رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» مردی را دید که صورت خود را بر قبر گذاشته گریه می کند و با غضب گفت میدانی چکار می کنی؟ وقت آن مرد صورتش را به طرف مروان برگرداند شناخت که ابویوب انصاری است و گفت: بلی میدانم چکار می کنم آمدم که رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را زیارت کنم و نیامدم نزد سنگ و چوبی و از پیامبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» شنیدم که می فرمود: برای دین گریه نکنید هر زمان که اهلش متولی آن باشند ولی گریه کنید برای دین زمان که غیر اهلش بر او والی شوند (۳).

سوم کسی که به زیارت قبر مطهر رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» آمد صحابی جلیل القدر مؤذن مسجد النبی «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» بلال «رضی الله عنه» بود آمد سری قبر شریف و شروع کرد به گریه کردن و صورتش را بقبر شریف می مالید و در همین وقت حسنین «عليهما السلام» آمدند هر دو را در بغل گرفته گریه می کرد (۴) و چهارم از کسانی که به زیارت

ص: ۲۲۷

- ۱- مسند طرابلسی / ۱۲ متوفی ۲۰۴ چاپ حیدر آباد / ۱۳۲۶ هـ. کنز العمال ۲۰ / ۱۶۱ چاپ حیدر آباد. مختصر تاریخ دمشق ۲ / ۴۰۶. المطالب العالیه / ۱۲۵۴ لابن حجر. الدر المنثور / ۱ / ۲۳۷. المعجم الكبير / ۱۲ / ۱۴۱۷.
- ۲- ارشاد الساری ۲ / ۴۰۶ - ۴۰۷ چاپ بیروت. والوفاء باحوال المصطفی ۲ / ۸۰۴ لابن الجوزی چاپ بیروت. ومثیر الغرام الساکن / ۳۰۰. وفاء الوفاء ۴ / ۱۴۰۵ لنورالدین السمهودی.
- ۳- مسند احمد / ۵ / ۴۲۲. مستدرک حاکم کتاب الفتن ۴ / ۵۱۵. مجمع الزوائد ۵ / ۲۴۵ کتاب الخلافه باب ولایه المناصب غیر اهلها چاپ بیروت.
- ۴- تاریخ ابن عساکر ۷ / ۱۳۷ در ترجمه ابراهیم بن محمد انصاری چاپ بیروت / ۱۴۱۵ هـ. سیر اعلام النبلاء ۱ / ۳۵۸ للذهبی در ترجمه بلال. تهذیب الکمال ۴ / ۲۸۹ للمزی. وفاء الوفاء ۴ / ۱۳۵۶ للسمهودی.

قبر مطهر آمد صحابه عظیم الشان معاذ بن جبل بود آمد سری قبر شریف خلیفه دوم «رضی الله عنه» گفته روزی وارد مسجد شدم دیدم معاذ بن جبل کنار قبر شریف نشسته گریه می کند گفتم برای چه گریه می کنی؟ گفت: به خاطر آن سخن که از رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» شنیدم (۱)؟

ولذا فقهای امامیه به طور عموم دو مورد را اجازه کرده اند: مورد اول - ساختن قبور و مورد دوم - نماز خواندن بلکه مطلق عبادت رادر مقبره بشرط که مقبره از انبیاء و یا اوصیاء و یا اولیاء و یا ائمه معصومین از اهل البیت «علیهم السلام» و یا شهداء و یا علماء و یا صالحین باشند و استدلال کرده اند بر مدعایشان اول - به امکان قدح و اشکال بر حجیت اخبار ناهیه از جهت خبر واحد بودن بعض آنها و ضعیف بودن سند بعض دیگرشان و هر دو جهت موجب سقوط حجیت می شود دوم - از جهت معارض بودن اخبار ناهیه با اخبار مجوّزه که مشهور تر است از آنها و دلالت می کنند بر تعظیم قبور انبیاء و اولیاء و ائمه معصومین «علیهم السلام» و بر تعمیر آن قبور و بر افضلیت نماز و عبادات نزد آن قبور؛

از جمله آن روایات روایت ابی عامر ساجی است از امام صادق «علیه السلام» و آن حضرت از آباء گرامش و از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که آن حضرت برای امام علی «علیه السلام» فرمود: { يَا أَبَا لِحْسَنِ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَقَبْرَ وَلَدِكَ بَقَاعًا مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَعَرَصَهُ مِنْ عَرَصَاتِهَا وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ قُلُوبَ نَجَبَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَصَفْوَهُ مِنْ عِبَادِهِ تَحَنُّنًا إِلَيْكَ وَتَتَحَمَّلُ الْمَذَلَّةَ وَالْأَذَى فَيَكُمُ فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَيَكْثُرُونَ زِيَارَتَهَا تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَمَوَدَّةً مِنْهُمْ إِلَى رَسُولِهِ؛ أَوْلَيْكَ يَا عَلِيُّ الْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي وَالْوَارِدُونَ حَوْضِي وَهُمْ زَوَّارِي غَدًا فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ مِنْ عَمَّرَ قُبُورَكُمْ وَتَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّهَا أَعَانَ سَلِيمَانَ عَلِيًّا بِنَاءَ بَيْتِ الْمَقْدَسِ وَمَنْ زَارَ قُبُورَكُمْ؛ عَدَلَ ذَلِكَ لَهُ ثَوَابُ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَخَرَجَ مِنْ ذَنْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ كَيَوْمِ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ فَأَبْشُرُوا بِأَوْلِيَائِكُمْ وَمَحَبِّيكُمْ مِنَ النِّعَمِ وَقَرَّةِ الْعَيْنِ بِمَا لَعِينِ رَأَتْ وَلَا أُذُنَ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَلَكِنْ حَثَّالَهُ مِنَ النَّاسِ يَعْيُرُونَ زَوَّارَ قُبُورِكُمْ بِهَذَا زِيَارَتِكُمْ كَمَا تَعْيُرُونَ الزَّانِيَةَ بِزَنَاهَا؛ أَوْلَيْكَ شَرَارَ أُمَّتِي لَا تَنَالُ شَفَاعَتِي وَلَا يَرُدُّونَ حَوْضِي } (۲)

ای ابالحسن خداوند متعال قرارداد داده است قبر تو و قبر فرزندان تو را اتاقی از اتاقهای بهشت و غرفه از غرفهای بهشت و قطعه زمین از زمینهای بهشت و قرارداد داده است دلهای نجیب زاده ها و بهترینهای از بنده گانش را متمایل بشما

ص: ۲۲۸

۱- سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۲۰-۱۳۲۱ کتاب الفتن باب من ترجی له السلامه من الفتن.

۲- التهذيب ۶/ ۲۲ / ۵۰. الوسایل باب ۲۶ من ابواب استحباب عماره مشهد امیر المؤمنین و مشاهد الأئمه علیهم السلام ح ۱.

که کوچ می کنند بسوی شما و تحمل می کنند خاری و زحمت را درباره شما و ساختن قبرهای شما و زیارت شما از باب تقرب جستن بخدا و اظهار دوستی برسول خدا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» ای علی اینها اختصاص داده شده گانند در قیامت بشفاعت من وارد شونده گان حوض کوثرند بر من و فردای قیامت جزء زائرین من هستند در بهشت ای علی سازنده های قبرهای شما و حفظ کننده گان آنها مانند کسانی هستند که حضرت سلیمان «علیه السلام» رادر ساختن بیت المقدس یاری رسانده اند و کسانی که زیارت کنند قبرهای شمارا ثوابش مساوی است با هفتاد ثواب حجی مقبوله بعد از حجّه الاسلام و پاک می شوند از گناهانشان مانند روزی که از مادرم تولد شده اند تا که بخانه هایشان برگردند پس به دوست دارانتان بشارت دهید از نعمت ها و چشم روشنیهای که چشمهای ندیده و گوشهای نشنیده و بقلبهای بشری خطور نکرده ولی یکعده پستترین از مردم سرزنش و ملامت می کنند زیارت کننده گان قبرهای شمارا همانطوری که سرزنش می کنند زنهاى بدکاره را ولی اینها شیرترین امتان من هستند و مطمئن باشید که شفاعت من هر گیز به آنها نمی رسند و هر گیز وارد حوض کوثر نمی شوند.

دوم حدیث محمد بن عبد الله حمیری است « قال: كتبت إلى الفقيه یعنی موسی ابن جعفر «علیه السلام» سألته عن الرَّجُلِ يزور قبور الأئمة «عليهم السلام» هل يجوز له أن يسجد على القبر أم لا؟ وهل يجوز لمن صَلَّى عند قبورهم أن يقوم وراء القبر ويجعل القبر قبله أو يقوم عند رأسه ورجليه؟ وهل يجوز أن يتقدم القبر ويصليّ وجعل القبر خلفه أم لا؟ فأجاب «عليه السلام» وقرأت الجواب وعرفت التوقيع ومنه نسخت؛ أما السجود على القبر فلا- يجوز في نافله ولا فريضة ولا زيارة بل يجوز وضع خده على القبر؛ أما الصلاة فإنها خلفه يجعل القبر الامام ولا يجوز أن يصليّ بين يديه لأن الامام لا يتقدم ويجوز أن يصليّ عن يمينه وشماله» (1). به امام موسی ابن جعفر «عليهما السلام» نوشتم و سؤال کردم از مرد که قبریکی از امامان معصوم «عليهم السلام» رازيارت می کند آیا جایزهست بر قبر سجده کند؟ یاخیر آیا جایزهست پشت سری قبرویا بالای سری قبرویا پایین پای قبرویا پیش روی قبر نماز بخواند؟ آن حضرت در جوابم نوشت و من جوابش را خواندم و امضایش را شناختم: سجده بر قبر جایز نیست نه در نماز نافله و نه در نماز واجبی و نه در نماز زیارت بلکه از باب تیمن و تبرک گذاشتن پیشانی روی قبر اشکال ندارد و امامان خواندن پیش روی امام معصوم جایز نیست و پشت سروپایین پای اشکال ندارد. و این دو روایت از باب مشت نمونه خروار ذکر شده است کسانی که قصد اطلاعات بیشتری درین

ص: ۲۲۹

مورد را دارند بکتابها مفصل مراجعه کنند.

و دیگر اقوی دلیل علی جواز الشییء وقوع الشییء است؛ قویترین دلیل برجایز بودن یک امر در شرع مقدس اسلام؛ واقع شدن و عملی شدن آن امر بین مسلمین است و بزرگترین شاهد عینی؛ قبر شریف نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و قبر خلیفه اول و دوم «رضی اللهُ عنهما» در مدینه منوره می باشند که در اکثر اوقات دارای ساختمان و همیشه دارای زوآر بوده و هستند و از هیچ یک از سلف صالح در طول تاریخ اسلام انکار و اعتراض نقل نشده است بلکه ساختن بنا روی قبر شریف را مناسب شأن آن حضرت و یکنوع تعظیم بمقام آن حضرت دانسته اند و اتفاق خلف صالح را برانجام چنین کاری روی قبر آن حضرت زیرا در ساختن بنا روی قبر شریف یکنوع تعظیم بشعائر الهی است و در ترک آن از دست رفتن فائده زیاد دینی و اخروی است مانند ماندن نزد قبر از جهت تلاوت قرآن و ادامه پند گرفتن از مرگ و دفع شدن اذیت و ضرر گرمی و سردی در هنگام زیارت و تلاوت قرآن و دعا و غیر ذلک.

اما احترام به قبور انبیاء عظام «علیهم السلام» و تعمیر آن از جهت است که اجساد انبیاء را نه زمین هضم می کند و نه فاسد می شوند؛ ابوداود و نسائی «رحمهما الله» در سنن شان حدیث را از او ایس نقل کرده اند که گفته: من از نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» شنیدم که می فرمود:

«إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَفِيهِ الْخَلْقُ آدَمَ وَقَبْضُ وَفِيهِ النَّفْخَةُ وَفِيهِ الصَّعْقَةُ فَأَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ فَإِنَّ صَلَوَاتِكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ؛ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: كَيْفَ تَعْرَضُ صَلَوَاتَنَا عَلَيْكُمْ وَقَدْ أَبْلَيْتَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛ حَرَّمَ عَلَيَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْكَلَ لَحْمَ الْأَنْبِيَاءِ» (۱)

از بهترین روزهای شما روز جمعه است و در این روز آدم ابوالبشر خلق شده است و هم از دنیا رفته است و در این روز است نفخه صور و عذاب الهی و در این روز زیاد درود بفرستید بر من زیرا دروهای شما بر من عرضه می شود و سؤال کردن چگونه دروهای ما بر شما عرضه می شود در حال که بدن مبارک شما از بین رفته است؟ حضرت در جواب فرمود: خداوند متعال بدن انبیاء را بر زمین حرام کرده است و بدن انبیاء از بین نمی روند و در قبرهایشان موجودند. و حدیث دیگر:

«أَخْبَرَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَلِيلِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: أَنْبَأَ أَبُو أَحْمَدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيِّ الْحَافِظُ قَالَ: ثَنَا قَسْطَنْطِينُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّومِيُّ قَالَ: ثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَرْفَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ قَتِيْبَةَ

ص: ۲۳۰

المدائنی ثنا المسلم بن سعید الثقفی عن الحجاج بن الاسود عن ثابت البنانی عن انس قال: قال رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: الانبياء احياء في قبورهم يصلون» (۱)

خبر داد ابوسعید احمد پسر محمد پسر خلیل صیرفی وگفت: خبر داد ابواحمد عبدالله پسر عدی حافظ وگفت: حدیث کرد قسطنطین پسر عبدالله رومی وگفت: حدیث کرد حسین بن عرفه وگفت: حدیث کرد حسن بن قتیبه مدائنی و حدیث کرد مسلم بن سعید ثقفی از حجاج بن اسود و از ثابت بنانی از انس پسر مالک که نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرمود: انبیاء در قبرهایشان زنده اند و نماز می خوانند. و حدیث دیگر «أخبرنا أبو عثمان الامام أن ابن احمد ثنا أبو جعفر محمد بن معاذ المالینی ثنا الحسين بن الحسن ثنا مؤمل ثنا عبیدالله بن أبي حمید الهذلی عن أبي الملیح عن انس بن مالک قال: الأنبياء في قبورهم احياء يصلون» (۲)

خبر داد بما ابوعثمان امام؛ خبر داد پسر احمد و حدیث کرد ابوجعفر محمد بن معاذ مالینی و حدیث کرد حسین پسر حسن؛ حدیث کرد مؤمل و حدیث کرد عبیدالله پسر ابی حمید هذلی از ابی ملیح از انس پسر مالک که گفته: پیامبران الهی در قبرهایشان زنده اند و نماز می خوانند. سفیان الثوری در کتاب جامع گفته است: «قال الشيخ لنا عن سعید بن المسیب قال: ما مكث نبی فی قبره اكثر من اربعین ليله حتى يرفع فعلى هذا يصيرون كسائر الاحياء يكونون حيث ينزلهم الله» شیخ برای ما از سعید بن مسیب نقل کرده که گفته: هیچ پیامبری در قبرش بیش از چهل شب و روز نمی ماند مگر اینکه خداوند آنها را بالا می برد و نقل و انتقال می دهند مانند باقی زنده ها و مستقر می کنند در هر جایی که بخواهند. همان طور که در حدیث معراج و غیرش روایت کردیم

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» رأى موسى ابن عمران قائما يصلِّي في قبره ثم رآه مع سائر الانبياء في بيت المقدس ثم رآهم في السموات والله تبارك وتعالى فقال لما يريد» (۳)

پیامبر مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در شب معراج حضرت موسی «عليه السلام» را در قبرش مشغول بنماز دید سپس او را با بقیه انبیاء «عليهم السلام» در بیت المقدس دید سپس همه شان را دسته جمعی در آسمان دیدند و خداوند متعال قدرت دارد هر چه را که بخواهند انجام می دهند.

ص: ۲۳۱

۱- حیاة الانبياء في قبورهم / ۱ للبيهقي.

۲- همان / ۴.

۳- حیاة الانبياء في قبورهم / ۶ للبيهقي.

«أخبرنا أبو الحسين علي بن بشران أنبا إسماعيل أنبا أحمد بن منصور بن سيار الرمادي ثنا يزيد بن أبي حكيم ثنا سفیان الثوري ثنا سليمان التيمي عن انس بن مالك قال: قال رسول الله «صلى الله عليه وآله»: مررت على موسى «عليه السلام» هو قائم يصلي في قبره» (١)

خبر داد مارا ابو الحسين علي بن بشران؛ خبر داد اسماعيل؛ خبر داد احمد پسر منصور پسر سيار رمادي؛ حديث کرد يزيد پسر ابي حكيم؛ حديث کرد سفیان ثوري؛ حديث کرد سليمان تيمي از انس بن مالك که گفته: رسول الله «صلى الله عليه وآله» فرمود: در شب معراج گذرم بحضرت موسى «عليه السلام» افتاد؛ دیدم در قبرش ایستاده مشغول نماز هست.

«أخبرنا أحمد بن أبي علي الحرشي أنبا حاجب بن أحمد ثنا محمد بن يحيى ثنا أحمد بن خالد الوهبي ثنا عبدالعزيز بن أبي سلمه عن عبد الله بن فضل الهاشمي عن أبي سلمه بن عبد الرحمن عن أبي هريره قال: قال رسول الله «صلى الله عليه وآله»: لقد رأيتني في الحجر وأنا أخبر قريشاً عن مسراي فسألوني عن أشياء من بيت المقدس لم أثبتها فكربت كرباً ما كربت مثله قط فرفع الله لي أنظر إليه ما يسألوني عن شيء إلا أنأتهم به وقد رأيتني في جماعه من الأنبياء فإذا موسى «عليه السلام» قائم يصلي فإذا رجل ضرب (يعني لاغر اندام) وجعد (يعني خوش قیافه) وإذ عيسى بن مريم قائم يصلي أقرب الناس به شبها؛ عروه بن مسعود الثقفي وإذا إبراهيم «عليه السلام» قائم يصلي أشبه الناس به؛ صاحبكم (يعني من) فحانت الصلاة فأتممتهم فلما فرغت من الصلاة قال لي قائل: يا محمد هذا مالك صاحب النار؛ فسلم عليه فالتفت إليه فبدأني بالسلام» (٢)

خبر داد ما را احمد پسر ابي علي حرشي؛ خبر داد حاجب پسر احمد؛ حديث کرد محمد پسر يحيي؛ حديث کرد احمد پسر خالد وهبي؛ حديث کرد عبدالعزيز پسر ابي سلمه از عبدالله پسر فضل هاشمي از ابي سلمه پسر عبد الرحمن از ابوهريره که گفته: نبي مکرم اسلام «صلى الله عليه وآله» فرمود: دیدی مرا در حجر اسماعيل «عليه السلام» در حالی که خبر می دادم قريش را از مسیر راهم و سؤال کردند قريش از چیزهایی از بيت المقدس که من در خاطر نداشتم و از این جهت به قدری غمگین شدم که هرگز سابقه نداشت و در این هنگام خداوند متعال با قدرت بی منتهای خود بيت المقدس را در مقابل چشمان من قرار داد و هرچه را که قريش سؤال می کردند، من می دیدم و جواب آنها را می دادم و خود را بین جماعتی از انبیای الهی «عليهم السلام» دیدم؛ موسى «عليه السلام» را دیدم ایستاده در حال نماز خواندن و خوش قیافه

ص: ۲۳۲

۱- همان / ۸.

۲- حياه الانبياء في قبورهم / ۱۰.

ولاغراندام بود؛ وحضرت عیسی بن مریم «علیهما السلام» را دیدم ایستاده در حال نماز و نزدیک ترین مردم از حیث شباهت به عروه بن مسعود ثقفی بود؛ و ابراهیم خلیل «علیه السلام» را دیدم ایستاده در حال نماز خواندن و شبیه ترین مردم به آن حضرت پیامبر شماس است. در همین حال وقت نماز شد و جماعت به امامت من منعقد شد. وقتی از نماز فارغ شدیم، کسی به من گفت: یا رسول الله شخصی که در کنار شما ایستاده است، صاحب جهنم است. خواستم توجه کنم به او که سلام کرد به من. مسلم این روایت را در صحیحش آورده است. همه اینها اخباری بودند که دلالت می کردند بر زنده بودن انبیاء «علیهم السلام» در قبرهایشان و اینکه لازم است احترام و تعمیر قبرهایشان.

تعمیر قبور شهدا

اما احترام و تعمیر قبور شهداء؛ از جهت موجود بودن اجساد آنها است.

قال الله تبارک و تعالی: «ولانقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون»؛ (۱)

به کسانی که در راه خداوند کشته می شوند مرده نگویید زیرا آنها زنده هستند و شما درک نمی توانید. «ثعالبی در تفسیر این آیه مبارکه روایات زیادی را درباره عظمت و جلالت شهداء نقل کرده است از جمله از ترمذی و نسائی روایت کرده است که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه و آله» فرموده: «للسهید عند الله سبعة خصال؛ یغفر له فی أول دفعه؛ ویری مکانه فی الجنة؛ و یجاری من عذاب القبر؛ و یؤمن من فزع الأکبر؛ و یوضع علی رأسه تاج الوقار؛ الیاقوته منه؛ خیر من الدنیا و ما فیها؛ و یزوجه اثین و سبعین زوجه من حورالعین؛ و یشفع فی سبعین من أقربائه»؛ (۲)

قرطبی در تفسیر آیه شریفه گفته است: شهدا زنده اند؛ زیرا بدن شهید در قبر فاسد نمی شود و بدن شهید را زمین نمی خورد و از این جهت است که شهدا را نه غسل می دهند و نه بر ایشان نماز می خوانند. همچنین با اخبار صحیحه به ما رسیده درباره شهدای احد و غیرشان انجام داده اند و گفته است: علما در کیفیت زنده بودن شهدا اختلاف کرده اند و هر کدام احتمالی داده اند؛ ولی معظم علما بر این عقیده اند که بدن شهدا بعد از شهادت در قبر موجود است و روح آنها زنده است مانند سایر مؤمنین و فرقی در این است که شهدا زنده بودنشان را می دانند و احساس می کنند برخلاف سایرین که احساس ندارند. لذا خداوند فرموده: «لکن لا تشعرون» و شهدا را خداوند رزق می دهد از وقت شهادتشان مثل دنیا گویا حیات دنیایشان باقی است برخلاف

ص: ۲۳۳

۱- سوره البقره / ۱۵۴.

۲- تفسیر الثعالبی / ۱ / ۳۳۸.

سایر مؤمنین و درباره چگونگی رزق خوردن شهدا روایت را از وکیع وایشان از سالم بن افضس وایشان از سعید بن جبیر در تفسیر آیه شریفه

«وَلاتحسبنَّ الَّذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً الخ» (۱)

نقل کرده است که خداوند ارواح شهدا را در حوصله (جودان) مرغ سبزرنگی وارد بهشت می کند و آنها از تمام نعمتهای بهشتی استفاده می کنند و متنعم به نعمت های الهی می شوند و حمزه سیدالشهداء و مصعب بن عمیر از شهدای احد می گویند: کاش برادران ما از مسلمانان این وضعیت و حال ما را می دانستند که چگونه رحمت و اسعه الهی شامل حال ما شده است و ما متنعم بنعمتهای الهی از خیرات و حسنات هستیم؛ تا باعث تشویق و دلگرمی آنها برای جهاد فی سبیل الله می شدند؛ در این وقت ندا از مصدر جلال الهی می رسد که من در عوض شما این پیام را به آنها می رسانم و این آیه شریفه را نازل فرمودند

«وَلاتحسبنَّ الَّذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم یرزقون- الی وأنَّ الله لا یضیع أجر المؤمنین» (۲)

و از ابوالضحی نقل کرده است که این آیات شریفه درباره شهداء احد بالخصوص؛ نازل شده است و روایت قبلی هم مؤید این مدعا است. (۳)

مفسرین امامیه در تفسیر آیه شریفه می گویند: مراد از حیات شهدا آن حیات بعد از مرگ نیست، زیرا آن حیات عمومی است اختصاص به شهدا ندارد بلکه برای مطلق انسان ها است اعم از اینکه مؤمن باشند یا کافر بعد از مرگ برای حساب و کتاب و یاسؤال نکیر و منکر زنده می شوند و اختلاف کرده اند و هر که احتمالی را نقل کرده اند که برگشت همه بحیات وهمی و تخیلی است نه حقیقی بلکه مراد از حیات شهداء حیات حقیقی است و خداوند متعال در آیه شریفه دیگری از خصوصیات حیات حقیقی را که خوردن رزق باشد همراهش ذکر کرده است «وَلاتحسبنَّ الَّذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم یرزقون...» (۴)

و از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» یونس بن ظبیان از امام صادق «علیه السلام» روایت را نقل می کند که آن حضرت از او سؤال کرده که مردم درباره حیات شهدا و مؤمنین بعد از مرگ

ص: ۲۳۴

۱- سوره آل عمران / ۱۶۹.

۲- همان / ۱۶۹ - ۱۷۱.

۳- تفسیر قرطبی / ۲ / ۱۶۸ - ۱۷۳ و ج ۴ / ۲۶۹ - ۲۷۰.

۴- تفسیر المیزان / ۱ / ۳۴۵.

چه عقیده دارند؟ می گوید: عرض کردم؛ عقیده مردم بر این است؛ ارواح شهدا و مؤمنین در حواصل (جودان های) مرغ های سبزرنگی در قندیل های نور زیر عرش الهی متنعم به تمام نعمت های الهی به سر می برند؛ آن حضرت فرمود: سبحان الله؛ شهداء و مؤمنین شأن شان نزد خداوند بالا-تروگرامی تراست از اینکه ارواح آنها را در شکم مرغ قرار دهند؛ ای یونس هر وقت مؤمن شهید شود نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» با اهل بیتش «عليهم السلام» و ملائکه های مقربین الهی می آیند و روح آن مؤمن شهید بشکل بدن دنیایش در آمده به آنها ملحق می شود و مانند دنیا خورد و خوراک و شرب دارند و هر که بی بیند می گویند: فلانی هست (۱).

اما قبور علماء و صلحاء و صادقین احترام و تعمیر می شوند؛ استدلال کرده اند بَقَصَّة اصحاب كهف «ولبثوا في كهفهم ثلاثة مائة سنين وازدادوا تسعا» (۲).

درنگ کردند در غارشان سیصد سال بلکه نه روز بیشتر؛ زیرا اجساد آنها فاسد نمی شوند و زمین هم نمی خورند و مدت خواب بودن اصحاب كهف در غارشان سیصد و نه سال؛ مدت است که هیچ موجود زنده توانای دوام آن را ندارند مگر بقدرت و اراده و مشیت الهی پس اجساد علماء و صلحاء موجود است در قبرهایشان و هر وقت که خداوند بخواهد مانند اصحاب كهف احیا می کنند و لذا موجب احترام و اکرام است (۳). این احکام است در صورت که اراضی قبر مسبله باشد یعنی وقف برای دفن اموات عموم مردم و اما اگر اراضی قبرستان ملکی شخصی میت یا وارثین میت یا شخصی دیگر که اجازه داده برای میت دفنش را باشد فقهای امامیه قائل به اجازه بنا است مطلقاً و استدلال کرده اند به آنچه که گذشت و موافقت کرده اند با آنها فقهای شافعیه و گفته اند: جایز است ساختن بنا روی قبر و جایز نیست تخریبش به هیچ وجه از وجوه ساختن بنا دو صورت تصور می شود اول روی نفس قبر این جایز است و مکروه دوم حوالی قبر و در این صورت اگر اراضی قبر مسبله است و ساختمان موجب تضییق عبور و مرور مردم می شود مکروه است و اگر ساختمان حوالی قبر است و اراضی قبر مسبله نیست جایز است مطلقاً و هیچ اشکالی ندارد (۴) و حطاب رعینی نقل کرده از ابن رشد جو از ساختمان روی قبر را بدو صورت از فقهای مالکیه و در صورت اول اگر اراضی قبر مسبله است مکروه و در صورت دوم اگر اراضی قبر مسبله نیست هیچ اشکال ندارد (۵).

و بهمین

ص: ۲۳۵

۱- تفسیر صافی / ۱ / ۲۰۴.

۲- سوره الكهف / ۲۵.

۳- الموت فی الفکر الاسلامی / ۲۴ - ۳۴.

۴- کتاب الام / ۱ / ۳۱۶. المجموع / ۵ / ۲۹۸.

۵- مواهب الجلیل / ۳ / ۵۹.

دووجه قائل است ابن قَصَّار(۱).

ص: ۲۳۶

۱- همان / ۵۰.

بخش سوم: احكام سكتة مغزى

اشاره

ص: ۲۳۷

تعریف موت و مرگ

بخش سوم کتاب در بیان احکام سکنه مغزی است و در این چند مطلب است؛ اول - در تعریف موت و مرگ است از نظر لغویین؛ موت مصدر لازم است از مات؛ يموت؛ موتاً یا از مات؛ يمیت؛ میتاً؛ بعضی گفته است:

که در مضارع موت سه وجه (کسر میم و فتح میم و ضم میم) جایز است مطلقاً از هر باب که باشد ولی بعضی دیگر از لغویین گفته است: این حرف درست نیست زیرا ضم در صورت است که موت اجوف واوی مانند قال باشد و در اصل مَوْتٌ بوده و واو بعد از اعلال قلب به الف شده و مات شده و در مضارع بضم میم یَمُوتُ می آید مانند قال؛ يقول که در اصل قَوْلٌ بوده و کسر در صورت است که مات اجوف یای و اصلش مَيَّتٌ باشد و بعد از اعلال یا قلب به الف شده و شده مات و در این صورت اگر یا در ماضی فتحه داشته است؛ مضارعش مکسور می آید؛ مات؛ یَمِيتُ؛ مانند باع؛ یَبِيعُ که در اصل بَيْعٌ بوده و این صورت نزد لغویین مرجوح است حتی بعضیها او را انکار کرده اند و اگر یا در ماضی کسره داشته است؛ مضارعش مفتوح می آید؛ مات؛ یَمَاتُ؛ مانند عَلِمَ؛ یَعْلَمُ که در اصل عَلِمَ بوده و خاف؛ یَخَافُ که در اصل خَوِفَ بوده. و مات ضد حی است یعنی مرده ضد زنده است. بعضی گفته: الموت والموتان؛ ضد الحیاه: مرده و مردگان ضد زنده گان است و مجازاً موت بسکون هم استعمال شده است میته بفتح میم بجزیه‌های گفته می شود که تذکیر شرعی نشده باشد و میته بکسر میم یک نوع از مردن است جمع موت بر اموات و موتی و میئون و میئون می آیند و مُسْتَمِیت به انسانی شجاعی گفته می شود که دنبال مرگ است.

و از هری از لیث نقل قول کرده است که گفته: موت و حیات هر دو شیئی وجودی و خلق شده از مخلوقات الهی است و موت دارای انواع و اقسامی است بحسب حیات و از همان انواع موت است آنچه که در مقابل قوه نامیه موجوده در حیوانات و نباتات گفته می شود مانند قول خداوند متعال «فأحیا به الأرض بعد موتها» (۱)

زنده می کند توسط باران زمین را بعد از مرگش. و از همان نوع مرگ است زایل شدن قوه عاقله که در حقیقت جهل است مانند قول خداوند متعال «یالیتنی مت قبل هذا» (۲)

کاش پیش از این می مردم. و از همان نوع مرگ است حزن و اندوه و ترس که کسیف کننده و آلوده کننده روح انسانی است مانند قول خداوند متعال «ویأتیه الموت من کلّ

ص: ۲۳۸

۱- سوره البقره / ۱۶۴.

۲- سوره مریم / ۲۳.

مکان و ماهو بمیت» (۱) فرامگیرد اورا مرگ از هر طرف و حال آنکه او مرده نیست و از آن نوع مرگ است خواب رفتن مانند قول خداوند متعال «والتی لم تمت فی منامها» (۲)

آنها نمرده هست در خواب شان و حال اینکه جداً گفته شده است که خواب مرگ خفیف و مرگ خواب سنگین است و از اینک خواب مرگ نام گذاری شده است در بعضی اوقات از باب تشبیه و مثال است همان طور که به سبب مرگ؛ عقل و تحرک و اراده انسان زایل می شود؛ توسط خواب نیز عقل و تحرک انسان زایل می شود اما توسط خواب زوال موقتی است بخلاف مرگ که زوال حقیقی و دائمی است. موات بضم میم و فتح میم بجزهای گفته می شود که دارای روح نیست و بزمینهای که مالک مشخصی ندارد و عاقل و باطل بدون کشت و زرع باقی مانده است نیز گفته می شود. و گاهی بنحوی استعاره و کنایه بر احوال مشقت بار انسان که گرفتار فقر و ذلت و خواری و گدایی و خرابی کار و کاسبی و امثالش است نیز مرگ گفته می شود (۳).

خلاصه اینکه از تتبع کتب لغویین و نوشتهای آنها این به دست آمد که لغویین لفظ موت را بر دو معنا استعمال می کنند: اول - موت یعنی ضد حیات و هردو وجودی است؛ و هر یک در نبود دیگری جایگزین همدیگر می شود. دوم - موت یعنی عدم الحیات؛ آثار حیات درش نیست؛ شیء عدمی بچیزی که آثار زندگی درش نباشد میت گفته می شود.

مطلب دوم در بیان مفهوم موت و حیات از منظر مفسرین مذاهب اسلامی

سزاوار ذکر است که لفظ موت در اکثر آیات شریفه کلام الله مجید همگام با لفظ حیات ذکر شده است مانند قول خداوند متعال

«الذی خلق الموت والحیات...» (۴)

آن خدای که مرگ و زندگی را آفریده است. و قوله تعالی «کنتم أمواتاً فأحیاکم» (۵)

مرده ها بودید شماها را زنده کردند. و قوله تعالی «یحی ویمیت» (۶) زنده می کند و می میراند. و از این روش ذکر استفاده می شود که معنای برای موت تصور نمی شود مگر در مقابل معنای حیات و مصادیق

ص: ۲۳۹

- ۱- سوره ابراهیم / ۱۷.
- ۲- سوره زمر / ۴۲.
- ۳- مجمع البحرین (م و ت). لسان العرب باب المیم مع الواو (موت). النهایه باب المیم مع الواو (موت). صحاح اللغه باب المیم مع الواو (موت) قاموس المحيط باب المیم مع الواو (موت). تاج العروس باب المیم مع الواو (موت).
- ۴- سوره الملک / ۲.
- ۵- سوره البقره / ۲۸.
- ۶- سوره آل عمران / ۱۵۶.

آن زیرا موت و حیات مانند بصروعمی است فهم معنای هر یک بستگی بفهم معنای دیگری دارد؛ لذا مفسرین؛ متعزّضی بحثی از حقیقت موت و حیات در تفسیر آیات شده است که حاوی هر دو لفظ است مانند «أَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاتِ» آن خدای که مرگ و زنده گی را خلق کرده است و بعضی از مفسرین می گوید: حیات چیز است که احساس و درک و فهم را در آنسان ایجاد می کند؛ و بعضی دیگر می گوید: آنچه که باعث می شود یک شیئی رازنده بگوییم وجود علم و قدرت و فهم در آن شیئی هست و اگر آنها در کسی نبود مرده گفته می شود (۱).

بعضی از مفسرین می گوید: حیات یک حالت و وصفی است در آنسان که انسان توسط او قدرت و دانای و فهم پیدامی کند و فخر راضی گفته: همین بعض در معنا و مفهوم موت اختلاف کرده اند عده گفته اند: موت عبارت است از عدم صفت حیات و اصحاب ما می گویند: موت صفت وجودی است مانند حیات ولی ضد حیات است و در آن واحد در شیئی واحد قابل جمع نیست و استدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به آیه شریفه «أَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاتِ...» اگر موت شیئی عدمی بودی و بر عدم صفت خلق یعنی هستی صدق نمی کند و این قول نزد ما طبق واقع هست (۲).

و بعضی از مفسرین هر دو قول را درباره موت متعزّض شده بدون اینکه یکی را ترجیح دهد و گفته: حیات چیزی است که در آنسان باعث بوجود آمدن درک و حسّ و فهم می شود و عدم آن موت است (۳).

و بعضی مفسرین دیگر گفته است: موت و حیات هر دو وجودی است که پشت سری همدیگر بر بدن حیوان وارد می شود و بصرف ورود یکی آن دو تا بر جسم حیوان دیگری آن جسم را ترک می کند و در حدیث صحیح آمده که در روز قیامت موت را بصورت یک قوجی زیبای می آورند و در صراط ذبح می کنند (۴).

بعضی دیگر گفته است: حی یعنی بودن جسم؛ صاحب اراده و درک و فهم؛ میت یعنی بودن جسم فاقد احساس و درک و فهم؛ لکن آنچه از تعالیم قرآن کریم استفاده می شود و روشن و آشکار هست اینکه موت «انتقال من نشأه من نشأه الحیاه الی نشأه الأخری» مرگ منتقل شدن است از یک حالت خاصی زندگی به یک حالت دیگری و این معنی به طور واضح و روشن از این قول خداوند متعال استفاده می شود «نحن قدّرنا بینکم الموت وما نحن بمسبوقین؛ علی أن تُبدل أمثالکم و نشئکم فی ما لاتعلمون» (۵) ما مرگ

را بر همه خلق با تمام اختلافات سنی شان مقدر ساختیم و هیچ کس بر قدرت ما سبقت نتوان گرفت؛ اگر بخواهیم هم

ص: ۲۴۰

۱- تفسیر الکشاف ۴/ ۱۳۳-۱۳۴.

۲- تفسیر کبیر جزء ۳۰/ ۵۴-۵۵.

۳- تفسیر جلالین / ۷۵۴.

۴- تفسیر الثعالبی ۵/ ۴۵۶.

۵- سوره الواقعة / ۶۰-۶۱.

شمارا فانی کرده و خلق دیگری مثل شما بیافرینم و شمارا بصورتی که اکنون از آن بی خبرید می انگیزم (۱). و قول دیگری خداوند متعال

« أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلْمَاءٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يُجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذِرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ » (۲)

مثل آنان چون کسان است که در بیابان باران تند بر آنها ببارد و در تاریکی و رعد و برق آنان سری انگشت خود را از شدت صدای صاعقه از بیم مرگ بر گوشها گذارند و عذاب الهی کافران را فرا گیرد و بعضی مفسرین گفته است: موت یعنی زوال الحیات.

و بعضی دیگری گفته است: موت عرضی است و جودی در تضاد است با حیات از جهت قول خداوند متعال « الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ » اگر موت شیئی عدمی بودی صفت خلقت بر او تعلق نمی گرفت (۳).

وقوله تعالی « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ » (۴). مرگ

نزد کسانی که او را وجود می دانند یک عرضی است در تضاد با حیات و تضادش هم جابجای است و کسانی که مرگ را عدم می دانند او را بطلان حیات و از بین رفتن آثار حیات می دانند و شیخ طوسی گفته: همین قول نزد ما صحیح ترین اقوال درباره مرگ است و در حیات اختلافی نیست که شیئی وجودی است و عرضی است که بر هر جسمی عارض شود آن جسم قادر بر اراده و قصد و فهم می گردد (۵).

خلاصه بادقت در آیات شریفه که متعرض مرگ شده است این به دست می آید که حقیقت مرگ و مفهوم آن از نظر قرآن کریم؛ مفارقت و انتفای قطعی روح و یانفس از جسم حیوان است بنحو که امکان برگشتش یقیناً وجود نداشته باشد و علایم این مفارقت قطعی و کامل و دائم از جسم حیوان؛ عدم وجود آثار حیات است در جسم.

اما لحظه مفارقت حیات از جسم و تحدید و تعیین آن از حیث ابتداء و انتهاء امر آسان نیست که او را بعهده قابله ها بگذاریم و یا طبای متخصّص و یا اشخاصی دارای تجربه بلکه مرگ و حیات معنای است از معنای که انسان تا هنوز حقیقت آن را درک نکرده است علی رغم که هر شخصی بارها و بارها این تجربه را مشاهده کرده است بلکه میلیونها و میلیونها از بنی نوع

ص: ۲۴۱

۱- تفسیر المیزان ۱۹ / ۳۴۹.

۲- سوره البقره / ۱۹.

۳- تفسیر البیضاوی / ۱ / ۲۰۴.

۴- سوره البقره / ۱۵۴.

۵- تفسیر التبیان / ۲ / ۳۵. مجمع البیان / ۱ / ۴۳۷.

انسان از ابتدای اسکان دادن خداوند متعال انسان را در کره خاکی آن را تجربه کرده اند زیرا مفارقت حیات از جسم از امور غیر محسوسه بقوای ظاهری و غیر منصوصه بنصی شرعی است و تا هنوز از قرآن کریم و تفاسیر آن درباره این مطلب چیزی که حل کننده مشکل باشد دیده نشده است و امر را احاله بخداوند می کند

« یسئلونک عن الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » (۱)

ای رسول من از تو از حقیقت روح می پرسند در جواب بگو که روح بفرمان خدا است و آنچه از علم بشما داده شده بسیار اندک است و حقیقت چیزی را بعلم جزئی خود در نمی یابید. لذا امیر المؤمنین و امام الموحدین علی بن ابی طالب «علیه السلام» اشاره می کند بعاجز بودن انسان از فهم و درک کیفیت قبض ارواح توسط ملک الموت هنگام که میفرماید:

«هل تُحِسُّ به إذا دَخَلَ مَنزَلاً؟ أم هل تراه إذا تَوَفَّى أحداً؟ بل كيف يتوفى في بطن أمه؟ أليج عليه من بعض جوارحها؟ أم الرُّوحُ أجابته بإذن ربها؟ أم هوساكن معه في أحشائها؟» (۲)

آیا احساس می کنی ملک الموت را وقت داخل شدنی منزل؟؛ آیا می بینی زمان قبض روح کردن او کسی را؟؛ آیا میدانی چگونه میمیراند طفل را در شکم مادرش؟؛ یا که داخل شده بر آن طفل از بعضی اعضای مادرش؟؛ یا که روح آن طفل اجابت کرده است بامر پرورد گار درخواست او را؟؛ یا ساکن بوده با آن طفل در درون آن مادر؟. این بود معنی و مفهوم مرگ از منظر قرآن کریم.

خلاصه اینکه روح در بدن مبدء حیات است زیرا شعور انسان و قصد و فهم و اراده انسان همه و همه منسوب به روح و توسط روح است بلکه انسانیّت انسان به روح انسان است و روح مخلوق از مخلوقات الهی و حقیقت واحده است ولی دارای مراتب و درجات مختلفه هست و گاه همین روح انسانی نفس انسانی هم نام گذاری شده است؛ زیرا قوام و هستی انسان که توسط حیات و علم و قدرت است قائم بنفس انسان هست (۳).

اما در چگونگی تعلق گرفتن روح یا نفس به جسم انسان و حیوان بین علماء اختلاف شده است و اگر کسی می خواهد نظریات علماء را مفصلاً بدانند می توانند به کتابهای ذیل مراجعه کنند (۴).

و در این کتاب بذکر همین مقدار اکتفی می شود که تعلق گرفتن روح یا نفس در جسم و بدن

ص: ۲۴۲

۱- [۱] سوره الاسراء / ۸۵.

۲- نهج البلاغه / خطبه ۱۱۱ / ترجمه و شرح فیض الاسلام / ۳۴۸. و ترجمه سید جعفر شهیدی / ۱۱۰.

۳- پیوند اعضا در آینه فقه / ۱۱۵.

۴- المقالات الاسلامیه لابی الحسن الاشعری / ۳۳۱. قانون لابن سینا / ۹۱. الحکمه المتعالیه لصدرالدین الشرازی / ۹ / ۴۷ و ۷۶-

۸۰. المطالب العالیه من العلم الالهیه / ۷ / ۱۶۶ الفخرالدین الرازی. آراء أهل المدینه الفاضله / ۵۲ للفارابی. المباحث المشرقیه فی

انسان از نوع تصوّف و تدبیر در بدن و جسم انسان هست و بدن و جسم انسان بمنزله آلت و اسباب برای نفس و روح است که کارهای عادی و خواسته های مادّیش را توسط جسم و بدن انجام می دهد.

مطلب سوم در تعریف و مفهوم موت و حیات از منظر اطباء متخصصّین

موت از نظر اطباء؛ توقف کامل و دائمی آثار حیات در جسم است بطوری که عدم برگشتش در جسم قطعی و یقینی باشد؛ توقف آثار حیات در جسم و بدن از توقف قلب از کار، شروع می شود و بصرف که قلب از کارماند؛ تمام شبکه های اعصابی مرتبط بمغز که در مغز خون رسانی می کنند از کار میمانند و خون رسانی بمغز قطع می شود و در نتیجه؛ مغز از کارمانده میمیرد و تمام آثار حیات از قبیل حسّ و تحرّک و تنفّس و خوردن و آشامیدن از بین می روند و گاهی برعکس می شود و توقف آثار حیات در جسم و بدن از فوت سلولهای مغز شروع می شود بصرف که سلولهای مرتبط بمغز فوت کرد؛ تنفّس قطع می شود و در نتیجه عدم اکسژن در خون؛ قلب از کارمانده و میمیرد و فوت قطعی برای جسم و بدن حاصل می شود (۱).

و بعبارت دیگر از حیث فیزیولوژی؛ موت نیست شدن کامل و قطعی کارکرد قلب و عروق و حسّ و حرکت و تنفّس و خوردن و خوراک و غیر قابل برگشت بودن این ها است زیرا عدم این آثار؛ دلیل قطعی و حتمی بر مردن شبکه اعصاب مرتبط بمغز است و مردن و از کار افتادن مغز از علایم قطعی مرگ است (۲).

تعریف سگته مغزی

مطلب چهارم در تعریف سگته مغزی است (۳). سگته مغزی عبارت است از واقع شدن نقص و ضرر غیر قابل جبران بردستگاهی مغز شخص و در نتیجه این خرابی و درهم ریختن شبکه اعصاب مرتبط بمغز؛ شخص مریض در کما می رود و مغزش در قبال هیچ تحریکات داخلی و خارجی جواب نمی دهد مگر اینکه سایر اعضای بدن این مریض از قبیل قلب و کلیه و کبد و ریّه بکار عادی شان ادامه می دهند و لو موقتا (۴).

ص: ۲۴۳

۱- پزشک قانونی / ۱ / ۳۱۱، فرامرز گودرزی.

۲- پزشک قانونی / ۳۰، صمد قضایی.

۳- دِمَاغ مانند کتاب: مِیخ سر و مغز آن و جمعش بر آدمغه میاید؛ لسان العرب (دمغ) و مختار الصحاح (دمغ) و قاموس المحيط (دمغ).

۴- مرگ مغزی چیست؟ / ۷.

۱) رفتن مریض در حالت کما که مغزش بهیچ تحریکات داخلی و خارجی جواب ندهد ولو آن تحریک درد آور باشد. ۲) علت رفتن شخص در کما معلوم و مشخص است که از قبیل خوردن سموم و مبتلی شدن به امثال آن نیست. ۳) پلکهای چشم مریض نیمه باز میماند و چشم در همین حالت به هیچ یک از تشعشعات نوری جواب نمی دهد. ۴) آزمایش کارکرد ریشه های مغز در نور مغزی مثبت می باشد. ۵) عدم تغییر علایم چهارگانه در مدت شش ساعت الی دو ازده ساعت به اندازه که مریض در این مدت بیک حالت باقی بماند و هیچ تغییر مثبت و منفی در مغز مریض دیده نشود (۱).

مطلب ششم آیا سکنه مغزی از نظر اطباء مرگ حقیقی است یا خیر؟

مخفی نماند که منتهی نشدن یک دفعه آثار حیات از بدن و جسم مریض از نظر اطباء؛ ایجاد ابهام و غموض کرده در مفهوم هر دو تالی از حیات و مرگ؛ زیرا ادامه حیات در جسم مریض از آثار و نتایج عمل کرد منظم مجموعه های از اعضای بدن آن شخص و دستگاهی حیاتی آن بدن و تأثیر بعضی از اعضا در بعضی دیگر می باشد و از این جهت است که مرگ را تعریف کرده به توقف کامل و دائم آن مجموعه از عمل و تأثیر؛ اما جریان وقوع مرگ در آن مجموعه یعنی توقف کامل آن مجموعه از عمل است از نظر اطباء و این هم در سطوح مختلفه و مرحله های متعدده صورت می گیرد و از این جهت است که اختلاف بروز کرده بین پزشکان قانونی و پزشکان جراح در پیوند زدن اعضا در لحظه تحقق مرگ قطعی و دائمی تا جایز شود جدا کردن اعضا حیاتی از میت و به خاطر همین ابهام و غموض در مفهوم مرگ مغزی؛ اختلاف شده بین اطباء عالم در مریض مبتلا به سکنه مغزی در حال که سایر اعضا بکار خود ادامه می دهند آیا این شخص حقیقتاً و واقعاً مرده گفته می شود؟ یا اینکه آخرین لحظه حیات او و مشرف بمرگ است؟ اکثر اطباء بخصوص اطباء جراح؛ معتقدند که سعی و تلاش برای ادامه حیات و برگرداندن او را بحال طبیعی بعد از مرگ قطعی مغز؛ منتج و مثمر ثمر نیست بلکه کاری عبث و بدون فائده است و اشخاصی مصاب بسکنه مغزی ولو با وجود آثار حیات در باقی اعضای بدنش از جمله مرده ها حساب می شود و در واقع بر آنها احکام مرده ها اجرا می شود؛ زیرا مغز مرده و حیاتش را از دست داده که بهیچ وجه قابل برگشت نیست. اما بعضی کمی از اطباء معتقدند؛ اشخاصی مصاب بسکنه مغزی در حال که آثار حیات در سایر اعضای بدنش وجود دارند؛ عنوان موتی بر آنها حقیقتاً صدق

ص: ۲۴۴

نمی‌کند تا احکام اموات (از قبیل جدا کردن عضو ش جهت پیوند و تقسیم اموالش بین ورثه و غیره) درباره آنها اجرا و عملی شود بلکه آنها در همین حال زنده گمانی مشرف بمرگ گفته می‌شوند مانند اشخاصی محکوم به اعدام در پای چوبه دار. و هر یک از این دو گروه اطباء برای اثبات مدعای شان استدلال کرده‌اند؛ گروه اقلیت که معتقدند بر اشخاصی مصاب بسکته مغزی؛ حقیقتاً عنوان اموات صدق نمی‌کند؛ می‌گویند: موت حقیقی همانطوری که از تعریف لغویین و قرآن کریم و اطباء برای موت استفاده می‌شود؛ عبارت است از مفارقت قطعی و دائمی روح و بدن انسان و حال آنکه در سبب مغزی با وجود آثار حیات در سایر اعضای بدن و جسم شخصی مصاب بسکته مغزی هنوز به طور کامل و دائم تعلق و ارتباط روح از جسم و بدن شخصی مصاب قطع نشده است. و عبارت دیگر مفارقت کامل و دائمی روح از جسم و بدن شخصی مصاب صورت نگرفته است؛ بلی درست است که مغز واسطه و رابطه است بین روح و نفس و جسم و بدن انسان و تصرف می‌کند روح و نفس در بدن و جسم بواسطه مغز و درک روح احساسات و غیره را توسط مغز است و بواسطه تخریب مغز در نتیجه مردن آن؛ روح ضرر می‌کند و یک واسطه و رابطه قدرت مند خود را از دست می‌دهد لیکن علاقه و رابطه روح با بدن شخصی مصاب کما کان باقی و محفوظ است با وجود آثار حیات در باقی اعضا بواسطه و رابطه دیگری که قلب و کلیه و کبد و ریه و غیره شخصی مصاب باشند برقرار است؛ علاوه اگر بگوییم: اشخاصی که مصاب است بمرگ مغزی؛ روح قطعاً و یقیناً مفارقت کرده از جسم و بدن شان پس چگونه ممکن است که جسم و بدن بدون روح؛ نفس بیکشد و لو توسط دستگاهی تنفسی مصنوعی و چگونه ممکن است بگوییم: انسان که گرم هست بدنش تا همین لحظه و نفس میکشد و لو بواسطه دستگاهی تنفسی مصنوعی و قلبش حرکت می‌کند و بکار عادی ادامه می‌دهد؛ روح در بدنش نیست و وجود ندارد و حال اینکه عقیده ما این است که روح دارای حقیقت واحد و مطلقه و قابل تجزیه و تقسیم نیست (۱). و حقیقتاً جریان طبیعی خون در تمام اعضای بدن شخصی مصاب بسکته مغزی مانند قلب و کلیه و کبد و ریه و غیره جز مغز و همه آن اعضا بکار عادی شان ادامه می‌دهند و شخصی مصاب غذا و دارو را جذب می‌کند و ادرار و مواد زاید را دفع می‌کند و لو توسط شیلینک و این اعمال همه اش دلیل قاطع و روشن است بر وجود آثار حیات در جسم و بدن شخصی مصاب بسکته مغزی (۲).

گروه اکثریت اطباء که معتقد بودند سبب مغزی مساوی است بامرگ حقیقی می‌گویند: باعث بر این عقیده ما؛ عدم برگشت حیات طبیعی است

ص: ۲۴۵

۱- روزنامه اطلاعات شماره / ۱۸۰ / آبان ۱۳۷۸ هجری شمسی.

۲- پیوند اعضا در آئینه فقه ۹/ ۱۳۲-۱۳۳.

در شخصی مصاب بسکته مغزی زیرا اصابت شخص بسکته مغزی مساوی است با عدم برگشت قطعی حیات طبیعی این شخص ابداً (۱). اما از حیث عمل اعضاء بدن اگر مقایسه کنیم بین توقف مغز از عمل و توقف قلب و کلیه و کبد و ریّه از عمل می بینیم که توقف قلب و کلیه و کبد و ریّه از عمل تامادام که منجر بتوقف مغز از عمل نشود؛ موجب مرگ شخص نمی شود قطعاً و یقیناً؛ بخلاف توقف مغز از عمل زیرا توقف مغز از عمل دیر یازود قطعاً و یقیناً منجر می شود بمرگ شخص زیرا توقف مغز از عمل سبب می شود؛ دیر یازود توقف قلب و کلیه و کبد و ریّه را از عمل و ضربان قلب و تنفس موجود در شخص مصاب توسط دستگاهی تنفسی مصنوعی بصرف برداشتن آن دستگاه را از روی مریض؛ قطع می شود (۲).

مع ذلک ماهیچه های قلب انسان دارای قابلیت ها و خصوصیت های ذاتی است برای ایجاد حرکات اتوماتیکی موزون و منظم در قلب که هیچ ربطی قطعاً و یقیناً بشبکه اعصاب قلب ندارد. و علاوه مسئله رشد و نمو جنین و تکامل آن در رحم مادر از یکطرف و مسئله دخول و حلول روح در جنین از طرف دیگر بزرگترین شاهد و گواه است بر مدعای ما؛ زیرا حیات انسانی در جنین بتعلق گرفتن روح در جسم و بدن جنین شروع می شود و حلول و دخول روح در جسم جنین طبق که از آیه شریفه

« ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَا لَهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۳) »

آنگاه نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان و سپس براستخوانها گوشت پوشانیدیم و پس از آن خلقت دیگر؛ انشا نمودیم آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده. استفاده می شود بعد از تشکل استخوان و گوشت در جنین می باشد زیرا مفسرین انشاء خلق آخر را در آیه شریفه بحلول روح در جسم جنین تفسیر کرده اند (۴).

و حال آنکه مشهور نزد علماء و لوج و حلول روح در جسم جنین بعد از گذشت چهار ماه یا شانزده هفته از انعقاد نطفه محقق می شود و از طرف دیگر از نظر طبای متخصّص در بارداری و زایمان ثابت شده است؛ وجود ضربان قلب در جنین بعد از گذشت ده هفته از انعقاد نطفه (۵).

بنابراین به این نتیجه میرسیم که صرف وجود ضربان در قلب جنین پیش از گذشت چهار ماه نمی تواند دلیلی باشد بر حلول روح در جسم جنین و ثانیاً

ص: ۲۴۶

۱- بنیاد بیماریهای خاص شماره ۱/ ۷ / ۱۳۷۷ هجری شمسی.

۲- پزشک قانونی ۱/ ۳۲۹.

۳- سوره المؤمنون / ۱۴.

۴- تفسیر المیزان ۱۳/ ۱۹۵ - ۲۰۰ و ج ۱۵ / ۲۰ - ۲۱. و تفسیر کبیر جزء ۲۳ / ۸۴ - ۸۵.

۵- پزشک قانونی ۲ / ۳۴۱.

آنکه بین ایجاد ضربان در قلب جنین و حلول روح در جسم جنین ملازمه قطعا یقینا نیست. علاوه از نظر همین اطباء حیات حیوانی که در اعضای بدن شخصی مصاب بسکته قطعی و یقینی مغزی است از مصادیق حیات واقعی و حقیقی نیست؛ زیرا وجود این حیات و ادامه ضربان قلب در شخص مصاب توسط دستگاهی مصنوعی است که روی مریض نصب شده است نه بالاصاله وبالذات و بصرف که دستگاه را از روی مریض جدا کنند مریض ظرف چند دقیقه میمیرد (۱).

پس خلاصه بحث از مفهوم سکته مغزی از نظر اطباء این شد: ۱- مفهوم موت؛ مفارقت قطعی و دائمی روح یا نفس از بدن و جسم است. ۲- لحظه مفارقت به خاطر تجرُّد روح از ماده؛ تحدید و تعیینش به طور دقیق تا الآن ممکن نیست. ۳- وجود آثار و علایم روح در جسم؛ دلیل است بر وجود روح و رابطه آن با جسم. ۴- وعدم آثار حیات و علایم آن در جسم؛ کشف کننده است از وقوع موت و قطع رابطه روح با این جسم. ۵- هر چه در تعریف موت ذکر شده خصوصا از نظر اطباء در حقیقت علایم و آثار موت است نه حقیقت موت. ۶- همان طور که قبلا بیان شد؛ تعلق روح در بدن و جسم بر نحوه تدبُّر و تصرُّف در بدن و جسم است. و آلت و وسیله این ارتباط نزد کسانی که معتقدند سکته مغزی مساوی است با مرگ حقیقی و واقعی؛ مغز و شبکه اعصاب مرتبط بمغز است؛ زیرا به سبب سکته مغزی و تخریب شبکه اعصاب مرتبط بمغز؛ روح دچار ضرر می شود و آلت و وسیله ربطی خود را که توسط آن در بدن تصرُّف و مدیریت می کرد از دست می دهد و ارتباطش با جسم قطع می شود و جسم در اثر مفارقت روح میمیرد؛ ولی وسیله ارتباط روح با جسم در نظر آن دسته دیگری از اطباء که سکته مغزی را مساوی با مرگ واقعی نمی دانند؛ دو چیز است مغز و قلب با هم و در صورت جریان عادی خون در بدن توسط قلب و کلیه ها اگر مغز به سبب سکته مغزی از کار بیفتد؛ صدق نمی کند برای جسم که حقیقتا مرده است و روح از او حقیقتا یقینا مفارقت کرده است؛ زیرا ادامه دادن سایر اعضای بکارهای عادی شان دلیل است بر اینکه روح و حیات در این جسم موجود است هنوز مفارقت نکرده است. ۷- از این اختلافات بین اطباء در آلت و وسیله تصرُّف در بدن و جسم؛ لحظه وقوع مرگ حقیقی در مریض دانسته نشده است (۲).

و علاوه در همین ارتباط تا الآن هیچ اتفاقی و وحدت نظری و یا کدام بیانیه از جانب هیچ جامعه از جوامع علمی معاصر دیده و شنیده نشده است که کاشف از وحدت نظریین طبای متخصص از یکطرف و بین علماء حقوق دان و اندیشمندان طرفدار حقوق بشر از طرف دیگر باشد در موضوع سکته مغزی که جمع کننده باشد پراکنده گی

ص: ۲۴۷

۱- پیوند اعضای در آینه فقه / ۱۳۳- ۱۳۶.

۲- همان.

مطلب هفتم در تعریف مرگ است از منظر فقهای مذاهب اسلامی و برهه صاحب درایت معلوم و روشن است؛ مسئله جدید که وارد حوزه فقه و فقهات شده هست و ذهن همه فقهای مذاهب اسلامی را بخود مشغول کرده هست؛ سکنه مغزی است و از جهت نقشی مهم و اساسی اودر پیوند اعضا و ارتباط تنگاتنگی اوبامرگ و زندگی؛ اهمیت و جایگاه عمده و مهمی جهانی را پیدا کرده است و چیزی که باعث شده است سکنه مغزی وارد دایره فقه و فقهات شود این است که اعضای اشخاصی دچار سکنه مغزی از منابع مهم تهیه اعضا پیوندی است بخصوص اعضای حیاتی آن مانند قلب و کبد و کلیه ها و ریه و لوزه و معده و امثالش و این اعضا ناگذیر باید از مرده ها گرفته شود و از زنده ها اگر گرفته شود منجر بمرگ آنها می شود. پس بنابراین از جمله ضروریات است دانسته شود اشخاص دچار سکنه مغزی قطعی و یقینی آیا در واقع و حقیقتا از مرده ها گفته می شود؟ تا اعضای دارای قابلیت پیوند از او جدا شود؟ یا از جمله زنده ها گفته می شود؟ و جایز نیست جدا کردن اعضای حیاتی آن و از این جهت شخص فقیه مواجه می شود با این سؤال آیا اشخاصی دچار سکنه مغزی حکم فقهیست چیست؟ آیا شرعا عنوان مرده به آنها صدق می کنند؟ تا احکام مرده بر آنها اجرا شود؟ از جمله جدا کردن اعضای حیاتی شان یا خیر عنوان مرده بر آنها صدق نمی کنند پس جایز نیست جدا کردن اعضای حیاتی آنها؟ از نظر تاریخی برای اولین بار مرگ مغزی در سال ۱۹۵۹ میلادی توسط دودانشمند فرانسوی تحت عنوانی «اغمای زمان گذشته» بصورت علمی تعریف شد و بجای کلمه مرگ مغزی از اغمای زمان گذشته استفاده شده است و در این تعریف حالت کمای غیر قابل برگشت را نیز از مصداق مرگ مغزی شناخته است در حالی که الآن حالت کمای عمیق رانوعی از حیات می دانند و با مرگ مغزی تفاوت دارد (۱).

و در سال ۱۹۶۸ میلادی کمیته ویژه در دانشگاههای امریکا تعریف جدید برای مرگ مغزی ارائه کرد و معیارهای برایش بیان کرد: (۱) عدم درک و پاسخ به تحریکات خارجی. (۲) عدم تنفس یا حرکت خود بخودی. (۳) عدم برقراری رفلکس های مغزی. (۴) الکتروانسفالوگراف صاف در ظرف بیست و چهار ساعت. و بعد از آن در سالهای ۱۹۷۱ نظریه توسط پزشک جراح اعصاب بنام (وشو) مطرح شد که مرگ مغزی؛ مساوی بامرگ ساقه مغز شناخته شد و نیاز به بررسی نوار مغزو امثالش نداشت. (۲)

و در سالهای ۱۹۷۹ در انگلستان به

ص: ۲۴۸

۱- مجله علمی پزشکی قانونی / سال سوم شماره ۸ / ۴۷؛ حسن توفیقی و دیگران. بنقل از بکر بن عبدالله در فقه النو ازل ۱ / ۲۱۹.

۲- همان / ۶۱ بنقل از ندی محمد نعیم.

طوره عمده در تشخیص مرگ مغزی توجه به تشخیص مرگ ساقه مغز شده است (۱).

و در سال ۱۹۸۱ در آمریکا توسط انجمن پزشکان متخصص و قانون گذاران؛ قانون بتصویب رسید که بموجب آن مرگ مغزی مساوی با مرگی حقیقی با استاندارد های قلبی - ریوی شناخته شد (۲).

و به طور کلی شخصی که دچار مرگ ساقه مغز شده دارای علائم ذیل است: (۱) اغمای کامل. (۲) نبود حرکت کامل. (۳) نبود تنفس بعد از برداشتن دستگاه های تنفس مصنوعی از او. (۴) نداشتن هیچگونه عکس العمل در قبال تحریکات داخلی و خارجی. (۵) نبود حرکت مغناطیسی در نوار مغزی به شیوه که نزد پزشکان شناخته شده است (۳). و با بروزیکی از علائم فوق در مریض نمی توان مریض را مبتلا به مرگ مغزی معرفی کرد؛ ممکن است مریض در کمای عمیق رفته باشد و بعضی از پزشکان علائم کمای عمیق را چنین بیان کرده است: ۱- عدم قوه ادراک و واکنش بیمار نسبت به تحریکات داخلی و خارجی. ۲- فقدان حرکات خود بخود دستگاه تنفس و فعالیت عضلاتی ۳- فقدان رفلکس های عمیق و تحریکات دردناک و صدا و نور و مردمک چشم ثابت و با گذاشتن آب سرد روی پیشانی و اطراف چشم ها چشم ها هیچگونه حرکتی نکنند. ۴- گرفتن دو نوار مغز در طول ۲۴ ساعت و عدم وجود فعالیت الکتریکی مغز صد درصد (۴).

در حالت کمای عمیق ساقه مغز نمرده و مریض از علائم حیات برخوردار است از این رونمی توان او را مرده مغزی حساب کرد و غالب است این حالت گاهی سالهای زیادی طول می کشد چنانچه مریضی در سن ۴۳ سالگی بحالت کمای عمیق رفته و در ۳۷ سال در این حالت زنده مانده (۵).

پس فرق کمای عمیق با مرگ مغزی در ساقه مغز است که در کمای عمیق زنده است و در مرگ مغزی مرده است و با رعایت دقیق معیارهای ارائه شده در مورد تشخیص مرگ مغزی این تشابه و اشتباه رفع می شود. پس بناً شخص فقیه هر وقت بحث کند از حکم شخصی که دچار سکتة مغزی شده است؛ باید دو بعد مسئله را در نظر بی گیرد اول از بعد علمی و طبّی و موضوع شناسی مسئله؛ پس باید آراء و نظریات پزشکان متخصص در مسئله را کاملاً در ارتباط با مرگ مغزی بدانند؛ دوم از بعد که مسئله از مسائل مستحدثه دارای کاربرد حقوقی است و تداعی حکم مناسب با خودش را دارد و شخص فقیه باید آن حکم را استنباط کند پس هر مقدار که آرای پزشکان متخصص در موضوع سکتة مغزی دقیق تر و واضح و روشن تر بیان

ص: ۲۴۹

۱- همان / ۴۷ - ۴۸؛ حسن توفیقی و دیگران.

۲- همان / ...

۳- بکرین عبد الله؛ فقه النو ازل / ۱ / ۲۲۱.

۴- غلامعلی پور محمدی بنقل از موت القلب او موت الدماغ / ۹۲.

۵- همان / ۹۳ بنقل از محمد علی بار.

شود؛ جواب شخص فقیه از سؤال مذکور کامل تر و آسان تر می شود. و به علاوه که استنباط حکم مسئله ارتباط دارد به بیان معنی مرگ از نظر قرآن کریم و لغت و فقیه باید در این دو علم نیز تبخّر و آگاهی به قدر لازم داشته باشد. بنابراین؛ جواب شخص فقیه از سؤال مذکور شناخته و دانسته می شود از تعریف سکنه مغزی از نظر فقها؛ حال شروع می کنیم به بیان مفهوم مرگ و حقیقت مرگ از نظر فقها و می گوئیم: مفهوم مرگ نزد فقها بعینه همان مفهوم مرگ از نظر قرآن کریم است و از همین جهت است که در تعریف مرگ و حیات گفته شده است «الحیات هو قیام الرّوح فی البدن و هی علی قسمین حیات مستقرّه و هی تمکن الرّوح من البدن و حیات غیر مستقرّه عندما تكون الرّوح علی و شک مفارقه البدن کحیات المذبوح بعد ذبحه و قبل خروج روحه(۱)» حیات عبارت از وجود روح در بدن است و آن بر دو قسم است مستقره که همیشه هست و غیر مستقره که زایل می شود مانند حیات حیوانی بعد از ذبح و پیش از مفارقت کامل روح. «والموت هو انسحاب الرّوح عن البدن عند ما یصبح البدن غیر اهل لبقاء الرّوح فیهِ(۲)»

« مرگ عبارت است از رفتن روح از بدن در زمانیکه بدن شایستگی برای بقای روح را ندارد. پس حیات در این تعریف عبارت شد از قیام روح در بدن؛ موت عبارت شد از خروج روح از بدن در وقتیکه بدن اهلیت باقی ماندن روح را در خود از دست می دهد.

لکن مهم در موضوع مرگ علاوه بر مفهوم مرگ، علم و آگاهی پیدا کردن بر تحقق وقوع مرگ است، زیرا اجرای احکام مرگ متوقف است بر ثبوت دانستن و یقین پیدا کردن به وقوع مرگ و تحقق آن. پس جای سؤال است که بیهوشی معیار و علائم کشف کننده حقیقی و واقعی از وقوع و تحقق مرگ نزد فقها چیست؟ و برای پیدا کردن جواب این سؤال ناگزیریم از تحقیق و تفحص در کلام فقها و نظریاتشان از متقدمین و معاصرین در مفهوم مرگ و احکام آن؛ و پوشیده نیست بر احدی که فقهای اسلامی «رضوان الله تعالی علیهم» از زمانی که شروع کرده اند به تدوین کتاب های فقهی، همگانی متعرض احکام اموات شده اند؛ فقهای امامیه در ضمن کتاب طهارت بحث کرده اند از احکام احتضار و غسل و کفن و صلوات بر میت و دفن میت و فقهای پیرو مذاهب چهارگانه اختصاص داده اند کتابی را در این موضوع به نام کتاب الجنائز و همه فقهای اسلامی اتفاق نظر دارند که برای شخص محتضر احکامی است از وجوب و ندب و مکروه و حرام و از جمله احکام مندوبه محتضر در صورت فوتش تعجیل به تجهیز اوست اگر فوتش مشتبّه نشده باشد و اگر مرگش اشتباه شده در این صورت جایز نیست تعجیل بلکه صبر کند تا روشن

ص: ۲۵۰

۱- معجم لغه الفقهاء / ۱۸۹.

۲- همان / ۲۲۸.

اشتباه اندازها

مطلب هشتم در چیزهای است که سبب اشتباه می شوند؛ فقهای امامیه به طور اجمال نه تفصیل چند چیز را وسیله اشتباه می دانند: اول صاعقه؛ دوم سگته؛ سوم اسهالی؛ چهارم خفه شدن توسط دود؛ پنجم زبردیوارشدن را (۱) و بعضی دیگر اضافه کرده اند غرق شدن در آب را و ترسیدن از جنگ یا حیوان درنده و امثال آنها را و افتادن از جاهای بلند و امثال آن را (۲)

و بعضی ها یک چیز را بیان کرده اند و آن مرگ ناگهانی است. (۳)

علامه نشان های مرگ

مطلب نهم در علایم و نشانه های مرگ از نظر فقهای مذاهب اسلامی است

در سخنان فقها و فرمایشتان در شمارش علایم و نشانه های کشف کننده از مفارقت روح از جسم و وقوع مرگ، چیز مهمی که دیده می شود و توجه هر بیننده را به خود جلب می کند، اجماع فقهای تمام مذاهب اسلامی است به شرطی حصول علم و یقین از این علایم و نشانه ها بوقوع موت در جسم؛ زیرا تا مادام که علم و یقین از این علایم و نشانه ها بوقوع موت در جسم حاصل نشود؛ ممکن نیست صدق عنوان موت بر جسم و اجرا کردن احکام اموات بر آن جسم از قبیل تجهیز و غیره و این است نص عبارت شان « يجب الترتبص مع الإشتباه حتى تظهر علامات الموت وحده العلم وهو اجماعي لئلا يعاون على قتل مسلم (۴) »

در صورت مشتبه شدن مرگ؛ واجب است صبر شود تا علایم و نشانه های مرگ آشکار شود و یقین بمرگ شخص؛ حاصل شود و از کمک شدن بدفن مسلمان زنده جلوگیری شود. و از همین جهت است که سؤال می شود آیا فقها برای حصول یقین به وقوع مرگ علایم و نشانه هایی را نصب و تعیین کرده اند؟ یا خیر و به عبارت دیگر برای رسیدن به یقین به مرگ راه هایی را معین کرده اند؟ یا خیر و در جواب این سؤال باید گفت: بلی در موارد مشتبه فقها تصریح کرده اند اول به صبر از یک شب و روز تا سه شب و روز؛ دوم به شرطی که تغییری در رنگ جسد و بوی آن پیش از گذشت سه روز به وجود نیاید و الا

ص: ۲۵۱

-
- ۱- الوسيله الى نيل الفضيله / ۶۲. السرائر / ۱ / ۱۵۹. المعبر / ۱ / ۲۶۳. الجامع للشرايع / ۴۸ - ۴۹. تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۴۳. نهایه الاحکام / ۲ / ۲۱۹. ذکرى الشیعه / ۱ / ۲۹۹ - ۳۰۰. جامع المقاصد / ۱ / ۳۵۱ - ۳۵۵.
 - ۲- کتاب الام / ۱ / ۳۱۵. الشرح الكبير / ۲ / ۳۰۸ - ۳۰۹. و تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۴۴.
 - ۳- المجموع / ۵ / ۱۱۷ - ۱۲۳.
 - ۴- المعبر / ۱ / ۲۶۳.

تغییر دال بر وقوع مرگ است؛ سوم پنج علامت بر وقوع مرگ بیان کرده است: اول سست شدن عضلات محتضر؛ دوم فاصله گرفتن مفاصل محتضر از قبیل مچ دست و پا و امثالش که از جهت از بین رفتن اعصاب آن حاصل می شود؛ سوم تمایل بینی محتضر به یکی از دو طرف صورت؛ چهارم سست شدن پوست صورت محتضر به گونه ای که تصوری شود از گوشت جدا شده است؛ پنجم کسیف شدن سفیدی چشم محتضر و بازماندن حدقه چشم از حرکت به راست و چپ. (۱)

بعضی اضافه کرده اند کشیده شدن بیضه ها به طرف بالا و آویزان شدن پوستش به طرف پایین در مردها. (۲)

شهید اول از ابوعلی اسکافی نقل قول کرده: توقف ضربان قلب و قطع تنفس و نبض دست محتضر را نیز از علایم که موجب یقین به مرگ می شود دانسته است و از جالینوس حکیم نقل کرده از بین رفتن نبض عروق زیر تخمک های مردان و نبض عروق زیر آلت مردان بعد از فشار دادن شدید و از بین رفتن نبض عروق باطن الیه و عروق زیر زبان و داخل بینی و صبر یک شب و روز الی سه شب و روز تا پرهیز شود از همکاری بر قتل مسلمان (۳).

و بعضی اضافه کرده اند، ۱- تسلط نداشتن شخص بر اعضای خود به طور کامل؛ ۲- خشک شدن تمام مفاصل مانند زانو؛ آرنج؛ و انگشتان و امثالش اگر عضو خم شده باشد بسختی می توان او را راست کرد؛ ۳- در مقابل صداهای ناهنجار از خود عکس العمل نشان ندهد؛ ۴- پلکهای چشم او بهم نخورد؛ ۵- ماده سیاه رنگ یا نزدیک سیاه و غالباً غلیظ از دهان مریض خارج شود (۴).

ولی از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» چند حدیث در این موضوع روایت شده است و شایان بذکر است که در سه تایی از آن احادیث و روایات از علایم و نشانه های که کشف از وقوع مرگ می کنند اهمیّت به تغییر جسد داده شده است؛ محمد بن یعقوب... از هشام بن حکم از ابی الحسن موسی ابن جعفر (علیهما السلام) سؤال شد از حکم شخصی که صاعقه اصابت کرده و یا در آب غرق شده و مرگ شان اشتباه شده است؟ آن حضرت در جواب فرمود: «ينتظر به ثلاثه أيام إلاً أن يتغير قبل ذلك (۵)»

منتظر بمانند سه روز مگر اینکه پیش از گذشت سه روز جسد شخص

ص: ۲۵۲

۱- تذکره الفقهاء / ۱ / ۳۴۴. کتاب الام / ۱ / ۳۲۲. المجموع / ۵ / ۱۲۵. المغنی / ۲ / ۳۰۴ - ۳۰۸. ذکری الشیعه / ۱ / ۳۰۰. جامع المقاصد / ۱ / ۳۵۴. الجواهر / ۴ / ۲۴ - ۲۵.

۲- کتاب الام / ۱ / ۳۲۲. المجموع / ۵ / ۱۲۵. ذکری الشیعه / ۱ / ۳۰۰.

۳- ذکری الشیعه / ۱ / ۳۰۰.

۴- پیوند اعضاء / ۲۴ - ۲۵ اسماعیل آقابابای.

۵- وسایل باب ۴۸ من ابواب الاحتضار باب وجوب تأخیر تجهیز المیت مع اشتباه الموت ح ۱.

تغییر کند و تغییر دلیل بروقوع مرگ است. و حدیث دوم محمد بن یعقوب... از ابن اخی شهاب بن عبدربه نقل کرده است «قال ابو عبدالله «علیه السلام»: خمس ينتظر بهم إلاً أن يتغیر؛ الغریق والمصعوق والمبطون والمهدوم والمدخن(۱)»

امام صادق «علیه السلام» فرموده: پنج طائفه را باید صبر کرد و عجله نکنند در دفن شان آدم های که در آب غرق می شوند؛ و آدم های که دچار صاعقه زدگی می شوند و آدم های که توسط اسهالی از بین می روند و آدم های که زیر دیوار می شوند و آدم های که توسط دود خفه می شوند مگر اینکه جسد شان تغییر کنند و تغییر جسد دلیل قطعی بر مرگ است.

حدیث سوم عن محمد بن یحیی... عن عمّار عن ابی عبدالله «علیه السلام» «قال: الغریق یحبس حتّی یتغیرو یعلم أنّه قد مات ثم یغسّل ویکفّن قال: وسئل عن المصعوق فقال: إذا صعق حبس یومین ثم یغسّل ویکفّن(۲)» امام صادق «علیه السلام» فرموده: کسانی که در آب غرق می شوند نگاه داشته می شوند از دفن تا جنازه تغییر کند و دانسته شود که مرده بعد غسل داده می شود و کفن و دفن می شود و سؤال شد از آن حضرت از کسی که صاعقه اصابت کرده است؟ در جواب فرمود: دوشب و روز نگاه داشته می شود پس از آن غسل و کفن و دفن می کنند. و حدیث چهارم عن احمد بن مهران... عن علی بن ابی حمزه

«قال: أصاب الناس بمکّه سنه من السّنین صواعق کثیره؛ مات من ذلک خلق کثیر فدخلت علی ابی ابراهیم یعنی موسی ابن جعفر «علیه السلام» فقال مبتدأً من غیر أن أسأله: ینبغی للغریق والمصعوق أن یتربّص بهما ثلاثاً لایدفن إلاً أن یجیی منه ریح تدل علی موته؛ قلت: جعلت فداک کأنّک تخبرنی أنّه قد دفن ناس کثیراً حیاً فقال: نعم یا علی قد دفن ناس کثیراً حیاً ما ماتوا إلاً فی قبورهم(۳)»

گفت در یک سال از سالها در مکه معظمه مردمان زیادی را صاعقه آسمانی اصابت کردند و در اثر آن تعداد زیاد مردند و من خدمت امام موسی کاظم «علیه السلام» وارد شدم و بدون اینکه من از ایشان چیزی سؤال کنم فرمود: کسانی که در آب غرق می شوند یا صاعقه آسمانی اصابت می کنند؛ سزاوار است که سه روز صبر کنند و عجله نکنند در دفن شان مگر اینکه بوی از جسد؛ استشمام شود که دلالت کند بر فوت آنها؛ عرض کردم فدایت شوم گویا می فرمایید: در حادثه مکه معظمه؛ عدّه زیادی زنده دفن شده اند؟ فرمود: بلی آی علی جماعت زیادی زنده دفن

ص: ۲۵۳

۱- وسایل باب ۴۸ من ابواب الاحتضار باب وجوب تأخیر تجهیز المیت مع اشتباه الموت ح ۲.

۲- همان ح ۴.

۳- همان ح ۵.

شده و درقبرهای شان مرده اند. برای تأیید آنچه که درروایات به او اَهِمِّت داده شده است (تغییر) مقصود از تغییر؛ تغییر در رنگ و بوی جسد و هم خوشکی و شولی مفاصل است؛ سخنان بعض معاصرین را نقل می کنم آنها گفته اند: بصرف که روح از بدن انسان مفارقت کرد جسد انسان بلافاصله شروع می کند به طورعموم به یک عَدَه تبدلات و تغییرات فیزیکی و شمیایی و جرثومی که عبارت است از تلُّون رمیی یعنی رنگی جسد پشت سری هم تغییر می کند و تیُّس رمیی یعنی خوشکی و سفتی اعضاء میت پشت سری هم تغییر می کند و تعفُّن رمیی که بوی جُثَّه پشت سری هم هر لحظه تغییر می کند.

اما تلُّون رمیی عبارت است از ظاهر شدن نقطه های کوچک و بزرگی سبز رنگ و کبودی در بعض از جاهای جسم میت مخصوصا در آن جاهای که پست و نزدیک بزمین هست و سبب و علت بروز این نقطه ها جمع شدن خون است در این مواضع توسط جاذبه زمین مانند پشت و برآمده گی کپل میت و کلاً طرف پشت میت که نزدیک بزمین هست و این نقطه ها تقریباً بعد از گذشت دوساعت از مفارقت روح از جسم میت شروع می شود و این تبدل و تغییر در رنگ در بسیاری از اوقات کمک می کند در تعیین وضع میت و هیئت و قیافه لحظه فوت میت.

اما تیُّس رمیی؛ عبارت است از انقباض و جمع شدن و سفت شدن عضلات جسم میت ارادی و غیر ارادی هر دو یعنی عضلات که انقباض و انبساطش طبق اراده میت صورت می گرفته و یا خارج از اراده میت بوده بعد از فوت جمع و سفت می شود؛ و سبب و علت این امر متحوّل شدن شکری است که در عضلات انسان ذخیره است به مایع ترشی و پاره شدن مخزن آن شکرها و در اثر این کار؛ نخهای عضلاتی؛ مقاومت و خاصیت خود را از دست می دهند و این کار بعد از گذشت دوساعت از فوت شخص شروع می شود و کم کم تدریجاً در مدتی دو اوزه ساعت تمام بدن میت را فرامیگیرد و این حالت یوبوست عضلاتی از فک پایینی کله میت شروع می شود و تمام صورت میت را فرامیگیرد و بعد گردن و دو طرف بالای صورت را و همین طور ادامه پیدا می کند گرفته گی عضلات تا مدت دوروز از فوت شخص و سپس گرفته گی عضلات زایل می شود و سببش تأثیر تفشُّخ و از هم پاشیده گی عضلات شروع می شود که تبدیل می کند متأثر شدن فعل و انفعالات شمیایی سلولها بافت بدن میت را از ترشی بسوی تأثر فعل و انفعالات قلوبی (۱).

اما تعفُّن رمیی عبارت است از رها شدن گازهای گندیده و بدبو از جثه میت و سبب آن اول -

ص: ۲۵۴

تأثیر کردن جرمها و مکروبهای هوای و غیره‌های است که درامعای میت جمع شده و معطل مانده پیش از آنکه عبور کند پرده دوخته شده روی جسم میت را از راه خون و در اثر این تأثیر؛ ماده عضلات جُثّه فاسد می شود و مقاومتش را از دست می دهد و گازهای متعفن و بدبوی پراکنده می شود. دوم - متحوّل شدن بافت شحمی که در جُثّه میت هست به ماده شمعی مایع؛ دارای حموضت شمعی بدبوی غیرقابل توصیف و بدنبال این فعل و انفعالات؛ مشوّه وزشت می شود منظره جُثّه میت؛ زیرا از هم پاشیده می شود شکم و کیسه صفراى میت و بدنبال آن صورت میت از هم میپاشد و چشمان میت از کاسه سر و زبان میت از دهان برون می آیند و بعد ازرها شدن گازها؛ تمامی آنچه که در شکم میت است از تمامی منافذ و سوراخهای بدن میت برون می آیند و میت در یک حالت زشت و بدبوی تنفرآور قرار میگیرد و این حالت بعد از گذشت دوروز از دفن میت شروع می شود و یک هفته ادامه دارد.

اما تفسّخ رمیی عبارت است از تحلیل رفتن جسم میت و از هم پاشیدن جُثّه میت و تبدیل شدن جسد تدریجا به مادّه سایل و سپس تبدیل بگازهای و سپس تبدیل به بخار می شود و در هواء و این حالت بقدرت و اراده الهی انجام میگیرد بر طبق فعل و انفعالات زیادی شیمیای تنظیم شده و در این از هم پاشیده گی جسد میت عوامل زیاد دخالت دارد از جمله درجه حرارت زمین قبر است زیرا از هم پاشیده گی جُثّه میت در تابستان زودتر اتفاق میافتد از زمستان و متوقف می شود از هم پاشیده گی جُثّه در صورت که درجه حرارت زمین قبر صفر باشد لذا است که جنازه اگر در سردخانه گذاشته شود حالت تفسّخ و از هم پاشیده گی متوقف می شود و لوموقتاً. عامل دوم که در از هم پاشیده گی جُثّه میت دخالت دارد؛ رطوبت و بیوست زمین قبر است و از همین جهت است که بافتهای کم آب بدن میت مانند استخوانها در آنسان از هم نمی پاشند در حالی که جُثّه همین انسان در آب بزودترین وقت از هم متلاشی می شود و این حالت یک هفته بعد از دفن شروع می شود و در طول مدت یک ماه جُثّه میت تبدیل می شود به خاک و خاکستر و استخوان؛ ولی این تحویل و تحولات شامل اجساد مطهر انبیا و اولیا و شهدا و صالحین « رضوان الله تعالی علیهم اجمعین » نمی شوند. (۱)

مفهوم مرگ مغزی

مطلب دهم در مفهوم مرگ مغزی است از منظر فقها و دانشمندان اسلامی

لازم است پیش از آنکه به ذکر سخنان و آرا و نظریات فقها و دانشمندان جهان اسلام درباره

ص: ۲۵۵

مفهوم مرگ مغزی بپردازیم؛ نگاهی به اهمیت مغز و وظایف مغز در قبال بدن انسان و اجزای تشکیل دهنده مغز بیندازیم و توضیح دهیم؛ مغز انسان در حقیقت از سه جزء مهم و اساسی تشکیل شده است؛ ۱- مِخ؛ کاربردش مرکز فکر و اندیشه و هوشیاری و درک و فهم و احساس در بدن انسان است و این همان قسمت بالای مغز است. ۲- مِخِخ یعنی مِخِخه؛ کاربردش حفظ توازن و تعادل حرکات اعضای بدن انسان است و همان قسمت میانه مغز است. ۳- جُذُعُ الدِّمَاغ یعنی ساقه مغز؛ کاربردش مرکز اساسی برای حفظ حیات اعضای بدن انسان است از قبیل تَنْفُّس و ایجاد نظم در نبض قلب و به جریان انداختن خون را در تمامی رگ های بدن (۱)؛

و بخشی بسیار مهم از مغز است که از بالا به نیم کره های مِخ و از پایین به نخاع محدود می شود و موارد زیر را دربر می گیرد: ۱- (مغز میانی؛ ۲- پل دماغی یا برجستگی حلقوی؛ ۳- پیاز نخاعی را (۲).

و با این توضیح می توان گفت برای انسان چهار نوع حیات تصور می شود: ۱- حیات کامل جسد و این حالت در صورتی است که تمام اعضای بدن شخص با همدیگر همکاری داشته باشد و شخص از هوشیاری و ادراک و فهم کامل برخوردار باشد و هر سه قسمت مغز سالم است و بوظایف شان ادامه می دهند؛ ۲- حیات نباتی مستمر و این حالت در صورت رخ می دهد که قشر مِخ به طور کامل از بین رفته و تنها ساقه مغز زنده مانده است و در این حالت فعالیت های مراکز عصبی؛ تنها اعمال حیاتی بدن مثل حرارت؛ نبض قلب؛ تَنْفُّس را تنظیم می کند ولی شخص؛ فعالیت های ارادی و نیز هوشیاری کامل ندارد و حقیقتاً گفته شده در این حالت گاهی شخص نیاز به دستگامی تنفسی مصنوعی پیدا می کند و با وجود این می خوابد و گاهی هم چشم هایش باز می شود و احياناً صداهای نامفهومی از خود تولید می کند؛ ولی در هر حال قدرت درک و فهم و شناخت ندارد و به همین سبب است که بعضیها این حالت را حالت مرگ شناخت و ادراک نامیده است (۳). و در حیات نباتی مستمر؛ ساقه مغز زنده است و بدن از افعال غیر ارادی برخوردار می باشد و علت نام گذاری این حالت به حیات نباتی مستمر این است که شخص همانند گیاهان تغذیه و تنفس دارد علاوه بر اینکه غذای خود را هضم می کند چشمانش را می کشاید و خواب و بیداری دارد و گاهی صداهای نامفهومی از خود صادر می کند و گاهی بعضی اعضای خود را حرکت می دهد ولی هیچ گونه ادراک و فهم ندارد؛ البته این حالت با کمای عمیق

ص: ۲۵۶

۱- فقه النوازل / ۱ / ۲۲۰ لکبرین عبدالله.

۲- مرگ مغزی؛ مجله علمی پزشکی قانونی / سال ۲ / شماره ۸ / ۴۲: حسن توفیقی و پاورقی همان / ۵۲: محمد علی بار.

۳- احکام التداوی والحالات المأیوس منها وقضیه موت الرحمه / ۵۳: محمد علی بار.

وهمین طور با مرگ مغزی کاملاً متفاوت است (۱).

۳- حیات اعضاء: چنانچه مغز و ساقه آن به طور کامل بمیرند؛ با کمک وسایل زنده نگهدارنده مصنوعی می توان حیات را در اعضاء بدن شحص؛ حفظ کرد و عبارت دیگر در این حالت خود شخص مرده؛ ولی اعضاء وی از حیات برخوردار است و از این حالت به مرگ مغزی تعبیر می شود. ۴- حیات سلولی: هنگام که شخص میمیرد و تمام اعضاء آن از حرکت باز میمانند؛ سلولهای تشکیل دهنده بدن بحسب نوع شان ممکن است برای مدتی زنده بمانند. وبعد از بیان مراحل چهارگانه حیات باید گفت که مرگ انسان در سه مرحله به وقوع می پیوندد: مرحله اول: توقف قلب و ریّه ها است از کار. مرحله دوم: مردن سلولهای مغزی است بعد از چند دقیقه نرسیدن خون حاوی اکسژن در آنها. مرحله سوم: مرگ سلولهای جسم است که نسبت به اعضاء متفاوت است (۲).

وقابل ذکر است چنانچه قلب و ریّه ها توقف کند و از کار بمانند؛ امکان بازگرداندن بیمار بحالت طبیعی وجود دارد؛ اما اگر مرحله دوم واقع شود امیدی به بازگرداندن حیات طبیعی وجود ندارد لیکن می توان با استفاده از وسایل پیشرفته پزشکی جدید از پیشرفت مرگ در مرحله سوم تا مدتی جلوگیری کرد؛ و عبارت دیگر در گذشته توقف غیرقابل برگشت اعمال قلبی و تنفسی لزوماً به از بین رفتن غیرقابل برگشت اعمال مغزی منجر می شد و بهمین دلیل؛ ایست قلبی و تنفسی غیرقابل برگشت بعنوان مرگ حقیقی مورد قبول بودند و چون توقف این ارگانها از عمل براحتی قابل تشخیص است؛ مشکل چندان در تشخیص مرگ نداشت ولی امروزه ایست قلبی لزوماً منجر به از بین رفتن مغز نمی شود؛ زیرا در این اواخر وسایل زنده نگهدارنده پیشرفته اختراع شده و بکار گرفته می شود که می تواند مدت ها به طور مصنوعی اعمال قلبی و ریوی را ادامه دهند؛ لذا دیگر نمی توان ایست ضربان قلب و یا تنفس را خود بخودی در هر شرایطی مساوی با مرگ فرض کرد؛ در حالی که از طرف دیگر با از بین رفتن مغز همان گونه که قبلاً گذشت؛ ایست قلبی و تنفسی غیرقابل اجتناب بود؛ امروزه نیز با استفاده از پیشرفته ترین وسایل نگهدارنده حیات؛ نجات شخص مریض ممکن نیست (۳).

پس معلوم شد طبق آنچه که از قرآن کریم ولغت و سخنان پزشکان متخصص استفاده شد؛ مفهوم مرگ عبارت است از مفارقت قطعی

ص: ۲۵۷

۱- همان / ۵۳.

۲- الاحکام الشرعیه للاعمال الطیبیه / ۱۵۹ - ۱۶۰؛ لاحمد شرف الدین.

۳- مرگ مغزی؛ مجله علمی پزشکی قانونی / سال ۲ / شماره ۸ / ۴۲؛ حسن توفیقی و دیگران؛ بنقل از محمد علی بارپاورقی /

۵۲.

ودائمی روح ویانفس ازجسم بحیث که قابل برگشت نباشد ودر این تعریف اختلاف نیست.

امابحث وگفتگو ونزاع درمفهوم مرگ مغزی است درحالی که قلب وریهها وکبد وامثالش بکاری عادی شان ادامه می دهند ولوبکمک دستگاه های مصنوعی زنده نگهدارنده که روی مریض کار گذاشته شده؛ چگونه ممکن است بیگویم: شخصی که بدنش گرم هست ونفس میکشد وقلبش حرکت می کند وخون درتمامی رگهای بدنش به طورعادی درجریان است وبدنش غذا ودارورا جذب می کند و ادرار و مواد زائد را دفع می کند؛ این شخص مرده است و روح از بدنش مفارقت کرده وتنفسش قطع شده درحالی که همه آن اعمال دلیل بر وجود حیات وآثار آن در این اعضاست؛ گرچه پزشکان متخصص قطع و یقین دارند؛ طبق علایم ونشانه هایی که دراختیار دارند دیر یا زود این شخص می میرد؛ اما این قطع و یقین پزشکان فی حد ذاته؛ یقین علمی قابل اعتماد نیست بلکه صرف آرامش واطمینان نفسی است که ازطریق زیادی تجربه به دست آمده است لذا بسیاری از دانشمندان از جمله ابو حامد غزالی این علم و یقین پزشکان رایقین تدریبی وتجربیی نامگذاری کرده است.(۱)

وقبلاً بیان شد اختلاف بین پزشکان قانونی وپزشکان جراح درمساوی دانستن سکنه مغزی با مرگ واقعی و همان اختلاف آنها باعث اختلاف شده است بین فقها درمفهوم مرگ مغزی وموفق نشدنند که بینشان به توافق برسند به یک قول وفتوا درباره حکم فقهی شخصی که دچاری سکنه مغزی شده است وچند دسته شدند: دسته اول می گویند: برایشخاصی که دچار سکنه مغزی شده اند عنوان مرده ها صدق نمی کنند؛ وقتی که عنوان صدق نکرد احکام مرده ها نیز بر آنها جاری نمی شود وقتی احکام مرده ها بر آنها جاری نشد؛ جداکردن دستگاه های مصنوعی تنفسی وزنده نگهدارنده از اشخاص دچار سکنه مغزی جایز نیست و همچنین قطع تداوی آنها جایز نیست زیرا مورد طبق قواعد مقرر درعلم اصول فقه از موارد احتیاط است و اجرای هر عمل و کاری که منجر به سرعت مرگ شخص یا تشدید مرضش شود جایز نیست بلکه اعانت به قتل آن گفته می شود و از این دسته است از دانشمندان اهل سنت وجماعت، الشیخ جادالحق رئیس جامع الازهر در زمانش(۲).

ومحمد سعیدرمضان بوطی(۳).

والدکتورعقیلی بن احمد عقیلی(۴).

والدکتور توفیق واعی(۵).

و غیر اینها و از فقهای امامیه معاصر، السیدمحسن

ص: ۲۵۸

۱- حکم الانتفاع بالاعضاء البشرية والحيوانیه / ۴۶؛ الغزالی.

۲- موت الدماغ بین الطب والاسلام / ۱۲۸.

۳- قضایا فقهیه معاصره / ۱۵۴.

۴- حکم نقل الاعضاء فی الفقه الاسلامی / ۱۵۴.

الحکیم الطباطبائی (۱). والسید ابوالقاسم الموسوی الخوئی (۲).

والسید محمد رضا الکلپایگانی (۳)

ومیرزا جواد التبریزی (۴).

والشیخ محمد تقی بهجت (۵).

والشیخ محمد فاضل اللنکرانی (۶).

والشیخ لطف الله الصافی الکلپایگانی (۷).

و شیخ حسینعلی منتظری (۸).

و غیر اینها (۹).

همه این بزرگان می گویند: به اشخاصی که دچار سکنه مغزی شده است؛ عنوان مرده صدق نمی کند پس اجرای احکام مرده بر آنها جایز نیست و جدا کردن اعضای آنها در این حالت حکم جدا کردن اعضای انسان زنده را دارد و مشمول دیه آدم زنده می شود و هر کاری که موجب تسریع در مرگ آن شود حکم شرکت در قتل او را دارد.

دسته دوم کسانی هستند که عقیده دارند اشخاصی که دچار سکنه مغزی شده اند، مساوی است از نظر احکام با مرده های حقیقی و واقعی چنانچه به طور قطع و یقین ثابت شود که شخصی دچار سکنه مغزی شده است این به معنای این است که حیات طبیعی دائمی برای این شخص قطعا و یقینا قابل برگشت نیست زیرا متوقف شدن مغز از کار به طور کلی سبب می شود دیر یا زود از کار ماندن قلب و ریه ها و کبد و کلیه و امثالش را و ضربان قلب و تنفس و جریان خون در سلول ها که وجود دارند با دستگاه های مصنوعی است که روی بدن مریض کار گذاشته شده است و در صورت جدا کردن آنها را از مریض همه آن اعضا از کار می مانند پس اعتباری به کار اضطراری آنها نیست زیرا اعتبار نزد عقلا و پزشکان متخصص به کار اختیاری و ذاتی اعضا و جوارح است و آن متنفی است.

واز علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت که این نظریه را انتخاب کرده است، شیخ مختار سلامه مفتی وقت دولت جمهوری تونس است و ایشان در سخنرانی خود در کنفرانس سراسری کشورهای اسلامی که در شهر جدّه عربستان در سال ۱۴۰۸ هجری قمری مطابق

ص: ۲۵۹

۱- در ضمن مسایل مستحدثه رساله توضیح المسایل چاپ تهران / ۱۳۸۶ هجری قمری.

۲- رساله توضیح المسایل چاپ تهران / ۱۳۸۶ هجری شمسی.

- ٣- مجمع المسائل ٣/ ٢٤٣.
- ٤- رساله صراط النجات ٥٥٢/٢ چاپ قم /١٣٧٤.
- ٥- رساله توضيح المسائل.
- ٦- رساله جامع المسائل چاپ / ١٣٧٥ قم.
- ٧- استفتات پزشكي / ٧٧ چاپ قم ١٤١٥ هجري قمرى.
- ٨- احكام پزشكي / ١١٧-.
- ٩- مجموعه استفتات جديده / ٤٤٦.

۱۹۸۷ میلادی منعقد شده بود، بعد از آنکه مرگ انسان را به سه مرحله تقسیم کرد، گفت: مرحله دوم این است که مغز شخصی مریض آسیب دیده به اندازه ای که هیچ چیز را قبول نمی کند و هیچ کاری را انجام نمی دهد پس بنابراین حیات ذاتی حیوانی این شخص که تحت فرمان مغز کار می کرد قطعاً و یقیناً از بین رفته و قابل برگشت نیست زیرا مرکز فرماندهی که مغز است کاملاً از بین رفته و متلاشی شده است و حیاتی که در سایر اعضای این شخص وجود دارد، حیات نباتی مصنوعی است که با دستگاه های مصنوعی که روی بدن مریض کار گذاشته شده است ایجاد شده است و در این حیات اعتباری نیست زیرا به صرف جدا کردن دستگاه های مصنوعی از شخص مریض آن حیات از بین می رود؛ و شیخ مذکور برای اثبات مدعای خود استشهاد می کند به قول امام مالک «رحمه الله» درباره مولود که فرموده: «إِنَّ المولود مادام لم یصیح ولم یبک حین الولاده لم یحکم بحیاته وإن تنفس أو تحرک أو خرج البول عنه لأنَّ ابن الما شجون قال: العطسه من الشخص هو فی الواقع انطلاق الأریاح الخفیفه من بدنه كما أنَّ خروج البول ینشأ من تلین القوّه الماسکه؛ (۱) مولود

مادام که صیحه نزنند یا گریه نکنند در هنگام ولادت؛ شرعاً حکم به زنده بودنش نمی شود ولو نفس کشیده باشد یا حرکت کرده باشد یا ادرار از خارج شده باشد؛ زیرا ابن ماجشون حکیم گفته: صدور عطسه از شخص در حقیقت خارج شدن بادهای خفیف است از بدن شخص همان طوری که خروج ادرار از شخصی در اثر شل شدن قوه ماسکه شخص است نه دلیل بر حیات شخص.

اما استدلال شیخ محل مناقشه است؛ زیرا دلیل شیخ اعم از مدعایش است زیرا عدم صیحه وعدم گریه ممکن است از جهت عدم حیات نباشد. حیات در مولود وجود داشته باشد بلکه از جهت علت دیگری باشد که عبارت است از وجود اُخرسیّت و بُکمّیّت در مولود نه عدم حیات در حال که حرکت در اعضای مولود وجود دارد و شیخ مذکور در ادامه سخنانش فرموده: آنچه که از سخنان متخصصین در موضوع سکتة مغزی به نظر می رسد، این است که هر وقت ثابت شد شخصی دچار سکتة مغزی شده است؛ جایز است مرگش اعلان شود و مترتب شود بر او از همین زمان احکام مرگ. (۲)

و از همین دسته هست دکتر احمد شرف الدین (۳).

و دکتر محمد نعیم یاسین (۴)

و دکتر محمد علی بار (۵)

و غیر اینها و تأیید می کند این نظریه را فتوا از سیمینار سوم سران

ص: ۲۶۰

۱- مغنی المحتاج / ۱ / ۳۴۹؛ لشربینی.

۲- موت الدماغ بین الطب والاسلام / ۱۶۹؛ محمد علی بار.

۳- الاحکام الشرعیة للاعمال الطیبه / ۱۶۰.

٤- ابحاث فى قضايا فقهيّه معاصره / ٣٧.

٥- موت القلب او موت الدماغ /

کشورهای اسلامی که در عمان پایتخت کشور اردن هاشمی از هشتم تا سیزدهم ماه صفر هزار و چهارصد و هفت هجری قمری مطابق با یازدهم الی شانزدهم ماه اکتبر هزار و نهصد و شصت و هشت میلادی منعقد شده بود، بعد از بحث کامل و دقیق با پزشکان متخصص صادر شد: «مجلس شرعا شخص دچار سکنه مغزی کامل را در حکم میت می دانند و اجرای تمامی احکام شرعی میت را بر این شخص جایز می دانند به شرطی که یکی از این دو علامت در این شخص آشکار شود: اول قلب و تنفس آن شخص قطع شود و از حرکت و کار به طور کامل بازماند و پزشکان متخصص تأیید کنند که توقف قطعی و دائمی است و احتمال برگشت قلب و نفس به کار ممکن نیست؛ دوم تعطیل شود تمامی وظایف و کارکردهای مغز؛ تعطیل نهایی را و پزشکان متخصص تأیید کنند نهایی بودن تعطیل را و اینکه برگشت مغز به کارش امکان پذیر نیست و مغز شروع کند به تحلیل و از بین رفتن و در این حال جایز است دستگاه های مصنوعی تنفسی را از مریض جدا کنند، گرچه بعضی اعضای بدن مریض مانند قلب، ریه، کلیه و کبد هنوز دارند عمل می کنند ولو با دستگاه های مصنوعی که روی مریض کار گذاشته شده است. (۱).

و محل توجه در این فتوا علامت دومی است که در آن قیودی ذکر شده است که نیازه توضیح دارد: اول تعلیق شده حکم به مرده بودن شخص دچار سکنه مغزی؛ به تعطیلی جمیع وظایف مغزی و این تعطیلی جمیع وظایف مغز در عرف پزشکان؛ شامل وظایف هر سه قسمت مغز می شود: مُخ و مُخچه و ساقه مغز. دوم اینکه حکم به مردن در حقیقت؛ حکم پزشکان متخصص است نه غیر آنها. سوم اینکه تعطیل وظایف مغزی بدون امکان برگشت باشد. چهارم اینکه مغز شروع کند به تحلیل و از بین رفتن و بنا بر این قیود چهارگانه اگر یکی آنها تحقق پیدانکند؛ حکم بمرده بودن شخصی مریض منتفی است. و همچنین است فتوی دومی که صادر شده از سمینار چهارمی سران کشورهای اسلامی که از هجده هم الی بیست و سوم ماه جمادی الآخره هزار و چهارصد و هشت هجری قمری مطابق با هزار و نه صد و هشتاد و دو هفت میلادی در شهر جده عربستان سعودی منعقد شده بود؛ جز اینکه قید چهارم شروع کردن مغز به تحلیل در این فتوی نیامده است. و از فقهای امامیه معاصر طرف دار این نظریه؛ الامام الخمینی (قدس سره) و خامنه

ص: ۲۶۱

مدظله (۱).

وصانعی (۲).

ونوری همدانی (۳).

و غیر اینها است.

دسته سوم قائل بتفصیل شده اند و گفته اند: نسبت بقلب و ریّها و کبد و کلیه و امشالش تامادام بکارشان ادامه می دهند ولوبکمک دستگاه های مصنوعی؛ حکم مرده بر آن شخص جاری نمی شود و غسل و کفن و دفن و تقسیم اموال بین ورثه و عدّه نگاه داشتن خانمش جایز نیست و نسبت به باطل شدن و کالت و کلایش و قطع ادامه تداوی و انتقال اعضایش جهت پیوند در صورت که حیات دیگری متوقف بر این پیوند باشد؛ حکم مرده جاری می شود؛ و کالت و کلایش باطل می شود و قطع ادامه تداویش جایز می شود و جدا کردن اعضای بدنش جهت پیوند مانع ندارد خصوصاً در صورت که نجات جان شخص دیگری متوقف بر این پیوند باشد و اجازه قبلی از شخصی مریض یا از اولیای آن هم لازم نیست گرچه اجازه بگیرند بهتر هست ولی دیه ثابت می شود و در ذمه جداکننده اعضا است و به ورثه میت تعلق نمی گیرد بلکه برای خود میت در جهت ادای دین و امور خیریه مصرف می شود و از این دسته هست از فقهای معاصر آیه الله ناصر مکارم شیرازی (۴). این بود خلاصه آراء و انظار و جواب فقهای تمامی مذاهب اسلامی از سؤال قبلی که آیا مرگ مغزی مساوی است بامرگ حقیقی و واقعی؟ یاخیر؟

مطلب یازدهم در حکم اهدا و یا وصیت درباره عضو یا اعضایی برای پیوند است از منظر فقهای مذاهب اسلامی.

در اکثر کشورهای پیشرفته جهان از اعضای سالم بیماران فوت شده و یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد، به شرط وصیت بیمار صاحب عضو یا موافقت ولی میت جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو بستگی دارد، استفاده می کنند و قانونی است. و قانونگذار برداشت عضو را منوط به دو شرط کرده است: اول وصیت بیمار صاحب عضو یا موافقت ولی میت. دوم نقش حیاتی داشتن عضو پیوندی. شرط اول در حقیقت دو چیز است: اول وصیت متوفی؛ دوم اجازه ولی متوفی.

اما وصیت بیمار متوفی در شرع مقدس اسلام علاوه بر قول خداوند متعال: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ فَمَنْ بَدَّلَهُ

ص: ۲۶۲

۱- مجله الطب والتذکيه / ۹۱ شماره ۸ چاپ ۱۳۷۲ هجری شمسی.

۲- رساله توضیح المسائل / ۴۸۳ چاپ ۱۳۷۵ هجری.

۳- پیوند اعضا از بیماران مرگ مغزی / ۳۳۱.

۴- احکام پزشکی / ۱۱۳ چاپ ۱۳۶۷ هجری شمسی قم.

بعد ما سمعه فإنما إثمه على الَّذِينَ يبدّلونه إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛(۱)

دستور داده شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر دارای متاع دنیاست وصیت کند برای پدر، مادر و خویشاوندانش به قدر متعارف و این کارسزاوار مقام پرهیزکاران است. پس هر گاه کسی پس از شنیدن وصیت، آن را تغییر دهد و برخلاف واقعیت رفتار کند، گناه این کار برعهده آنهاست که خلاف وصیت عمل کرده اند نه بر موصی؛ و خداوند بر همه چیز شنوا و داناست. و قوله تعالى: «ومن بعد وصیّه یوصی بها أو دین غیر مضارّ وصیّه من الله والله علیم حلیم؛(۲)

... اگر وارثان بیش از یک خواهر و برادر باشند، یک سوم ترکه را مشترکاً ارث می برند بعد از خارج کردن دین و حق وصیت میت در صورتی که وصیت به حال ورثه زیان آور نباشد. این حکمی است که خداوند سفارش فرموده و خداوند به همه احوال بندگانش دانا و به هر چه می کنند، بردبار است. در روایات متعددی وصیت حقی برای مسلمانان معرفی شده است: «الوصیّه حقّ علی کلّ مسلم؛(۳)

وصیت حقی است بر ذمه هر مسلمانی؛ و حدیث دیگر: «الوصیّه حقّ وقد أوصی رسول الله «صلی الله علیه وآله» فینبغی للمسلم أن یوصی؛(۴) وصیت حق هر کسی است و نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» وصیت کرده است، پس سزاوار است هر مسلمانی وصیت کند.»

همچنین حدیث دیگر: «حدثنا إسحاق بن منصور أخبرنا عبدالله بن نمر أخبرنا عبيدالله بن عمر عن نافع عن ابن عمر أنّ رسول الله «صلی الله علیه وآله» قال: ما حقّ إمراً مسلم بیّت لیلین وله شیئی یوصی فیهِ إلّا وصیته مکتوبه عنده؛(۵)

حدیث کرد ما را اسحاق بن منصور و خبرداد ما را عبدالله بن نمر و خبرداد ما را عبيدالله بن عمر از نافع از ابن عمر اینکه نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» فرموده است: نیست از حق مرد مسلمانی که بخوابد دو شب را درحالی که صاحب شیئی است قابل وصیت مگر اینکه وصیت نامه اش نوشته زیر سرش باشد؛ قال أبو عیسی: هذا حدیث حسن صحیح؛ به طور کلی از منابع اسلامی چنین استفاده می شود که اگر کسی حق الله یا حق الناس برعهده خود داشته باشد و آن را ادا نکرده است واجب است با وصیت آن را جبران کند و در غیر این صورت نیز اصل وصیت کردن امری مستحب به شمار آمده است(۶) و در بعضی

ص: ۲۶۳

۱- سوره البقره / ۱۸۰ - ۱۸۱.

۲- سوره النساء / ۱۱ - ۱۲.

۳- تهذیب الاحکام / ۱ / ۱۷۲.

۴- [۴] وسایل الشیعه باب ۱ از ابواب وجوب الوصیّه علی من علیه حقّ أوله ح ۱.

۵- سنن الترمذی / ۲ / ۲۲۵ باب ماجاء فی الحثّ علی الوصیّه.

۶- وسائل الشیعه باب ۱ من ابواب وجوب الوصیّه علی من علیه حقّ أوله وإستحبابها لغيره ح ۱ - ۸. الدرالمختار / ۷ / ۲۲۶ الحصکفی.

روایات تأکید شده است که بدون وصیت از دنیا رفتن مکروه است (۱)»

وفقهای مذاهب اسلامی به تبعیت از همین روایات مسائلی را در کتابهایشان مطرح کرده اند که در روایات به آنها اشاره شده است و در خصوص مسئله مورد بحث یعنی وصیت به برداشت عضو از اعضای بدن جهت پیوند چون امری نوظهور است اثری از آن در روایات دیده نمی شود لذا فقهای قدیم نیز متعرض آن نشده اند و بر اساسی قواعد کلی که از روایات استفاده می شود باید حکم این مسئله جدید را استنباط کرد و در یک بررسی اجمالی از کلام فقها می توانیم به این نتیجه رسید که فقها ابتدا وصیت را دو تقسیم کرده اند: تملیکی و عهدی (۲) و هر یک

را تعریف کرده اند و چون الفاظ و تعابیر مختلف بکار برده اند که قابل جمع نبود لذا بتعریف که در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران بر اساس تعریف مشهور فقها از این دو قسم وصیت ارائه شده است اکتفا می شود: { وصیت تملیکی عبارت است از اینکه شخص عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از مرگش به دیگری مجاناً تملیک کند، و وصیت عهدی عبارت است از اینکه شخص یک یا چند نفر را برای انجام کاری مأمور کند (۳) } لازم به یادآوری است که فرقی بین وصیت تملیکی و عهدی در قانونی مدنی ایران وجود و عدم وجود وصی بیان شده است (۴)

و همین طور اختلاف است بین فقهای مذاهب اسلامی که وصیت از جمله عقود است و احتیاج بقبول دارد یا خیر؟ از ایقاعات است و نیاز به قبول ندارد؟ و اگر احتیاج به قبول دارد، وجود قابل یعنی موصی له و تعیین آن در حین وصیت شرط است یا خیر؟ و بررسی این بحث از حوصله این نوشتار خارج بود لذا وارد آن نشدیم و کسانی اگر خواهان اطلاعات بیشتر است به کتاب های مفصل مراجعه کنند (۵)

و در قانون مدنی به پیروی از اقوال فقها در وصیت تملیکی قبول موصی له را شرط می داند و در وصیت عهدی قبول را شرط نمی داند (۶)

و عقل و اختیار از شرایط موصی و وجود

ص: ۲۶۴

۱- همان باب ۱ من ابواب کراهه ترک الوصیه ح ۱-۴.

۲- شرائع الاسلام ۲/ ۲۶۱ محقق الحلی. الدر المختار ۷/ ۲۲۶ الحصکفی.

۳- قانونی مدنی ایران ۳/ ماده ۸۲۵-۸۲۶.

۴- ناصر کاتوزیان؛ حقوق مدنی ۳/ ۲۸۱.

۵- [۵] محمد حسن نجفی؛ جواهر الکلام ۲۸ / ۲۴۵ بنقل از قواعد و تذکره و تحریر و مختلف علامه حلی؛ لمعه و دروس شهید اول؛ جامع المقاصد محقق کرکی؛ مسالک الافهام والروضه البهیة شهید ثانی؛ ایضاح الفوائد فخر المحققین؛ تنقیح سیوری؛ کفایه الاحکام محقق سبزواری

۶- قانون مدنی ایران ماده ۸۲۷ و ۸۳۴.

از شرایط موصی له و عقل و اسلام و عدالت از شرایط وصی دانسته شده است (۱).

و در اینجا این سؤال مطرح است که وصیت به برداشتن عضو جهت پیوند؛ جزء وصیت های مشروع است یا خیر؟ آنچه بر اهمیت سؤال می افزاید این است که عمده مباحث طرح شده در کتاب های فقهی و حقوقی در مورد وصیت مربوط به اموال یا منافع مالی است و کمتر بحثی را به وصیت درباره انتفاع از اعضای بدن می شود یافت. البته می توان کلیاتی در این خصوص بین کتاب های مختلف فقهی و حقوقی مخالفین و موافقین مسئله به دست آورد؛ و ظاهراً راه حل مسئله در بررسی و تحقیق دیدگاه های متفاوت و دقت در ادله آنها نهفته است؛ ابتدا دیدگاه قائلین به جواز وصیت درباره پیوند اعضا و ادله آنان را بررسی می کنیم سپس دیدگاه مخالفین مسئله را بررسی می کنیم.

دلایل قائلین به جواز وصیت: اول استمرار اختیارات انسان بعد از مرگ است؛ شکی نیست که انسان در حال حیات خویش در اعضای جسم خود تصرفاتی انجام می دهد و این تصرفات اگر حق است، دست کم یکی از این سه امتیاز را دارد؛ ۱- در مقابل عوض یا بدون آن قابلیت اسقاط را دارد؛ ۲- قابلیت انتقال به ورثه را دارد؛ ۳- انسان اختیار آن را دارد که در مقابل عوض یا مجاناً به دیگری واگذار کند (۲) و اگر حکم باشد هیچ یک از آن امتیازات بر او مترتب نمی شود و مخفی نماند که گاهی حق و حکم از نظر لفظ به جای همدیگر استعمال می شود (۳).

و این باعث به وجود آمدن مشکلی تفکیک بین هر دو می شود و این سؤال مطرح می شود که در صورت عدم امکان تفکیک بین حق و حکم اصل بر حق بودن است یا بر حکم بودن؟ بعضی از فقها اصل را بر حکم بودن گذاشته و دلیلش را لزوم تمسک به عموم و یا اطلاق دلیل آن ذکر کرده اند از باب مثال (مازّه) یعنی مسافر وقتی تردید برایش پیش آید که جواز اکل از میوه های کنار جاده برایش حق هست یا حکم؟ و جواز فسخ در هبه جایزی از قبیل حق هست یا حکم؟ با استناد به دلیلی که جواز آنها را ثابت می کند؛ هر دو را حکم ثابت کرده و گفته: در نتیجه کسی نمی تواند این حق را از خود ساقط کند و یا به دیگری واگذار کند (۴).

و برگردیم به اصل دلیل قائلین به جواز وصیت که استمرار تصرف انسان را بر اعضا و جوارحش در حال حیات قطعی

ص: ۲۶۵

۱- محقق حلی؛ شرائع الاسلام ۲/ ۲۴۴ - ۲۴۵.

۲- بیع المکاسب ۱/ ۹۲؛ تقریرات نائنی. سید ابوالقاسم الخوئی؛ مصباح الفقاهه ۲/ ۴۵. سید صادق روحانی؛ فقه الصادق ۱۵ / ۲۰۳.

۳- سید صادق روحانی همان.

۴- همان ص ۴۸.

و مسلم دانسته و گفته اند: از برخی آیات شریفه مانند «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۱)

دلالت آیه شریفه این است که مؤمنین ولایت دارد بر تصرف در نفسشان ولی نبی مکرم اسلام « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » سزاوارتر است از حیث تصرف در نفوس مؤمنین از خودشان «و من النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ إِتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۲) آیه شریفه دلالت می کند بر اینکه اختیار نفس مؤمن به دست خودش هست زیرا خرید و فروش در مبیع هایی جایز و صحیح است که در اختیار فروشنده باشد و در آیه شریفه فرض بر این است که مبیع نفس انسان است. وقاعده عقلائی مانند «النَّاسُ مَسْلُطُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ» (۳)

مردم بر جان و مال خود اختیار کامل دارند و از جمله وصیت کردن. همچنین واگذار کردن اختیار قصاص و یا عفو و یا اخذ دیه را در باب قصاص و حدود به مجنی علیه چنین استفاده می شود که انسان در حال حیات خود بر نفس خود حقوقی دارد که می تواند ساقط کند و یا به دیگری واگذار کند مثل وصیت. (۴)

این حق استمرار دارد و زمان بعد از مرگ را نیز شامل می شود و از طرف دیگر اطلاقات ادلّه وصیت و مشروعیت آن نیز حکایت از آن دارد که انسان می تواند همان دامنه اختیارات حال حیات خود را به زمان بعد از مرگ خود سرایت و ادامه دهد. از جمله موثقه سماعه «قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُبَدِّلَ نَفْسَهُ؛ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۵)

سماعه از امام صادق «علیه السلام» روایت کرده است که آن حضرت فرموده: خداوند متعال تمام امور مؤمن را به خودش واگذار کرده است، حتی اختیار اعضا و جوارحش را، جز خوار و ذلیل کردن نفسش را که اجازه نداده است از جهت آیه شریفه ولله العزه و لرسوله وللمؤمنین. (۶)

و غیر اینها از شواهد و اخبار پس جایز است برای انسان که وصیت کند بعد از مرگش بعضی اعضایش را جدا کنند جهت پیوند زدن به انسان دیگری که نیاز به پیوند عضو دارد. (۷)

ممکن است گفته شود: بنای عقلا دلیلی لئی است و در دلیل لئی به همان قدر متیقنش اکتفا می شود و قدر متیقنش این است که این عمل در زمان شارع مقدس و

ص: ۲۶۶

۱- سوره الأحزاب / ۶.

۲- سوره البقره / ۲۰۷.

۳- محمد آصف محسنی؛ الفقه والمسائل الطبیّه / ۱۵۷.

۴- محمد مؤمن قمی؛ مجله فقه اهل البيت / سال ۹ شماره / ۳۴ / ۱۰ - ۱۴. وسعيد نظری توکلی؛ پیوند اعضا در فقه اسلامی /

۷۶- ۱۰۰.

۵- وسائل الشيعه باب ۱۲ من ابواب كراهه التعرض للذل ح ۲.

۶- سورة المنافقون / ۸.

۷- محمد نعيم ياسين؛ حكم التبرع بالاعضاء في ضوء القواعد الشرعيه والمعطيات الطبيه؛ مجله الحقوق / سال ۱۲ / شماره / ۳.

بنقل از يوند اعضاء از يماران فوت شده و مرگى مغزى / ۸۲.

در محضرش انجام شده باشد، درحالی که پیوند اعضا سابقه زمانی ندارد که شارع مقدس تقریر و یا امضا کرده باشد، بلکه از مسائل مستحدثه عصر حاضر هست و دیگر آنکه استشهاد به قاعده سلطنت و یا آیات شریفه گرچه افاده می کند سلطنت انسان را بر اموال و نفسش فی الجمله در مواردی که جواز شرعاً با دلیلی خارجی اثبات شده باشد نه نفسی قاعده سلطنت لذا فقها تصریح کرده اند به عدم جواز ضرب و شتم اماء و عیید از باب استناد به قاعده سلطنت بر اموال و در مسئله مورد بحث یعنی اثبات جواز وصیت بر قطع اعضا جهت پیوند؛ اول کلام است. (۱) مگر اینکه متوسل شویم به تراحم اهم و مهم و اینکه نجات جان یک انسان دیگر بستگی دارد به این پیوند واجب است و اهم لذا جایز می شود قطع اعضا جهت نجات جان آن انسان دیگر. (۲)

اما کسانی که قائل به عدم جوازند، به بعضی آیات و روایات استدلال کرده اند. از جمله آنها موثقه زراره است از ابی جعفر امام باقر «علیه السلام» از رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در قضیه نخل سمره بن جندب در بستان یک نفر انصاری: «... قال رسول الله «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» للانصاری: اذهب فاقلعها و ارم بها إليه. فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَلَا ضَرَارَ فِي الْإِسْلَامِ؛ (۳) آن حضرت بعد از قبول نکردن سمره بن جندب پیشنهاد معامله را، به مرد انصاری فرمود: برو نخله اش را از ریشه بکن و پیشش انداز؛ زیرا تحمل ضرر و ضرر رساندن به غیر در اسلام نیست.» کیفیت استدلال چنین است که هر دو جمله «لا ضرر ولا ضرار» در موثقه با عنوان علت بیان شده اند و ضرر اسم جنس است و معلول؛ علل و اسباب مختلفه دارد و در سیاق نفی واقع شده است افاده عموم می کند و نفی معلول مطلق مستلزم نفی تمامی علت است هر چه که باشد علت فرق نمی کند عمل به احکام شرعی باشد یا به اطلاق سلطنت بر اموال و نفوس باشد یا به لزوم بعض معاملات باشد یا غیر اینها و نفی جنس ضرر شرعاً از اصل و اساس و ریشه دلالت می کند بر دلالت اقتضاء بر اینکه سد کرده شارع مقدس تمامی راه هایی را که موجب ضرر می شود چه از ناحیه اطلاق حکم شارع باشد یا غیر و از ناحیه خودش باشد و یا غیر و در نتیجه این نفی مطلق، منع می شود انسان از وارد کردن هر گونه ضرر بر خود و بر غیر خود. همچنین در جمله «لا ضرار»، ضرر مصدر است و لا- اگر حرف نهی است، ظهور دارد بر حرمت وارد کردن ضرر بر خود یا دیگران و یا حرف نفی است و ظهور دارد بر نفی ضرر و نفی ضرر مستلزم نفی اسباب و علل ضرر است

ص: ۲۶۷

۱- سید الخرازی؛ محسن؛ مجله فقه اهل البیت؛ شماره / ۱۹ / سال ۱۴۲۱ هـ.ق.

۲- همان. منتظری؛ حسینعلی؛ احکام پزشکی فصل ۱۶ پیوند اعضا و خرید و فروش آن / ۱۲۷ و ۱۲۹-.

۳- الکافی / ۵ / ۲۹۲.

برخود یا غیر؛ خلاصه اینکه «لاضرر ولاضرار» در موثقه بعمومه واطلاقه دلالت می کند برعدم جواز وارد کردن انسان ضرر را بر خود و یا غیرخود و فرقی نمی کند مختارنفس ضرر باشد یا حکم ضرری باشد یا موضوع حکم ضرری، همه را شامل می شود (۱).

و در اسلام نفی شده است. به خصوص که ضرر معتابه باشد و موجب ضیاع و یا هلاکت و یا اذلال انسان شود و پوشیده نیست بر کسی که مراد از ضرر ایجاد نقص در بدن و یا در مال و یا در حال انسان است و ناقص کردن عضوی از بدن از شاه فردی مصادیق ضرر رساندن به بدن هست ولو اینکه به غیر اعطا شود و صرف انگیزه عقلایی داشتن این کار خارج نمی کند ناقص کردن عضو را از عموم عنوان ضرر، و کافی نیست برای منع صدق عنوان ضرر؛ مگر اینکه متوسل شویم به باب تراحم اهم و مهم و انگیزه عقلایی نجات جان انسان دیگری باشد، واجب است و اهم و در این صورت ترجیح با انگیزه عقلایی است. (۲)

و اگر گفته شود: آیا جایز است برای انسان وصیت کند به جدا کردن اعضایش بعد از مرگ جهت پیوند به شخصی دیگر یا خیر؛ به خصوص اینکه این وصیت به اعطای عضو در مقابل وجه باشد؟ بعضی گفته اند: خیر نمی تواند وصیت کند، زیرا وصیت ادامه اختیارات زمان حیات است بعد از مرگ و در حال حیات جایز نبود جدا کردن عضوی از بدن انسان چون موجب ضرر در بدن انسان می شود و حرام است و بعد از مرگ نیز حرام است و وصیت به فعل حرام نافذ نیست شرعاً و در جواب گفته شده است: در زمان حیات در جدا کردن عضو عنوان اضرار بنفس صدق می کرد، حرام بود؛ ولی بعد از مرگ این عنوان تحقق پیدا نمی کند در باره بدن. پس جایز است جدا کردن عضو و مشروع بودن موصی به در حین وصیت شرط نیست بلکه در زمان عمل به وصیت شرط است همان طوری که قدرت بر مکلف به در زمان تکلیف شرط نیست بلکه در زمان عمل بتکلیف شرط است؛ پس ظاهراً وصیت به جدا کردن عضو بعد از مرگ جهت پیوند به دیگران مانع ندارد شرعاً؛ (۳) و ابوالاعلی مودودی استدلال کرده است بر منع جواز وصیت به اهدای عضو به دلیل عواقب منفی اجتماعی این کار و گفته است: اگر ما مثلاً در مقابل وصیت به بعضی اعضا چشم پوشی کنیم، از کجا معلوم است که مسئله به همین یک عضو ختم شود و ممکن است اعضای دیگر میت دارای منافع مهم تر و ضروری تر برای

ص: ۲۶۸

۱- السید الخرزازی؛ محسن؛ مجله فقه اهل البیت / شماره / ۱۹ سال ۵ / ۶۱ - ۱۱۲.

۲- همان.

۳- همان. منتظری؛ حسینعلی؛ احکام پزشکی / فصل ۱۶ پیوند اعضا / ۱۳۱ - ۱۳۲. آقا بابای؛ اسماعیل؛ پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگی مغزی / ۸۶.

شخصی دیگر باشند و راه وصیت و اهدای اعضا اگر باز باشد، در نتیجه چیزی از آن میت برای دفن باقی نمی ماند و حرمت جنازه مسلمان نگاه داشته نمی شود، در حالی که نبی مکرم اسلام «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرموده: «حرمة المسلم مَيَّة كحرمته وهو حيٌّ سواء؛(۱)

احترم جنازه مسلمان مانند مسلمان زنده است، هیچ فرقی بین مرده و زنده بودنش نیست.» وقتی به کارگیری یک عضو در پیوند پذیرفته شود، دیگر ممکن نیست از به کارگیری بقیه اعضای انسان برای منافع مهم تر و بیشتر در جاهای دیگر جلوگیری کرد.(۲)

اما گرفتن وجه در مقابل عضو اعطاشده؛ باید گفت: اگر قائل شدیم که جسد انسان بعد از مرگ و جدا کردن عضو ذاتاً نجس می شود مانند جسد سایر حیوانات غیر تذکیه شده؛ بنا بر اقوی جایز نیست اخذ وجه در مقابل اشیا بی که نجسند ذاتاً؛ و اگر قائل شدیم که بدن انسان بعد از مرگ پاک است و یا بعد از غسل میت دادن جنازه پاک می شود؛ ظاهراً اشکال ندارد اخذ وجه؛ خصوصاً که در این معامله انگیزه عقلایی باشد ولی وجه درخیرات برای میت به مصرف برسد(۳). و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب والله المستعان وهو خیر المعین و نعم المولی و نعم الوکیل. به پایان رسید در ۲۸/۱۱/۱۳۹۵ هجری شمسی مطابق ۱۸/ جمادی الاولی/ ۱۴۳۸ هجری قمری مطابق ۱۶/ فوریه/ ۲۰۱۷ میلادی در مشهد مقدس، مشهد الرضا علیه و علی آبائه آلاف التحية والثناء.

مؤلف: غلام حسین موحدی سنگتخت دایکندی ، غفرالله له و لوالدیه و للمؤمنین یا رب العالمین .

ص: ۲۶۹

۱- الوسائل باب ۵۱ از ابواب اذا مات مسلم فی البئر ح ۱.

۲- محمد برهان الدین؛ سهیلی؛ قضایا فقهیه معاصره/ ۶۷-۶۸ بنقل از راه سعادات بزبان اردو زانتشارات سبحانی لاهور پاکستان ص ۷۷-۷۸.

۳- مجله فقه اهل البيت / شماره / ۱۹ سال ۵ / ۹۱. احکام پزشکی / ۱۳۳. امام خمینی؛ تحریر الوسیله ۲ / ۵۶۲ مسأله ۷.

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن الاثیر؛ ابی السعادات؛ مجدالدین المبارک بن محمد؛ النهایه فی غریب الحدیث والاثر؛ تخریج ابو عبدالرحمه صلاح بن محمد بن عویصه؛ ناشر: دارالکتب العلمیه؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول / ۱۴۱۸ هق = ۱۹۹۷ م.
- ۳- ابن المنظور؛ جمال الدین؛ محمد بن مکرم؛ المصری؛ لسان العرب؛ ناشر: نشر ادب حوزه علمیه قم؛ محرم / ۱۴۰۵ هق = ۱۳۶۳ هس.
- ۴- البیضاوی؛ ناصرالدین ابوالخیر؛ عبدالله بن عمر بن محمد؛ تفسیر البیضاوی.
- ۵- الثعالبی؛ ابوزید؛ عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف؛ جواهرالحسان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق الشیخ علی محمد معرض والشیخ عادل احمد عبدالوجود و دکتر عبدالفتاح ابوسته؛ ناشر: داراحیاء التراث العربی؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول / ۱۴۱۸ هق = ۱۹۹۷ م.
- ۶- الجوهری؛ اسماعیل بن حماد؛ تاج اللغه و صحاح العربیه؛ تحقیق احمد عبدالغفور العطار؛ ناشر: دارالعلم الملايين؛ بیروت- لبنان؛ چاپ چهارم / ۱۴۰۷ هق = ۱۹۸۷ م.
- ۷- الراغب الاصبهانی؛ ابوالقاسم الحسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن.
- ۸- الزییدی الواسطی؛ محب الدین الحسینی ابوالفیض؛ محمد مرتضی؛ تاج العروس من شرح القاموس؛ ناشر: مکتبه الحیات؛ بیروت - لبنان.
- ۹- الزمخشری الخوارزمی؛ جارالله؛ محمود بن عمر؛ تفسیر الکشاف.
- ۱۰- الطریحی النجفی؛ فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تحقیق محمود عادل؛ ناشر: سیداحمد الحسینی / ۱۳۹۵ هس.
- ۱۱- الطباطبائی العلامه؛ محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ناشر: مؤسسه نشر اسلامی؛ وابسته بجامعه مدرسین / قم.
- ۱۲- الطبرسی امین الاسلام؛ ابوعلی؛ الفضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق گروهی از علما و محققین؛ ناشر: مؤسسه اعلمی برای چاپ؛ چاپ اول / ۱۴۱۵ هق = ۱۹۹۵ م؛ بیروت- لبنان.

۱۳- الطوسی؛ ابوجعفر؛ محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق احمد قصیرالعاملی؛ ناشر: داراحیاء التراث العربی؛ بیروت- لبنان.

۱۴- الفیروزآبادی؛ محمود بن یعقوب؛ القاموس المحیط.

۱۵- الانصاری القرطبی؛ ابوعبدالله؛ محمد بن احمد؛ تفسیرالجامع لاحکام القرآن؛ ناشر: دار احیاء التراث العربی؛ بیروت- لبنان؛ چاپ دوم / ۱۴۰۵ هق = ۱۹۸۵ م.

۱۶- جلال الدین محلی؛ محمد بن احمد و جلال الدین سیوطی؛ عبد الرحمن بن ابی بکر؛ تفسیر الجلالین؛ تحقیق استاذ مروان سوار؛ ناشر: دارالمعرفه برای چاپ و نشر؛ بیروت- لبنان.

۱۷- فخرالدین الرازی؛ القرشی؛ ابوعبدالله؛ محمد بن عمر بن حسین؛ تفسیرالکبیر؛ چاپ دوم؛ ناشر: صاحب المطبعه البهتیه المصریّه؛ چاپ دار احیاء تراث العربیّه؛ بیروت- لبنان.

۱۸- الامام امیرالمؤمنین؛ علی بن ابی طالب «علیه السلام»، صحیفه سجّادیّه.

۲۰- الامام الرضاء؛ علی بن موسی «علیهما السلام»؛ فقه الرضاء؛ تحقیق مؤسسہ آل البیت «علیهم السلام» لاحیاء التراث؛ قم؛ ناشر: سمینار بزرگداشت امام رضاء «علیه السلام»؛ چاپ اول / ۱۴۰۶ هق.

۲۱- الامام الاصبیحی؛ ابوعبدالله؛ مالک بن انس؛ الموطأ؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی؛ ناشر: داراحیاء التراث العربی؛ بیروت - لبنان / ۱۴۰۶ هق = ۱۹۸۵ م.

۲۲- المدوّنه الکبری؛ چاپ چاپخانه سعادت؛ مصر- قاهره؛ ناشر: حاج محمد افندی مصری.

۲۳- الآبی الازهری؛ صالح عبدالسمیع؛ الثمرالدانی فی تقریب المعانی؛ شرح رساله ابن ابی زید القروانی؛ چاپ مکتبه الثقافیه؛ بیروت- لبنان.

۲۴- الامام الجعفی؛ ابوعبدالله؛ محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره بن بردزبه؛ صحیح البخاری؛ ناشر: دارالفکر برای چاپ و نشر و توزیع / ۱۴۰۱ هق = ۱۹۸۱ م. چاپ چاپخانه عامره دراستانبول ترکیه.

۲۵- الامام الحنبل؛ ابوعبدالله؛ احمد بن حنبل؛ مسند؛ ناشر: دارالصادر؛ بیروت - لبنان.

۲۶- الامام الشافعی؛ ابوعبدالله؛ محمد بن ادريس؛ کتاب الام؛ ناشر: دارالفکر برای چاپ و نشر و توزیع؛ چاپ دوم / ۱۴۰۳ هق = ۱۹۸۳ م؛ بیروت - لبنان.

۲۷- - الرساله؛ تحقيق و شرح احمد محمد شاكر.

۲۸- الاردبیلی؛ المولى احمد؛ مجمع الفائده والبرهان؛ تصحيح و تعليق گروهی از محققين؛ قم.

۲۹- الاشعری القمى؛ ابوجعفر؛ احمد بن محمد بن عيسى؛ النوادر؛ تحقيق ونشر مدرسه الامام المهدي «عجل الله تعالى فرجه الشريف»؛ قم؛ چاپ اول؛ محرم / ۱۴۰۸ هق؛ چاپخانه امير؛ قم.

۳۰- الاصبهانی؛ اسماعيل؛ دلائل النبوه.

۳۱- الاندلسی؛ ابواحمد؛ علی بن احمد؛ بن سعید؛ بن حزم؛ المحلّی؛ تحقيق شيخ احمد بن محمد شاكر؛ ناشر: دارالفکر برای چاپ ونشروتوزیع؛ بیروت - لبنان.

۳۲- الانصاری؛ شيخ الاسلام؛ زکریا بن محمد؛ بن احمد؛ فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب؛ ناشر: دارالکتب العلمیه؛ بیروت - لبنان. چاپ اول / ۱۴۱۸ هق = ۱۹۹۸ م.

۳۳- الاندلسی القرطبی؛ ابوالولید؛ محمد بن احمد؛ بن محمد؛ بن رشد؛ بدايه المجتهد ونهايه المقتصد؛ تصحيح خالد العطار؛ ناشر: دارالفکر برای چاپ ونشروتوزیع / ۱۴۱۵ هق = ۱۹۹۵ م؛ بیروت - لبنان.

۳۴- الالبانی؛ الناصر؛ أحكام الجنائز و بدعها؛ ناشر: مکتبه الاسلامی؛ بیروت - لبنان؛ چاپ چهارم / ۱۴۱۶ هق = ۱۹۸۶ م.

۳۵- البرهان فوری؛ علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی؛ کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال؛ تصحيح شيخ بكری حیانی و شيخ صفوه الصفا؛ ناشر: مؤسسه الرساله؛ بیروت - لبنان / ۱۴۰۹ هق = ۱۹۸۹ م.

۳۶- البحرانی؛ شيخ يوسف؛ الحدائق الناضره؛ تحقيق شيخ علی آخوندی؛ ناشر: مؤسسه نشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرّسين قم.

۳۷- البصری الزهری؛ أبو عبدالله؛ محمد بن سعید؛ بن منیع؛ طبقات الكبرى؛ ناشر: دار الصادر؛ بیروت - لبنان.

۳۸- البکری الدمیاطی؛ أبوبکر؛ سيد محمد شطاء؛ حاشیه إعانه الطالبین فی الفقه الشافعی؛ چاپ اول / ۱۴۱۸ هق = ۱۹۹۷ م.

۳۹- البيهقي؛ حافظ الجليل؛ أبوبکر؛ احمد بن حسين؛ بن علی؛ سنن الكبرى؛ چاپ ونشر؛ دار

٤٠- البهوتي؛ منصور بن يونس؛ كشاف القناع عن متن الإقناع؛ تحقيق أبي عبيد الله محمد حسن بن اسماعيل الشافعي؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت - لبنان؛ چاپ اول / ١٤١٨ هـ = ١٩٩٧ م.

٤١- الترمذى الحافظ ابو عيسى؛ محمد بن عيسى بن سوره؛ سنن الترمذى؛ تحقيق عبدالوهاب عبد اللطيف؛ چاپ و نشر: دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع.

٤٢- التميمى المغربى؛ القاضى ابو حنيفه؛ نعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون؛ دعائم الاسلام؛ تحقيق آصف بن على اصغر فيضى؛ ملترم چاپ و نشر: دارالمعارف؛ مصر - قاهره / ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.

٤٣- التهامى السيدى؛ محمد؛ أقرب المسالك الى موطأ مالك؛ ناشر: وزاره الاوقاف والشؤون الاسلاميه فى المملكه المغربيه / ١٤٠٨ هـ ق / ١٩٨٨ م.

٤٤- الجامع الكبير؛ تحقيق و تعليق دكتور بشار عواد معلوف؛ ناشر: دارالغرب الاسلامى؛ بيروت - لبنان؛ چاپ دوم / ١٩٩٨ م.

٤٥- الجزيرى؛ عبدالرحمن؛ الفقه على المذاهب الاربعه؛ ناشر: دار احياء التراث العربى للطباعه والنشر والتوزيع؛ چاپ هفتم / ١٤٠٦ هـ ق / ١٩٨٦ م.

٤٦- الجندى المالكى؛ خليل بن اسحاق بن موسى بن شبيب؛ مختصر خليل؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت - لبنان؛ چاپ اول / ١٤١٦ هـ ق / ١٩٩٥ م.

٤٧- الحافظ أبو محمد؛ عبدالله بن جارود؛ المنتقى من سنن المسنده عن رسول الله «صلى الله عليه وآله» تعليق عبدالله عمر البارودى؛ چاپ اول / ١٤٠٨ هـ - ق / ١٩٩٨ م؛ چاپ و نشر: دارالجنان للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت - لبنان.

٤٨- الحر العاملى؛ محمد بن حسن؛ وسایل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه؛ تحقيق مؤسسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ قم المقدسه؛ چاپ دوم؛ جمادى الآخره / ١٤١٤ هـ - ق چاپخانه مهر.

٤٩- الحرزاني شيخ أبو محمد؛ حسن بن على بن حسين بن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول «صلى الله عليه وآله» تصحيح و تعليق على اكبر غفارى؛ ناشر مؤسسسه نشر الاسلامى؛ تابع جامعه مدرسين؛ قم المقدسه؛ چاپ دوم / ١٣٦٣ هـ ش / ١٤٠٤ ق.

٥٠- الحصكفي؛ علاءالدين محمد بن علي؛ الدرالمختار في شرح تنويرالابصار؛ تحقيق مكتبة البحوث والدراسات؛ ناشر: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع؛ بيروت-لبنان.

٥١- الحطاب الزعيني أبو عبدالله؛ محمد بن محمد بن عبدالرحمن؛ مواهب الجليل لشرح مختصر الخليل؛ تصحيح و تخريج شيخ زكريا عميرات؛ چاپ دارالكتب العلميه؛ بيروت- لبنان؛ چاپ اول / ١٤١٦ هق / ١٩٩٥ م.

٥٢- الحلبي أبو الصباح؛ الكافي في الفقه؛ تحقيق رضا استادي.

٥٣- الحلبي؛ حمزه بن علي بن زهره؛ غنيه النزوع؛ تحقيق شيخ ابراهيم بهادري؛ چاپ چاپخانه اعتماد؛ قم المقدسه، چاپ اول؛ ماه محرم الحرام / ١٤١٧ ه ق؛ ناشر: مؤسسه امام الصادق «عليه السلام»؛ قم.

٥٤- الحلبي أبو الحسن؛ علي بن حسن؛ اشاره السبق؛ تحقيق شيخ ابراهيم بهادري؛ چاپ اول؛ ماه شعبان المعظم / ١٤١٤ هق؛ چاپ چاپخانه مؤسسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرسين؛ قم المقدسه.

٥٥- الحلبي أبو جعفر؛ محمد بن منصور بن أحمد بن إدريس؛ السرائر؛ تحقيق لجنة تحقيق؛ چاپ چاپخانه مؤسسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرسين؛ قم المقدسه / ١٤١٠ هق؛ چاپ دوم.

٥٦- الحلبي العلامة أبو منصور؛ حسن بن يوسف بن مطهر الاسدي؛ قواعد الاحكام؛ تحقيق و نشر مؤسسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرسين؛ قم المقدسه؛ چاپ اول؛ ماه ربيع الثاني / ١٤١٣ ه ق.

٥٧- ... مختلف الشيعه؛ تحقيق و نشر مؤسسه نشرالاسلامی ... چاپ اول؛ ماه ربيع المولود / ١٤١٢ هق.

٥٨- ... منتهى المطلب ... چاپ قم.

٥٩- ... تذکرهالفقهاء؛ تحقيق مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ قم المقدسه / ١٣٧٢ هـ مطابق / ١٤١٤ هق چاپ اول؛ ماه محرم الحرام.

٦٠- ... تحرير الاحكام؛ تحقيق شيخ ابراهيم بهادري؛ چاپ چاپخانه اعتماد؛ چاپ اول / ١٤٢٠ هق؛ ناشر: مؤسسه الامام الصادق «عليه السلام» قم المقدسه.

٦١- ... نهايه الاحكام؛ تحقيق سيد مهدي الروحاني؛ ناشر: مؤسسه إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع قم المقدسه؛ چاپ دوم / ١٤١٠ هـ ق.

٦٢- ... ارشاد الازهان الى احكام الايمان؛ تحقيق شيخ فارس الحسون؛ ناشر: مؤسسه نشر الاسلامي؛ تابع جامعه مدرسين قم المقدسه؛ چاپ اول / ١٤١٠ هـ ق.

٦٣- ... الحلّي جمال الدين أبو العباس؛ أحمد بن محمد بن فهد؛ مهذب البارع؛ تحقيق شيخ مجتبي العراقي؛ ناشر: مؤسسه نشر الاسلامي؛ تابع جامعه مدرسين قم؛ عزه ماه رجب المرجب / ١٤٠٧ هـ ق.

٦٤- الحلّي يحيى بن سعيد؛ جامع الشرائع؛ تحقيق و تخريج عده اي از فضلا؛ ناشر: مؤسسه سيد الشهداء؛ چاپ چاپخانه علميه؛ قم؛ ماه محرم الحرام / ١٤٠٥ هـ ق.

٦٥- الحلّي؛ حسن بن سليمان؛ مختصر بصائر الدرجات؛ چاپ اول / ١٣٧٠ هـ / ١٩٥٠ م؛ منشورات چاپخانه حيدر يه؛ نجف اشرف.

٦٦- الحيمري أبو العباس؛ عبدالله؛ قرب الإسناد؛ تحقيق و نشر مؤسسه أهل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ قم؛ چاپخانه مهر؛ چاپ اول / ١٤١٣ هـ ق.

٦٧- الخطيب البغدادي؛ أبو أحمد بن علي؛ الكفايه في علم الروايه؛ تحقيق دكتور أحمد عمر هاشم؛ چاپ اول / ١٤٠٥ هـ ق / ١٩٨٥ م؛ ناشر: دار الكتب العربي؛ بيروت - لبنان.

٦٨- الخطيب الشربيني؛ محمد؛ مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج؛ ناشر: مكتبه مصطفى البابي الحلبي؛ مصر - قاهره / ١٣٧٧ هـ ش / ١٩٥٨ م.

٦٩- الخميني الموسوي؛ روح الله؛ تحرير الوسيله؛ چاپ دوم؛ چاپخانه آداب؛ نجف اشرف / ١٣٩٠ هـ ش.

٧٠- الخونساري؛ أحمد؛ جامع المدارك؛ تعليق شيخ علي اكبر غفاري؛ ناشر: مكتبه الصدوق؛ تهران؛ چاپ دوم / ١٣٥٥ هـ ش.

٧١- الدارقطني؛ علي بن عمر؛ سنن الدارقطني؛ تعليق و تخريج مجدي بن منصور بن سيد الشوري؛ چاپ دار الكتب العلميه؛ بيروت - لبنان؛ چاپ اول / ١٤١٧ هـ ق / ١٩٩٦ م.

٧٢- الدارمي أبو محمد؛ عبدالله بن رحمن بن فضل بن بهرام؛ سنن الدارمي؛ ناشر: محمد أحمد

٧٣- الديلمى أبويعلى؛ حمز هبن عبدالعزيز؛ مراسم العلويّه فى الاحكام النبويّه؛ تحقيق سيد محسن الحسينى الأمينى؛ ناشر: معاونت فرهنگى؛ مجمع جهانى أهل البيت «عليهم السلام»؛ چاپ / ١٤١٤ هـ.ق؛ چاپخانه أمير؛ قم المقدّسه.

٧٤- الدسوقى العلامه شمس الدين؛ محمد عرفه؛ حاشيه الدسوقى؛ ناشر: عيسى البابى الحلبي و شركائه؛ چاپ دار إحياء الكتب العربى.

٧٥- الدكتور رواسى قلعه چى والدكتور حامد صادق قتيبي؛ معجم لغه الفقهاء؛ ناشر: دارالفنّانس للطبع والنشر والتوزيع؛ چاپ دوم / ١٤٠٨ هـ.ق / ١٩٨٩ م؛ رياض - عربستان.

٧٦- الرافعى أبو القاسم؛ عبدالكريم بن محمد؛ فتح العزيز فى شرح الوجيز؛ ناشر: دارالفكر للطباعه والنشر؛ بيروت - لبنان.

٧٧- الرشدى المرغانى؛ برهان الدين أبو الحسن على بن أبى بكر بن عبدالجليل؛ الهدايه شرح بدايه المبتدى؛ تصحيح شيخ الطلّول يوسف؛ ناشر: دار إحياء التراث العربى؛ بيروت - لبنان.

٧٨- الزين الدين الجبى العاملى المعروف بالشهيد الثانى؛ على بن أحمد؛ مسكن الفؤاد عند فقد الأحبه والأولاد؛ تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ چاپ اول / ذى الحجه ١٤٠٧ هـ.ق چاپخانه مهر؛ قم.

٧٩- ... الروضه البهيّه فى شرح اللّمعه دمشقيّه؛ ناشر: جامعه النجف الدينيّه؛ چاپ دوم / ١٣٩٨ هـ.ش.

٨٠- ... مسالك الافهام فى تنقيح شرايع الاسلام؛ تحقيق و نشر مؤسسه المعارف الاسلاميه؛ چاپ اول / ١٤١٣ هـ.ق. چاپخانه بهمن؛ قم المقدّسه.

٨١- السبزوارى؛ ملا محمد باقر؛ ذخيره المعاد فى شرح الإرشاد؛ ناشر: مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث.

٨٢- السّجستانى أبوداود؛ سليمان بن أشعث؛ سنن أبى داود؛ تحقيق سعيد محمد اللّخام؛ چاپ و نشر: دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع.

٨٣- السرخسى شمس الدين أبوبكر؛ محمد بن أبى سهل؛ المبسوط؛ تصحيح جمعى از علماء؛

چاپ دارالمعرفه؛ بيروت - لبنان.

۸۴- السمرقندی علاءالدین؛ محمد بن أحمد بن أبی أحمد؛ تحفه الفقهاء؛ ناشر: دارالکتب العلمیّه؛ بيروت - لبنان.

۸۵- السید أبو البرکات؛ أحمد دردی؛ الشرح الكبير؛ ناشر: عیسی البابی الحلبي؛ چاپ دارالکتب العربیّه .

۸۶- ... الشرح الصغير؛ در حاشیه بلغه السالك؛ چاپ دارالفکر؛ للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت - لبنان.

۸۷- ... فقه السنّه؛ ناشر: دارالکتب العربیّه؛ بيروت - لبنان.

۸۸- السیدی علاءالدین محمد المعروف به ابن عابدین؛ حاشیه قوه عیون الأخیار و تکمله ردّ المختار؛ تصحیح مکتبه البحوث والدراسات؛ ناشر: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت - لبنان.

۸۹- السیوطی جلال الدین أبو الفضل؛ عبدالرحمن بن أبی بکر؛ اللُّباب المنقول فی اسباب النزول؛ تصحیح أحمد عبید الشافی؛ ناشر: دارالکتب العلمیّه؛ بيروت - لبنان.

۹۰- ... الجامع الصغير فی احادیث بشیر النذیر؛ چاپ دارالفکر للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت - لبنان.

۹۱- ... تنویر الحوالمک شرح علی موطاء مالک؛ تصحیح شیخ محمد عبدالعزیز الخالدي؛ چاپ دارالکتب العلمیّه؛ بيروت - لبنان؛ چاپ اول / ۱۴۱۸ هـ. ق. ۱۹۹۷ م.

۹۲- السَّقَاف حسن بن علی؛ إعلام الخائض بتحريم القرآن علی الجنب والحائض؛ ناشر: مکتبه الامام النووی؛ عمان؛ چاپ اول / ۱۴۱۰ هـ. ق. / ۱۹۹۰ م.

۹۳- السید المرتضی الموسوی علم الهدی؛ علی بن حسین؛ الانتصار؛ تحقیق و نشر مؤسسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم المقدسه؛ شوال المکرم / ۱۴۱۵ هـ. ق.

۹۴- ... الناصریات؛ تحقیق مرکز بحث و برنامه ریزی علمی؛ ناشر: رابط فرهنگی و ارتباطی اسلامی؛ چاپخانه مؤسسه هدی / ۱۴۱۷ هـ. ق. / ۱۹۹۷ م تهران.

۹۵- ... رسایل الشریف المرتضی؛ تحقیق سید أحمد حسینی؛ إعداد سید مهدی رجائی؛ نشر

دارالقرآن الکریم؛ چاپ چاپخانه سیدالشهداء؛ قم / ۱۴۰۵ هـ.ق.

۹۶- الشربینی شمس الدین؛ محمدبن أحمد؛ الإقناع فی حلّ ألفاظ أبي شجاع.

۹۷- الشروانی عبدالحمید؛ حواشی الشروانی.

۹۸- الشوکانی؛ محمدبن علی بن أحمد؛ نیل الاوطار من أحادیث سید الاخیار؛ شرح منتقى الاخبار؛ ناشر: دارالجيل؛ بیروت- لبنان / ۱۹۷۲ م.

۹۹- الشهيد السعيد زين الدين المكي العاملي؛ محمدبن جمال الدین؛ البيان؛ ناشر: مجمع ذخیر اسلامی؛ چاپ / قم المقدّسه.

۱۰۰- ... الدروس الشرعيّة؛ تحقیق و نشر مؤسسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرسین؛ قم المقدّسه؛ چاپ اول / ماه شوال المکرم / ۱۴۱۲ هـ.ق.

۱۰۱- ... ذکرى الشيعة؛ چاپ / قم.

۱۰۲- ... اللّمعه الدّمشميّة؛ ناشر: دارالفکر؛ قم المقدّسه؛ چاپخانه قدس؛ چاپ اول / ۱۴۱۱ هـ.ق.

۱۰۳- الصدوق بن بابويه أبو جعفر؛ محمدبن علی بن حسین؛ الهدایه؛ تحقیق و نشر مؤسسه الامام الهادی «علیه السلام»؛ چاپ اول / ماه رجب المرجب / ۱۴۱۸ هـ.ق / چاپخانه اعتماد؛ قم المقدّسه.

۱۰۴- ... من لا یحضره الفقیه؛ تصحیح و تحقیق علی أكبر غفاری؛ ناشر: مؤسسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرسین؛ قم المقدّسه؛ چاپ دوم / ۱۳۶۳ هـ.ش / ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۰۵- ... علل الشرايع؛ ناشر: کتابخانه حیدری و چاپخانه آن؛ نجف اشرف / ۱۳۸۵ هـ.ش / ۱۹۶۶ م.

۱۰۶- ... ثواب الاعمال

۱۰۷- الصاوی المالکی؛ أحمدبن محمد؛ بلغة السالك؛ چاپ دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع؛ بیروت- لبنان.

۱۰۸- الطباطبائی؛ سیدعلی؛ ریاض المسائل؛ تحقیق و نشر مؤسسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرسین؛ قم المقدّسه؛ چاپ اول / ماه رمضان المبارک / ۱۴۱۲ هـ.ق.

۱۰۹- الطباطبائی؛ سیدکاظم الیزدی؛ عروها الوثقی؛ تحقیق و چاپ مؤسسه نشرالاسلامی؛ تابع

جامعه مدرّسين؛ قم المقدّسه؛ چاپ اول / ۱۴۱۷ هـ.ق.

۱۱۰- الطباطبائی؛ سید محسن الحکیم؛ مستمسک عروها لوثقی؛ چاپ چهارم؛ کتابخانه نجفی مرعشی / ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۱۱- الطرابلسی؛ القاضی عبدالعزیز بن بزّاج؛ جواهر الفقه؛ تحقیق شیخ ابراهیم بهادری؛ ناشر: مؤسسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرّسين؛ قم المقدّسه؛ چاپ اول / ۱۴۱۱ هـ.ق.

۱۱۲- ... المهدب

۱۱۳- الطوسی أبو جعفر؛ محمد بن حسن؛ النهایه؛ تحقیق آغا بزرك التهرانی؛ ناشر: انتشارات قدس؛ قم المقدّسه.

۱۱۴- ... الخلاف؛ تحقیق عدّه از محققین؛ ناشر: مؤسسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرّسين؛ قم المقدّسه / ماه جمادى الآخره / ۱۴۰۷ هـ.ق.

۱۱۵- ... المبسوط فی الفقه الامامیّه؛ تصحیح و تعليق سید محمد تقی الکشفی؛ ناشر: مکتبه المرتضویّه لإحياء آثار الجعفریّه؛ چاپ سوم؛ چاپخانه حیدریّه؛ تهران؛ صفر المظفر / ۱۳۸۷ هـ.ش.

۱۱۶- ... الاستبصار؛ تحقیق و تعليق سید حسن الموسوی الخراسانی؛ ناشر: دارالکتب الاسلامیّه؛ تهران؛ چاپ چهارم / ۱۳۶۳ هـ.ش.

۱۱۷- ... التهذيب-

۱۱۸- الطوسی أبو جعفر؛ المعروف به ابن حمزه؛ الوسيله الی نیل الفضيله؛ تحقیق شیخ محمد حُسون؛ ناشر: کتابخانه نجفی مرعشی؛ قم المقدّسه؛ چاپ چاپخانه خیّام - قم؛ چاپ اول / ۱۴۰۸ هـ.ق.

۱۱۹- العبسی الکوفی؛ الحافظ عبدالله بن محمد بن أبی شیبه؛ مصنّف ابن ابی شیبه فی الاحادیث والآثار؛ تعليق استاد سعید اللّخّام؛ تصحیح و چاپ دارالفکر؛ بیروت - لبنان.

۱۲۰- العسقلانی أبو الفضل؛ أحمد بن علی بن حجر؛ تلخیص الحبير؛ ناشر: دارالفکر؛ بیروت - لبنان.

۱۲۱- العسقلانی؛ الحافظ شهاب الدین ابن حجر؛ فتح الباری و هدی الساری؛ ناشر: دارالمعرفه للطباعة والنشر؛ چاپ دوم؛ بیروت - لبنان.

ص: ۲۷۹

- ١٢٢- الغروي؛ ميرزا علي؛ التنقيح، تقرير درس سيد الخوئي؛ ناشر: دارالهادي براي چاپ؛ قم؛ چاپخانه صدر؛ چاپ سوم ذي الحجه / ١٤١٠ هـ.ق.
- ١٢٣- الفاضل الآبي زين الدين أبو علي؛ حسن بن أبي طالب بن أبي المجد؛ كشف الرموز؛ چاپ مؤسسه نشر الاسلامي؛ تابع جامعه مدرسين؛ قم المقدسه.
- ١٢٤- الفاضل القطيفي؛ ابراهيم بن سليمان؛ السراج الوهاج؛ تحقيق و نشر مؤسسه نشر الاسلامي؛ چاپ اول؛ جماد الثانيه / ١٤١٣ هـ.ق.
- ١٢٥- الفاضل الهندي بهاء الدين؛ محمد بن حسن بن محمد؛ كشف اللثام؛ ناشر: كتابخانه نجفي مرعشي قم / ١٤٠٥ هـ.ق.
- ١٢٦- الفزوخ الصفار أبو جعفر؛ محمد بن حسن؛ بصائر الدرجات الكبرى؛ ناشر: مؤسسه الاعلمي؛ تهران؛ چاپخانه احمدي / ١٣٦٢ هـ.ق / ١٤٠٤ هـ.ق.
- ١٢٧- القزويني أبو عبدالله؛ محمد بن يزيد؛ سنن ابن ماجه؛ تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي؛ ناشر: دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.
- ١٢٨- القشيري النيشابوري أبو الحسن؛ مسلم بن حجاج بن مسلم؛ صحيح مسلم؛ ناشر: دارالفكر؛ بيروت- لبنان.
- ١٢٩- الكحلاني؛ محمد بن إسماعيل؛ سبل السلام؛ تعليق محمد عبدالعزيز الخولي؛ ناشر: چاپخانه مصطفى البابي الحلبي و اولادش در مصر- قاهره؛ چاپ چهارم / ١٣٧٩ هـ.ق / ١٩٦٠ م.
- ١٣٠- الكاساني علاء الدين؛ أبو بكر بن مسعود؛ بدايع الصنائع في ترتيب الشرائع؛ ناشر: كتابخانه حبيبيه؛ پاكستان- كويته؛ چاپ اول / ١٤٠٩ هـ.ق / ١٩٩٤ م.
- ١٣١- الكليني الرازي؛ ثقه الاسلام أبو جعفر؛ محمد بن يعقوب بن إسحاق؛ اصول كافي؛ تصحيح و تعليق على اكبر غفاري؛ ناشر: دارالكتب الاسلاميه؛ تهران؛ چاپ سوم / ١٣٨٨ هـ.ق.
- ١٣٢- المارديني المشهور به ابن التركماني؛ علاء الدين بن علي بن عثمان؛ الجوهر النقي؛ ناشر: دارالفكر؛ بيروت- لبنان.
- ١٣٣- الماركفوري أبو العلاء؛ محمد بن عبد الرحمن بن عبد الرحيم؛ تحفه الاحوذى في شرح جامع الترمذي؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت- لبنان؛ چاپ اول / ١٤١٠ هـ.ق / ١٩٩٠ م.

١٣٤- المجلسى؛ محمدباقر؛ بحارالانوار الجامع لدرر أخبار أئمة الأطهار «عليهم السلام»؛ ناشر: مؤسسه الوفاء؛ بيروت- لبنان؛ چاپ دوم/ ١٤٠٣ هـق / ١٩٨٣ م.

١٣٥- المحقق الحلّى؛ نجم الدين أبو القاسم؛ جعفر بن حسن؛ شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام؛ تعليق سيد صادق الشيرازى؛ ناشر: انتشارات استقلال؛ تهران؛ چاپ چاپخانه امير قم؛ چاپ دوم / ١٤٠٩ هـق.

١٣٦- ... المعتبر فى شرح المختصر؛ تحقيق و تصحيح جمعى از فضلا؛ چاپ چاپخانه مدرسه امام اميرالمؤمنين «عليه السلام»؛ ناشر: مؤسسه سيدالشهداء «عليه السلام»؛ تاريخ چاپ / ١٤ / ٣ / ١٣٦٤ هـش.

١٣٧- المحقق الثانى الكركى؛ على بن حسين؛ جامع المقاصد؛ تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ قم المقدّسه؛ چاپ اول ربيع الاول / ١٤٠٨ هـق؛ چاپخانه مهديه قم.

١٣٨- المزنّى أبو ابراهيم؛ إسماعيل بن يحيى؛ مختصر المزنّى؛ ناشر: دارالمعرفه للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.

١٣٩- المفيد أبو عبدالله؛ محمد بن محمد بن نعمان العكبرى؛ المقنعه؛ تحقيق و نشر مؤسسه نشر الاسلامى؛ تابع جامعه مدرّسين؛ قم المقدّسه؛ چاپ دوم / ١٤١٠ هـق.

١٤٠- ... إيمان أبى طالب؛ تحقيق مؤسسه البعثه.

١٤١- المليبارى الفنّانى؛ زين الدين بن عبدالعزيز؛ فتح المعين لشرح قرّه العين بمبهمات الدين؛ چاپ اول / ١٤١٨ هـق / ١٩٩٧ م.

١٤٢- الموسوى العاملى؛ محمد بن على؛ مدارك الاحكام؛ تحقيق مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ مشهد المقدّسه؛ چاپ اول / محرم الحرام / ١٤١٠ هـق؛ چاپخانه مهر قم.

١٤٣- ... نهايه المرام؛ تحقيق: مجتبى عراقى و اشتهااردى و يزدى؛ چاپ و نشر مؤسسه نشر اسلامى؛ تابع جامعه مدرّسين؛ قم المقدّسه؛ چاپ اول / ماه رجب المرجب / ١٤١٣ هـق.

١٤٤- المعروف به كاشف الغطاء؛ شيخ جعفر؛ كشف الغطاء؛ ناشر: انتشارات مهدوى؛ اصفهان.

١٤٥- المنهاجى شمس الدين؛ محمد بن احمد؛ جواهر العقود و معين القضاة والموقعين والشهود؛

تحقيق مسعد عبدالحميد محمد سعدني؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت- لبنان؛ چاپ اول / ١٤١٧ هـق / ١٩٩٦ م.

١٤٦- النراقي؛ أحمد بن محمد مهدي؛ مستند الشيعة في احكام الشريعة؛ تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ مشهد المقدسه؛ چاپخانه ستاره قم؛ چاپ اول ربيع الاول / ١٤١٥ هـق.

١٤٧- النجفي؛ محمد حسن؛ جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام؛ تحقيق وتعليق شيخ عباس القوچاني؛ ناشر: دارالكتب الاسلاميه؛ چاپخانه خورشيد؛ تهران؛ چاپ سوم؛ تاريخ نشر / ١٣٦٧ هـش.

١٤٨- النسائي أبو عبد الرحمن؛ أحمد بن شعيب بن علي بن بحر؛ سنن النسائي؛ چاپ و نشر دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع؛ چاپ اول / ١٣٤٨ هـش / ١٩٣٠ م.

١٤٩- النسفي حافظ الدين أبو البركات؛ عبدالله بن أحمد بن محمود؛ كنز الدقائق؛ تخريج شيخ زكريا عميرات؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت- لبنان؛ چاپ اول / ١٤١٨ هـق / ١٩٩٧ م.

١٥٠- النوري؛ ميرزا حسين؛ مستدرک الوسایل ومستنبط المسائل؛ تحقيق مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ چاپ اول / ١٤٠٨ هـق / ١٩٠٨ م.

١٥١- النووي أبو زكريا؛ محي الدين بن شرف؛ المجموع شرح المهذب؛ ناشر: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.

١٥٢- ... روضه الطالبين؛ تحقيق شيخ عادل أحمد عبدالموجود و شيخ علي محمد معروض؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت- لبنان.

١٥٣- النيسابوري؛ الحافظ أبو عبدالله الحاكم؛ المستدرک على الصّحّيحين؛ تحقيق يوسف عبد الرحمن المرعشلي؛ ناشر: دارالمعرفه؛ بيروت- لبنان.

١٥٤- الهاللي؛ سليم بن قيس؛ كتاب سليم بن قيس؛ تحقيق محمد باقر الانصاري.

١٥٥- الهيثمي نورالدين؛ علي بن أبي بكر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ تحرير حافظين جليلين: العراقي و ابن حجر؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت- لبنان / ١٤٠٨ هـق / ١٩٨٨ م.

١٥٦- ... موارد الظمان الى زوائد ابن حبان.

- ۱۵۷- زین الدین المضرى؛ ابن ابراهيم بن محمد المعروف به ابن نجيم؛ بحر الرائق فى شرح كنز الدقائق؛ تخريج شيخ ذكريا عميرات؛ ناشر: دارالكتب العلميه؛ بيروت - لبنان؛ چاپ اول / ۱۴۱۸ هـ ق / ۱۹۹۷ م.
- ۱۵۸- زین المحدثين؛ محمد بن قتال النيسابورى؛ روضه الواعظين؛ منشورات الرضى؛ قم.
- ۱۵۹- شمس الدين أبو الفرج؛ عبدالرحمن بن ابى عمر محمد بن أحمد بن قدامه المقدسى؛ الشرح الكبير على متن المقنع؛ ناشر: دارالكتب العربى للنشر والتوزيع؛ بيروت - لبنان.
- ۱۶۰- موفق الدين أبو محمد؛ عبدالله بن أحمد بن محمد بن قدامه المقدسى؛ المغنى؛ ناشر: دارالكتب العربى للنشر والتوزيع؛ بيروت؛ لبنان.
- ۱۶۱- مسائل على بن جعفر و مستدرکاتها؛ تحقيق مؤسسہ آل البيت «عليهم السلام» لإحياء التراث؛ قم المقدسه؛ ناشر: سيمينار براى امام رضا «عليه السلام» در مشهد مقدس؛ چاپ چاپخانه مهر قم؛ چاپ اول ذى القعدة / ۱۴۰۹ هـ ق.
- ۱۶۲- مسند زید بن علی.
- ۱۶۳- منتظرى؛ حسينعلى؛ احكام پزشكى؛ ناشر: نشر سایه؛ تهران؛ چاپ اول / ۱۳۸۱ هـ ش.
- ۱۶۴- مكارم شیرازى؛ ناصر؛ احكام پزشكى؛ چاپ / ۱۳۸۶ هـ ش قم.
- ۱۶۵- صافى گليپگانى؛ لطف الله؛ استفتائات؛ چاپ قم / ۱۴۱۵ هـ ق.
- ۱۶۶- فاضل لنكرانى؛ محمد؛ جامع المسائل؛ چاپ قم / ۱۳۷۵ هـ.
- ۱۶۷- خامنه اى حسينى؛ سيدعلى؛ مجموعه استفتائات جديده.
- ۱۶۸- طباطبائى حكيم؛ سيدمحسن؛ رساله توضيح المسائل؛ چاپ؛ تهران / ۱۳۸۶ هـ ق.
- ۱۶۹- موسوى الخوئى؛ سيدأبوالقاسم؛ رساله توضيح المسائل؛ چاپ؛ تهران / ۱۳۸۶ هـ ق.
- ۱۷۰- تيريزى؛ ميرزا جواد؛ صراط النجات، چاپ؛ قم / ۱۳۷۴ هـ ق.
- ۱۷۱- بهجت؛ محمد تقى؛ رساله توضيح المسائل.
- ۱۷۲- صانعى؛ يوسف؛ رساله توضيح المسائل؛ چاپ قم / ۱۳۷۵ هـ.
- ۱۷۳- سيستانى؛ سيدعلى؛ رساله توضيح المسائل؛ چاپ؛ قم / ۱۳۸۱ هـ ق.

۱۷۴- اشعری أبو الحسن؛ علی بن إسماعیل؛ مقالات الاسلامیّه.

۱۷۵- ابن سینا؛ حسین بن عبدالله؛ قانون.

۱۷۶- صدر المتألهین؛ محمد بن إبراهيم؛ حکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه.

۱۷۷- فخر الرّازی أبو عبدالله؛ محمد بن عمر بن حسین؛ مطالب العالیه من العلم الالهیّه.

۱۷۸- فارابی؛ آراء أهل المدینه الفاضله.

۱۷۹- رازی؛ محمد بن زکریا؛ مباحث المشرقیه فی علم الالهیات والطبیعیات.

۱۸۰- غزالی أبو حامد؛ محمد؛ معارج القدس فی معارج النفس.

۱۸۱- پورجوهری؛ علی؛ پیوند اعضا در آینه فقه؛ ناشر: دانشگاه امام صادق «علیه السلام»؛ چاپ اول / ۱۳۸۳ هـ؛ تهران.

۱۸۲- حبیبی، حسین؛ مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی؛ چاپ اول / ۱۳۸۰ هـ؛ قم.

۱۸۳- پزشکی قانونی؛ ناشر: انتشارات انیشتین؛ تهران / ۱۳۷۷ هـ.

۱۸۴- پزشکی قانونی؛ ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران / ۱۳۶۶ هـ.

۱۸۵- مرگ مغزی چیست؛ ناشر: بنیاد بیماری های خاص؛ تهران / ۱۳۷۷ هـ.

۱۸۶- اخلاق پزشکی؛ ناشر: وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی؛ تهران / ۱۳۷۰ هـ.

۱۸۷- دکتر مؤنس؛ محمود غانم؛ أسرار الموت بین العلم والدين.

۱۸۸- أستاذ کامل؛ یوسف حسین؛ موت فی الفکر الاسلامی.

۱۸۹- دکتر وسیم؛ فتح الله؛ تهافت موت الدماغ.

۱۹۰- لاریجانی؛ باقر؛ نگرش جامع به پیوند اعضا؛ ناشر: بنیاد بیماری های خاص؛ تهران / ۱۳۷۸ هـ.

۱۹۱- آقابابایی؛ إسماعیل؛ پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم / ۱۳۸۵ هـ.

١٩٢- مجمع فقهي اهل البيت «عليهم السلام» چاپ / ١٤١٣ هـ ق.م.

١٩٣- مجمع فقهي اسلامي / ١٤٠٧ هـ ق / ١٩٨٦ م؛ عمان؛ اردن هاشمي.

١٩٤- محسنى؛ آصف؛ فقه و مسائل الطبيه.

١٩٥- ندا محمد نعيم دقر؛ موت الدماغ بين الطب والاسلام؛ ناشر: دارالفكر؛ دمشق؛ چاپ اول / ١٤٢٠ هـ ق.

١٩٦- كمال الدين جمعه بكرو؛ حكم الانتفاع بالاعضاء البشريه والحيوانيه؛ الناشر: دارالخير؛ بيروت- لبنان چاپ اول / ١٤٢٢ هـ ق.

١٩٧- دكتور عقيلي؛ عقيل بن أحمد؛ حكم نقل الاعضاء فى الفقه الاسلامي؛ ناشر: كتابخانه صحابه؛ چاپ عربستان / ١٤١٢ هـ ق.

١٩٨- حقيقت الموت والحيات الانسانيه فى القرآن والأحكام الشرعيه.

١٩٩- دكتور شرف الدين أحمد؛ الاحكام الشرعيه للأعمال الطبيه؛ چاپ كويت / ١٤٠٣ هـ ق.

٢٠٠- دكتور محمد نعيم ياسين؛ أبحاث فقهيه فى قضايا معاصره؛ چاپ سوم / دارالنفائس - اردن هاشمي.

٢٠١- دكتور محمد على بار؛ موت القلب أو موت الدماغ.

٢٠٢- عبدالفتاح؛ محمود إدريس؛ حكم التداوى بالمحرّمات؛ چاپ / ١٤١٤ هـ ق.

٢٠٣- گزنى أحمد؛ حكم نقل وغرسى أعضای بشرى؛ چاپ كتابخانه ملّى أربيل - عراق / ١٩٩٩ م.

٢٠٤- مجله الطب والتذكيه / شماره / ٨ / سال / ١٣٧٢ هـ ش.

٢٠٥- روزنامه اطلاعات / شماره / ١٨٠ / آبان ماه / ١٣٧٨ هـ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

